فیض الباری

شرح مختصر

صحیح البخاری

(جلد ششم)

تألیف:

دکتر عبدالرحیم فیروز هروی

عنوان کتاب: فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد ششم)

عنوان اصلی: فیض البارئ في شرح «التجرید للجامع الصحیح»

تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی

موضوع: حدیث و سنت، احادیث نبوی

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع: سایت عقیده

این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

سایت‌های مجموعۀ موحدین

www.mowahedin.com
www.aqeedeh.com
www.videofarsi.com
www.islamtxt.com
www.zekr.tv
www.shabnam.cc
www.mowahed.com
www.sadaislam.com

contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

فهرست..... أ

کتاب [۶۰]- نکاح..... ۱

باب [۱]: ترغیب در نکاح ۱

باب [۲]: کراهت زن نگرفتن و خصی کردن ۲

باب [۳]: به نکاح گرفتن دختران بِکر ۳

باب [۴]: به نکاح دادن خوردسالان از طرف کلان‌سالان ۴

باب [۵]: کفاءت در دین است ۵

باب [۶]: پرهیز کردن از شومی زن، و قوله تعالی: ﴿و بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند﴾ ۱۰

باب [۷]: ﴿و مادرهایی که شما را شیر داده‌اند﴾ «و از شیرخوارگی کسی حرام می‌شود که از نسب حرام می‌شود» ۱۱

باب [۸]: کسی که می‌گوید: بعد از دو سال شیر خوارگی ثابت نمی‌شود، بدلیل قول خداوند ﴿دو سال کامل﴾ ۱۴

باب [۹]: نکاح شغار ۱۵

باب [۱۰]: نهی پیامبر خدا ﷺ در آخر امر، از نکاح متعه ۱۶

باب [۱۱]: زنی که با شخص نیکی پیشنهاد ازدواج می‌دهد ۱۶

باب [۱۲]: دیدن به سوی زن پیش از نکاح ۱۸

باب [۱۳]: کسی که می‌گوید بدون ولی، نکاحی نیست ۱۹

باب [۱۴]: نباید پدر و یا دیگری دختر بکر و یا زن بیوه را بدون رضایتش به نکاح بدهد ۲۰

باب [۱۵]: اگر شخص دخترش را به نکاح داد و دخترش رضایت نداشت، نکاحش مردود است ۲۱

باب [۱۶]: بر خواستگاری برادرش تا آنکه ازدواج کند، و یا ترک نماید، نباید خواستگاری کرد ۲۲
باب [۱۷]: شرط‌هایی که در نکاح روا نیست ۲۳
باب [۱۸]: زن‌هایی که همسر شخص را برایش تسلیم می‌نمایند، و دعای برکت می‌کنند ۲۳
باب [۱۹]: شخص هنگام همبستر شدن با همسرش چه بگوید؟ ۲۴
باب [۲۰]: عروسی کردن ولو آنکه به یک بُزی باشد ۲۵
باب [۲۱]: کسی که به کم‌تر از بُزی عروسی کرده است ۲۵
باب [۲۲]: دعوت به عروسی و مهمانی را باید پذیرفت، و کسی که هفت روز عروسی کرده است ۲۵
باب [۲۳]: سفارش جهت زن‌ها ۲۶
باب [۲۴]: خوش رفتاری با همسر ۲۷
باب [۲۵]: روزه گرفتن نفلی زن به اجازۀ شوهرش ۳۰
باب [۲۶] ۳۱
باب [۲۷]: قرعه کشی بین زن‌ها در وقتی که ارادۀ سفر داشته باشد ۳۲
باب [۲۸]: وقتی که دختر بکر را بر زن ثیب به نکاح بگیرد ۳۳
باب [۲۹]: نباید زن خود نمائی کند، و یا بر امباغ (بناغ) خود فخر فروشی نماید ۳۳
باب [۳۰]: غیرت ۳۴
باب [۳۱]: غیرت و غضب زن‌ها ۳۷
باب [۳۲]: مرد نباید بدون محرم زن با وی خلوت نماید، و رفتن به نزد زنی که شوهرش غائب است ۳۷
باب [۳۳]: زن، با زن دیگر نیامیزد، و سپس او را برای شوهر خود توصیف نماید ۳۸
باب [۳۴]: کسی که به سفر دوری می‌رود، نباید شب به خانه‌اش برگردد ۳۹

کتاب [۶۱]- طلاق ٤١

باب [۱]: طلاق دادن هنگام حیض، طلاق حساب می‌شود ۴۲
باب [۲]: کسی که زنش را طلاق می‌دهد، آیا باید در پیش روش طلاق بدهد؟ ... ۴۲
باب [۳]: کسی که سه طلاق را جائز می‌داند ۴۳
باب [۴]: چرا آنچه را که خدا برای تو حلال ساخته است بر خود حرام می‌کنی.. ۴۵

باب [۵]: طلاق دادن در خُلع چگونه است؟ و این قول خداوند متعال که: ﴿و برای شما حلال نیست که از آنچه که به زن‌ها داده‌اید چیزی پس بگیرید..﴾ ۴۷
باب [۶]: شفاعت کردن پیامبر خداﷺ در شوهر بریره..... ۴۸
باب [۷]: لعان..... ۴۹
باب [۸]: اگر به طور کنایه گفت که: این بچه از من نیست ۵۰
باب [۹]: توبه دادن متلاعنین..... ۵۱
باب [۱۰]: سرمه برای زن معتده ۵۲

کتاب [۶۲]- نفقات، و فضیلت نفقه بر اهل و عیال..... ٥٤
باب [۱]: ذخیره کردن قوت یکسالهٔ اهل و اولاد، و کیفیت نفقهٔ خانواده ۵۵

کتاب [۶۳]- خوردنی‌ها..... ۵۷
باب [۱]: بسم الله گفتن در طعام، و خوردن با دست راست ۵۸
باب [۲]: کسی که خورد، تا سیر شد..... ۵۹
باب [۳]: نان نرم، و خوردن بر بالای دسترخوان..... ۵۹
باب [۴]: طعام یک نفر برای دو نفر کفایت می‌کند ۶۰
باب [۵]: مسلمان در یک روده طعام می‌خورد ۶۰
باب [۶]: طعام خوردن در حال تکیه دادن..... ۶۱
باب [۷]: پیامبر خداﷺ هیچ طعامی را بد نمی‌گفتند..... ۶۲
باب [۸]: پف کردن در جو ۶۲
باب [۹]: آنچه را که پیامبر خداﷺ و صحابه می‌خورند..... ۶۳
باب [۱۰]: تلبینه..... ۶۴
باب [۱۱]: طعام خوردن در ظرف به نقره گرفته شده..... ۶۵
باب [۱۲]: شخصی که برای برادران خود طعام مکلفی تهیه می‌کند..... ۶۶
باب [۱۳]: خوردن خیار با خرمای تازه ۶۷
باب [۱۴]: خرمای تازه و خرمای خُشک..... ۶۷
باب [۱۵]: خرمای عجوه..... ۶۹
باب [۱۶]: لیسیدن انگشتان ۶۹
باب [۱۷]: بعد از طعام خوردن چه باید گفت؟ ۷۱

باب [۱۸]: قوله تعالی: ﴿و چون طعام خوردید پراکنده شوید﴾ ۷۱

کتاب [۶۴]- عقیقه..... ۷۳

باب [۱]: نام گذاری مولود..... ۷۳

باب [۲]: دور کردن کثافات از بدن طفل در وقت عقیقه..... ۷۴

باب [۳]: فَرَع ۷۵

کتاب [۶۵]- ذبح و شکار ۷۷

باب [۱]: بسم الله گفتن در وقت شکار کردن ۷۷

باب [۲]: شکار با تیرکمان..... ۷۸

باب [۳]: شکار به سنگ و فلاخن..... ۷۹

باب [۴]: کسی که سگی را به جز از سگ شکار و یا سگ رمه، نگهداری می‌کند. ۸۰

باب [۵]: اگر شکار از وی دو و یا سه روز گم شد..... ۸۰

باب [۶]: خوردن ملخ..... ۸۱

باب [۷]: نحر و ذبح..... ۸۱

باب [۸]: کراهت مثله کردن، و نشانه زدن، و شکار حیوان خوابیده..... ۸۲

باب [۹]: گوشت مرغ..... ۸۳

باب [۱۰]: خوردن حیوانات درنده ۸۳

باب [۱۱]: مُشک..... ۸۴

باب [۱۲]: خالکوبی و علامت گذاشتن بر صورت..... ۸۴

کتاب [۶۶]- قربانی ۸۷

باب [۱]: آنچه که از گوشت قربانی خورده، و آنچه که ذخیره می‌شود..... ۸۷

کتاب [۶۷]- نوشیدنی‌ها..... ۸۹

باب [۱]: شرابی که از عسل ساخته می‌شود و آن را (بِتْع) می‌گویند..... ۹۰

باب [۲]: نبیذ ساختن در ظرف‌های عادی و ظرف سنگی..... ۹۲

باب [۳]: رخصت دادن پیامبر خداﷺ انتباذ را در ظروفی بعد از نهی کردن..... ۹۲

باب [۴]: کسی که می‌گوید نباید خرمای خام و رسیده را با هم در وقتی که مسکر باشد و دو خورش را در یک خورش مخلوط نمود..... ۹۳

باب [۵]: نوشیدن شیر، و قوله عز وجل ﴿از بین کثافت و خون...﴾ ۹۴
باب [۶]: آشامیدن شیر با آب..... ۹۵
باب [۷]: آشامیدن ایستاده ۹۵
باب [۸]: نوشیدن از دهان مشک‌ها ۹۶
باب [۹]: آشامیدن به دو، و یا سه نفس ۹۷
باب [۱۰]: ظرف‌های نقره ۹۷
باب [۱۱]: آشامیدن در قدح‌ها ۹۸

کتاب [۶۸]- مریض‌ها ۱۰۱
باب [۱]: آنچه که در مورد کفارهٔ مریضی آمده است ۱۰۱
باب [۲]: شدت مرض..... ۱۰۲
باب [۳]: فضیلت کسی که به سبب باد بی‌هوش می‌شود ۱۰۳
باب [۴]: کسی که بینائی‌اش از بین برود ۱۰۴
باب [۵]: عیادت مریض..... ۱۰۴
باب [۶]: ناله و شکایتی که برای مریض روا است.. و گفتهٔ ایوب علیه السلام که: ﴿و رنج و بیماری به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی﴾ ۱۰۵
باب [۷]: آرزو کردن مریض مرگ را..... ۱۰۶
باب [۸]: دعای عیادت مریض..... ۱۰۸

کتاب [۶۹]- طب ۱۰۹
باب [۱]: هیچ مرضی را خدا نداده است مگر آنکه شفائی را برایش آماده کرده است ۱۰۹
باب [۲]: شفا در سه چیز است..... ۱۰۹
باب [۳]: تداوی به عسل، و قوله تعالی: ﴿در [عسل] شفائی است برای مردمان﴾.. ۱۱۰
باب [۴]: سیاه دانه..... ۱۱۱
باب [۵]: قطرهٔ بینی از قُسط هندی و قُسط دریائی ۱۱۱
باب [۶]: حجامت از مرض..... ۱۱۲
باب [۷]: کسی که به تعویذات معالجه نکرده است..... ۱۱۲
باب [۸]: مرض جذام ۱۱۵
باب [۹]: تاثیری از صفر نیست..... ۱۱۶

باب [۱۰]: مرض ذات الجنب ۱۱۶
باب [۱۱]: تب از حرارت جهنم است ۱۱۷
باب [۱۲]: آنچه که در مورد طاعون آمده است ۱۱۸
باب [۱۳]: دعا خوانی از نظر ۱۱۸
باب [۱۴]: دعا خوانی از گزیدن مار و عقرب ۱۱۹
باب [۱۵]: دعا خوانی پیامبر خداﷺ ۱۲۰
باب [۱۶]: فال نیک ۱۲۰
باب [۱۷]: کهانت ۱۲۱
باب [۱۸]: بعضی از بیانات سحر آمیز است ۱۲۲
باب [۱۹]: سرایتی نیست ۱۲۳
باب [۲۰]: آشامیدن زهر و تداوی به آن، و آنچه که مضر بوده و باید از آن پرهیز شود ۱۲۳
باب [۲۱]: اگر مگسی در ظرف می‌افتد ۱۲۴

کتاب [۷۰]- لباس ۱۲۷
باب [۱]: اندازۀ که از بجلک پائین‌تر باشد در آتش است ۱۲۷
باب [۲]: بردها وبر یمانی، و قبا ۱۲۷
باب [۳]: لباس سفید ۱۲۸
باب [۴]: پوشیدن ابریشم و فرش کردن آن ۱۲۹
باب [۵]: فرش کردن ابریشم ۱۳۰
باب [۶]: ممنوع بودن استعمال زعفران برای مردها ۱۳۱
باب [۷]: کفش‌های جلدی وغیره ۱۳۲
باب [۸]: کفش چپس را بکشد ۱۳۲
باب [۹]: این قول پیامبر خداﷺ که نباید بر انگشتر خود نوشته کرد ۱۳۳
باب [۱۰]: بیرون کردن زن نماها از خانه‌ها ۱۳۳
باب [۱۱]: کامل گذاشتن ریش ۱۳۴
باب [۱۲]: رنگ دادن [مو] ۱۳۵
باب [۱۳]: موی مجعد ۱۳۵

باب [۱۴]: قَزَع ۱۳۶
باب [۱۵]: عطر زدن زن شوهرش را به دست خود ۱۳۶
باب [۱۶]: کسی که خوشبوئی را رد نمی‌کرد ۱۳۷
باب [۱۷]: خوشبوئی مخلوط..... ۱۳۷
باب [۱۸]: عذاب مصورین در روز قیامت ۱۳۸
باب [۱۹]: از بین بردن تصاویر..... ۱۳۸

کتاب [۷۱]- ادب [و معرفت] ۱۳۹

باب [۱]: سزاوارترین مردم به احسان کیست؟ ۱۳۹
باب [۲]: نباید کسی پدر و مادرش را دشنام بدهد..... ۱۴۰
باب [۳]: گناه قطع صلهٔ رحم ۱۴۰
باب [۴]: بجا آوردن (صلهٔ رحم) سبب رحمت خدا است ۱۴۱
باب [۵]: صلهٔ رحم از طراوتش تازه می‌شود ۱۴۱
باب [۶]: صلهٔ رحم آن نیست که در مقابل صلهٔ رحم باشد..... ۱۴۲
باب [۷]: مهربانی به فرزند و بوسیدن و در آغوش گرفتنش ۱۴۳
باب [۸]: خدا رحمت را (صد) قسمت کرده است..... ۱۴۴
باب [۹]: نهادن طفل بر بالای ران ۱۴۴
باب [۱۰]: رحمت به انسان‌ها و چارپایان..... ۱۴۵
باب [۱۱]: سفارش [نیکی کردن] به همسایه..... ۱۴۶
باب [۱۲]: گناه کسی که همسایه‌اش از اذیتش در امان نیست..... ۱۴۷
باب [۱۳]: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، نباید همسایه‌اش را اذیت کند. ۱۴۷
باب [۱۴]: هر کار نیکی صدقه است ۱۴۸
باب [۱۵]: مدارا در همهٔ کارها ۱۴۹
باب [۱۶]: همکاری مسلمانان با یکدیگر..... ۱۴۹
باب [۱۷]: پیامبر خداﷺ بد زبان و ناسزا گوی نبودند..... ۱۵۰
باب [۱۸]: خوبی حسن خلق و سخاوت، و بدی بخالت ۱۵۰
باب [۱۹]: نباید کسی را دشنام داد و یا لعنت کرد ۱۵۱
باب [۲۰]: کراهت سخن‌چینی..... ۱۵۳
باب [۲۱]: آنچه که از ستایش یکدیگر مکروه است..... ۱۵۴

باب [۲۲]: آنچه که از حسادت و مقاطعهٔ یکدیگر ممنوع است ۱۵۵
باب [۲۳]: گمان بردنی که جواز دارد..... ۱۵۶
باب [۲۴]: مسلمان باید عیب خود را بپوشاند ۱۵۶
باب [۲۵]: مقاطعه، و این قول پیامبر خداﷺ: «روا نیست که برادرش را بیش از سه روز مقاطعه نماید»..... ۱۵۷
باب [۲۶]: قوله تعالی ﴿ای مسلمانان! از خدا بترسید و با راست گویان باشید﴾ و آنچه که در نهی از دروغ آمده است..... ۱۵۸
باب [۲۷]: صبر در ناگواری..... ۱۵۸
باب [۲۸]: پرهیز از غضب..... ۱۵۹
باب [۲۹]: حیا..... ۱۶۰
باب [۳۰]: اگر شرم نداری هرچه می‌خواهی بکن..... ۱۶۱
باب [۳۱]: خوش خلقی با مردم، و ابن مسعود گفت که: با مردمان الفت کن ولی دین خود را جریحه‌دار مساز..... ۱۶۲
باب [۳۲]: مسلمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود..... ۱۶۲
باب [۳۳]: آنچه که از شعر و سجع و رجز روا، و آنچه که مکروه است ۱۶۳
باب [۳۴]: روا نیست که اکثر وقت انسان به شعر گفتن بگذرد، و سبب ترک ذکر خدا و آموختن علم و خواندن قرآن گردد ۱۶۳
باب [۳۵]: آنچه که در گفتهٔ شخص آمده است که: وای بر تو ۱۶۴
باب [۳۶]: [در قیامت] مردم به نام پدرهای خود یاد می‌شوند ۱۶۴
باب [۳۷]: قول النبیﷺ: «به تحقیق که تاک قلب مسلمان است» ۱۶۵
باب [۳۸]: تغییر دادن یک اسم به اسم دیگری که بهتر از آن باشد ۱۶۵
باب [۳۹]: کسی که رفیقش را صدا کرده و حرفی از اسمش را کم گفته است. ۱۶۶
باب [۴۰]: بدترین نام‌ها در نزد خداوند عز وجل ۱۶۷
باب [۴۱]: (الحمد لله) گفتن برای عطسه زننده..... ۱۶۷
باب [۴۲]: عطسه زدن خوب، و خمیازه کشیدن مکروه است ۱۶۸

کتاب [۷۲]- اجازه خواستن..... ۱۶۹
باب [۱]: سلام دادن افراد کم برای افراد بسیار ۱۶۹

باب [۲]: سلام دادن رهگذر بر شخص نشسته..... ۱۶۹
باب [۳]: سلام دادن برای شناخته و ناشناس ۱۷۰
باب [۴]: اجازه خواستن برای آن است که نظرت نیفتد..... ۱۷۰
باب [۵]: غیر از فرج، دیگر اعضای بدن هم زنا می‌کنند ۱۷۱
باب [۶]: سلام دادن بر اطفال ۱۷۲
باب [۷]: اگر می‌پرسد: کیست؟ می‌گوید: من..... ۱۷۳
باب [۸]: فراخ نشستن در مجالس..... ۱۷۳
باب [۹]: احتباء کردن به دست..... ۱۷۴
باب [۱۰]: اگر بیش از سه نفر بودند، مانعی از خصوصی صحبت کردن نیست. ۱۷۵
باب [۱۱]: در وقت خواب نباید آتش را در خانه نگهداشت ۱۷۵
باب [۱۲]: آنچه که در مورد عمارت آمده است ۱۷۶

کتاب [۷۳]- دعاها ۱۷۷

باب [۱]: برای هر پیامبری دعای مستجابی است..... ۱۷۷
باب [۲]: بهترین استغفار ۱۷۷
باب [۳]: استغفار پیامبر خداﷺ در روز و در شب..... ۱۷۸
باب [۴]: توبه ۱۷۹
باب [۵]: در هنگام خواب شدن چه باید گفت ۱۸۰
باب [۶]: خواب شدن به پهلوی راست ۱۸۱
باب [۷]: دعای بیدار شدن در شب ۱۸۱
باب [۸]..... ۱۸۲
باب [۹]: به طور قطع بخواهد، چون مجبور کنندهٔ برایش نیست..... ۱۸۳
باب [۱۰]: بنده اگر عجله نکند دعایش قبول می‌شود..... ۱۸۴
باب [۱۱]: دعا در وقت سختی..... ۱۸۴
باب [۱۲]: از هجوم بلیات، باید به خدا پناه برد..... ۱۸۵
باب [۱۳]: قولهﷺ: «[الهی!] کسی را که اذیت کرده باشم، آن را برایش سبب پاکی و رحمت بگردان» ۱۸۵
باب [۱۴]: پناه جستن از بخل ۱۸۶

باب: پناه جستن [به خدا] از گناه و از قرض ۱۸۷
باب [۱۶]: گفتهٔ پیامبر خداﷺ که: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» ۱۸۷
باب [۱۷]: این دعای پیامبر خداﷺ که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ» .. ۱۸۸
باب [۱۸]: فضیلت (لا إله إلا اللَّه) گفتن ۱۸۸
باب [۱۹]: فضیلت (سُبْحَانَ اللَّه) گفتن ۱۸۹
باب [۲۰]: فضیلت ذکر خداوند عز وجل ۱۹۰

کتاب [۷۴]- رِقَاق ۱۹۳

باب [۱]: تندرستی و فارغت و اینکه: راحتی جز راحت آخرت نیست ۱۹۳
باب [۲]: این گفتهٔ پیامبر خداﷺ که: «در این دنیا آن‌چنان باش که گویا مسافر هستی» ۱۹۳
باب [۳]: آرزوی دراز ۱۹۴
باب [۴]: کسی که به شصت سالگی می‌رسد خداوند برایش اتمام حجت کرده است ۱۹۵
باب [۵]: کاری که خاص برای خدا باشد ۱۹۷
باب [۶]: از بین رفتن صالحین ۱۹۷
باب [۷]: پرهیز از فتنهٔ مال ۱۹۸
باب [۸]: از مال چیزی برایش می‌ماند، که پیش از خود فرستاده است ۱۹۸
باب [۹]: زندگی پیامبر خداﷺ و صحابه‌هایشان چگونه بود و روی گردانیدن آن‌ها از دنیا ۱۹۹
باب [۱۰]: میانه روی و مداومت بر کار ۲۰۳
باب [۱۱]: امید همراه با ترس ۲۰۴
باب [۱۲]: حفظ زبان، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، یا سخن خیر اندیشانهٔ بگوید و یا خاموش باشد ۲۰۵
باب [۱۳]: دست برداشتن از گناهان ۲۰۶
باب [۱۴]: آتش دوزخ به شهوات پوشیده شده است ۲۰۷
باب [۱۵]: بهشت و دوزخ از بند کفش شما به شما نزدیک‌تر است ۲۰۸
باب [۱۶]: باید به پائین‌تر از خود ببینند نه به بالاتر از خود ۲۰۸
باب [۱۷]: کسی که به کار نیک و یا بدی تصمیم می‌گیرد ۲۰۹

باب [۱۸]: از بین رفتن امانت ۲۱۰
باب [۱۹]: ریاء و سمعه ۲۱۲
باب [۲۰]: تواضع ۲۱۳
باب [۲۱]: کسی که لقاء خدا را بخواهد خدا لقاءش را می‌خواهد ۲۱۴
باب [۲۲]: سکرات مرگ ۲۱۵
باب [۲۳]: خداوند در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند ۲۱۶
باب [۲۴]: روز محشر ۲۱۸
باب [۲۵]: این قول خداوند متعال که: ﴿آیا آن‌ها گمان نمی‌کنند که بر انگیخته خواهند شد؟...﴾ ۲۱۹
باب [۲۶]: قصاص در روز قیامت ۲۲۰
باب [۲۷]: صفت بهشت و دوزخ ۲۲۱
باب [۲۸]: حوض کوثر ۲۲۵

کتاب [۷۵]- قضا و قدر ۲۲۸
باب [۱]: قلم بر علم خدا خشک شد ۲۲۸
باب [۲]: و امر خدا تعیین و مقدر بود ۲۲۸
باب [۳]: نذر، بنده را به سوی قضا و قدر رهنمون می‌سازد ۲۲۹
باب [۴]: معصوم کسی است که خدا او را حفظ کرده است ۲۳۰
باب [۵]: در بین شخص و قلبش مانع قرار می‌دهد ۲۳۰

کتاب [۷۶]- سوگندها و نذرها ۲۳۳
باب [۱]: قوله تعالی: ﴿خداوند شما از سوگندهای لغو شما مؤاخذه نمی‌کند﴾ . ۲۳۳
باب [۲]: سوگند پیامبر خداﷺ چگونه بود ۲۳۵
باب [۳]: قوله تعالی: ﴿و سوگندهای مؤکدی به خدای یاد کردند﴾ ۲۳۶
باب [۴]: اگر کسی به فراموشی در سوگند حانث می‌شود ۲۳۷
باب [۵]: نذر کردن در طاعت ۲۳۸
باب [۶]: کسی که بمیرد و بر وی نذری باشد ۲۳۸
باب [۷]: نذر کردن چیزی که مالک آن نیست، و نذر در معصیت ۲۳۹

کتاب [۷۷]- کفارۀ سوگندها ۲۴۱
باب [۱]: صاع مدینه و پیمانۀ پیامبر خداﷺ ۲۴۱

کتاب [۷۸]- میراث ۲۴۳
باب [۱]: میراث فرزند، از پدر و مادرش ۲۴۳
باب [۲]: میراث دختر فرزند، به همراه فرزند ۲۴۳
باب [۳]: آزاد شدۀ مردم از آن‌ها و خواهر زاده، از آن‌ها است ۲۴۴
باب [۴]: کسی که خود را به غیر پدرش نسبت می‌دهد ۲۴۵

کتاب [۷۹]- حدود ۲۴۷
باب [۱]: زدن به چوب و کفش ۲۴۷
باب [۲]: لعنت کردن دزد ۲۵۰
باب [۳]: دست دزد به دزدیدن چه قدر مال قطع می‌شود؟ ۲۵۱

کتاب [۸۰]- محاربین از اهل کفر وردت ۲۵۳
باب [۱]: اندازۀ تعزیر و تادیب ۲۵۳
باب [۲]: قذف بردگان ۲۵۴

کتاب [۸۱]- دیات ۲۵۵
باب [۱]: ﴿و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد، گویا تمام مردمان را حیات بخشیده است﴾ ۲۵۶
باب [۲]: قوله تعالی: ﴿اینکه جان در برابر جان، و چشم برابر چشم﴾ ۲۵۷
باب [۳]: کسی که خون شخصی را به غیر حق مطالبه کند ۲۵۸
باب [۴]: کسی که بدون اطلاع سلطان حقش را بگیرد و یا قصاص نماید ۲۵۸
باب [۵]: خونبهای انگشتان ۲۵۹

کتاب [۸۲]- توبه دادن مرتدین و معاندین و قتال با آن‌ها ۲۶۰
باب [۱]: گناه کسی که به خدا شریک می‌آورد ۲۶۰

کتاب [۸۳]- تعبیر [خواب] ۲۶۱
باب [۱]: خواب دیدن صالحین ۲۶۱

باب [۲]: خواب دیدن از طرف خدا است ۲۶۱
باب [۳]: خواب‌های نیک ۲۶۲
باب [۴]: کسی که پیامبر خدا ﷺ را به خواب می‌بیند ۲۶۳
باب [۵]: خواب دیدن در روز ۲۶۴
باب [۶]: خواب دیدن اینکه شخص در قید است ۲۶۵
باب [۷]: اگر در خواب دید که چیزی را از جایی به جای دیگر منتقل ساخته است. ۲۶۶
باب [۸]: کسی که در خواب دیدنش دروغ بگوید ۲۶۶
باب [۹]: کسی که به تعبیر معبر اول که به صواب نرسیده است اعتقاد ندارد .. ۲۶۷

کتاب [۸۴]- فتنه‌ها ۲۷۱

باب [۱]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «بعد از من کارهایی را می‌بینید که بدتان می‌آید» ۲۷۱
باب [۲]: ظهور فتنه‌ها ۲۷۲
باب [۳]: هیچ زمانی نمی‌آید مگر آنکه زمان بعدی بدتر از آن است ۲۷۳
باب [۴]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «کسی که بر ضد ما سلاح بر دارد از ما نیست» ۲۷۳
باب [۵]: فتنهٔ شخص نشسته از فتنهٔ شخص برخاسته بهتر است ۲۷۴
باب [۶]: بادیه نشینی در فتنه ۲۷۵
باب [۷]: وقتی که خدا بر مردمی عذابی نازل کند ۲۷۵
باب [۸]: کسی که در نزد مردمی چیزی بگوید، و چون بر آمد بر خلاف آن بگوید... ۲۷۶
باب [۹]: بیرون شدن آتش ۲۷۶
باب [۱۰] ۲۷۷

کتاب [۸۵]- احکام ۲۸۱

باب [۱]: فرمان برداری از امام تا وقتی که در معصیت نباشد ۲۸۱
باب [۲]: کراهت حرص در رسیدن به امارت ۲۸۱
باب [۳]: کسی که مسؤولیت مردم را بر عهده بگیرد، و توجهی به آن‌ها نداشته باشد ۲۸۲
باب [۴]: کسی که سخت بگیرد خدا بر وی سخت می‌گیرد ۲۸۳

باب [۵]: آیا جواز دارد که قاضی در حال غضب قضاوت نموده و یا فتوی بدهد؟.....۲۸۴
باب [۶]: آنچه که برای کاتب مستحب است ۲۸۴
باب [۷]: امام با مردم چگونه بیعت نماید..... ۲۸۵
باب [۸]: ولایت عهد ۲۸۶
باب [۹]..... ۲۸۶

کتاب [۸۶]- تمنا و آرزو ۲۸۸
باب [۱]: آرزویی که مکروه است..... ۲۸۸

کتاب [۸۷]- عمل کردن به کتاب و سنت ۲۸۹
باب [۱]: اقتدا به سنت‌های پیامبر خداﷺ ۲۸۹
باب [۲]: کراهت سؤال بسیار، و کسی که در آنچه که مربوط به او نیست، تکلف کرده است ۲۹۰
باب [۳]: مذمت رأی و تکلف در قیاس..... ۲۹۱
باب [۴]: این قول پیامبر خداﷺ که: «حتما از روش گذشتگان پیروی می‌کنید» ...۲۹۲
باب [۵]: سنگسار برای محصن ۲۹۳
باب [۶]: ثواب حاکمی که اجتهاد کند و به صواب برسد و یا خطا کند ۲۹۳
باب [۷]: کسی که ترک انکار را از پیامبر حجت می‌داند نه از دیگران..... ۲۹۴

کتاب [۸۸]- توحید (ورد بر جهمیه و غیر آن‌ها) ۲۹۶
باب [۱]: دعوت پیامبر خداﷺ امت خود را به سوی توحید..... ۲۹۶
باب [۲]: قوله تعالی: ﴿خدا رزق دهندهٔ با قوت و متین است﴾ ۲۹۷
باب [۳]: قوله تعالی: ﴿و او عزیز حکیم است﴾ و ﴿پروردگارت با عزت است، و از آنچه و صفش کنند منزه است﴾، و ﴿عزت برای خدا و رسول او است﴾..... ۲۹۸
باب [۴]: قوله تعالی: ﴿و شما را از خویش بر حذر می‌دارد﴾ و ﴿تو آنچه را که در ضمیر من است می‌دانی و من آنچه را که در ذات تو است نمی‌دانم﴾ ۲۹۸
باب [۵]: قوله تعالی: ﴿می‌خواهند کلام خدا را تبدیل نمایند﴾ ۳۰۰
باب [۶]: کلام رب العالمین در روز قیامت با پیامبران و غیر آن‌ها ۳۰۲
باب [۷]: میزان اعمال و اقوال در روز قیامت ۳۰۵

فهرست اشخاص ۳۰۹

فهرست مراجع ۳۱۷

اول: قرآن کریم و علوم آن: ۳۱۷

دوم: حدیث نبوی شریف: ۳۱۷

سوم: فقه: ۳۲۲

چهارم: أصول فقه: ۳۲۲

پنجم: لغت و تراجم: ۳۲۴

فهرست کتاب‌های فیض الباري ۳۲۵

جلد اول: ۳۲۵

جلد دوم: ۳۲۵

جلد سوم: ۳۲۶

جلد چهارم: ۳۲۶

جلد پنجم: ۳۲۷

جلد ششم: ۳۲۷

تایپ و صفحه آرایی:

گروه فنی مجموعه موحدین

contact@mowahedin.com

٦٠- كتابُ النِّكاح

کتاب [۶۰]- نکاح

١- باب: التَّرْغِيبِ فِي النِّكاحِ

باب [۱]: ترغیب در نکاح

١٨٢٨- عَن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ ثَلاَثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقَالُّوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلاَ أُفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلاَ أَتَزَوَّجُ أَبَدًا، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا، أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» [رواه البخاری: ٥٠٦٣].

۱۸۲۸- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: سه نفر نزد خانه‌های همسران پیامبر خدا ﷺ آمدند و از کیفیت عبادت پیامبر خدا ﷺ پرسان کردند، چون از این چیز برای آن‌ها خبر داده شد، گویا آن را اندک شمرده و با خود گفتند: ما کجا و پیامبر خدا ﷺ کجا؟ او کسی که خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیده است.

یکی از آن‌ها گفت: من همیشه شب را نماز می‌خوانم، دیگری گفت: من ابد الدهر روزه می‌گیرم، و هیچ وقت روزه نمی‌خورم، و دیگری گفت: من از زن‌ها کناره گیری می‌کنم، و هیچگاه ازدواج نمی‌کنم.

پیامبر خدا ﷺ آمده و فرمودند: «شما بودید که چنین و چنان گفتید؟ به خداوند سوگند که من نسبت به شما از خدا بیشتر می‌ترسم و با تقوی ترم، و با این هم روزه

می‌گیرم و افطار می‌کنم، نماز می‌خوانم، و می‌خوابم، و زن‌ها را به نکاح می‌گیرم، [و این روش من است] و کسی که از روش من رو بگرداند، از من نیست»[1].

۲- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ التَّبَتُّلِ وَالخِصَاءِ

باب [۲]: کراهت زن نگرفتن و خصی کردن

۱۸۲۹- عَنْ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «رَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَذِنَ لَهُ لاَخْتَصَيْنَا» [رواه البخاری: ۵۰۷۳].

۱۸۲۹- از سعد بن ابی وقاصﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ [پیشنهاد] عثمان بن مظعون را در ترک ازدواج رد کردند، و اگر [ترک ازدواج را] برایش اجازه می‌دادند، خود را خصی می‌کردیم[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث دلالت بر این دارد که نکاح در اصل خود سنت پیامبر خداﷺ است، و کسی که از این سنت با وجود علم داشتن بر آن، بدون کدام عذری رو می‌گرداند، مذموم و مبتدع است، و کسی که به جهت عذری، و یا به جهت عبادت و یا تحصیل علم، و امثال آن از نکاح کردن خودداری می‌کند، بر وی چیزی نیست، و از این سبب بود که عدهٔ زیادی از علماء، جهت اینکه برای تحصیل علم، و تعلیم و نشر آن وقت بیشتری داشته باشند، از ازدواج کردن خودداری نمودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) خصی‌کردن عبارت از آن است که بیضتین انسان و یا حیوان کشیده و یا رگ‌های آن قطع گردد، که در این صورت قدرت به بارور ساختن وجماع کردن برایش نمی‌ماند، و این عمل در شریعت نصاری جائز بود و رواج داشت، ولی پیامبر خداﷺ از آن نهی کردند، بنابراین در شریعت اسلام این کار برای انسان به اتفاق علماء جواز ندارد..

۲) کسی که از بی‌زنی رنج می‌برد، و قدرت به ازدواج کردن را ندارد، طوری که نبی کریمﷺ فرموده‌اند، روزه بگیرد، ابن عبدالبر در (الاستیعاب) به سند خود از عثمان بن مظعون روایت می‌کند که گفت: یا رسول الله! در وقت جهاد بی‌زنی بر ما دشوار تمام می‌شود، آیا اجازه می‌دهید که خود را خصی کنیم؟ پیامبر خداﷺ فرمودند: نه، ولی ای ابن مظعون! روزه بگیر، زیرا روزه سبب مهار شدن شهوت می‌گردد.

١٨٣٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي العَنَتَ، وَلاَ أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ: مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ: مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ جَفَّ القَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاَقٍ فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ» [رواه البخاری: ٥٠٧٦].

١٨٣٠- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: گفتم: یا رسول الله! من شخص جوانی هستم و می‌ترسم که در حرام واقع شوم، و چیزی هم ندارم که به آن ازدواج نمایم، در جوابم سکوت کردند، باز دو باره این سخن را گفتم، و باز در جوابم سکوت نمودند، برای بار سوم سخنم را تکرار کردم.

پیامبر خداﷺ فرمودند: «ای ابا هریره! قلم تقدیر به سرنوشتت خشک شده است، یا خود را خصی کن، و یا مرا بگذار»[1].

٣- باب: نِكَاحِ الأَبْكَارِ

باب [٣]: به نکاح گرفتن دختران بِکر

١٨٣١- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفِيهِ شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي أَيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ؟ قَالَ: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا» تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكْرًا غَيْرَهَا [رواه البخاری: ٥٠٧٧].

١- ای احکام و مسائل متعلق به این خدیث آنکه:

١) طوری که هم اکنون یاد آور شدیم، خصی کردن در اسلام جواز ندارد و حرام است، و اینکه پیامبر خداﷺ برای ابو هریره‌ﷺ گفتند یا خود را خصی کن، و یا مرا بگذار، روی تهدید بود، نه روی روا دانستن این کار، و این فرموده مانند این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾، در حالی که کافر شدن به هیچ وجه جواز ندارد.

٢) در تیسیر القاری آمده است که در بعضی روایات در لفظ حدیث نبوی شریف عوض (فاختص) (فاقتصر) به معنی اقتصار و تسلیم آمده است، یعنی: در صورتی که قدرت به ازدواج کردن نداری، در برابر این تقدیر خداوند تسلیم شو، زیرا راه دیگری وجود ندارد، والله تعالی أعلم.

۱۸۳۱- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: گفتم: یا رسول الله! اگر در دشتی بروید و در آنجا درختی باشد که از آن چیزی خورده شده است، و درخت دیگری را ببینید که دست نخورده باقی مانده است، شتر خود را از کدام یک از آن دو درخت می‌چرانید؟

فرمودند: «از آن درختی که دست نخورده باقی مانده است»، و مقصد [عائشه ﵂] این بود که پیامبر خدا ﷺ غیر از او با دختر بِکری ازدواج نکرده بودند[۱].

٤- باب: تَزْوِيجِ الصِّغَارِ مِنَ الكِبَارِ

باب [٤]: به نکاح دادن خوردسالان از طرف کلان‌سالان

۱۸۳۲- عَنْها رَضِيَ اللَّه عَنْها أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطَبَها إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ، فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلاَلٌ» [رواه البخاری: ۵۰۸۱].

۱۸۳۲- و از عائشه ﵂ روایت است که پیامبر خدا ﷺ او را از ابوبکر ﵁ خواستگاری کردند، ابوبکر برای پیامبر خدا ﷺ گفت: من برادر شما هستم.

فرمودند: «تو برادرم در دین و کتاب خدا هستی، و دخترت برایم حلال است»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث دلالت بر حسن تعبیر عائشه ﵂ و کمال بلاغت وی دارد، که با این تشبیه بلیغ، بر تری خود را بر دیگر ازدواج مطهرات برای پیامبر خدا ﷺ بیان نمود.

۲) خود نبی کریم ﷺ صحابه ﵃ را تشویق می‌کردند که با دختران بکر ازدواج نمایند، روایت است که جابر ﵁ می‌خواست با زن بیوهٔ ازدواج کند، در این مورد با پیامبر خدا ﷺ مشورت نمود، پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: چرا با دختر بکری ازدواج نمی‌کنی که تو با او، و او با تو شوخی کند، جابر ﵁ گفت: پدرم وفات نموده و اطفال خورد سالی از او بجا مانده است، و زن بیوه در سر پرستی کردن از آن‌ها تجربهٔ بهتری دارد، از این سبب خواستم تا با چنین زنی ازدواج نمایم، پیامبر خدا ﷺ این پیشنهادش را پذیرفتند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) طوری که معروف است، عقد اخوت بین مسلمانان بعد از هجرت به مدینه صورت گرفت، ولی عقد اخوت و برادری بین پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر ﵁ از اول ایام اسلام در مکهٔ مکرمه صورت گرفته

٥- باب: الأَكْفَاءِ فِي الدِّينِ

باب [٥]: کفاءت در دین است

١٨٣٣- وعَنْها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَهُوَ مَوْلًى لِامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، كَمَا «تَبَنَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلًا فِي الجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ ﴿ٱدْعُوهُمْ لِآبَآئِهِمْ...﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿...وَمَوَٰلِيكُمْ﴾. فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ، كَانَ مَوْلًى وَأَخًا فِي الدِّينِ» فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو القُرَشِيِّ ثُمَّ العَامِرِيِّ - وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُذَيْفَةَ بْنِ عُتْبَةَ - النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَذَكَرَ الحَدِيثَ [رواه البخاری: ٥٠٨٨].

١٨٣٣- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که ابوحُذَیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبد شمس رضی الله عنه که در غزوۀ بدر با پیامبر خدا ﷺ اشتراک نموده بود، (سالم) را که غلام آزاد شدۀ زنی از انصار بود، به فرزندی گرفته بود، و دختر برادر خود هند دختر ولید بن عُتبه بن ربیعه را برایش به نکاح داد، چنان‌چه که پیامبر خدا ﷺ (زید) را به فرزندی گرفته بودند.

بود، و مقصد ابوبکر از برادر بودنش با پیامبر خدا ﷺ همین اخوت اسلامی بود، و این امر برای ابوبکر رضی الله عنه فضیلتی است که فضیلتی بالاتر از آن متصور نیست.

٢) به اتفاق علماء برای پدر جائز است که دختر خورد سالش را به نکاح بدهد، ولی غیر از پدر اگر شخص دیگری مانند برادر و یا کاکا و امثال این‌ها دختر خوردسال را به نکاح دادند، اکثر علماء بر این نظراند که بعد از بلوغ برای آن دختر اختیار داده می‌شود که آن نکاح را قبول کند و یا رد نماید، و قابل تذکر است که اکثر این علماء گفته‌اند که: حکم پدرکلان به مانند حکم پدر است.

٣) در مورد دختر یتیم، عدۀ زیادی از علماء به این نظراند که چنین دختری تا وقتی که بالغ نمی‌شود، کسی حق ندارد که او را به نکاح بدهد، ولی امام مالک رحمه الله می‌گوید: روی مصلحت، قاضی می‌تواند چنین دختری را در صغارت به نکاح بدهد.

و عادت [در زمان جاهلیت] آن بود که چون کسی را به فرزندی قبول می‌کردند، مردم آن طفل را به آن شخص نسبت می‌دادند، و از وی میراث می‌برد، تا اینکه خداوند این آیه را نازل ساخت که: «آن‌ها را به پدرهای‌شان نسبت بدهید»، تا اینجا که «و آزاد شدگان شما هستند»[1].

و همان بود که چنین اشخاصی به پدرهای‌شان نسبت داده شدند، و کسی که پدرش معلوم نبود، غلام آزاد شده و برادر دینی کسی می‌بود که او را به فرزندی قبول کرده بود.

سهله دختر سهیل بن عمرو قرشی عامری که همسر ابی‌حذَیفه بن عتبه بود، نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: ما فکر می‌کردیم که (سالم) فرزند ما است، و خداوند آنچه را که خودت می‌دانی نازل کرده است، [بنابراین اکنون فرزند ما حساب نمی‌شود]، و بقیهٔ حدیث را ذکر کرد[2].

۱- این آیهٔ کریمه دربارهٔ زید بن حارثه نازل گردید، وقصه‌اش چنین است که وی غلام پیامبر خدا ﷺ بود، و ایشان پیش از نزول وحی او را آزاد ساختند و فرزند خود خوانده بودند، چون پیامبر خدا ﷺ زینب بنت جحش را که وقتی همسر زید بن حارثه بود به نکاح گرفتند، منافقان و یهودان گفتند که پیامبر خدا ﷺ همسر فرزند خود را به نکاح گرفته است، و خداوند این آیهٔ کریمه را نازل ساخت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بقیهٔ حدیث طوری که ابو داود و برقانی روایت کرده‌اند چنین است که: سهله گفت: اکنون چه باید کرد؟ - یعنی: چه باید کرد که سالم برای ما محرم شود - پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را پنج بار شیر بده»، و سهله زید را پنج بار شیر داد، و به این طریق سالم فرزند رضاعی سهله گردید.

۲) با استناد بر این حدیث عائشه رضی الله عنها اگر می‌خواست کسی نزدش داخل شود و او را ببیند یکی از خواهرانش را امر می‌کرد تا آن شخص را - ولو آنکه کلان سال بود - شیر بدهد، و بعد از ان آن شخص نزد عائشه رضی الله عنها می‌آمد، ولی ام‌سلمه و دیگر امهات مؤمنین از اینکه کسی به سبب چنین رضاعتی نزدشان بیاید ابا می‌ورزیدند، و نظرشان آن بود که باید شیر خوارگی در گهواره صورت پذیرد، یعنی: در وقتی باشد که شیر خوار طفل خورد سال است، و برای عائشه رضی الله عنها می‌گفتند: به خداوند سوگند نمی‌دانیم، شاید موضوع سالم رخصتی باشد که از طرف پیامبر خدا ﷺ برای سالم داده شده بود، یعنی: آنچه که پیامبر خدا ﷺ در مورد سالم گفته بودند، خاص به موضوع سالم است، و این حکم بر دیگران تطبیق نمی‌شود.

١٨٣٤- وعَنْها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ لَهَا: «لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الحَجَّ؟» قَالَتْ: وَاللَّهِ لاَ أَجِدُنِي إِلَّا وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، وَقُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي» وَكَانَتْ تَحْتَ المِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ [رواه البخاری: ٥٠٨٩].

١٨٣٤- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد صُباعه دختر زبیر رضی الله عنها رفته و فرمودند: «شاید قصد حج رفتن را داری»؟

گفت: به خداوند سوگند مانع دیگری جز مریضی‌ام نیست.

فرمودند: «به حج برو، و شرط کن و بگو که خدایا! به حج رفتنم تا جائیست که برایم توان رفتن را بدهی» و (ضّباعه) همسر مقداد بن اسود بود[1].

---

٣) نظر جمهور علماء هم همین چیز است که می‌گویند: این موضوع خاص برای سالم و سهله است، و یا آنکه منسوخ است، و در هر صورت عمل کردن به آن جواز ندارد، یعنی: اگر زنی شخص را که از سن طفولیت - که دو سال تا دو سال و نیم باشد - تجاوز کرده بود، شیر داد، به سبب این شیر دادن رضاعت ثابت نمی‌شود، و آن زن برای آن شخص شیر خوار، مادر شمرده نمی‌شود، و در نتیجه محرمیت ثابت نمی‌گردد.

سؤالی که شاید در اینجا به ذهن خطور کند این است که: در صورتی‌که سالم پیش از شیر خوارگی برای سهله مرحرم نبود، پیامبر خدا ﷺ چگونه برایش اجازه دادند که سینهٔ آن زن را گرفته و از آن شیر بخورد؟ در جواب این سؤال علماء گفته‌اند که: ثبوت شیر خوارگی به رسیدن شیر مادر به شکم طلف است، خواه به چوشیدن باشد و خواه به طریق دیگری، و در مورد سالم شاید شیر دادنش به این طریق بوده باشد که شیر را در ظرفی دوشیده و برایش داده باشند.

و سؤال دیگری که پیش می‌آید این است که: در احادیث دیگری آمده است که زمان شیر خوارگی در دو سالگی و یا در دو و نیم سالگی است، و سالم شخص بالغی بود، پس در این صورت شیر خوارگی چگونه ثابت می‌شد؟ علماء از این سؤال به این گونه جواب داده‌اند که: تعیین سن شیر خوارگی به دو سال و یا دونیم سال، بعد از این واقعه صورت گرفته است، و پیش از این واقعه، برای شیر خوارگی سن معینی نبود، والله تعالی اعلم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مقداد بن اسود از فضلای صحابه و از متقدمین در اسلام است، ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: اولین کسانی که مسلمان شدند هفت نفر بودند، و یکی از آن‌ها مقداد رضی الله عنه بود، مقداد در فتح مصر اشتراک داشت، و در سال سی و سه هجرت در همانجا وفات یافت، ولی او را به مدینهٔ منوره انتقال دادند و عثمان رضی الله عنه بر وی نماز خواند، و غرض امام بخاری رحمه الله از ذکر این حدیث در این باب

١٨٣٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «تُنْكَحُ المَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ، تَرِبَتْ يَدَاكَ» [رواه البخاری: ٥٠٩٠].

١٨٣٥- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند:

«زن به سبب چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: به سبب مال آن، به سبب نسب آن، به سبب جمال آن، و به سبب دین آن، و تو باید زن دیندار را اختیار نمائی، [و اگر چنین نکنی] دست‌هایت خاک آلود شود»[1].

این است که کفاءت در نکاح، تنها در دین معتبر است، ورنه نباید ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب که دختر عم پیامبر خداﷺ است، با مقداد بن أسود که در نسب از وی در مرتبهٔ بسیار پائین‌تر قرار داشت، ازدواج می‌کرد، و اقوال علماء را در این مورد إن شاء الله بعد از این بیان خواهیم کرد.

۲) در موضوع شرطی که در حدیث در مورد احرام - به حج و یا عمره - آمده است، و اینکه چنین شرطی برای محرم جواز دارد یا نه؟ بین علماء اختلاف است، امام شافعی و احمد و ابو ثور و اسحاقﷺ آن را جائز می‌دانند، ولی عدهٔ دیگری از علماء، از آن جمله ابراهیم نخعی، امام مالک و امام ابو حنیفه، و سعید بن جبیر رحمهم الله آن را باطل می‌دانند، و دلیل‌شان این است که خود پیامبر خداﷺ در حج و عمره‌های خود چنین چیزی را شرط نکردند، و شاید از حدیث باب چنین جواب بدهند که این حدیث خاص برای ضباعه است، والله تعالی أعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در سنن ابن ماجه از ابن عمرﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «زن را سبب جمالش به نکاح نگیرید، زیرا شاید جمالش سبب هلاکتش گردد، و زن را به سبب مالش به نکاح نگیرید، زیرا شاید مالش سبب طغیان و سرکشی‌اش گردد، بلکه زن را به سبب دینش به نکاح بگیرید، کنیز سیاهی که دیندار باشد - از زنی که با جمال و پولدار باشد [و دیندار نباشد] - بهتر است».

۲) البته این طور نیست که جمال و دارائی و نسب برای زن عیب باشد، بلکه بالعکس هم جمال برای زن مطلوب است، و هم نسب و هم دارائی، بلکه سخن در مقایسه بین این امور است، که مثلا: اگر کسی متردد بود که فلان زن سرمایه‌دار بی‌دین را به نکاح بگیرد و یا فلان زن دیندار فقیر را، باید زن دیندار فقیر را انتخاب نماید، نه زن بی‌دین سرمایه‌دار را، و اگر خداوند برای کسی زنی را نصیب می‌کند که دارای همهٔ این صفات، یعنی: دینداری، زیبائی، نسب، و پولداری باشد، این یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند متعال نسب به آن شخص است، از اینجا بود که اگر کسی از پیامبر خداﷺ در مورد ازدواجش مشوره می‌خواست، برایش امر می‌کردند که برود و آن

١٨٣٦- عَنْ سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ غَنِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟» قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ المُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟» قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لاَ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لاَ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لاَ يُسْتَمَعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الأَرْضِ مِثْلَ هَذَا» [رواه البخاری ٥٠٩١].

١٨٣٦- از سهلﷺ روایت است که گفت: شخص ثروتمندی از پیش روی پیامبر خداﷺ گذشت، پرسیدند: «در مورد این شخص چه نظر دارید»؟

گفتند: لیاقت آن را دارد که اگر از کسی خواستگاری کند به نکاحش بدهند، و اگر شفاعت کسی را بکند شفاعتش قبول شود، و اگر چیزی بگوی به سخنش گوش داده شود.

راوی می‌گوید: پیامبر خداﷺ سکوت نمودند، و دیری نگذشت که شخصی از فقرای مسلمانان از آنجا گذشت، فرمودند: «در مورد این شخص چه می‌گوئید»؟

گفتند: شخصی است که اگر خواستگاری کند، نباید به نکاحش داد، و اگر شفاعت کسی را بکند نباید شفاعتش را قبول نمود، و اگر چیزی بگوید نباید به سخنش گوش داد.

پیامبر خداﷺ فرمودند: «این شخص از آن شخص اول، ولو آنکه امثالش روی زمین را پر کنند، بهتر است»[1].

زن مطلوب را ببیند، و البته دیدن آن زن به جهت دانستن جمالش بود نه دانستن دینش، زیرا دین زن از دیدنش دانسته نمی‌شود.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) البته این به آن معنی نیست که هر فقیر بد شکلی، از هر ثروتمند زیبائی بهتر است، بلکه مقصد آن است که اساس شخصیت در نزد خدا، و در نزد مردم نیک، دینداری است، ولو آنکه آن شخص دیندار، فقیر و بد شکل باشد، و آن شخص بی‌دین ثروتمند و خوش قواره.

٢) این قاعدهٔ اساسی در اسلام است، ولی امروز متاسفانه به طور عموم، معیار شخصیت، یکی ثروت، و دیگری قدرت است، یعنی: هر قدر ثروت و یا قدرت شخص بیشتر باشد، اهمیت و مکانت آن شخص در اجتماع به همان اندازه بیشتر است، و بالعکس کسانی که مال و دارائی و قدرت و

٦- باب: مَا يُتَّقَى مِنْ شُؤمِ المَرْأةِ وَقَوله تَعَالَى: ﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ﴾

باب [۶]: پرهیز کردن از شومی زن، و قوله تعالی: ﴿و بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند﴾

١٨٣٧- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ» [رواه الخاری: ٥٠٩٦].

١٨٣٧- از اسامه بن زید رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنهٔ را مضرتر از زن برای مردها بجا نگذاشته‌ام»[1].

جاهی ندارند، ولو آنکه دین است، و بالعکس کسانی که مال و دارائی و قدرت و جاهی ندارند، ولو آنکه دین و دانش، و علم و معرفت داشته باشند، به آن‌ها به چشم کم دیده می‌شود.

روزی با یکی از دوستانم نشسته بودم که شخص ثالثی آمد، دوستم برای این تازه وارد بسیار احترام و تعظیم نمود، و من هم به متابعت از دوستم و به گمان اینکه این تازه وارد شخص با قدر و با شخصیتی است، برایش احترام کردم، بعد از اینکه نشست، از سخنانش معلوم شد که نه تنها آنکه شخص جاهلی است، بلکه شخص بد زبان و فاجزی نیز هست، من از مجلس‌شان برخاستم، روز دیگری از دوستم پرسیدم که سبب احترامت برای فلان شخص چه بود؟ گفت: این شخص سرمایه‌دارترین فرد منطقهٔ ما است؟ گفتم: از نگاه علم و معرفت چطور؟ گفت: علم و معرفت مهم نیست، برایت می‌گویم که ثروتمند است، برایش گفتم که: احترام کردن به شخص به جهت ثروتش از گناهان کبیره است، گفت: اگر کبیره است و یا صغیره، از این واقعیت که ثروت معیار شخصیت است، نمی‌توان انکار کرد، این خاطرهٔ تلخ را هیچگاه فراموش نمی‌کنم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) سبب این سخن پیامبر خدا ﷺ که: «بعد از خود فتنهٔ را مضرتر از زن برای مردها بجا نگذاشته‌ام» این است که: زن‌ها مردها را گرویدهٔ خود ساخته، و در راه بدست آوردن آن‌ها از توسل جستن به هیچ وسیلهٔ خودداری نمی‌کنند.

٢) این حدیث مانند دو حدیث گذشته بر عمومیت کامل نیست، یعنی این طور نیست که هر زن سبب فتنه باشد، بلکه زنی است که تابع شیطان گردیده و سبب بدبختی مردها می‌شود، و این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ﴾ این معنی را می‌رساند، زیرا در آن تعبیر به (مِن) شده است، و (مِن) برای تبعیض است، یعنی: بعضی از همسران، و بعضی از اولادهای شما برای شما دشمن هستند، که البته بعضی دیگر چنین نیستند،

۷- باب: ﴿وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ﴾ وَيَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ

باب [۷]: ﴿و مادرهایی که شما را شیر داده‌اند﴾ «و از شیرخوارگی کسی حرام می‌شود که از نسب حرام می‌شود»

۱۸۳۸- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلاَ تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟ قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ» [رواه البخاری: ۵۱۰۰].

۱۸۳۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: کسی برای پیامبر خدا ﷺ گفت: چرا با دختر حمزه ازدواج نمی‌کنید؟

فرمودند: «او برادر زادهٔ رضاعی من است»[۱].

زیرا چه بسا زن‌هایی هستند که سبب خوشبختی شوهر خود گردیده، و حتی شوهران خود را از راه بد، به راه نیک رهنمائی کرده و می‌کنند، چنان‌چه فرزندان بسیاری هستند که نه تنها آنکه برای والدین خود دشمن نیستند، بلکه سبب سعادت والدین خود نیز گردیده و در خدمت آن‌ها می‌باشند، و اگر آن والدین چنین فرزندانی نمی‌داشتند، به بدبختی و زحمت دارین دچار می‌شدند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) کسی که پیشنهاد ازدواج کردن پیامبر خدا ﷺ با دختر حمزه رضی الله عنه را داد، علی بن ابی طالب رضی الله عنه و یا أم‌سلمه رضی الله عنها و یا شخص دیگری بود، و قائل هر کسی که باشد، شاید از این خبر نداشت که حمزه برادر رضاعی پیامبر خدا ﷺ می‌شود، و یا اگر از این شیر خوارگی خبر داشت، این را نمی‌دانست که شیر خوارگی سبب تحریم نکاح می‌شود.

۲) زنی که حمزه رضی الله عنه را شیر داده بود، ثویبه نام داشت، و همین زن بعد از چهار سال پیامبر خدا ﷺ را نیز شیر داد، و به این اساس، آن‌ها با یکدیگر برادر رضاعی شدند، - و البته از نگاه نسب، حمزه رضی الله عنه عموی پیامبر خدا ﷺ بود - و ثویبه که حمزه و پیامبر خدا ﷺ را شیر داده بود، کنیز ابولهب بود، و هنگام ولادت پیامبر خدا ﷺ برای ابولهب خوشخبری داد که خدای برای برادرت پسر زیبائی داده است، ابولهب در مقابل این خوشخبری (ثویبه) را آزاد کرد، بعد از مرگ ابولهب کسی او را در خواب دید، از وی پرسید که چه حال داری؟ گفت: در بدترین حالی گرفتارم، و اندک راحتی که برایم داده می‌شود سببش آزاد کردن (ثویبه) جهت خوشخبری دادن از ولادت محمد ﷺ می‌باشد.

١٨٣٩- عَن عائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَأَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُرَاهُ فُلاَنًا»، لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلاَنٌ حَيًّا - لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ - دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الوِلاَدَةُ» [رواه البخاری: ٥٠٩٩].

١٨٣٩- از عائشه رضی الله عنها روایت است که وی آواز شخصی را شنید که اجازهٔ داخل شدن به خانهٔ حفصه رضی الله عنها را می‌خواهد.

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتم یا رسول الله! این مردی است که اجازهٔ داخل شدن به خانهٔ شما را می‌خواهد.

فرمودند: «فکر می‌کنم فلانی باشد» و آن شخص کاکای (عموی) رضاعی حفصه رضی الله عنها بود.

عائشه رضی الله عنها گفت: فلانی که کاکای (عموی) رضاعی‌ام می‌باشد، اگر زنده می‌بود، روا بود که نزدم بیاید؟

فرمودند: «بلی، شیر خوارگی همان کسی را حرام می‌کند که ولادت حرام می‌کند»[1].

---

٣) هر کسی که نکاحش به سبب حرام است، به سبب شیر خواگی نیز حرام می‌شود، یعنی همان طوری که نکاح مادر، خواهر، عمه، خاله، و امثال این‌ها به سبب نسب حرام است، نکاح همهٔ این‌ها به سبب شیر خوارگی نیز حرام است.

۴) این حدیث از نگاه ترتیب در اصل صحیح البخاری، بعد از حدیث (١٨٣٩) قرار دارد، و اینکه در اینجا پیش از آن ذکر گردیده است شاید این اشتباه از صاحب مختصر و یا از نساخ باشد، والله تعالی أعلم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) شر خوارگی سبب تحریم نکاح می‌شود، و این تحریم نکاح بین زن شیر دهنده و بین طفل شیر خوار و اولاد این طفل می‌باشد، و برای توضیح این مسئله، مثال ذیل را در نظر می‌گیریم، اگر زنی به نام (سارا) طفلی را به نام (حامد) شیر داد:

أ) خود (حامد و اولاد وی، برای (سارا) به طور ابد حرام می‌شوند.

ب) این تحریم به پدر (حامد) و مادر حامد و برادران و خواهران (حامد) سرایت نمی‌کند، به این معنی که (سارا) می‌تواند با پدر حامد، و یا با برادرش، ازدواج نماید، چنان‌چه پدر (حامد) می‌تواند دختر (سارا) را که خواهر رضاعی (حامد می‌شود، به نکاح بگیرد، و همچنین مادر اصلی (حامد) می‌تواند شوهر (سارا) را که پدر رضاعی (حامد) می‌شود به نکاح بگیرد.

١٨٤٠- أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوَتُحِبِّينَ ذَلِكِ»، فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ ذَلِكِ لاَ يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ؟ قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ»، قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لاَبْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلاَ تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلاَ أَخَوَاتِكُنَّ» [رواه البخاري: ٥١٠١].

١٨٤٠- از أم‌حبیبه دختر ابو سفیان ﵂ روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله! خواهرم دختر ابو سفیان را به نکاح بگیرید.

فرمودند: «آیا چنین چیزی را می‌خواهی»؟

گفتم: بلی، من یگانه همسر شما نیستم، و می‌خواهم کسی که در سعادتی با من شریک شود خواهرم باشد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این برایم روا نیست».

گفتم: ما فکر می‌کنیم که شما می‌خواهید دختر ابو سلمه را به نکاح بگیرید.

فرمودند: «دختر ام سلمه را»؟

گفتم: بلی.

ج) همان‌طوری که نکاح خود (سارا) برای (حامد) حرام می‌باشد، نکاح اصول و فروع، و اطرافیان (سارا) نیز برای (حامد) حرام می‌باشد، و در نتیجه برای (حامد) روا نیست که مادر (سارا) و یا دختر (سارا) و یا خواهر (سارا) را به نکاح بگیرد.

د) اگر عوض (حامد) دختری که نامش (لیلی) باشد از سینهٔ (سارا) شیر خورد، نکاح لیلی برای اصول و فروع و اطرافیان شوهر (سارا) نیز حرام می‌باشد، و در نتیجه لیلی نمی‌تواند با شوره (سارا) و یا پدر شوهر (سارا)، و یا برادر شوهر (سارا)، ازدواج نماید.

۲) تاثیری که شیر خوارگی دارد در تحریم نکاح، جواز نظر، جواز مسافرت، و جواز خلوت است، و اما در دیگر مسائل از قبیل: ثبوت نسب، میراث، و جوب نفقه، سقوط قصاص و امثالهم تاثیری ندارد، یعنی: طفلی که از سینهٔ زنی شیر خورده است، نکاح آن زن - به تفصیلی که هم اکنون بیان کردیم - برایش و برای اولادش حرام می‌شود، و برایش روا است که با آن زن خلوت کند، چنان‌چه برایش روا است که با وی تنها به مسافرت برود، ولی بین آن زن، و بین طفلی که از سینه‌اش شیر خورده است، نسب ثابت نمی‌شود، از یکدیگر میراث نمی‌برند، اگر یکی دیگری را کشت، قصاص در بین آن‌ها جاری می‌شود، و نفقهٔ آن‌ها بر یکدیگر واجب نمی‌شود.

فرمودند: «ولو آنکه او (ربیبه)ام نباشد و در آغوشم بزرگ نشده باشد، باز هم برایم روا نیست، او برادر زادۀ رضاعی‌ام می‌باشد، (ثویبه) من و (ابو سلَمه) را باهم شیر داده است، شما [نکاح] دختران و خواهران خود را برایم پیشنهاد نکنید»[1].

۸- باب: مَنْ قالَ لاَ رِضَاعَ بَعْدَ حَوْلَيْنِ لِقَوله تَعَالَى: ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾

باب [۸]: کسی که می‌گوید: بعد از دو سال شیر خوارگی ثابت نمی‌شود، بدلیل قول خداوند ﴿دو سال کامل﴾

۱۸٤۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ المَجَاعَةِ» برواه البخاری: ٥١٠٢].

۱۸۴۱- از عائشه ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ نزدش آمدند و دیدند شخصی آنجا نشسته است، رنگ پیامبر خدا ﷺ تغییر کرد، و گویا از این کار بدشان آمد.

عائشه گفت: این برادر من است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) از این جهت به نکاح گرفتن خواهرام سلمه ﷺ برای پیامبر خدا ﷺ روا نبود، که این کار سبب جمع کردن بین دو خواهر در یک نکاح می‌شد، و این کار به نص قرآن کریم حرام است، خداوند متعال در بیان محرمات می‌فرماید: ﴿وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ﴾، و اینکه با وجود این تحریم، أم‌سلمه ﷺ چنین پیشنهادی نمود، سببش عدم علم آوری وی به این تحریم بود، و یا فکر می‌کرد که این تحریم نسبت به غیر پیامبر خدا ﷺ می‌باشد، زیرا در بسیاری از مسائل نکاح، پیامبر خدا ﷺ از دیگران فرق داشتند.

۲) (ربیبه): عبارت از دختر همسر است که از شوهر دیگر آن زن باشد، یعنی: اگر کسی زنی را به نکاح گرفت که این زن از شوهر قبلی‌اش دختری داشت، این دختر برای کسی که اکنون این زن را به نکاح گرفته است، (ربیبه) یعنی: پرورش یافته‌اش گفته می‌شود.

۳) دختر (ام‌سلمه) از آن جهت ربیبۀ پیامبر خدا ﷺ می‌شد، که مادرش را که ام‌سلمه باشد، پیامبر خدا ﷺ به نکاح گرفته بودند.

۴) دختر ام سلمه از دو جهت بر پیامبر خدا ﷺ حرام بود، اول: از جهت اینکه ربیبۀشان می‌شد، و دوم: از جهت اینکه برادر زادۀ رضاعی‌شان بود، زیرا پدر آن دختر که ابو سلمه باشد، با پیامبر خدا ﷺ شیر خورده بود، و همۀ این مسائل در خود حدیث به طور مختصر ذکر گردیده است.

فرمودند: «خوب نگاه کنید که برادر شما کیست، شیر خوارگی وقتی ثابت می‌شود که در حالت گرسنگی [یعنی: زمان طفولیت] باشد»[1].

١٨٤٢- عَنْ جَابِرًا بْنِ عَبدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُنْكَحَ المَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا» [رواه البخاری: ٥١٠٨].

١٨٤٢- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از اینکه زن بر بالای عمه و یا خاله‌اش به نکاح گرفته شود، نهی فرمودند»[2].

٩- باب: الشِّغَارِ

باب [٩]: نکاح شغار

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) پیش از بیان این حکم از طرف پیامبر خدا ﷺ - طوری که قبلا یادآور شدیم نظر عائشه رضی الله عنها این بود که برای ثبوت شیر خوارگی، سن معینی نیست، از این جهت کسی را که می‌خواست نزدش بیاید، به خواهران و یا خواهر زادگان خود امر می‌کرد که شیر خود را برایش بخورانند، تا رضاعت ثابت گردیده و برایش محرم شود، ولی بعد از اینکه این قول پیامبر خدا ﷺ را شنید، از نظر خود برگشت.

٢) بعضی از علماء هنوز هم بر این نظراند که شیر خوارگی در هر سن و سالی ثابت می‌شود، ولی نظر جمهور علماء بر این است که شیر خوارگی وقتی ثابت می‌شود که در خورد سالی باشد، وحد اکثر سنی که در آن شیر خوارگی ثابت می‌شود، در نزد امام شافعی رحمه الله دو سال، در نزد امام مالک رحمه الله دو سال و سه ماه، در نزد امام ابو حنیفه رحمه الله دو سال و نیم، و در نزد امام زفر رحمه الله سه سال است، و بعد از این سن و سال در نزد عامۀ علماء شیر خوارگی ثابت نمی‌شود.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) تحریم جمع بین دو خواهر، از قرآن کریم، و تحریم جمع بین زن و عمه‌اش، و تحریم جمع بین زن و خاله‌اش، از سنت نبوی، و تحریم کسانی به همین معنی می‌باشند، - که تفصیل آن را بعد از این بیان خواهیم داشت - از نگاه قیاس ثابت شده است.

٢) کسی که زنی را در نکاح خود دارد، تا وقتی که آن زن وفات نکرده و یا او را طلاق نداده است، نباید عمه و یا خالۀ آن زن را به نکاح بگیرد.

٣) هر دو زنی که اگر یکی از آن‌ها مرد فرض شود و نکاح دیگری برای وی حرام باشد، به نکاح گرفتن آن دو زن باهم روا نیست، بنابراین روا نیست که زن و برادر زاده‌اش، و یا زن و خواره زاده‌اش، در یک وقت به نکاح شخصی در آیند.

١٨٤٣- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ» رواه البخاری: ٥١١٢].

١٨٤٣- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ از نکاح شغار نهی کردند[١].

١٠- باب: نَهْيِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ نِكَاحِ الْمُتْعَةِ أَخِيراً

باب [١٠]: نهی پیامبر خدا ﷺ در آخر امر، از نکاح متعه

١٨٤٤- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَسَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالاَ: كُنَّا فِي جَيْشٍ، فَأَتَانَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُمْ أَنْ تَسْتَمْتِعُوا فَاسْتَمْتِعُوا» [رواه البخاری: ٥١١٨،٥١١٧].

١٨٤٤- از جابر بن عبدالله و سلمه بن أَکْوع رضی الله عنهم روایت است که گفتند: در یکی از لشکرها بودیم، که پیامبر خدا ﷺ نزد ما آمده و فرمودند: «برای شما اجازه داده شده است که متعه کنید، پس متعه کنید»[٢].

١١- باب: عَرْضِ الْمَرْأَةِ نَفْسَهَا عَلَى الرَّجُلِ الصَّالِحِ

باب [١١]: زنی که با شخص نیکی پیشنهاد ازدواج می‌دهد

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) نکاح شغار عبارت از نکاح زنی به مقابل نکاح زن دیگری است که مهری در میان نباشد، مثلا: شخصی خواهرش را به دیگری به نکاح بدهد، تا آن شخص دومی خواهر و یا دختر خود را برای شخص اولی به نکاح بدهد، و مهری برای آن دو زن تعیین نگردد.

٢) علماء بر این متفق‌اند که نکاح شغار کار ناپسند و نا مشروعی است، ولی اگر چنین نکاحی صورت گرفت، جمهور علماء آن را باطل می‌دانند، ولی بعضی از علماء از آن جمله احناف، و عطاء، و عمرو بن دینار، و زهری، و مکحول، و ثوری آن را جائز شمرده و می‌گویند: چنین نکاحی صحت پیدا کرده، و برای هرکدام از آن دو زن، مهر مثل وی لازم می‌گردد، و این مسئله دارای فروعات بسیاری است که جای تفصیل آن در کتب فقه است.

٢- این حدیث دلالت بر جواز نکاح متعه دارد، ولی احادیث دیگری وجود دارد که دلالت بر تحریم نکاح متعه دارد، از این جهت علماء می‌گویند که: جواز نکاح متعه منسوخ است، و حدیث ناسخ را علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده است، و تفصیل نکاح متعه و احکام متعلق به آن قبلا گذشت.

١٨٤٥- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ؟» قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ»، فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ: لاَ وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا وَلاَ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي وَلَهَا نِصْفُهُ - قَالَ سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِدَاءٌ - فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ، إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ»، فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ، فَرَآهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَعَاهُ - أَوْ دُعِيَ لَهُ - فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ؟» فَقَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا - لِسُوَرٍ يُعَدِّدُهَا - فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمْلَكْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ» [رواه البخاری: ٥١٢١].

١٨٤٥- از سهل بن سعدﷺ روایت است که زنی خود را [جهت ازدواج] برای پیامبر خداﷺ پیشنهاد کرد.

شخصی گفت: یا رسول الله! او را برای من به نکاح بدهید.

فرمودند: «چه داری»؟

گفت: هیچ چیزی ندارم.

فرمودند: «برو جستجو کن، ولو آنکه انگشتری از آن باشد».

آن شخص رفت و باز آمد و گفت: به خداوند سوگند هیچ چیزی را نیافتم حتی انگشتر آهنی را، ولی همین ازار را دارم، و نیم آن را برای همین زن می‌دهم، و سهل را وی حدیث گفت که آن شخص ردائی نداشت، [یعنی: تنها همان ازار را داشت].

پیامبر خداﷺ فرمودند: با این ازار چه می‌تواند بکند؟ اگر تو آن را بپوشی به او چیزی نمی‌رسد، و اگر او آن را بپوشد به تو چیزی نمی‌رسد».

آن شخص نشست، و بعد از انتظار بسیار برخاست که برود، پیامبر خداﷺ او را دیده و صدا کردند - و یا کسی او را خواست که نزد پیامبر خداﷺ برود برایش گفتند: «از قرآن چه یاد داری»؟

گفت: فلان و فلان سوره را، و چندین سوره را نام برد.

پیامبر خداﷺ فرمودند: «در مقابل آنچه که از قرآن حفظ داری او را برایت به نکاح دادیم»[1].

١٢- باب: النَّظَرِ إِلَى المَرْأَةِ قَبْلَ التَّزْوِيجِ

باب [١٢]: دیدن به سوی زن پیش از نکاح

١٨٤٦- وَفِي رِوايَةٍ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لِأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ، فَذَكَرَ الحَدِيثَ، وَقالَ في آخره: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ» قالَ: نَعَمْ قَالَ: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ» [رواه البخار: ٥١٢٦].

١٨٤٦- و در روایت دیگری از سهل بن سعدﷺ روایت است که: زنی نزد پیامبر خداﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! آمدم تا خود را برای شما ببخشم، پیامبر خداﷺ خوب به طرفش دیدند، و سر خود را پایان انداختند و بقیهٔ حدیث را ذکر نموده و در آخرش گفت که پیامبر خداﷺ فرمودند - «آنچه را که از قرآن گفتی از حفظ خوانده می‌توانی»؟

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) نکاح در مقابل حفظ داشتن قرآن، صحت پیدا می‌کند.

٢) در چنین حالتی در نزد امام شافعیﷺ همین چیز برای زن مهر قرار داده می‌شود و مهر دیگری برایش نیست، و احناف می‌گویند: در این صورت برای زن مهر مثل ثابت می‌گردد، زیرا حرف (ب) در این قول پیامبر خداﷺ که فرمودند: «بِمَا مَعَكَ مِنَ القُرْآنِ» برای سببیت است، و معانیش چنین است که به سبب آنچه که از قرآن حفظ داری این زن را برایت به نکاح دادم، و این عبارت، دلالت بر اکرام پیامبر خداﷺ نسبت به آن شخص به سبب حفظ قرآن کریم دارد، نه دلالت بر سقوط مهر، پس مهر برای آن زن ثابت می‌گردد، و چون در خود عقد، مهر تعیین نشده است، پس مهری که لازم می‌گردد مهر مثل است.

٣) مراد از مهر مثل آن است که: مهر زنی که مثل آن زن در کمال و جمال وغیره امتیازات باشد، ثابت می‌شود، و در این مورد، زنی در نظر گرفته می‌شود که از وابستگان زن بوده و یا از قوم و قبیله‌اش باشند، مانند: خواهر زن، خواهر زادهٔ زن، برادر زادهٔ زن، همسایهٔ زن، و امثال این‌ها.

گفت: بلی.

فرمودند: «برو! در مقابل آنچه که از قرآن حفظ داری او را برایت به نکاح دادیم»[1].

۱۳ - باب: مَنْ قالَ: لاَ نِكَاحَ إِلاَّ بِوَلِيٍّ

باب [۱۳]: کسی که می‌گوید بدون ولی، نکاحی نیست

۱۸٤۷- عَنْ مَعْقِلُ بْنُ يَسَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ، فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا، لاَ وَاللَّهِ لاَ تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَكَانَ رَجُلًا لاَ بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ المَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ﴾ فَقُلْتُ: الآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ» [رواه البخاری: ۵۱۳۰].

۱۸۴۷- از معقل بن بسار رضی الله عنه[2] روایت است که گفت: خواهرم را برای شخصی به نکاح دادم، و آن شخص او را طلاق داد، چون عده‌اش به نهایت رسید، آمد و از وی خواستگاری نمود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث همان حدیث قبلی است، با تفاوت اندکی در الفاظ آن.

۲) از این روایت دومی - به علاوه از احکامی که از روایت اولی استنباط گردیده بود - دو حکم دیگر نیز دانسته می‌شود:

أ) آنکه نظر کردن به طرف زن جهت ازدواج کردن با وی، جواز دارد.

ب) آنکه آن شخص، آن چند سورهٔ قرآن را که نام برده بود، به علاوه از یاد داشتن، حفظ هم داشت و پیامبر خدا ﷺ در مقابل حفظ وی از قرآن، آن زن را برایش به نکاح دادند.

۲- وی معقل بن یسار بن عبدالله مزنی است، با پیامبر خدا ﷺ بیعت کرده بود که از میدان جنگ نگریزد، در بصره سکنی گزین گردید، روایت است که در مریضی‌اش عبیدالله بن زیاد به عیادتش رفت، معقل برایش گفت: برایت حدیثی روایت می‌کنم، و اگر می‌دانستم که زنده می‌مانم، این حدیث را روایت نمی‌کردم، از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «هیچکس نیست که خداوند او را سرپرست مردمی قرار دهد، و او در حالی بمیرد که به رعیت خود غش کرده است، مگر آنکه خداوند بهشت را بر وی حرام می‌گرداند»، در ایام خلافت معاویه و یا یزید بن معاویه وفات یافت، (أسد الغابه: ۳۹۹/۴).

برایش گفتم: [خواهرم را] برایت به نکاح دادم، و او را همسرت ساختم، و برایت احترام نمودم، ولی تو او را طلاق دادی و اکنون دو باره آمده‌ای و از وی خواستگاری می‌کنی، به خداوند سوگند است که دیگر نزدت برنخواهد گشت.

و او شخص بدی نبود و خواهرم می‌خواست که دوباره با او ازدواج نماید، و این آیهٔ مبارکه نازل گردید که: «زن‌ها را از ازادواج کردن با شوهران آن‌ها منع نکنید».

گفتم: یا رسول الله! اکنون [خواهرم را] برایش به نکاح می‌دهم، - راوی می‌گوید - و همان بود که خواهر خود را برایش به نکاح داد[1].

١٤- باب: لا يُنْكِحُ الأَبُ وَغَيْرُهُ الْبِكْرَ وَالثَّيِّبَ إِلاَّ بِرِضَاهمَا

باب [۱۴]: نباید پدر و یا دیگری دختر بکر و یا زن بیوه را بدون رضایتش به نکاح بدهد

١٨٤٨- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلاَ تُنْكَحُ البِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ» [رواه البخاری: ٥١٣٦].

۱۸۴۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:

«زن بیوه تا از وی طلب امر نشود، نباید به نکاح داده شود، و دختر بِکر تا از وی اجازه خواسته نشود، نباید به نکاح داده شود».

گفتند: یا رسول الله! اجازه دادنش چگونه است؟

فرمودند: «اینکه سکوت کند»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اکثر علماء با استناد بر ظاهر این حدیث گفته‌اند که: نکاح زن بدون موافقت ولی آن صحت پیدا نمی‌کند، ولی امام ابو حنیفه رحمه الله می‌گوید: زن می‌تواند بدون اجازهٔ ولی خود، اصالتا و یا به واسطهٔ وکیل خود، ازدواج نماید، و حدیث آتی آشاره به تائید مذهب ابو حنیفه رحمه الله دارد، والبته برای هریک از طرفین دلائل نقلی و عقلی بسیار دیگری نیز وجود دارد که در کتب فقه، و شروح حدیث به تفصیل مذکور است.

۲- از احکامی و مسائل متقلق به این حدیث آنکه:

١٨٤٩- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ البِكْرَ تَسْتَحِي؟ قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا» [رواه البخاری: ٥١٣٧].

١٨٤٩- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: گفتم: یا رسول الله! دختر بکر حیا می‌کند؟

فرمودند: «رضایت او سکوت کردن او است»[1].

١٥- باب: إِذَا زَوَّجَ الرَّجُل ابْنَتَهُ وَهِيَ كَارِهَةٌ فَنِكاحُهُ مَرْدُودٌ

باب [١٥]: اگر شخص دخترش را به نکاح داد و دخترش رضایت نداشت، نکاحش مردود است

---

١) (بیوه): زنی است که قبلا به نکاح داده شده و به سببی از اسباب از شوهرش جدا شده است، و (بکر): دختری است که هنوز به نکاح داده نشده است.

٢) اینکه در زن بیوه (امر نمودن) شرط شده است، و در دختر بکر، (سکوت کردن) حکمتش این است که زن بیوه چون ازدواج را تجربه کرده است، بنابراین از تصریح به ازدواج باکی نداشته و خجالت نمی‌کشد، ولی دختر بکر چون برای بار اول ازدواج می‌کند، لذا از تصریح به موافقت بر نکاح خجالت می‌کشد، از این جهت در وقت اجازه خواستن از وی به نکاح، کافی است که سکوت نماید، و همان سکوتش موافقت شمرده می‌شود.

٣) این حدیث دلالت بر این دارد که زن - چه بیوه باشد و چه بکر - نباید بدون اجازه‌اش به نکاح داده شود، و این مذهب احناف و عدهٔ دیگری از علماء است، ولی عدهٔ دیگری از علماء به این نظراند که ولی زن می‌تواند، بدون اجازه‌اش او را به نکاح بدهد، ولی اکثر علماء نظرشان موافق نظر احناف است، و احادیث صحیح بسیاری نیز مؤید همین نظر است.

١- از احکام و مسائل متقلق به این حدیث آنکه:

١) این حدیث نبوی شریف دلالت بر این دارد که: سکوت کردن دختر بکر، دلالت بر این دارد که به ازدواج کردن موافقت دارد.

٢) علماء گفته‌اند که موافقت به ازدواج تنها به سکوت نیست، بلکه هر قرینهٔ که دلالت بر رضایت داشته باشد، موافقت شمرده می‌شود، مانند: تبسم کردن، و یا گفتن این سخن که: شما پدرم هستید، و یا، اختیار با شما است، و امثال این چیزها، و خالصه آنکه: هر سخن و هر عملی که از آن موافقت دانسته شود، اجازه شمرده می‌شود، ولی اگر زن، در وقت اجازه خواستن از وی به ازدواج به طور صریح مخالفت خود را نشان داد، و یا با صدای بلند بگریه افتاد، و یا پیراهنش را درید، و امثال این چیزها، کسی حق ندارد در این حالت او را به نکاح بدهد.

١٨٥٠- عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهْيَ ثَيِّبٌ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «فَرَدَّ نِكَاحَهُ»، [رواه البخاری: ٥١٣٨].

١٨٥٠- از خنساء بنت خذام انصاریه رضی الله عنها که زن بیوهٔ بود روایت است که: پدرش او را بدون رضایتش به نکاح داد، خنساء از این نکاح بدش آمد، نزد پیامبر خدا ﷺ رفت [وشکایت کرد]، و ایشان نکاحش را رد کردند[1].

١٦- باب: لا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَنْكِحَ أَوْ يَدَعَ

باب [١٦]: بر خواستگاری برادرش تا آنکه ازدواج کند، و یا ترک نماید، نباید خواستگاری کرد

١٨٥١- عَنِ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلاَ يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، حَتَّى يَتْرُكَ الخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الخَاطِبُ» [رواه البخاری: ٥١٤٢].

١٨٥١- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از اینکه کسی از شما بر خرید شخص دیگری بخرد، و یا کسی بر خواستگاری برادرش خواستگاری کند، نهی کردند، مگر آنکه شخص خواستگار، خواستگاری را ترک کند، و یا آنکه برایش اجازه بدهد[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) در سنن نسائی رحمه الله آمده است که شخصی دختر بکرش را بدون اجازه‌اش به نکاح داد، آن دختر نزد پیامبر خدا ﷺ شکایت نمود، پیامبر خدا ﷺ نکاحش را فسخ نمودند.

٢) از این احادیث به طور صریح دانسته می‌شود که اگر کسی دخترش را بدون رضایتش به نکاح داد، آن دختر حق دارد که این نکاح را قبول نکند.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) کسی که چیزی را تحت خرید دارد، نباید شخص دیگری اقدام به خریدن آن چیز نماید، بلکه باید منتظر بماند که یا خرید و فروش آن‌ها به اتمام برسد، و یا از یکدیگر جدا شوند، که در این حالت شخص سوم می‌تواند به خریدن آن چیز اقدام نماید.

١٧ - باب: الشُّرُوطِ الَّتِي لاَ تَحِلُّ فِي النِّكَاحِ

باب [١٧]: شرط‌هایی که در نکاح روا نیست

١٨٥٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلاَقَ أُخْتِهَا، لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا» [رواه البخاری: ٥١٥٢].

١٨٥٢- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«برای زن روا نیست که طلاق خواهرش را مطالبه نماید، تا [در نتیجه] ظرفش را [به نفع خود] خالی نماید، زیرا برای زن همان چیزی می‌رسد که برایش مقدر شده است»[(١)].

١٨ - باب: النِّسْوَةِ اللاَّتِي يُهْدِينَ المَرْأَةَ إِلَى زَوْجِهَا ودَعَائِهِنَّ بَالبَرَكَة

باب [١٨]: زن‌هایی که همسر شخص را برایش تسلیم می‌نمایند، و دعای برکت می‌کنند

---

٢) کسی که از زنی خواستگاری دارد، تا وقتی که خود شخص خواستگار خواستگاری را ترک نکرده است، و یا از طرف زن و یا اولیای زن برایش جواب رد داده نشده است، و یا برای خواستگار دوم اجازه نمی‌دهد، نباید شخص دیگری آمده و از زن خواستگاری نماید.

٣) ذکر (برادر) در حدیث، بنا بر جریان لسان است، و حقیقت آن معتبر نیست، بنابراین شامل برادر حقیقی، برادر رضاعی، برادر دینی، و حتی غیر مسلمان را نیز می‌گردد، یعنی: هر کسی که از زنی خواستگاری دارد، نباید جز در حالات سه گانهٔ فوق از وی خواستگاری نمود.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اگر شخصی که همسری دارد از زنی خواستگاری می‌کند، برای این زن روا نیست که از آن شخص بخواهد تا همسر اولی‌اش را طلاق بدهد.

٢) اگز زن دومی بر خواستگارش چنین شرطی را گذاشت، یعنی: شرط کرد که باید خواستگار همسر اولش را طلاق بدهد، و خواستگار این شرط را قبول نمود، با وجود این شرط، نکاحش با زن دومی صحت پیدا می‌کند، و بر وی لازم نیست که همسر اولش را طلاق بدهد، و گرچه بعضی از حنابله وفا کردن به چنین شرطی را لازم می‌دانند.

١٨٥٣- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ» [رواه البخاری: ٥١٦٢].

١٨٥٣- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: وی زنی را برای شوهر انصاری‌اش تسلیم نمود.

پیامبر خدا ﷺ گفتند: «ای عائشه! وسائل ساعت تیری نداشتید؟ زیرا انصار از ساعت تیری خوش‌شان می‌آید»[1].

١٩- باب: مَا يَقُولُ الرَّجُلُ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ

باب [١٩]: شخص هنگام همبستر شدن با همسرش چه بگوید؟

١٨٥٤- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ، أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا» [رواه البخاری: ٥١٦٥].

١٨٥٤- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«بدانید که اگر کسی هنگام همبستر شدن با همسرش این دعا را بخواند و خداوند برایش فرزندی بدهد، شیطان به آن فرزند ضرری رسانده نمی‌تواند: (بسم الله، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِيْ الشَّيْطَانَ وجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مِا رَزَقْتَنَا)، یعنی: بنام خدا، الهی! شیطان را از من و از آنچه که برای ما داده‌ای، دور بگردان[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

دیره زدن و سرودن نی و امثال این‌ها در مجلس عروسی جواز دارد، و در نسائی، و ترمذی، و مسند احمد آمده است که فرق بین نکاح حلال و حرام دیره زدن است، و تفصیل و شروط این مسئله را در کتاب (أنیس النساء) که به زبان فارسی است با شرح بیشتری ذکر نموده‌ام.

٢) عرف و عادت مردم تا جائی که مخالف به قواعد اساسی شریعت نباشد، باید در نظر گرفته شود.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر کسی این دعا را در وقت همبستر شدن با همسرش می‌خواند، امید به خداوند است که فرزندش از ضرر رساندن شیطان به وی در امان بماند.

٢٠- باب: الْوَلِيمَةِ وَلَوْ بِشَاةٍ

باب [٢٠]: عروسی کردن ولو آنکه به یک بُزی باشد

١٨٥٥- عَنْ أَنَسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ» [رواه البخاری: ٥١٦٨].

١٨٥٥- از انسﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ به هیچ کدام از همسران خود مجلس عروسی را که برای زینبﷺ تدارک دیدند، تدارک ندیده بودند، با زینب به یک بُز عروسی کردند.

٢١- باب: مَنْ أَوْلَمَ بِأَقَلَّ مِنْ شَاةٍ

باب [٢١]: کسی که به کم‌تر از بُزی عروسی کرده است

١٨٥٦- عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «أَوْلَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ» [رواه البخاری: ٥١٧٢].

١٨٥٦- از صفیهٔ بنت شَیبهﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ با بعضی از همسران خود، به دو (مُد) جو عروسی کردند[1].

٢٢- باب: حَقِّ إِجَابَةِ الْوَلِيمَةِ وَالدَّعْوَةِ وَمَنْ أَوْلَمَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَنَحْوَهُ

باب [٢٢]: دعوت به عروسی و مهمانی را باید پذیرفت، و کسی که هفت روز عروسی کرده است

١٨٥٧- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا» [رواه البخاری: ٥١٧٣].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) هر (مُد) به وزن فعلی مساوی (٩١٠) نه صد و ده گرام است، بنابراین، مقدار جوی که پیامبر خداﷺ به آن عروسی کرده بودند به وزن فعلی (یک کیلو و هست صد و بیسد) گرام می‌شود.

٢) دعوت دادن در عروسی سنت است، و بعضی از علماء آن را واجب می‌دانند.

۱۸۵۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر کسی از شما به عروسی دعوت شد، باید دعوت را بپذیرد»[1].

۲۳- باب: الْوصَاةِ بِالنِّسَاءِ

باب [۲۳]: سفارش جهت زن‌ها

۱۸۵۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلاَ يُؤْذِي جَارَهُ،وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلاَهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا» [رواه البخاری: ٥١٨٦].

۱۸۵۸- از ابو هریره از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نکند، و سفارش نیکی کردن به زن‌ها را

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) جمهور علماء بر این نظراند که اجابت از دعوت عروسی واجب، و از دعوت‌های دیگر سنت است.

۲) نظر به احادیثی که در زمینه وجود دارد، علماء شروطی را برای اجابت از دعوت چه عروسی باشد و چه غیر عروسی - وضع نموده‌اند، از آن جمله اینکه:

أ) صاحب دعوت مسلمان باشد، و اگر کافر بود، رفتن به دعوتش واجب نیست، بلکه مباح است.

ب) آنکه دعوت خاص برای اغنیاء نباشد.

ج) آنکه دعوت به اساس محبت و دوستی باشد، نه به اساس ترس از مهمان و یا مرتبه و منصب آن.

د) آنکه در آن دعوت منکری مانند: رقص و سماع، و قمار بازی، و شراب خواری و امثال این چیزها وجود نداشته باشد، ورنه اشتراک نمودن در چنین دعوتی روا نیست، مگر آنکه قصد شخص از رفتن به آن مجلس، جلوگیری از آن منکر باشد.

هـ) آنکه طعامی که در آن دعوت تهیه شده است، و خانهٔ که دعوت در آن صورت گرفته است، از پول حرام نباشد، ورنه رفتن به چنین دعوتی جواز ندارد و حرام است، و اگر در این مورد به شک بود، یعنی: احتمال می‌داد که شاید از حلال باشد و یا شاید از حرام، برای اینکه پرهیز از مشتبهات لازم است، نرفتن به چنین دعوتی بهتر است، ولی اگر گمان بیشترش به حلال بودن آن طعام بود، رفتن به چنین دعوتی باکی نخواهد داشت.

بپذیرید، زیرا آن‌ها از استخوان پهلو خلق شده‌اند، و قسمت بالائی استخوان پهلو، کج‌ترین قسمت آن است، اگر بخواهی که آن را راست نمائی می‌شکند، و اگر به حالش بگذاری همان طور کج باقی می‌ماند، پس سفارش نیکی کردن به زن‌ها را بپذیرید»[1].

٢٤- باب: حُسنِ المُعَاشَرَةِ مَعَ الأَهْلِ

باب [۲۴]: خوش رفتاری با همسر

١٨٥٩- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لاَ يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا، قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٍّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ: لاَ سَهْلٍ فَيُرْتَقَى وَلاَ سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ، قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لاَ أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لاَ أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ، قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِيَ العَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ وَإِنْ أَسْكُتْ أُعَلَّقْ، قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لاَ حَرٌّ وَلاَ قُرٌّ، وَلاَ مَخَافَةَ وَلاَ سَآمَةَ، قَالَتِ الخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلاَ يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ، قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ التَفَّ، وَلاَ يُولِجُ الكَفَّ لِيَعْلَمَ البَثَّ. قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ - أَوْ عَيَايَاءُ - طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكِ، قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي المَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ، قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ العِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ البَيْتِ مِنَ النَّادِ، قَالَتِ العَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ المَبَارِكِ، قَلِيلاَتُ المَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ المِزْهَرِ، أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ، قَالَتِ الحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ، وَمَلَأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ، وَبَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) نفی ایمان از کسی که به همسایه‌اش ضرر می‌رساند، به معنی نفی کمال ایمان است، نه نفی حقیقت ایمان، به این معنی که ضرر رساندن به همسایه موجب نفی ایمان نیست، بلکه موجب نفی کمال ایمان است، گرچه بعضی از علماء آن را موجب نفی ایمان می‌دانند، و هرچه که باشد، در اینکه ضرر رساندن به همسایه از گناهان کبیره است، هیچ اختلافی نیست.

٢) زن ولو آنکه دارای اخلاق حمیده و رفتار خوش نباشد، باز هم باید شوهرش با وی مدارا نماید، زیرا طبیعت اکثر زن‌ها زبان درازی و زیاده گوئی است.

نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلاَ أُقَبَّحُ، وَأَرْقُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لاَ تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلاَ تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلاَ تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالفَهْدَيْنِ يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِّيًّا، وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِي أُمَّ زَرْعٍ وَمِيرِي أَهْلَكِ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لِأُمِّ زَرْعٍ» [رواه البخاری: ٥١٨٩].

١٨٥٩- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: یازده زن باهم نشستند و عهد و پیمان بستند که از احوال شوهران خود چیزی را پنهان نکنند.

اولی گفت: شوهرم مانند گوشت شتر لاغری است بر سر کوه پر پیچ و خمی، رسیدن به وی دشوار است، و بعد از رسیدن قابل برداشتن نیست.

دومی گفت: اخبار شوهرم را افشا نمی‌کنم زیرا می‌ترسم اگر به گفتن شروع کنم دیگر ساکت نشوم و عیوب ظاهری و باطنی‌اش را برملا سازم.

سومی گفت: شوهرم بلند قد و بلند بالا است، اگر راجع به وی حرفی بزنم طلاقم می‌دهد، و اگر ساکت بمانم برایم سر و کاری ندارد.

چهارمی گفت: شوهرم مانند شب تهامه است، که نِه بسیار گرم است و نه بسیار سرد، نه غضبی دارد که از وی بترسم و نه رفتار بدی که از وی ملول گردم.

پنجمی گفت: شوهرم هنگام همبستر شدن با من مانند پلنگی است مهاجم، و در بیرون خانه همچون شیری است غُران، از چیزی که به خانه می‌آورد از کیفیت مصرفش سؤال و باز خواستی ندارد.

ششمی گفت: شوهرم همهٔ طعام‌ها را باهم در آمیخته و می‌بلعد، و آشامیدنی‌ها را تا آخرین قطره سر می‌کشد، و چیزی باقی نمی‌گذارد، هنگام خواب در گوشهٔ می‌افتد، و

لحاف را به خود می‌پیچد، و حتی از اینکه دستش را به چاک پیرهنم کند تا از غم و اندوهم آگاه شود، خودداری می‌نماید.

هفتمی گفت: شوهرم در جماع کردن ناتوان، در کارها بی‌تفاوت، از سخن زدن عاجز، و مجمع الأمراض است، اگر به زبان خوش با وی سخن بگویم سرم را به دیوار می‌کوبد، و اگر سخت و درشت بگویم دست و یا پایم را می‌شکند، و گاهی سر و دست برایش فرقی نمی‌کند، و همه را باهم می‌شکند.

هشتمی گفت: شوهرم در ملائمی به نرمی پشت خرگوش، و به خوشبوئی نظیر مشک و عنبر است.

نهمی گفت: شوهرم در نسب شریف، در قامت بلند، در کرم و سخاوت مشهور همگان، و خانه‌اش خانهٔ خاص و عام است.

دهمی گفت: نام شوهرم (مالک) است، و نمی‌دانید که مالک چه کسی است، شترهایش آن‌چنان بسیار است که خوابگاه‌های زیادی را اشغال می‌نمایند، و چراگاه‌ها برای آن‌ها تنگی می‌کنند، و چون آواز طبل بلند می‌شود و آتش افروخته می‌گردد، این شتران یقین می‌کنند که زمان هلاکت آن‌ها فرا رسیده است.

یازدهم که (أم زرع) باشد گفت: شوهرم ابو زرع است، و ابو زرع چنان شخصیتی است که گوش‌هایم را از گوشواره سنگین، ساعد و بازویم را چاق و فربه موده، و برایم آن قدر احترام می‌کند که مجبور می‌شوم خودم نیز برای خود احترام نمایم.

مرا در خانوادهٔ یافت که فقط چند رأس گوسفند داشتند و به مشقت زندگی می‌کردند، ولی اکنون در خانهٔ زندگی می‌کنم که دارای اسپ‌های فراوان، شترهای بسیار، گاوهای بی‌شمار، و کشت و حاصل بی‌عد و حد است، هرچه بگویم آزادم، تا صبح آرام می‌خوابم و هر آشامیدنی را که خواسته باشم می‌آشامم.

اما ما در ابو زرع کسی است که ظرف و کاسه‌اش کلان و فراوان، خانه‌اش بزرگ و فراخ است.

و اما بچهٔ ابو زرع: دست و پهلویش نرم و ملائم و به حدی کم خوراک است که دست بزغالهٔ کوچکی او را سیر می‌کند.

اما دختر ابوزرع: دختری است که گوش به فرمان پدر و مادرش بوده، از جاقی لباس‌هایش را پرکرده، و خارچشم همسایگان خود است.

و اما کنیز ابو زرع: خدمت گاری است که اخبار داخل خانه را به خارج انتقال نمی‌دهد، طعام و اسباب خانه را به جای دیگری نمی‌برد، و خانه را از چیزهای غیر ضروری آشغالدان نمی‌سازد.

ام زرع گفت: روزی ابو زرع در هنگام فراوانی شیر و ماست از خانه بر آمد، و چشمش به زنی افتاد که دو بچه دارد به مانند دو بچهٔ پلنگ، که با سینه‌های انار مانند آن زن بازی می‌کردند، چون [ابو زرع] آن زن را دید، مرا طلاق داد، و او را به نکاح گرفت.

من هم رفتم و شخص شرف و نجیب دیگری را به نکاح گرفتم، این شخص اسپش سرکش و سریع السیر، نیزه‌اش از نیزه‌های منطقهٔ (خط) بود، او نعمت‌های فراوانی را برایم تهیه نمود، و از هر نوع حیوانی که داشت یک‌یک جفت را برایم بخشش داد.

و گفت: ای ام زرع! هرچه می‌خوای بخور و هرچه می‌خوای برای اقوام و خویشاوندان خود بخشش بده، و با این هم اگر تمام چیزهای را که برایم داده جمع می‌کردم و در کوچک‌ترین ظرف خانهٔ ابو زرع می‌انداختم، آن را پر نم‌کرد.

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ برایم گفتند: «من هم نسبت به تو مانند ابو زرع نسبت به ام زرع هستم»[1].

۲۵- باب: صَوْمِ الْمَرْأَةِ بِإِذْنِ زَوْجِهَا تَطَوُّعاً

باب [۲۵]: روزه گرفتن نفلی زن به اجازهٔ شوهرش

۱۸۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلاَ تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ» [رواه البخاری: ۵۱۹۵].

۱۸۶۰- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

۱- و طوری که در روایات دیگری آمده است، عائشه رضی الله عنها در جواب پیامبر خدا ﷺ گفت: «پدر و مادرم فدای شما! شما برایم از ابو زرع نسبت به ام زرع بهتر و خوش رفتارتر هستید» و این از وفرت کمال و ادب، و نهایت وفا و محبت عائشه رضی الله عنها نسبت به پیامبر خدا ﷺ بود.

«برای زن روا نیست که در وقت بودن شوهرش بدون اجازه‌اش روزه بگیرد، و روا نیست که بدون اجازه‌اش به کسی اجازهٔ داخل شدن به خانه‌اش را بدهد، و آنچه که از مال شوهرش بدون اجازه‌اش نفقه می‌کند، نیم ثواب آن برای شوهرش می‌باشد»[1].

٢٦- «باب»

باب [٢٦]

١٨٦١: عَنْ أُسَامَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قُمْتُ عَلَى بَابُ الجَنَّةِ، فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا المَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابُ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ» [رواه البخاری: ٥١٩٦].

١٨٦١: از اسامه رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «به دروازهٔ بهشت ایستادم، دیدم عموم کسانی که به بهشت می‌روند فقراء هستند، و از سرمایه داران ممانعت به مل می‌آید و در انتظار هستند، و دوزخیان همگی به سوی دوزخ برده شدند، و بر در دوزخ استادم، و دیدم اکثر کسانی که به دوزخ رفتند زن‌ها هستند»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از روزه نگرفتن زن بدون اجازهٔ شوهر، روزهٔ نفلی است، و روزهٔ واجب، چه ادائی باشد، و چه قضائی، وابسته به اجازهٔ شوهر نیست.

٢) مراد از اجازهٔ شوهر نسبت به داخل شدن کسی به خانه‌اش، کسی است که داخل شدنش از نگاه شرعی جواز داشته باشد، و آن کسی است که برای زن محرم باشد، و اگر محرم نباشد، ولو آنکه شوهر اجازه بدهد، داخل شدنش در نزد زن در حالت تنهائی جواز ندارد.

٣) اگر شوهر برای زن اجازه نداده بود که فلان مال را برای فقراء بدهد، ولی زن میدانست که اگر آن مال را برای فقراء بدهد، شوهرش ممانعت نمی‌کند، در این صورت برای زن جهت صدقع دادنش نیم ثواب، و برای شوهر جهت آنکه مال از او است، نیم ثواب، ولی اگر شوهر زن را از دادن مالی به طور صریح منع کرده بود، زن حق ندارد از آن مال برای هیچ کسی چیزی بدهد، و اگر در آن مال در غیر نفقهٔ خود تصرف نمود، آن مال را ضامن می‌گردد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) البته سبب دخول بهشت برای اکثر فقراء فقیر بودن آن‌ها نیست، بلکه صبر و شکر آن‌ها در چیزی است که خداوند برای آن‌ها مقدر کرده است، و دوری آن‌ها از گناهانی است که ثروتمندان

٢٧- باب: الْقُرْعَةِ بَيْنَ النِّساءِ إِذَا أَرَادَ سَفَراً

باب [٢٧]: قرعه کشی بین زن‌ها در وقتی که ارادهٔ سفر داشته باشد

١٨٦٢ عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ القُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلاَ تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ؟ فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ، فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلاَ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا» [رواه البخاری: ٥٢١١].

١٨٦٢- از عائشه ﵂ روایت است که پیامبر خدا ﷺ هنگامی که عزم سفر می‌کردند، بین همسران خود قرعه کشی می‌کردند، در یکی از سفرها قرعهٔ عائشه و حفصه ﵄ باهم برآمد، [در مسیر راه] چون شب می‌شد پیامبر خدا ﷺ با عائشه ﵂ صحبت می‌کردند.

مرتکب آن می‌شوند، و اگر سبب رفتن فقراء به بهشت، فقیر بودن آن‌ها می‌بود، باید همهٔ فقراء به بهشت می‌رفتند، نه اکثر آن‌ها.

بنابراین اگر فقیری باشد، که مرتکب گناه از: قتل نفس، و زنا، و آزار و اذیت والدین، و همسایگان و امثال این کارها گردد، بدون شک مستحق دوزخ است، چنان‌چه اگر ثروتمندی باشد که مالش را از راه حلال بدست آورده باشد، و حق خدا را در آن مال خود اداء کرده باشد، و مرتکب گناهان دیگری نشده باشد، امید بخداوند است که به بهشت برود.

٢) چنان‌چه سبب رفتن دوزخ برای زن‌ها زن بودن آن‌ها نیست، بلکه سبب آنست که مخالفت آن‌ها از احکام شریعت، بیشتر از مخالفت مردها از احکام شریعت است، و اگر سبب رفتن‌شان به دوزخ، مطلق زن بودن آن‌ها می‌بود، باید همهٔ آن‌ها به دوزخ می‌رفتند، نه اکثر آن‌ها، بنابراین اگر زن‌هایی باشند که از مردها کم‌تر مرتکب خلاف شده باشند، نسبت رفتن آن‌ها به دوزخ کم‌تر از نسبت مردهایی است که مرتکب خلاف بیشتری شده‌اند.

پس خلاصه آنکه: سبب رفتن به بهشت و دوزخ عملی است که مستوجب رفتن به بهشت و یا دوزخ می‌شود، چه این عمل را فقیری انجام دهد، و چه ثروتمندی، و چه مردی انجام دهد، و چه زنی.

حفصه برای عائشه ﵂ گفت: چه می‌شود که امشب تو شتر مرا سوار شوی و من شتر تو را، تا ببینیم که چه می‌شود، عائشه ﵂ قبول کرد و گفت: بسیار خوب است، حفصه ﵂ آمد و بر شتر عائشه ﵂ سوار شد.

پیامبر خدا ﷺ به طرف شتر عائشه که حفصه بر آن سوار بود آمدند، و سلام کردند، و به راه ادامه دادند تا اینکه در جایی منزل نمودند، در این وقت بود که عائشه ﵂ درد جدایی پیامبر خدا ﷺ را احساس نمود.

و چون فرود آمدند، عائشه ﵂ پاهایش را داخل (إذْخِر) [که یک نوع گیاهی است] می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا! عقرب و یا ماری را بر من مسلط کن تا مرا بگزد، و برای پیامبر خدا ﷺ چیزی گفته نمی‌توانم.

٢٨- باب: إِذَا تَزَوَّجَ البِكْرَ عَلَى الثَّيِّبِ

باب [۲۸]: وقتی که دختر بکر را بر زن ثیب به نکاح بگیرد

١٨٦٣- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَلَكِنْ قَالَ: «السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ البِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا، وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاَثًا» [رواه البخاری: ٥٢١٣].

۱۸۶۳- از انس ﵁ روایت است که گفت: اگر بخواهم می‌توانم بگویم که پیامبر خدا ﷺ فرمودند، ولی گفت: سنت این است که اگر کسی دختر بِکری را به نکاح گرفت هفت شب نزدش بماند، و اگر زن بیوهٔ را به نکاح گرفت، سه شب. [بعد از آن نوبت را بین همسرانش مراعات نماید].

٢٩- باب: المُتَشَبِّعِ بِمَا لَمْ يَنَلْ وَمَا يُنْهَى مِنِ افْتِخَارِ الضَّرَّةِ

باب [۲۹]: نباید زن خود نمائی کند، و یا بر امباغ (بناغ) خود فخر فروشی نماید

١٨٦٤- عَنْ أَسْمَاءَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ امْرَأَةً قالَتْ: النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «المُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلاَبِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ» [رواه البخاری:٥٢١٩].

۱۸۶۴- از اسماء رضی الله عنها روایت است که زنی گفت: یا رسول الله! من بناغی دارم، آیا اگر در نزدش به چیزی که شوهرم برای من داده است تظاهر نمایم برایم گناه دارد؟

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که آنچه که ندارد تظاهر می‌کند، مانند کسی است که دو لباس دروغین را پوشید باشد»[1].

۳۰- باب: الْغَيْرَةِ

باب [۳۰]: غیرت

۱۸۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ المُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ» [رواه الخاری: ۵۲۲۳].

۱۸۶۵- از ابو هریره رضی الله عنه از پامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند غیرت می‌کند، و غیرت خدا این است که مؤمن مرتکب چیزی شود که خدا حرام کرده است».

۱۸۶۶- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلاَ مَمْلُوكٍ، وَلاَ شَيْءٍ غَيْرَ نَاضِحٍ وَغَيْرَ فَرَسِهِ، فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ وَأَسْتَقِي المَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أُحْسِنُ أَخْبِزُ، وَكَانَ يَخْبِزُ جَارَاتٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَدَعَانِي ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسِيرَ مَعَ الرِّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بناغ را در عرف عامهٔ مردم افغان (امباغ) می‌گویند، و در اصطلاح ایرانیان (هوو) نامیده می‌شود.

۲) معنی این سخن پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «کسی که به آنچه که ندارد تظاهر می‌کند، مانند کسی است که دو لباس دروغین را پوشید باشد»، این است: چنین زنی مرتکب دو گناه شده است، یکی به سبب تفاخر، که خود عمل نامشروعی است، و دیگری به سبب دروغی که مرتکب آن شده است.

اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِّي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاخَ لِأَرْكَبَ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكِ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكِ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَاسَةَ الفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي» [رواه الخاری: ٥٢٢٤].

۱۸۶۶- از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که زُبیر رضی الله عنه با من ازدوج نمود، در روی زمین به جز از یک شتر و یک اسپ، مال و ملک دیگری نداشت، من اسپش را علف می‌دادم، و به خانه آب می‌آوردم، پارگی‌های دلوش را می‌دوختم، و برایش خمیر می‌کردم، و چون خودم نان پختن را یاد نداشتم همسایه‌های انصارم که زن‌های نیکی بودند می‌آمدند و برایم نان می‌پختند، و خسته‌های خرما را از زمینی که پیامبر خدا ﷺ برای زُبیر داده بودند، بر روی سرم به خانه انتقال می‌دادم، و این زمین دو ثُلث فرسخ از خانهٔ ما دور بود[1].

روزی آمدم و در حالی که خسته‌های خرما بر روی سرم بود، در بین راه با پیامبر خدا ﷺ در حالی که عدهٔ از مردم انصار با ایشان بودند، ملاقی شدم، پیامبر خدا ﷺ مرا طلبیدند و به شتر خود (إخ) (إخ) کردند، تا پشت سر خود سوار کنند، ولی من از اینکه با مردها یکجا بروم شرمیدم، و علاوه بر آن از غیرت زُبیر رضی الله عنه که با غیرت‌ترین مردمان بود یادم آمد، پیامبر خدا ﷺ فهمیدند که من خجالت می‌کشم، [چیزی نگفتند] و رفتند.

نزد زُبیر آمدم و گفتم که در راه در حالی که طشت خسته‌های خرما بر روی سرم بود پیامبر خدا ﷺ را که با عدهٔ از صحابه‌های خود به راه می‌رفتند ملاقی شدم، ایشان شتر خود را خواباندند تا مرا با خود سوار کنند، ولی من خجالت کشیدم و غیرت تو را می‌دانستم.

زبیر رضی الله عنه گفت: به خداوند سوگند اینکه خسته‌های خرما را برداشته بودی، بر من سخت‌تر از سوار شدن تو با پیامبر ﷺ بود.

۱- هر فرسخ شرعی، سه میل، و هر میل چهار هزار قدم است، پس هر فرسخ دوازده هزار قدم، و دو ثلث فرسخ هشت هزار قدم می‌شود.

اسماء﵂ گفت: [به همین حال ادامه می‌دادم] تا اینکه ابوبکر﵁ برایم خادمی فرستاد، و آن خادم سر پرستی اسپ را بر عهده گرفت، و به این کار خود گویا مرا از غلامی آزاد کرد[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بعضی علمای معاصر، با استناد بر این حدیث گفته‌اند که خدمت زن برای شوهر واجب است ولی جمهور علماء بر این نظراند که خدمت کردن زن برای شوهر واجب نیست، و چیزی را که اسماء﵂ انجام می‌داد، به رضایت و خوشی خود انجام می‌داد، نه روی وجوب ولزوم.

۲) سؤالی که شاید به ذهن خواننده خطور کند این است که: اسماء﵂ خواهر عائشه﵂ که همسر پیامبر خدا ﷺ می‌باشد بود، و طوری که معلوم است، شوهر خواهر برای زن محرم شمرده نمی‌شود، پس در این صورت چگونه پیامبر خدا ﷺ خواستند که اسماء را پشت سر خود سوار کنند؟

امام عینی﵀ از این سؤال چنین جواب می‌دهد که: چون خواهر اسماء که عائشه﵂ باشد، همسر پیامبر خدا ﷺ بود، از این جهت اسماء برای‌شان محرم شرمرده می‌شد، ولی بدون شک این سخن صحیح نیست، زیرا شوهر خواهر به هیچ وجه برای زن محرم شمرده نمی‌شود، زیرا محرم زن کسی است که نکاحش برای وی به طور ابد حرام باشد، و طری که معلوم است، تحریم نکاح زن برای شوهر خواهرش، تحریم مؤقت است نه تحریم مؤبد، به این معنی که اگر کسی همسرش وفات نماید و یا او را طلاق بدهد، می‌تواند خواهر زنش را به نکاح بگیرد.

و فکر می‌کنم روی همین علت باشد که خود امام عینی﵀ متصل به این سخنش می‌گوید: و یا شاید این کار پیش از حجاب بوده باشد، و البته این هم مقبولیت چندانی ندارد، زیرا حجاب عبارت از آن است که زن آنچه را که از جسمش عورت است بپوشاند، ولی تماس جسم زن با جسم نامحرم همان طور که بعد از نزول حجاب حرام بود، پیش از نزول حجاب نیز حرام بود، و آنچه را که اسماء﵂ می‌گوید این است که پیامبر خدا ﷺ می‌خواستند او را پشت سر خود سوار کنند، که در این صورت به طور یقین جسم آن‌ها باهم تماس می‌کرد، و این عمل پیش از حجاب نیز حرام بود.

ولی امام ابن حجر﵀ جواب دیگری می‌دهد که تا حد زیادی قابل قبول است، وی می‌گوید: اینکه اسماء﵂ می‌گوید که: پیامبر خدا ﷺ شتر خود را خوابندند که مرا پشت سر خود سوار کنند، فهم خود اسماء﵂ می‌باشد، و واقعیت این است که پیامبر خدا ﷺ شتر خود را خواباندند تا اسماء را بر آن سوار کنند و خودشان بر شتر دیگری سوار شوند، که در این صورت مشکلی پیش نمی‌آید، و این جواب در واقع جواب خوب و قانع کننده‌ای است، و با این هم خالی از اشکال نیست، و اشکالی که دارد این است که به این توجیه، فهم خود را از فهم صحابهٔ که راوی حدیث،

٣١- باب: غَيْرَةِ النِّساءِ وَوَجْدِهِنَّ

باب [٣١]: غیرت و غضب زن‌ها

١٨٧٦- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى» قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، فَإِنَّكِ تَقُولِينَ: لاَ وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى، قُلْتِ: لاَ وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ» قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلَّا اسْمَكَ [رواه البخاری: ٥٢٢٨].

١٨٧٦- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برایم گفتند: «من می‌دانم که چه وقت از من راضی هستی، و چه وقت در غضب».

عائشه ﵂ می‌گوید گفتم: این را از کجا می‌دانید؟

فرمودند: «این را از این می‌دانم: هنگامی که از من راضی باشی [در وقت سوگند خوردن] می‌گوئی: نه خیر و به خدای محمد، و هنگامی که در غضب باشی میگوئی: نه خیر! و به خدای ابراهیم».

عائشه ﵂ گفت: گفتم: یا رسول الله! به خداوند سوگند که همچنین است، و جز اسم شما چیز دیگری را ترک نمی‌کنم[1].

٣٢- باب: لاَ يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلاَّ ذُو مَحْرَمٍ وَالدُّخُولِ عَلَى الْمُغِيبَةِ

باب [٣٢]: مرد نباید بدون محرم زن با وی خلوت نماید، و رفتن به نزد زنی که شوهرش غائب است

و صاحب‌شان قضیه است، بالاتر و راجح‌تر دانسته ایم، زیرا خود اسماء ﵂ می‌گوید که شتر خود را خواباندند تا مرا پشت سر خود سوار کنند، که در این صورت قبول این توجیه را نیز تا جایی مشکل می‌سازد، والله تعالی أعلم.

١- یعنی: این نا رضایتی، ظاهری و در زبان است، و محبت شما در قلب من کم نمی‌شود.

١٨٦٨- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الحَمْوَ؟ قَالَ: «الحَمْوُ المَوْتُ» [رواه البخاری ٥٢٣٢].

١٨٦٨- از عقبه بن عامرﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «از داخل شدن در نزد زن‌های [بیگانه] بپرهیزید».

شخصی از انصار گفت: یا رسول الله! برادر شوهر چه طور؟

فرمودند: «برادر شوهر سبب مرگ است»[1].

٣٣- باب: لاَ تُبَاشِرِ المَرْأَةُ المَرْأَةَ فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا

باب [٣٣]: زن، با زن دیگر نیامیزد، و سپس او را برای شوهر خود توصیف نماید

١٨٦٩- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ تُبَاشِرُ المَرْأَةُ المَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا» [رواه البخاری: ٥٢٤٠].

١٨٦٩- از عبدالله بن مسعودﷺ رواست است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «نباید زن، با زن دیگری بیامیزد، و سپس آن زن را طوری برای شوهر خود توصیف کند که گویا شوهرش به طرف آن زن نگاه می‌کند»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) معنی این سخن پیامبر خداﷺ که فرمودند: «برادر شوهر سبب مرگ است» این است که: مشکل اساسی و آنچه که سبب هلاکت می‌شود، برادر شوهر است، زیرا رسیدن بیگانه به زن، برایش مشکل است، ولی برای برادر و دیگر اقوام شوهر چنین مشکلی و جود ندارد، و چه بسا که این رفت و آمدها سبب هلاکت معنوی و حقیقی گردد، و با اینکه پیامبر خداﷺ خلوت کردن برادر و دیگر اقوام شوهر را با زن نسبت به بیگانه مصیبت بارتر توصیف کرده‌اند.

٢) با این هم متاسفانه بسیاری از مردم به این اصل شرعی چندان توجهی نمی‌کنند، و برادر شوهر زن را برای زن مانند محرمش می‌دانند، و از رفت و آمدش در نزد زن ممانعت به عمل نمی‌آورند، و حتی بعضی برادرها با برادری که زن دارد، در یک خانه باهم زندگی می‌کنند، به طوری که حتی اگر برادرش که شوهر زن است در خانه نباشد، این برادر دیگر به مانند آنکه به خانهٔ خودش داخل شود، به خانهٔ برادرش داخل می‌شود، و همان است که در حالات بسیاری کارهای غیر قابل جبرانی رخ می‌دهد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٣٤- باب: لاَ يَطْرُقْ أَهْلَهُ لَيْلاً إِذَا أَطَالَ الْغَيْبَةَ

باب [٣٤]: کسی که به سفر دوری می‌رود، نباید شب به خانه‌اش برگردد

١٨٧٠- عَنْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَطَالَ أَحَدُكُمُ الغَيْبَةَ فَلاَ يَطْرُقْ أَهْلَهُ لَيْلًا» [رواه البخاری: ٥٢٤٤].

١٨٧٠- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که به سفر درازی می‌رود، شب هنگام نزد فامیلش برنگردد»[1].

١٨٧١- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلًا، فَلاَ تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ، حَتَّى تَسْتَحِدَّ المُغِيبَةُ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ» [رواه البخاری: ٥٢٤٦].

---

١) همان طوری که نباید زن، برای شوهرش از زن بیگانهٔ توصیف نماید، نباید برای برادر و یا پدر خود و یا برای هرکس دیگری که نسبت به آن زن بیگانه شمرده می‌شوند، نیز از آن زن توصیف نماید.

٢) سبب تحریم این توصیف آن است که اگر خوبی و زیبائی‌های آن زن را بگوید، شاید آن مرد بیگانه فریفتهٔ آن زن گردیده، و این کار سبب فتنه شود، و اگر بد و زشتی آن زن را بگوید، در غیبتش گرفتار شود، و غیبت کردن حرام است.

٣) اگر مردی زنی را به خواستگاری فرستاده بود، برای این زن روا است تا هر خوب و بدی را که در آن زن مطلوب دیده است، بدون کم کاست برای مرد خوستگار بیان نماید، و این امر در غیبت ممنوعه داخل نمی‌گردد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اگر کسی در روز به جایی میرود، و شب بر می‌گردد، چون این سفرش، سفر دور گفته نمی‌شود، مانعی نیست که در شب نزد خانواده‌اش برگردد.

٢) سبب داخل نشدن به شب در نزد فامیل از سفر دور و دراز آن است که زن در هنگامی که همسرش وجود ندارد، به زینت و ارایش خود، و تنظیف و ترتیب خانه اهمیت چندانی نمی‌دهد، و اگر شوهر او را در چنین حالتی ببیند، شاید سبب تنفر بین زن و شوهر گردد.

٣) در عصر حاضر اگر کسی در سفر دوری باشد، و هنگام ارادهٔ بازگشت به فامیل، آن‌ها را از آمدن خود ذریعهٔ تلفن و یا هر طریق دیگری خبر داده باشد، روا است که در هروقت - چه شب باشد و چه روز - به خانه‌اش برگردد، زیرا در این صورت علت تحریم از بین می‌رود، و طوری که معلوم است، حکم وابسته به علت است، و در صورتی که علت از بین برود، حکم که تحریم باشد، نیز از بین می‌رود.

۱۸۷۱- و از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چون در شب از سفر برگشتی به نزد همسرت مرو، [و انتظار بکش] تا تراشیدنی‌ها را بتراشد، و سرش را شانه کند»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی این فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: چون در شب از سفر برگشتی به نزد همسرت مرو، [و انتظار بکش] تا تراشیدنی‌ها را بتراشد، و سرش را شانه کند» این است که: همسرش خود را برای شوهرش آماده کند، زیرا زنی که شوهرش در خانه نیست به آرایش خود چندان اهمیتی نمی‌دهد، و اگر شوهرش در حالی که موی زنش پراکنده و در هم ریخته، و لباسش غیر مرتب، و دیگر امورش بی‌سامان است، نزدش بیاید، شاید از وی متنفر گردیده و در نتیجه سبب بی‌مهری بین زن و شوهر گردد، از این سبب لازم است که در چنین حالتی پیش از آمدنش همسر خود را با خبر سازد، تا برایش قدر امکان آمادگی بگیرد.

۲) در عصر حاضر چون اگر کسی در سفر است، و قصد آمدن به خانهٔ خود را دارد، و در هرجایی که هست می‌تواند از آمدن خود برای همسر خود خبر بدهد، بدون شک هیچ مانعی نیست که چنین شخص چه در شب و چه در روز، در هر وقتی که خواسته باشد، به خانه‌اش برگردد، زیرا علت نهی از آمدن به خانه در شب، همان طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، این است که (زن تراشیدنی‌ها را بتراشد، و سرش را شانه کند)، و چون اکنون زن می‌تواند از آمدن شوهرش خبر شود، و این کارها را پیش از آمدنش انجام دهد، لذا مانعی از آمدن شوهر به خانه در هر وقتی که خواسته باشد، وجود ندارد، والله تعالی أعلم.

٦١- كِتَابُ الطَّلَاقِ

كتاب [۶۱]- طلاق

١٨٧٢- عَنْ أَبْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ، فَتِلْكَ العِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ» [رواه البخاری: ٥٢٥١].

١٨٧٢- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی زن خود را در زمان پیامبر خدا ﷺ در حالت حیض طلاق داد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه حکم این مسأله را از پیامبر خدا ﷺ پرسید.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را امر کن که به زنش رجوع کند، بعد از آن زنش را نگهدارد تا آنکه از حیض پاک شود، باز دوباره حیض شود، و باز پاک شود، در این وقت اگر می‌خواست زنش را نگه دارد، و اگر می‌خواست پیش از آنکه با وی جماع کند، او را طلاق بدهد، و این همان عده‌ای است که خداوند متعال امر نموده است که زن‌ها در آن طلاق داده شوند»[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) طلاق دادن در وقتی که زن در حالت عادت ماهانه است، حرام است.

٢) اگر کسی همسرش را در چنین حالتی طلاق داد، طلاقش واقع می‌گردد.

٣) اگر کسی همسرش را در چنین حالتی طلاق داد، واجب است که به وی رجوع نماید، و چون جماع کردن با زن در حالت عادت ماهانگی روا نیست، باید رجوعش به قول باشد، یعنی: برایش بگوید که: به تو رجوع کردم.

۴) رجوع به (قول) به اینکه بگوید: به تو رجوع کردم، در نزد همهٔ علماء جواز دارد، ولی در رجوع به (فعل) به اینکه با زنش - بدون اینکه بگوید به تو رجوع کردم - جماع کند، و یا رویش را ببوسد،

باب: إِذَا طُلِّقَتِ الحَائِضُ تُعْتَدُّ بِذلِكَ الطَّلاَقِ

باب [۱]: طلاق دادن هنگام حیض، طلاق حساب می‌شود

۱۸۷۳- عَنْ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ» [رواه البخاری: ۵۲۵۳].

۱۸۷۳- و از ابن عمر رضی الله عنهما در روایت دیگر آمده است که گفت: [همان طلاقی را که در حالت حیض داده بودم] بر من یک طلاق حساب شد[۱].

۲- باب مَنْ طَلَّقَ، وَهَلْ يُوَاجِهُ امْرَأَتَهُ بِالطَّلاَقِ

باب [۲]: کسی که زنش را طلاق می‌دهد، آیا باید در پیش روش طلاق بدهد؟

۱۸۷٤- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ ابْنَةَ الجَوْنِ، لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَنَا مِنْهَا، قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ، الحَقِي بِأَهْلِكِ» [رواه البخاری: ٥٢٥٤].

۱۸۷۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که چون دختر بنی جون را نزد پیامبر خدا ﷺ آوردند، و پیامبر خدا ﷺ به او نزدیک شدند گفت: من از تو بخدا پناه می‌جویم، فرمودند: «بذات عظیمی پناه جستی، نزد خانواده‌ات برو».

بین علماء اختلاف است، امام شافعی رحمه الله رجوع به فعل را صحیح نمی‌داند، و در نزد احناف رجوع به فعل نیز جواز دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) جمهور علماء بر این نظراند که: طلاق در وقت عادت ماهانگی مانند طلاق در وقت عائی واقع گردیده، و طلاق حساب می‌شود، و بعضی از علماء از آن جمله امام ابن تیمیه رحمه الله نظرشان این است که چنین طلاقی، واقع نگردیده و طلاق حساب نمی‌شود.

۲) بنابراین اختلاف، چون هرکس بر همسر خود اختیار و حق سه طلاق را دارد، اگر کسی زنش را در حالت عادت ماهانگی طلاق داد، و باز به او رجوع کرد، در نزد جمهور علماء، یک طلاقش از بین رفته و برایش حق دو طلاق دیگر باقی می‌ماند، و در نزد امام ابن تیمیه هرسه طلاق برایش باقی است، و این طلاقی که در حالت عادت ماهانگی واقع گردیده است، کأن لم یکن می‌باشد.

١٨٧٥- وَفِي روايَةٍ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ،أَنَّه أُنْخِلَتْ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «هَبِي نَفْسَكِ لِي» قَالَتْ: وَهَلْ تَهَبُ المَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ، فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَقَالَ: «قَدْ عُذْتِ بِمَعَاذٍ» ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ، اكْسُهَا رَازِقِيَّتَيْنِ، وَأَلْحِقْهَا بِأَهْلِهَا» [رواه البخاری: ٥٢٥٥].

١٨٧٥- و در روایت ابی أُسید آمده است که چون [دختر بنی‌جون] نزد پیامبر خدا ﷺ آورده شد، پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: خودت را برایم ببخش.

گفت: آیا امکان دارد که مَلِکَه خود را برای شخص بازاری ببخشد؟

گفت: و چون دست خود را نزدیک کردند که آرامش بیابد.

گفت: از تو بخدا پناه می‌جویم.

فرمودند: «به ذات بزرگی پناه جستی»، بعد از آن [پیامبر خدا ﷺ] نزد ما آمده و فرمودند: «ای ابا أسید! برایش دو جامۀ نازک بپوشان، و او را نزد خانواده‌اش ببر»[1].

٣- باب: مَنْ جَوَّزَ الطَّلَاقَ الثَّلَاثَ

باب [٣]: کسی که سه طلاق را جائز می‌داند

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) قصۀ ازدواج پیامبر خدا ﷺ با زن از این قرار بود که: نعمان بن جون نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، و از ایشان خواست تا با زن که نامش (أمیمه) بود ازدواج نمایند، پیامبر خدا ﷺ این پیشنهاد را پذیررفتند، و نعمان آن زن را با ابو أسید ساعدی نزد پیامبر خدا ﷺ فرستاد، أبو أسید می‌گوید: آن زن را در محلۀ بنی‌ساعده پیاده کردم، زن‌های قریه آمدند و برایش خوش آمدید گفتند، و از نزدش رفتند، چون پیامبر خدا ﷺ نزدش آمدند، برایش گفتند: خود را برایم ببخش، ولی آن زن از شقاوتی که داشت خود را از پیامبر خدا ﷺ بالاتر دانست، و همان بود که پیامبر خدا ﷺ او را طلاق دادند و نزد خانواده‌اش فرستادند.

٢) گویند آن زن از این عملش همیشه اظهار ندامت می‌کرد، و غصه می‌خورد، تا اینکه از غم زیاد مرد.

٣) اگر کسی به زنش گفت: که بخانۀ پدرت برو، اگر به این سخن نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود، و اگر نیت طلاق را نداشت، طلاق واقع نمی‌شود.

١٨٧٦- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ القُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلاَقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الزَّبِيرِ القُرَظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الهُدْبَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لاَ، حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ» [رواه البخاری: ٥٢٦٠].

١٨٧٦- از عائشه رضی الله عنها روایت است که همسر رِفاعهٔ قُرظی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! رفاعه مرا طلاق داد و طلاق مرا قطعی ساخت، [یعنی: مرا سه طلاق داد]، و بعد از وی عبدالرحمن بن زبیر قُرظی را به نکاح گرفتم، ولی چیزی که او دارد مانند ریشه‌های سر چادر است، [یعنی: سست است و قدرت جماع کردن را ندارد].

پیامبرخدا ﷺ فرمودند: «شاید می‌خواهی دوباره نزد رِفاعه برگردی، نِه خیر، تا آنکه [عبدالرحمن] مزهٔ تو، و تو مزهٔ او را نچشیده باشی [نمی‌توانی به شوهر اولی‌ات برگردی]»[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) سه طلاق دادن در یک وقت، طلاق بدعی است، و شخص از این عمل خود گنهکار می‌شود.

٢) اگر کسی همسرش را در یک وقت سه طلاق داد، در نزد جمهور علماء هر سه طلاق واقع می‌شود، ولی بعضی از علماء از آن جمله ابن تیمیه می‌گوید: که سه طلاق در یک وقت، تنها یک طلاق واقع می‌شود، و اکثر محاکم امروزی به همین قول ابن تیمیه رحمه الله عمل می‌کنند.

٣) کسی که زنش را سه طلاق می‌دهد، تا وقتی که شروط ذیل کامل نگردد، نمی‌تواند با آن زن دوباره ازدواج نماید، و آن شروط عبارت اند از:

أ) عدهٔ زن از شوهر اولی‌اش به نهایت برسد.

ب) این زن با شخص دیگری ازدواج نماید.

ج) قصد این شخص از ازدواج کردن با آن زن، حلال ساختنش برای شوهر اولی‌اش نباشد، و اگر چنین قصدی داشت، در نزد جمهور علماء، آن زن برای شوهر اولی باش حلال نمی‌گردد، ولی در نزد احناف - با وجودی که آن شخص به این عمل خود گنه‌کار می‌شود - ولی آن زن برای شوهر اولی‌اش حلال می‌شود.

د) شوهر دومی با وی به طور حقیقی جماع نماید، و در این جماع، انزال شرط نیست، ولی دخول شرط است.

هـ) شوهر دومش به رضایت خود او را طلاق داده و یا وفات نماید.

٤- باب: ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ﴾

باب [۴]: چرا آنچه را که خدا برای تو حلال ساخته است بر خود حرام می‌کنی

١٨٧٧- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ العَسَلَ وَالحَلْوَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنَ العَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ، فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ، فَغِرْتُ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ، فَسَقَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُ شَرْبَةً، فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ، فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ، فَإِذَا دَنَا مِنْكِ فَقُولِي: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لاَ، فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ، فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ العُرْفُطَ، وَسَأَقُولُ ذَلِكِ، وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكِ، قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَامَ عَلَى البَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتِنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لاَ» قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ» فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ العُرْفُطَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ، فَلَمَّا دَارَ إِلَى صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلاَ أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ» قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ، قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي [رواه البخاری: ٥٢٦٨].

١٨٧٧- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ عسل و شیرینی را خوش داشتند، و چون از نماز عصر بر می‌گشتند، نزدیکی از همسران خود رفته و با او می‌نشستند، روزی نزد حفصه دختر عمر رضی الله عنها رفتند و از حد معمول نزدش بیشتر نشستند.

حسادتم آمد، سبب را جستجو نمودم، برایم گفته شد که: زنی از اقوام حفصه برایش مشک عسلی آورده بود، و او مقدار از آن عسل را برای پیامبر خدا ﷺ تقدیم نموده است، با خود سوگند خوردم که دربارۀشان حیلۀ بکار خواهم برد.

و) عده‌اش از شوهر دومی به نهایت برسد.

ز) آن زن رغبت خود به نکاح و مهر جدیدی با شوهری اولی‌اش ازدواج نماید.

برای سورَه بنت زَمعه گفتم: هنگامی که پیامبر خدا ﷺ نزدت آمدند، از ایشان بپرس که آیا مغافیر خورده اید؟ [مغافیر گیاهی است صحرائی وبوی بسیار بدی دارد]، ایشان خواهند گفت: که: نِه، دوباره پرسان کن که پس این بوی مغافیر از کجا است؟ ایشان خواهند گفت که: حفصه رضی الله عنها برایم عسل داده است، تو بگو که: زنبور آن عسل از [عرفط] [که گل مغافیر است، و بوی بدی دارد] استفاده نموده است، و من هم همین سخن را می‌گویم، و ای صفیه تو هم همین چیز را بگو.

عائشه می‌گوید که سوده گفت: به خداوند سوگند به مجردی که پیامبر خدا ﷺ به در خانه ایستادند، از ترس تو می‌خواستم آنچه را که برایم گفته بودی برای‌شان بگویم.

چون پیامبر خدا ﷺ به سوده نزدیک شدند، برای‌شان گفت: یا رسول الله! مغافیر خورده‌اید؟

گفتند: «نِه».

گفت: پس این بوئی را که از شما می‌یابم به سبب چیست؟

فرمودند: «حفصه برایم مقداری عسل داده بود».

گفت: زنبور آن از (عرفط) استفاده کرده است.

[عائشه گفت:]: چون پیامبر خدا ﷺ نزد من آمدند من هم همین سخن را گفتم، و چون نزد صفیه رفتند، او نیز همین سخن را گفت.

و چون دوباره نزد حفصه رضی الله عنها رفتند، گفت: یا رسول الله! برای شما مقداری از آن عسل را بیاورم؟

فرمودند: «به آن عسل ضرورتی ندارم».

عائشه گفت که: سوده می‌گفت: که ما پیامبر خدا ﷺ را از آن عسل محروم ساختیم.

برایش گفتم: ساکت باش[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) حیلهٔ را که عائشه رضی الله عنها در مقابل پیامبر خدا ﷺ انجام داد، به اساس غیرت بین زن‌ها بود، نه به غرض اساءت به پیامبر خدا ﷺ، از این جهت گفته‌اند که این عمل از گناهان صغیره است که با انجام دادن کارهای نیک، و یا کفاره دادن، محو می‌گردد، والله تعالی أعلم.

٥- باب: الْخُلْعِ وَكَيْفَ الطَّلاَقُ فِيهِ وَقَولِ الله تَعَالى: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ﴾

باب [٥]: طلاق دادن در خُلع چگونه است؟ و این قول خداوند متعال که: ﴿و برای شما حلال نیست که از آنچه که به زن‌ها داده‌اید چیزی پس بگیرید..﴾

١٨٧٨- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتِ ابْنُ قَيْسٍ، ما أَعْتُبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَالاَ دِينٍ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الْإِسْلاَمِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ» قَالَتْ: نَعَمْ قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اقْبَلِ الحَدِيقَتَهُ وَطَلِّقْهَا تَطلِيقَةً» [رواه البخاری: ٥٢٧٥].

١٨٧٨- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که همسر ثابت بن قیس نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! من ثابت بن قیس را از نگاه دین و اخلاق متهم نمی‌کنم، ولی از اینکه بعد از مسلمان بودن کافر شوم می‌ترسم.

پیامبر خدا ﷺ گفتند: آیا حاضر هستی که باغچه‌اش را برایش پس بدهی»؟

گفت: بلی.

---

٢) حیله عبارت از آن چیزی است که انسان از طریق بکار بردن آن به طور پنهانی و هوشیارانهٔ به مقصود می‌رسد، و حیله اگر به غرض نجات یافتن و خلاص شدن از مشکل باشد، روا است، و دلیل آن این آیهٔ کریمه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَٱضْرِب بِّهِۦ وَلَا تَحْنَثْ﴾ یعنی: دستهٔ از شاخه‌های باریک را به دست بگیر، و با آن بزن، و خود را حانث مساز، و قصه از این قرار بود که سیدنا ایوب علیه السلام در وقت مریضی خود سوگند خورد که چون از مرضش شفا یابد زنش را صد شلاق بزند، و خداوند متعال به طریق بسیار آسانی سوگندش را بر آورده ساخت.

ولی اگر حیله به قصد پامال کردن حق خدا و یا حق بندگان خدا باشد، چنین حیلهٔ قطعا جواز ندارد، چنان‌چه بعضی از کسانی که بر آن‌ها زکات واجب می‌شود، با بکار بردن حیله، به گمان خود از دادن زکات شانه خالی می‌کنند، بی‌خبر از آنکه در این کار خود، تنها خود را بازی می‌دهند، و بر علاوه از گناه ندادن زکات، گناه حیلهٔ نامشروع خود را نیز متحمل می‌شوند.

پیامبر خداﷺ برای ثابت بن قیسرضي الله عنه گفتند: «باغچه را قبول کن و در مقابل، او را یک طلاق بده»[1].

٦- باب: شَفَاعَةِﷺ فِي زَوْجِ بَرِيْرَةَ

باب [۶]: شفاعت کردن پیامبر خداﷺ در شوهر بریره

١٨٧٩- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلاَ تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ، وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا» فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ» قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ» قَالَتْ: لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ [رواه البخاری: ٥٢٨٣].

١٨٧٩- و از ابن عباسرضي الله عنهما روایت است که شوهر بریره غلامی بود به نام مُغَیث، و گویا همین حالا به طرفش نگاه می‌کنم که به عقب بریره راه می‌رود و گریه می‌کند و اشک‌هایش بالای ریشش می‌ریزد.

پیامبر خداﷺ برای عباسرضي الله عنه گفتند: آیا از محبت مغیث برای بریره، و از بد آمدن بریره از مغیث تعجب نمی‌کنی»؟

و پیامبر خداﷺ برای بریره گفتند: «اگر نزد مُغِیث برگردی [بهتر است]».

بریره گفت: یا رسول الله! مرا به این کار امر می‌فرمائید؟

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از کفر در این گفتهٔ آن زن که: (ولی از اینکه بعد از مسلمان بودن کافر شوم می‌ترسم،)، کفران نعمت و عدم مراعات حقیق شوهر است، و علت بد بینی این زن از شوهرش این بود که شوهرش کوتاه قد و بسیار بد شکل بود، در حالی که خود آن زن، جوان و صورت زیبائی داشت.

٢) این حدیث دلالت بر جواز خلع دارد، و خلع عبارت از آن است که شخص در مقابل مالی که از همسرش می‌گیرد، او را طلاق بدهد.

٣) امر پیامبر خداﷺ در اینجا که فرمودند: «باغچه را قبول کن و در مقابل، او را یک طلاق بده»، بنا به قول اکثر علماء برای اباحت است، به این معنی که اگر زنی ارادهٔ خلع داشت، و حاضر بود که مهری را که شوهرش برایش داده است، برای شوهرش پس بدهد، بر شوهرش واجب نیست، که این زنش را طلاق بدهد، گرچه ظاهر امر دلالت بر وجوب دارد، والله تعالی أعلم.

فرمودند: «فقط شفاعت می‌کنم».
گفت: من به او ضرورتی ندارم[1].

۷- باب: اللِّعَانِ

باب [۷]: لعان

۱۸۸۰- عَنْ سَهْلٍ، عَنْ سَعْدٍ السَّاعِدِيّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَأَنَا وَكَافِلُ اليَتِيمِ فِي الجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالوُسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا [رواه البخاری: ٥٣٠٤].

۱۸۸۰- از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «من و سرپرست یتیم در جنت این چنین [پهلوی یکدیگر] قرار داریم» و با انگشت شهادت و انگشت میانهٔ خود اشاره نمودند، و این دو انگشت خود را قدری از یکدیگر گشودند[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قصهٔ بریره چنین است که خودش کنیز بود، و شوهرش مغیث غلام، بادار بریره او را آزاد ساخت، و قرار قانون اسلامی زنی که آزاد شود، اگر شوهرش غلام باشد، می‌تواند علاقهٔ ازدواجش را با وی قطع نماید، و بریره همین کار را کرد، و مغیث که بریره را بسیار دوست می‌داشت، در غمش گریه می‌کرد و اشک میریخت، ولی بریره به او اعتنایی نمی‌کرد، و پیامبر خدا ﷺ نزد بریره شفاعت کردند که علاقهٔ ازدواجش را با مغیث قطع نکند، ولی او از این کار ابا ورزید و شفاعت نبی کریم ﷺ را در این مورد قبول نکرد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

چون یتیم بی‌کس و بی‌چراه است و ضرورت به این دارد که کسی از وی سرپرستی نماید، لذا برای کسی که از چنین بی‌چارهٔ سرپرستی می‌کند، برایش چنین اجر جزیلی داده می‌شود، که عبارت از همنشینی با نبی‌کریم ﷺ در بهشت باشد، و بالمقابل کسانی که بر یتیم ظلم کرده و مالش را می‌خورند، مجازات‌شان سخت سنگین است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا﴾ یعنی: کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، در حقیقت آتشی را می‌بلعند، و بزودی به آتش سوزانی بریان می‌شوند، و طری که مشاهده می‌کنید، کسی که مال یتیم را به ناحق می‌خورد، از بیرون و درون در آتش می‌سوزد، و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: کسی که مال یتیم را می‌خورد، در قیامت که

٨- باب: إِذَا عَرَّضَ بِنَفْيِ الْوَلَدِ

باب [٨]: اگر به طور کنایه گفت که: این بچه از من نیست

١٨٨١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلاَمٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلْوَانُهَا؟» قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَنَّى ذَلِكَ؟» قَالَ: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قَالَ: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ عِرْقٌ» [رواه البخاری: ٥٣٠٥].

١٨٨١- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خداﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! بچه‌ام سیاه چهره به دنیا آمده است.

فرمودند: «آیا شتر داری»؟

گفت: بلی.

فرمودند: «چه رنگ هستند»؟

گفت: سرخ رنگ.

فرمودند: «در بین آن‌ها خاکی رنگی هست»؟

گفت: بلی.

فرمودند: «این از کجا شده است»؟

گفت: شاید نسل‌های گذشته بر وی تاثیر کرده باشد.

فرمودند: «شاید بر فرزند تو نیز نسل‌های گذشته تاثیر بخشیده باشد»[1].

از قبر بر می‌خیزد، آتش از دبرش زبانه می‌کشد، و این موضوع را در کتاب دیگرم که در موضوع مال حرام است، به تفصیل بر رسی نموده‌ام.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اینکه آن شخص گفت: (یا رسول الله! بچه‌ام سیاه چهره به دنیا آمده است)، مقصدش این بود که چون خودش سفید بود، از اینکه فرزندش سیاه به دنیا آمده بود، خواست برای پیامبر خداﷺ به طور کنایه بگوید که این بچه از من نیست.

٢) پیامبر خداﷺ به این طریق حکیمانه و واقع گریانه، برای آن شخص فهماندند که: اگر طفل در شکل و یا در رنگ خود همرنگ پدر به دنیا نمی‌آید، دلیل این شده نمی‌تواند که این طفل از آن پدر نیست، زیرا شاید به سببی از اسباب، از آن جمله تاثیر نسل‌های گذشته، و یا تغییر آب و هوا،

٩- باب: اسْتِتَابَة المتَلاعِنَين

باب [٩]: توبه دادن متلاعنين

١٨٨٢- عَنِ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي حَدِيثِ المُتَلاَعِنَيْنِ، قَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْمُتَلاَعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لاَ سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا» قَالَ: مَالِي؟ قَالَ: «لاَ مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ» [رواه البخاری: ٥٣١٢].

١٨٨٢- از ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث متلاعنین آمده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای متلاعنین گفتند: «حساب شما بر خدا است، و یقینا کی از شما دروغ می‌گوئید، و [برای شوهر زن گفتند]: دیگر به آن زن دسترسی نخواهی داشت».

آن شخص گفت: مال من [که مصرف کرده‌ام چه می‌شود]؟

فرمودند: «برایت چیزی نمی‌رسد، اگر آنچه را گفتی راست باشد، مالی را که مصرف کرده‌ای در مقابل چیزی است که از آن زن استفاده برده‌ای، و اگر آنچه را که گفتی دروغ باشد، به طریق اولی که برایت چیزی نمی‌رسد»[1].

و یا ترکیبات کیمیاوی که در رحم صورت می‌گیرد، و یا کدام سبب دیگری سبب آن شود، که طفل به شکل و یا رنگ دیگری غیر از شکل و رنگ پدر و یا مادر به دنیا بیاید.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) بعد از اینکه شخص با همسرش جماع کرد، به هر طریقی که از آن زن جدا شود، چه به طلاق باشد، و چه به لعان، و چه به هر طریق دیگری، زن مستحق کامل مهر خود می‌گردد، و مرد حقی بر آن مهر ندارد.

٢) مهر به یکی از این اسباب سه گانه برای زن ثابت می‌گردد:

أ) جماع کردن: یعنی بعد از اینکه شوهر با زنش جماع کرد، مهر به طور کامل برای زن ثابت می‌گردد.

ب) خلوت صحیحه: یعنی اگر شخص با همسرش خلوت نمود، به طوری که اگر جماع می‌کرد، مانعی در جماع کردنش موجود نبود، ولی با این هم به سببی از اسباب با وی جماع نکرد، و بعد از این خلوت او را طلاق داد، باز هم زن مستحق تمام مهر خود می‌باشد.

ج) مرگ یکی از زن و یا شوهر: یعنی: اگر بعد از نکاح یکی از زن و یا شوهر وفات نمود، باز هم زن متسحق تمام مهر خود می‌باشد، اگر زن وفات کرده بود، باید شوهر مهرش را برای باز ماندگانش

١٠ - باب: الْكُحْلِ لِلْحَادَّةِ

باب [١٠]: سرمه برای زن معتده

١٨٨٣- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا، فَخَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الكُحْلِ، فَقَالَ: «لاَ تَكَحَّلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلاَسِهَا أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعَرَةٍ، فَلاَ حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ»، [رواه البخاری: ٥٣٣٨].

١٨٨٣- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که زنی شوهرش وفات یافت [وابستگانش] از چشم دردی‌اش ترسیدند، نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند و از ایشان اجازه خواستند تا به چشم‌هایش سرمه نماید.

فرمودند: «[زن در حالت عده] نباید به چشم‌هایش سرمه بکشد، در سابق [زن‌ها در هنگام عده] بدترین لباس‌ها را می‌پوشیدند - و یا در بدترین خانه‌ها سکونت می‌کردند - و چون یکسال از عده‌اش می‌گذشت اگرسگی از نزدش می‌گذشت، به طرفش پشکلی پرتاب می‌کرد، پس نباید اکنون تا چهار ماه و ده روز نمی‌گذرد، [به چشمش سرمه بکشد]»[1].

بدهد، و اگر شوهر وفات کرده بود، باید پیش از تقسیم دارائی‌اش مهر زن را به طور کامل برایش بدهند، ولو آنکه بین زن و شوهر جماع، و یا حتی خلوتی هم صورت نگرفته باشد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اگر زن معتده احتیاجی به سرمع کشیدن به چشم نداشته باشد، تا وقتی که عده‌اش به نهایت نمی‌رسد، نباید به چشمش سرمه کند، ولی در صورت ضرورت سرمه کشیدن در شب برایش روا است، بشرط آنکه در روز آن را پاک کند، و اگر بدیلی مثلا: دوای برای معالجهٔ مشکل چشم وجود داشته باشد، باید از سرمه کشیدن به چشم خودداری نماید، زیرا سرمه کشیدن به چشم ولو آنکه به غرض معالجه و دوائی هم باشد، باز هم جانب زینت در آن نیز وجود دارد.

٢) عده در زمان جاهلیت یکسال کامل بود، و زن باید در این مدت بدترین و خشن‌ترین لباس‌ها را می‌پوشید، و حق نداشت در این یک سال، مو و یا ناخنش را بگیرد و یا سرش را شانه بزند، و بعد از اینکه یکسالش کامل می‌شد، انتظار می‌کشید تا حیوانی از پیش رویش بگذرد، و در این وقت، این زن پشکلی را به طرف آن حیوان پرتاب می‌کرد، و به این طریق اعلان می‌کرد که عده‌اش به نهایت رسیده است.

٣) عده برای زن بر چهار نوع است:

أ) سه بار حیض شدن: و این برای زنی است که شوهرش او را طلاق داده باشد، و یا به هر طریق دیگری مانند: خلع، فسخ، و لعان و امثال این‌ها از شوهرش جدا شده باشد، و این زن حیض شود.
ب) سه ماه کامل: و این برای زنی است که از شوهرش جدا شده باشد، ولی به سبب کلان سالی، و یا مریضی و یا به هر سبب دیگری حیض نشود.
ج) چهار ماه و ده روز: و این برای زنی است که شوهرش وفات یافته باشد، و حامل نباشد.
د) وضع حمل: و این برای زنی است که در وقت جدا شدن از شوهرش، و یا در وقت وفات شوهرش حامل باشد، و به مجرد وضع حمل عدهٔ زن به پایان می‌رسد، خواه وضع حمل بعد از نه ماه و یا بیشتر از آن صورت بگیرد، و خواه بعد از چند ساعتی از جدا شدن از شوهرش، و یا وفات شوهرش.

تذکر:

۱) زنی که از شوهرش پیش از اینکه بین آن‌ها جماع و یا خلوت کاملی صورت گرفته باشد، جدا شود، بر وی عدهٔ نیست.

۲) زنی که شوهرش وفات یافته باشد، به هر صورت بر وی عده لازم می‌گردد، خواه بین زن و شوهر جماع، و یا خلوت کاملی صورت گرفته باشد، و خواه صورت نگرفته باشد.

٦٢- كتابُ النَّفَقَاتِ وَفَضْلِ النَّفَقَةِ عَلَى الأَهْلِ

كتاب [۶۲]- نفقات، و فضيلت نفقه بر اهل و عيال

١٨٨٤- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ، يَرْضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ المُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ، وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا، كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً» [رواه البخاری: ٥٣٥١].

۱۸۸۴- از ابو مسعود انصاری رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «وقتی که مسلمان بر خانواده‌اش نفقه می‌کند، اگر نیتش طلب ثواب باشد، آن نفقه برایش صدقه حساب می‌شود»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از اهل و عیال: زن و فرزند و کسانی هستند که نفقهٔ آن‌ها بر انسان واج است، و کسی که برای این‌ها نفقه می‌کند، اگر نیتش این باشد که امر خدا را اداء می‌کند، و به امید ثواب اخروی باشد، این نفقه به اندازهٔ که اگر آن را خیرات می‌داد، برایش ثواب اخروی دارد.

۲) کسانی که نفقهٔ آن‌ها بر انسان واجب است، این‌ها هستند:

أ) نفقهٔ زن: نفقهٔ زن به اتفاق علماء بر عهدهٔ شوهر است، و این نفقه شامل تمام چیزهائی است که زن به آن در زندگی خود احتیاج دارد، مانند: غذا، لباس، خانه، خدمتگار، و امثال این‌ها، ولی در مورد دوا و معالجه اختلاف است، و نظر اکثر علماء، بالأخص معاصرین آن است که دوا و معالجهٔ زن نیز در نفقه شامل گردیده و بر عهدهٔ شوهر است.

ب) نفقهٔ فرزند: فرزند - چه پسر باشد و چه دختر - تا وقتی که به سن بلوغ نرسیده باشند، نفقه‌اش به اتفاق علماء بر ذمهٔ پدر است، ولی بعد از اینکه به سن بلوغ رسیده، اگر پسر باشد، نفقه‌اش ساقط می‌شود، مگر آنکه محتاج بوده و امکان کسب و کار برایش میسر نباشد، ولی دختر تا وقتی که ازدواج نکرده است، ولو آنکه بالغ شده باشد، نفقه‌اش بر عهدهٔ پدر است، و بعد از اینکه ازدواج کرد، نفقه‌اش ساقط می‌شود، و اگر شوهرش او را طلاق داد، و یا وفات کرد، نفقه‌اش بر عهدهٔ خودش می‌باشد، و پدر مسؤول آن نیست.

١٨٨٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّه عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوِ القَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ» [رواه البخاری: ٥٣٥٣].

١٨٨٥- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که در خدمت بیوه زن و مسکین باشد، مانند مجاهد فی سبیل الله است، و یا مانند کسی است که شب نماز می‌خواند، و روز، روزه می‌گیرد»[(١)].

١- باب: حَبْسِ نَفَقَةِ الرَّجُلِ قُوتَ سَنَةٍ عَلَى أَهْلِهِ وَكَيْفَ نَفَقَاتُ الْعِيَالِ

باب [١]: ذخیره کردن قوت یکسالهٔ اهل و اولاد، و کیفیت نفقهٔ خانواده

١٨٨٦- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ، وَيَحْبِسُ لِأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ» [رواه البخاری: ٥٣٥٧].

١٨٨٦- از عمرﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ خرمای بنی نضیر را می‌فروختند و قوت یکسالهٔ خانوادهٔ خود را ذخیره می‌کردند[(٢)].

ج) نفقهٔ برادر، خواهر، کاکا (عمو)، عمه، ماما (دائی)، و خاله در صورتی واجب است، که فقیر و محتاج باشند، ورنه واجب نیست، نفقهٔ اولاد کاکا (اولاد عمو)، و اولاد عمه، و اولاد ماما (اولاد دائی)، و اولاد خاله، واجب نیست، چنان‌چه نفقهٔ نوه بر پدرکلان وی نیز واجب نیست.

١- و در روایت دیگری آمده است که این شخص: «مانند قائم اللیل و صائم الدهر است»، و این نسبت به بیوه زن و مسکینی است که از این شخص بیگانه هستند، و البته طوری که در احادیث دیگری آمده است، نفقه کردن بر بیوه زن و مسکینی که از اقارب و نزدیکان انسان است، ثوابش به مراتب بیشتر و بیشتر است، والله تعالی أعلم.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) (بنی نضیر): قومی از یهود خیبر است، و در نسب به حضرت هارون برادر حضرت موسی‌ﷺ می‌رسند، و نخلستان‌های این مردم، بدون جنگ و لشکر کشی به دست مسلمانان افتاده بود، و چنین مالی حق پیامبر خداﷺ می‌باشد.

٢) پیامبر خداﷺ خرماهای آن نخلستان‌ها را می‌فروختند، و از قیمت آن، مصارف یکسالهٔ ازواج مطهرات را بر می‌داشتند، ولی چون شخص محتاج و یا فقیری می‌آمد، از آن مال برایش می‌دادند، و همان بود که در مدت اندکی تمام می‌شد، این حدیث رد بر کسانی است که می‌گویند: ذخیره

کردن مال، رواه نیست، زیرا چنین عملی منافی با توکل است، و بدون شک این سخن باطل است، زیرا اگر ذخیره کردن مال منافی با توکل می‌بود، هیچگاه پیامبر خداﷺ به آن اقدام نمی‌کردند.

٦٣- كِتَابُ الأَطْعِمَةِ

کتاب [۶۳]- خوردنی‌ها

١٨٨٧- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ، فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الخَطَّابِ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ، فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي مِنَ الجَهْدِ وَالجُوعِ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ» فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «عُدْ يَا أَبَا هِرٍّ» فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ، ثُمَّ قَالَ: «عُدْ» فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ، حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي فَصَارَ كَالقِدْحِ، قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ، وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي، وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ، وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَقْرَأْتُكَ الآيَةَ، وَلَأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ، قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لَأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ [رواه البخاری: ٥٣٧٥].

١٨٨٧- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: گرسنگی شدیدی بر من غلبه کرد، و با عمر بن خطاب‌ﷺ ملاقی شدم، از وی خواستم تا یک آیت از قرآن را برایم بخواند، او آن آیت را برایم خواند، و داخل خانه‌اش شد.

کمی راه که رفتم از خستگی و گرسنگی افتاده و بی‌هوش گردیدم، [چون به هوش آمدم] دیدم که پیامبر خداﷺ بر بالای سرم ایستاده‌اند، مرا صدا زدند وفرمودند: «ای ابا هر»!

گفتم: بلی یا رسول الله! دستم را گرفتند، و مرا ایستاده کردند، و مشکل مرا درک نمودند، مرا به خانهٔ خود بردند و فرمودند تا برایم قدح شیری بیاورند، آز آن شیر مقداری نوشیدم، فرمودند: «ای ابا هرا! دیگر هم بنوش» بار دیگر نوشیدم، فرمودند: «باز هم بنوش» باز هم نوشیدم تا آنکه شکمم مانند تیری راست ایستاد.

ابو هریره‌ﷺ می‌گوید: بعد از آن عمرﷺ را دیدم و ماجرا را برایش قصه کردم، و برایش گفتم: آنچه که آرزویم بود کسی که از تو آن را بهتر انجام می‌داد، متکفل

گردید، و به خداوند سوگند است هنگامی که از تو خواستم تا فلان آیت را برایم بخوانی، من خودم آن آیت را از تو بهتر می‌دانستم.

عمرﷺ گفت: به خداوند سوگند اگر تو را به خانه‌ام می‌بردم، برایم خوش‌تر از آن بود که گلهٔ شتری داشته باشم.

١ - باب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الطَّعَامِ وَالأَكْلِ بِالْيَمِينِ

باب [١]: بسم الله گفتن در طعام، و خوردن با دست راست

١٨٨٨- عَنْ عُمَرَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: كُنْتُ غُلاَمًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا غُلاَمُ، سَمِّ اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ» فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ [رواه البخاری: ٥٣٧٦].

١٨٨٨- روایت است که عمر بن ابی سلمهﷺ گفت: هنگام طفولیت در آغوش پیامبر خداﷺ بودم، [هنگام طعام خوردن] به هر گوشه و کنار کاسه دست می‌انداختم.

پیامبر خداﷺ برایم گفتند: «ای پسر! (بسم الله) بگو، به دست راست خود بخور، و از نزدیک خود بخور» از آن وقت به بعد تا اکنون، طعام خوردنم به همین طریق شد[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) عمر بن ابی سلمه از آن جهت گفت که: (هنگام طفولیت در آغوش پیامبر خداﷺ بودم) که پیامبر خداﷺ با مادر وی که ام‌سلمه باشد، ازدواج کرده بودند، و آن طفل در خانهٔ پیامبر خداﷺ با مادر خود زندگی می‌کرد.

٢) بسم الله گفتن در هنگام طعام خوردن سنت است، و کسی که بسم الله گفتن در اول طعام از یادش رفته باشد، در موقع طعام که به یادش آمد بگوید: (بسم الله أوله و آخره).

٣) با قیاس بر طعام، بسم الله گفتن در وقت نوشیدن نیز سنت است.

۴) اقل حد (بسم الله) گفتن آن است که بگوید (بسم الله)، و اکمل آن این است که بگوید: (بسم الله الرحمن الرحیم).

۵) سنت است که انسان با دست راست، و از پیش روی خود طعام بخورد.

۲- باب: مَنْ أَكَلَ حَتَّى شَبِعَ

باب [۲]: کسی که خورد، تا سیر شد

۱۸۸۹- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «تُوُفِّيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ: التَّمْرِ وَالمَاءِ» [رواه البخاری: ۵۳۸۳].

۱۸۸۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ هنگامی وفات نمودند که از آب و خرما سیر شده بودیم[۱].

۳- باب: الخُبْزِ المُرَقَّقِ وَالأَكْلِ عَلَى الخِوَانِ

باب [۳]: نان نرم، و خوردن بر بالای دسترخوان

۱۸۹۰- عِنْ أَنَسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «مَا أَكَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلاَ شَاةً مَسْمُوطَةً حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ» [رواه البخاری: ۵۳۸۵].

۱۵۹۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: تا هنگامی که پیامبر خدا ﷺ وفات کردند، نه نان نرم و ملایمی خوردند، و نه گوسفند بریانی.

۱۸۹۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكَلَ عَلَى سُكُرُجَةٍ قَطُّ، وَلاَ خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلاَ أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ» [رواه البخاری: ۵۳۸۷].

۱۸۹۱- و از انس رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: من خبر ندارم که پیامبر خدا ﷺ در پشقاب طعام خورده باشند، و یا نان نرم و ملایمی را تناول نموده باشند، و یا آنکه بر روی دسترخوان طعام صرف کرده باشند[۲].

---

۶) بهتر است که در وقت میوه خوردن نیز همین قانون را مراعات نماید، گرچه بعضی از علماء گفته‌اند که در میوه خوردن، مراعات از پیش روی خود خوردن شرط نیست، و شخص می‌تواند هر میوهٔ را که می‌خواهد برای خود انتخاب نماید.

۱- یعنی: پیش از این وقت، حتی از آب و خرما نیز سیر نمی‌شدیم، در روایات دیگری آمده است که: یک‌ماه و دوماه و سه‌ماه می‌گذشت، و در هیچ کدام از خانه‌های ازواج مطهرات آتشی بر افروخته نمی‌شد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٤- باب: طَعَامُ الوَاحِدِ يَكْفِي الإِثْنَيْنِ

باب [۴]: طعام یک نفر برای دو نفر کفایت می‌کند

۱۸۹۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «طَعَامُ الِاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلاَثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاَثَةِ كَافِي الأَرْبَعَةِ» [رواه البخاری: ۵۳۹۲].

۱۸۹۲- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «طعام دو نفر برای سه نفر، و طعام سه نفر برای چهار نفر کافی است»[(۱)].

٥- باب: المُؤمِنُ يَأكُلُ فِي مِعيً وَاحِدٍ

باب [۵]: مسلمان در یک روده طعام می‌خورد

۱۸۹۳- عَنْ ابْنُ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ كانَ لاَ يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمِسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَأَدْخَلْتُ رَجُلًا يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيرًا، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، لاَ تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «المُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ» [رواه البخاری: ۵۳۹۳].

اینکه پیامبر خدا ﷺ چنین طعام‌هائی را به چنین کیفیتی نخوردند، سببش فقر و تنگدستی ایشان از یکطرف، و تواضع و عدم تکلف‌شان در زندگی از طرف دیگر بود، بنابراین اگر کسی اکنون گوسفند بریانی، و یا نان نرم و ملایمی، و یا طعامی را بر روی میز و یا دسترخوان می‌خورد، بر وی باکی نیست، و مهم آن است که این مالش از راه حلال بدست آمده باشد، و حق خدا را در آن مال اداء کرده باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در سنن ابن ماجه از عمرﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «طعام یک نفر برای دو نفر، و طعام دو نفر برای سه نفر و چهار نفر، و طعام چهار نفر برای پنج نفر و شش نفر کفایت می‌کند».

۲) از مجموع این احادیث چنین دانسته می‌شود که مقصود عدد معینی برای عدد معینی نیست، بلکه هر طعامی که برای مردم معینی تهیه شده باشد، برای مردم بیشتری از آن کفایت می‌کند، و غرض از ذکر این احادیث تشجیع بر کرم و سخاوت و نان دادن برای فقراء و مساکین و همسایگان است.

۱۸۹۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی تا شخص مسکینی را نمی‌اوردند که با وی نان بخورد، طعام نمی‌خورد، روزی شخصی را آوردند که با وی نان بخورد، این شخص بسیار نان خورد.

ابن عمر رضی الله عنهما برای خادمش گفت: این شخص را دوباره نزدم میاور، زیرا پیامبر خدا ﷺ فرمودند که:

«مسلمان در یک روده طعام می‌خورد، و کافر در هفت روده»[۱].

٦- باب: الأَكْلِ مُتَّكِئاً

باب [۶]: طعام خوردن در حال تکیه دادن

١٨٩٤- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لاَ آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِئٌ» [رواه البخاری: ٥٣٩٩].

۱۸۹۴- از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا ﷺ بودم، ایشان برای شخصی که در نزدشان بود گفتند: «من در حالی که تکیه داده باشم نان نمی‌خورم»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این شخص پرخور کافر نبود، ولی چون در پرخوری‌اش شباهت به کفار داشت، ابن عمر رضی الله عنهما نخواست که با وی در نان خوردن اشتراک نماید.

۲) این قاعده کلی نیست، یعنی این طور نیست که هرکافری از هرمسلمانی بیشتر نان بخورد، بلکه مقصود آن است که مناسب به حال مسلمان آن است که کم طعام بخورد، از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که تفکرش بسیار باشد، طعام خوردنش کم است، و کسی که تفکرش کم باشد، طعام خوردنش بسیار بوده و به قساوت قلب گرفتار می‌شود».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب ورود این حدیث آن است که شخصی برای پیامبر خدا ﷺ گوسفند پختهٔ را هدیث داد، پیامبر خدا ﷺ جهت خوردن به دو زانو نشتند، شخص بادیه نشینی که آنجا نشسته بود گفت: این چگونه نشستنی است؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

٧- باب: مَا عَابَ النَّبِيُّ ﷺ طَعَامًا

باب [٧]: پیامبر خدا ﷺ هیچ طعامی را بد نمی‌گفتند

١٨٩٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «مَا عَابَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ، وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ» [رواه البخاری: ٥٤٠٩].

١٨٩٥- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ هیچ طعامی را بد نمی‌گفتند، اگر اشتهاء داشتند می‌خوردند، و اگر بدشان می‌آمد آن را ترک می‌کردند[1].

٨- باب: النَّفْخِ فِي الشَّعِيرِ

باب [٨]: پف کردن در جو

١٨٩٦- عَنْ سَهْلٍ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّقِيَّ؟ قَالَ: «لاَ» فَقُلْتُ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: «لاَ، وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ» [رواه البخاری: ٥٤١٠].

١٨٩٦- از سهل رضی الله عنه روایت است که کسی از وی پرسید: آیا شما در زمان پیامبر خدا ﷺ نان پاکیزه و نرم دیده بودید؟

گفت: نه.

پرسید: آرد جو را غربال می‌کردید؟

گفت: نه، بلکه [جهت رفتن سبوس و خاشاک بر آن پُف می‌زدیم[1].

«خداوند مرا متواضع ساخته است نه جبار و متکبر»، گویا آن اعرابی توقع داشت که پیامبر خدا ﷺ در حال تکیه داده نان بخورند، و یا عادت بزرگان عرب آن بود که در حال تکیه داده نان می‌خورند، از این جهت آن اعرابی تعجب کرد که چرا پیامبر خدا ﷺ تکیه داده نان نمی‌خورند.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا ﷺ اگر از طعامی خوش‌شان نمی‌آمد، مثلا: نمی‌گفتند: این طعام شور است، یا بی‌نمک است، یا خام است، یا کم مزه است، و امثال این سخنان متداول، زیرا اگر طعامی را بد می‌گفتند، مردم دیگری که می‌خواستند از آن طعام بخورند، برای‌شان گوارا نمی‌شد، و یا کسی که طعام را تهیه کرده بود، خجالت می‌کشید، و این از کمال ادب نبوی، و وفور تواضع ایشان بود.

٩- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ

باب [٩]: آنچه را که پیامبر خدا ﷺ و صحابه می‌خورند

١٨٩٧- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «قَسَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي» [رواه البخاری: ٥٤١١].

١٨٩٧- از ابو هریره ﷺ روایت است که گفت: روزی پیامبر خدا ﷺ خرماهایی را بین صحابه‌های خود تقسیم کردند، و برای هرکدام هفت دانه خرما دادند، و برایم هفت دانه خرما دادند که یک دانهٔ آن‌ها خراب بود، و آن یک دانهٔ خراب از همهٔ آن‌ها برایم بهتر مزه داد، زیرا محکم به دندان‌هایم چسپید[٢].

١٨٩٨- عَنْهُ أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ، فَدَعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ» [رواه البخاری: ٥٤١٤].

١٨٩٨- از ابو هریره ﷺ روایت است که گذرش به مردمی افتاد که گوسفند بریان شدهٔ پیش روی‌شان قرار داشت، او را دعوت کردند، ولی او از خوردن ابا ورزید و گفت: پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفتند و از نان جو سیر نشدند.

١٨٩٩- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُنْذُ قَدِمَ المَدِينَةَ، مِنْ طَعَامِ البُرِّ ثَلاَثَ لَيَالٍ تِبَاعًا، حَتَّى قُبِضَ» [رواه البخاری: ٥٤١٦].

١- یعنی: با دهان خود پف می‌زدیم تا سبوس و خاشاک آن قدری کم شود، و این کار از آن جهت عملی بود که مقدار جوی را که از آن جهت خوراک خود استفاده می‌کردند، کم و اندک بود، و در اغلب احوال خوراک‌شان خرما بود.

٢- زیرا همان خرمای که به دندان‌هایش چسپیده بود، لحظاتی در دهانش مانده بود، و همان چیز سبب لذت بردن و تسکینش گردیده بود.

۱۸۹۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: خانوادهٔ پیامبر خدا ﷺ از روزی که به مدینه آمدند، تا هنگام وفات [پیامبر خدا ﷺ]، سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند[۱].

۱۰- باب: التَّلْبِيْنَةِ

باب [۱۰]: تلبینه

۱۹۰۰- وَعَنْها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ المَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ، ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ فَصُبَّتِ التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجِمَّةٌ لِفُؤَادِ المَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الحُزْنِ» [رواه البخاری: ٥٤١٧].

۱۹۰۰- و از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا ﷺ روایت است که وی عادت داشت که اگر کسی از خانواده‌اش وفات می‌کرد و زن‌ها جمع می‌شدند، بعد از آنکه [مهمانان] به خانه‌های خود می‌رفتند، و جز اقوام و خانوادهٔ صاحب مرده کسی باقی نمانده بود، امر می‌کرد تا دیگ (تلبینهٔ) تهیه شود.

بعد از آن نان را ریزه می‌کرد، (تلبینه) را بر بالای آن‌ها میریخت و می‌گفت: از این طعام بخورید، زیرا از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «(تلبینه) آرام بخش قلب مریض است، وغم را تا اندازهٔ از ابین می‌برد[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که معلوم است بعد از هجرت پیامبر خدا ﷺ به مدینهٔ منوره، فتوحات بسیاری نصیب مسلمانان گردید، وغنائم زیای بدست آن‌ها افتاد، ولی پیامبر خدا ﷺ هر آنچه را که داشتند برای فقراء و مساکین می‌دادند، و دیگران را در سیر کردن از خود و اهل بیت خود ترجیح می‌دادند، و طوری که در احادیث گذشته دیدیم برای بعضی‌ها رمه‌ها از گوسند و گله‌های از شتر می‌دادند، وطلا را به پیمانه توزیع می‌کردند. با این هم خودشان با خانوادهٔ خود در چنین حالتی زندگی می‌کردند که در این احادیث آمده است، و این معنی حقیقی قیادت و رهبری است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١١- باب: الأكْلِ من الإِنَاءِ المُفَضَّضِ

باب [١١]: طعام خوردن در ظرف به نقره گرفته شده

١٩٠١- عَنْ حُذَيْفَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ تَلْبَسُوا الحَرِيرَ وَلاَ الدِّيبَاجَ، وَلاَ تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ، وَلاَ تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الآخِرَةِ» [رواه البخاری: ٥٤٢٦].

١٩٠١- از حذیفه‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «ابریشم و دیباج را نپوشید، و در ظرف طلا و نقره چیزی نیاشامید، و در قاب‌های طلا و نقره چیزی نخورید، زیرا این چیزها در دنیا برای غیر مسلمانان، و در آخرت برای ما [مسلمانان] است»[1].

---

١) (تلبینه) غذائی است که از آرد بی‌سبوس، وروغن و عسل ساخته می‌شود، و بیشتر شباهت به چیزی دارد که ما در هرات آن را (فرنی) می‌گوئیم، منتهی از فرنی رقیق‌تر است، زیرا فرنی با قاشق خورده می‌شود، و (تلبینه) نوشیده می‌شود، و فرق دیگر آنکه: (فِرنی) از شیر و شکر و آرد پخته می‌شود، و (تلبینه) از آرد و روغن و عسل، و هرچه که هست ما نام مرادف آن را در زبان فارسی نداریم.

٢) این روش عائشه‌ﷺ کار نیک و پسندیدهٔ بود، زیرا چیزی را که برای آن‌ها تقدیم می‌کرد، طوری که نبی کریم ﷺ فرموده بودند، سبب آرامش قلب‌شان گردیده، و غم آن‌ها را تا حدی از بین می‌برد، ولی امروز بعضی از مردم روی عادات منطقوی و قبیلوی، بر علاوه از آنکه برای بازماندگان میت چیزی نمی‌برند، و طعامی تهیه نمی‌کنند، بلکه عدهٔ زیادی از اقوام و همسایگان میت به یکبارگی به خانه‌اش هجوم آورده، و بنام تعزیت و تسلیت گفتن، یک و یا دو شب و احیانا بیشتر به خانهٔ بازماندگان میت می‌مانند، تا جایی که آن بی‌چارگان غم و ماتم خود را فراموش کرده، و به غم تهیهٔ نان و جا برای این مهمانان ناخوانده می‌شوند.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) بیهقی از ابن عمر روایت می‌کند که گفت: «کسی که در ظرفی که از طلا و نقره ساخته شده است، و یا ظرفی که در آن طلا و نقره بکار رفته باشد، چیزی بیاشامد، در واقع آتش دوزخ را در شکم خود فرو برده است.

٢) خوردن و نوشیدن، و استعمال ظرف طلا و نقره برای مرد و زن این امت حرام است، ولی پوشیدن زیورات طلا و نقره، مانند: انگشتر، گلوبند، گوشواره و امثال این‌ها، برای زن‌ها روا، و برای مردها حرام است.

١٢ - باب: الرَّجُلِ يَتَكَلَّفُ الطَّعَامَ لِإِخْوَانِهِ

باب [١٢]: شخصی که برای برادران خود طعام مکلفی تهیه می‌کند

١٩٠٢- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ أَبُو شُعَيْبٍ، وَكَانَ لَهُ غُلاَمٌ لَحَّامٌ، فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا، أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَامِسَ خَمْسَةٍ، فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ» [رواه البخاری: ٥٤٣٤].

١٩٠٢- از ابو مسعود انصاری‌ﷺ روایت است که گفت: شخصی از انصار به ابو شعیب، غلام قصابی داشت، برای غلام خود گفت که برایم طعامی تهیه کن، زیرا می‌خواهم پیامبر خداﷺ را با چهار نفر دیگر دعوت کنم، و همان بود که پیامبر خداﷺ را با چهار نفر دیگر دعوت نمود، شخص دیگری هم به پی آن‌ها افتاد.

پیامبر خداﷺ [برای میزبان] گفتند: «تو پنج نفر ما را دعوت نموده بودی، و این شخص خودش با ما آمده است، اگر می‌خواهی برایش اجازه بده و اگر می‌خواهی جوابش بده».

گفت: بلکه برایش اجازه دادم[1].

---

٣) استعمال طلا و نقره جهت ضرورت مانند: ستن استخوان شکسته، معالجهٔ دندان، و امثال این‌ها - در صورتی که بدیلی برای طلا و نقره پیدا نشود - روا است.

۴) ظرفی که در آن طلا و نقرهٔ اندکی بکار رفته باشد، استعمال آن مکروه است، و اگر بسیار باشد، حرام است، و مقیاس کم و زیاد بودن طلا و نقره، عرف و عادت مردم است، چیزی را که در عرف مردم کم بگویند، کم است، و چیزی را که بسیار بگویند، بسیار است

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در دعوت‌ها خصوصی نباید شخصی که از وی دعوت به عمل نیامده است، بدون اجازهٔ میزبان به مهمانی‌اش برود، و اگر می‌رود، میزبان حق دارد برایش اجازه بدهد، و حق دارد تا از آمدنش ممانعت به عمل آورد، در سنن ابو داود از ابن عمر از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که بدون اجازه به دعوت کسی می‌رود، دزدی داخل می‌شود، و همچون چپاولگری خارج می‌شود، ولی اگر دعوت عمومی باشد، رفتن برای هرکس جواز دارد.

١٣ - باب: القِثَّاءِ بِالرُّطَبِ

باب [١٣]: خوردن خیار با خرمای تازه

١٩٠٣- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالقِثَّاءِ» [رواه البخاری: ٥٤٤٠].

١٩٠٣- از عبدالله بن جعرف بن ابی طالب رضی الله عنهما[١] روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که (رطب) را با خیار می‌خوردند[٢].

١٤ - باب: الرُّطَبِ وَالتَّمْرِ

باب [١۴]: خرمای تازه و خرمای خُشک

١٩٠٤- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسْلِفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الجِدَادِ، وَكَانَتْ لِجَابِرٍ الأَرْضُ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ، فَجَلَسَتْ، فَخَلاَ عَامًا فَجَاءَنِي اليَهُودِيُّ عِنْدَ الجَدَادِ وَلَمْ أَجُدَّ مِنْهَا شَيْئًا، فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى، فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرْ لِجَابِرٍ مِنَ اليَهُودِيِّ» فَجَاءُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكَلِّمُ اليَهُودِيَّ، فَيَقُولُ: أَبَا القَاسِمِ لاَ أُنْظِرُهُ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ فَأَبَى، فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ، فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَكَلَ، ثُمَّ قَالَ:

١- وی عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است، در سرزمین هجرت در حبشه بدنیا آمد، از خودش روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ بر سرم دست کشیدند و گفتند: بار الها! این فرزند جعفر را جانشین پدرش بگردان، بسیار جواد و سخاوتمند بود، تا جایی که او را قطب سخاوت می‌نامیدند، یکی از امراء علی رضی الله عنه در جنگ صفین بود، در وقت وفات نبی کریم ﷺ ده ساله بود، و به سن نود سالگی در سال نود هجری وفات یافت، (الإصابه: ٢٨٩/٢ - ٢٩٠).

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(رطب): عبارت از خرمای تازه است، و گویند: سبب خوردن خیار با خرمای تازه این بود که خرمای تازه موجد حرارت، و خیار موجد برودت است، و این دو که باهم جمع شود، تعادل را در جسم برقرار می‌سازند.

«أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ؟» فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ» فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةٍ أُخْرَى فَأَكَلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ اليَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ، فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ جُدَّ وَاقْضِ» فَوَقَفَ فِي الجَدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِنْهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» [رواه البخاری: ٥٤٤٣].

۱۹۰۴- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: در مدینه شخص یهودی بود که برایم تا وقت به دست آمدن خرما قرض می‌داد، و زمین جابر همان بود که در راه (رومه) واقع گردیده بود[1].

این زمین در یکی از سال‌ها از [حاصل] افتاد و میوه نداد، و با آن‌هم آن شخص یهودی هنگام چیدن خرما آمد [و مطالبهٔ قرض خود را کرد] و چون خرمائی را نچیده بودم که برایش بدهم، از وی خواستم که تا سال آینده برایم مهلت بدهد، ولی او قبول نکرد و ابا ورزید.

این خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید، ایشان برای صحابه‌های خود فرمودند: «بیائید باهم برویم و از یهودی برای جابر مهلت بخواهیم»، و همان بود که به نخلستانم آمدند، و پیامبر خدا ﷺ در این مورد با آن یهودی گفتگو کردند، یهودی در جواب‌شان می‌گفت: ابا القاسم! برایش مهلت نمی‌دهم.

چون پیامبر خدا ﷺ این موقف را مشاهده نمودند، بر خاستند و داخل نخلستان گردش نمودند، بعد از آن باز گشتند و دوباره درمورد مهلت خواستن با آن یهودی گفتگو کردند، ولی او قبول نکرد و ابا ورزید.

برخاستم و اندکی خرمای تازه آوردم و پیش روی پیامبر خدا ﷺ گذاشتم، از آن خرماها خوردند و پرسیدند: «جابر! سایه بانت کجا است»؟

برای‌شان نشان دادم.

فرمودند: «در آن سایه بان برایم فرشی بینداز».

سایه بان را فرش کردم، و ایشان رفتند و در آن سایه بان خوابیدند، بعد از آن بیدار شدند، مقدار دیگری خرمای تازه برای‌شان آوردم، از آن‌ها مقداری خوردند و نزد

۱- (رومه): نام چاهی است در نزدیک مدینهٔ منوره، که عثمان رضی الله عنه آن چاه را از شخص یهودی خرید، وفی سبیل الله وقف نمود.

یهودی آمدند، و بار دیگر در مورد قرض با وی گفتگو نمودند، و او ابا ورزید، بعد از آن برای بار دوم در بین خرماهای تازه گردش نموده وفرمودند: «ای جابر! خرماها را بچین و قرض خود را بده».

خرماها را چیدم و پیامبر خداﷺ نزد خرماهای چیده شده ایستاده شدند، و من از آن خرماها قرض خود را دادم، و بعد از ادای قرض همان اندازۀ دیگر برایم باقی ماند، آمدم و این خبر خوش را برای پیامبر خداﷺ رساندم.

گفتند: «خودم شهادت می‌دهم که من رسول خدا هستم»[1].

۱۵- باب: الْعَجْوَةِ

باب [۱۵]: خرمای عجوه

۱۹۰۵- عَنْ سَعْدٍ، بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرَّهُ فِي ذَلِكَ اليَوْمِ سُمٌّ وَلاَ سِحْرٌ» [رواه البخاری: ٥٤٤٥].

۱۹۰۵- از سعد بن ابی وقاصؓ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که صبح هفت دانه خرمای (عجوه) بخورد، در همان روز زهر و جادو بر او ضرر نمی‌رساند»[2].

۱۶- باب: لَعْقِ الأَصَابِعِ

باب [۱۶]: لیسیدن انگشتان

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

عادت پیامبر خداﷺ این بود که هرگاه خداوند متعال معجزۀ را در دست‌شان ظاهر می‌ساخت، به وحدانیت خداوند و رسالت خود شهادت می‌دادند، و اثبات معجزه از این حدیث به طور کامل آشکار است، زیرا از مال اندک، چیز بسیار که هرگز گمانش نمیرفت بدست آمد، و علاوه بر آن، مقدار بسیاری نیز زیاد آمد.

۲- (عجوه) خرمایی است سیاه رنگ، قریب به مدور، بسیار خوش مزه است، ولی کمیاب است، در مدینۀ منوره یافت می‌شود، ولی بیش از ده چند خرماهای دیگر قیمت دارد، در سنن ابی داود آمده است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «(عجوه) از جنت است و برای زهر شفا است».

١٩٠٦: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلاَ يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا» [رواه البخاری: ٥٤٥٦].

١٩٠٦- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «وقتی که کسی از شما چیزی می‌خورد تا وقتی که دست خود را نمی‌لیسد، یا نمی‌لیساند، آن را پاک نکند»[(١)].

١٩٠٧- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الوُضُوءِ مِمَّا مَسَّتِ النَّارُ؟ فَقَالَ: «لاَ، قَدْ كُنَّا زَمَانَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لاَ نَجِدُ مِثْلَ ذَلِكَ مِنَ الطَّعَامِ إِلَّا قَلِيلًا، فَإِذَا نَحْنُ وَجَدْنَاهُ لَمْ يَكُنْ لَنَا مَنَادِيلُ إِلَّا أَكُفَّنَا وَسَوَاعِدَنَا وَأَقْدَامَنَا، [رواه البخاری: ٥٤٥٧].

١٩٠٧- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا ﷺ دستمال دیگری به جز از کف‌های دست، بازوها، و قدم‌های خود نداشتیم[(٢)].

١٧ - باب: ما يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از لیسیدن دست، لیسیدن سه انگشتی است که شخص با آن‌ها نان می‌خورد، و این سه انگشت عبارت اند از: انگشت وسطی، و سبابه و ابهام، و این امر برای وجوب نیست، بلکه برای استحباب است، و این کار دلالت بر تواضح وفروتنی شخص دارد، و دیگر آنکه در آن وقت بعد از طعام خوردن - نسبت به قلت آب دست‌های خود را با جامه‌های خود پاک می‌کردند، و لیسیدن انگشتان سبب آن می‌شد که اثر طعام در جامه‌هایشان کم‌تر دیده شود، و حدیث آتی اشاره به این امر دارد.

٢) چون در حدیث نبوی شریف لفظ (فلا یمسح) که به معنی (پاک نکند) می‌باشد، آمده است، چنین دانسته می‌شود که این امر در حالتی است که شخص دست خود را پاک می‌کند، ولی اگر کسی دست خود را میشست، لیسیدن انگشتان ضرورتی ندارد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از این گفتهٔ جابر رضی الله عنه که: (در زمان پیامبر خدا ﷺ دستمال دیگری به جز از کف‌های دست، بازوها، و قدم‌های خود نداشتیم)، این است که: بعد از طعام خوردن، کف‌های دست خود را با یکدیگر، و یا به بازوها و قدم‌های خود می‌مالیدیم، و باید توجه داشت که طعام‌ها در آن وقت بیشتر نان خشک، و خرما، و شیر، بود و چربی نداشت.

باب [۱۷]: بعد از طعام خوردن چه باید گفت؟

۱۹۰۸- عَنْ أَبِي أُمَامَةَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ قَالَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلاَ مُوَدَّعٍ وَلاَ مُسْتَغْنًى عَنْهُ، رَبَّنَا» [رواه البخاری: ٥٤٥٨].

۱۹۰۸- از ابو أمامه‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ وقتی که دسترخوان برداشته می‌شد می‌گفتند: «الحَمْدُ للهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلاَ مُوَدَّعٍ وَلاَ مُسْتَغْنًى عَنْهُ، رَبَّنَا»[۱].

۱۹۰۹- عَنْهُ فِي رواية: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ - وَقَالَ مَرَّةً: إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ - قَالَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلاَ مَكْفُورٍ» [رواه البخاری: ٥٤٥٩].

۱۹۰۹- و از ابو أمامه‌ﷺ در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خداﷺ هنگامی که از طعام خوردن فارغ می‌شدند می‌گفتند: «الحَمْدُ للهِ الَّذِي كَفَانَا وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلاَ مَكْفُورٍ»[۲].

۱۸ - باب: قَوْلِ الله تَعَالَى: ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَٱنتَشِرُواْ﴾

باب [۱۸]: قوله تعالی: ﴿و چون طعام خوردید پراکنده شوید﴾

۱۹۱۰- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالحِجَابِ، كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ «أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:
معنی این دعای مبارک این است که: ستایش خاص برای خدا است، چنان ستایشی که بسیار است، پاک است، و در آن برکت است، زیادی طعام تلف نشود، این طعام آخرین طعام نباشد، و بی نیازی آخرت نباشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:
معنی این دعای مبارک این است که: ستایش برای خدایی است که طعام با کفایتی را برای ما داد، و ما را سیراب ساخت، زیادی طعام تلف نشود، و این طعام بدون شکر گذاری نباشد.

تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ، فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ القَوْمُ، حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ، حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا، فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا، وَأُنْزِلَ الحِجَابُ» [رواه البخاری:٥٤٦٦].

۱۹۱۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: از قصۀ حجاب از همۀ مردم من با خبرتر هستم، و أُبی بن کعب دربارۀ آن از من سؤال می‌کرد، هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با زینب بنت جحش رضی الله عنها در مدینه ازدواج کردند، مردم را در وقت چاشت برای طعام دعوت نمودند.

بعد از اینکه مردم برخاستند، پیامبر خدا ﷺ نشستند وعدۀ از مردم با ایشان نشستند، تا اینکه پیامبر خدا ﷺ نیز برخاستند و رفتند، و من هم با ایشان رفتم، تا اینکه به در حجرۀ عائشه رضی الله عنها رسیدند.

و فکر کردند که مردم بیرون شده و رفته‌اند، از این رو برگشتند، و من هم با ایشان برگشتم، ولی دیدیم که مردم هنوز در جای خود نشسته‌اند، باز برای بار دوم برگشتند، و من نیز با ایشان برگشتم تا اینکه به در حجرۀ عائشه رضی الله عنها رسیدند.

باز فکر کردند که آن‌ها بر آمده‌اند، و همان بود که برگشتند، و من هم با ایشان برگشتم، دیدیم که مردم برخاسته‌اند، و پیامبر خدا ﷺ بین من و بین خود پرده زدند، و آیۀ حجاب نازل گردید.

٦٤- كِتَابُ الْعَقِيْقَةِ

کتاب [۶۴]- عقیقه

١- باب: تَسْمِيَةِ الْمَوْلُودِ

باب [۱]: نام گذاری مولود

١٩١١- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «وُلِدَ لِي غُلاَمٌ، فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ»، [رواه البخاری: ٥٤٦٧].

۱۹۱۱- از ابو موسی‌ﷺ روایت است که گفت: برایم پسری متولد شد، او را نزد پیامبر خداﷺ آوردم، او را ابراهیم نام نهادند، خرمای را جویدند و بر دهانش گذاشتند، و برایش دعا کردند، و او را بدستم دادند[1].

١٩١٢- حَدِيث أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا وَلَدَتْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، تَقَدَّم في حَدِيث الهِجْرَة وَذادَ هُنا: فَفَرِحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا، لِأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ اليَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ فَلاَ يُولَدُ لَكُمْ [رواه البخاری:٥٤٦٩].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:
عقیقه عبارت از ذبح کردن حیوان در وقت تراشیدن موی سر مولود است، بعضی از علماء آن را واجب می‌دانند، و اکثر علماء می‌گویند که سنت است، و امام ابو حنیفهﷺ می‌گوید که سنت نیست، و حتی صاحب توضیح می‌گوید که امام ابو حنیفهﷺ آن را بدعت می‌داند، ولی فکر نمی‌کنم که این روایت از امامﷺ ثابت باشد، زیرا احادیث فراوانی - چه قولی و چه فعلی - دلالت بر مشروعیت عقیقه دارد، و در تیسیر القاری آمده است که مراد از قول امام ابو حنیفه که (عقیقه) سنت نیست، این است که (عقیقه) سنت مؤکده نیست، نه اینکه سنت نباشد.

۱۹۱۲- حدیث اسماء رضی الله عنها در مورد اینکه عبدالله بن زبیر را تولد نموده بود، در حدیث هجرت قبلا گذشت، و در این روایت آمده است که مسلمانان از تولد او نهایت خوشحال شدند، زیرا کسی برای آن‌ها گفته بود که مردم یهود شما را سحر کرده‌اند، و برای شما فرزند نمی‌شود[۱].

۲- باب: إِمَاطَةِ الأذى عَنِ الصَّبِيِّ فِي العَقِيقَةِ

باب [۲]: دور کردن کثافات از بدن طفل در وقت عقیقه

۱۹۱۳- عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَعَ الغُلاَمِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الأَذَى» [رواه البخاری: ٥٤٧٢].

۱۹۱۳- از سلمان بن عامر ضبی رضی الله عنه[۲] روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «از پسر باید عقیقه داد، پس برایش حیوانی را ذبح کنید و کثافت‌ها را از وی دور نمائید»[۳].

۳- باب: الْفَرَعِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در طبقات ابن سعد آمده است که چون مسلمانان به مدینه هجرت کردند، مدتی بر آن‌ها گذشت و برای کسی فرزندی تولد نمی‌شد، با خود گفتند که مردم یهود ما را سحر کرده‌اند، و عبدالله بن زبیر اولین مولودی بود که بعد از هجرت تولد شده بود، از این جهت مسلمانان از روی خوشی آن‌چنان به صدای بلند تکبیر گفتند که مدینه به لرزه در آمد.

۲- وی سلمان بن عامر بن أوس ضبی است، بعضی می‌گویند که در صحابه (ضبی) دیگری غیر از وی وجود ندارد، ولی امام ابن حجر رحمه الله می‌گوید: حقیقت آن است که اشخاص دیگری نیز از بنی ضبه وجود داشتند، از ان جمله است: یزید بن نامۀ ضبی، سلمان ضبی در خلافت معاویه رضی الله عنه وفات یافت. (الأصابه: ۶۲/۲).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مفهوم مخالف در این حدیث به اتفاق علماء معتبر نیست، یعنی این طور نباید فهمید که: از پسر عقیقه بدهید، و از دختر ندهید، بلکه طوری که در احادیث دیگری آمده است، سنت است که برای پسر دو گوسفند، و برای دختر یک گوسفند عقیقه داده شود.

باب [۳]: فَرَع

١٩١٤- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ فَرَعَ وَلاَ عَتِيرَةَ» وَالفَرَعُ: أَوَّلُ النِّتَاجِ، كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ [رواه البخاری: ٥٤٧٣].

۱۹۱۴- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «فَرع و عتیرهٔ نیست».

فَرع: عبارت از نتاج اول حیوان است، که اهل جاهلیت آن را برای بت‌های خود ذبح می‌کردند، و عتیره: شتری است که آن را در ماه رجب ذبح می‌کردند[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) آنچه را که در ماه رجب برای بت‌های خود ذبح می‌کردند، به نام (رجیبه) نیز یاد می‌کردند.

۲) علت نهی از ذبح این دو نوع حیوان آن بود که آن را برای بت‌های خود ذبح می‌کردند، لذا اگر چنین علتی وجود نداشته باشد، و نتاج اول حیوان برای خدا ذبح شود، اشکالی ندارد، در سنن ابوداد و و سنن نسائی آمده است که: شخصی از پیامبر خداﷺ در مورد (فَرَع) که نتاج اول حیوان باشد، سؤال کرد، فرمودند: «فَرع حق است، اگر آن را بگذاری بنت مخاض و یا بنت لبون می‌شود، و در جهاد فی سبیل الله از آن استفاده می‌شود، و یا اگر آن را برای بیوه زنی بدهی بهتر از آن است که آن را ذبح کنی و گوشتش به پشمش بچسبد»، و امام نووی به نقل از امام شافعیﷺ می‌گوید که: (فَرَع) و (عتیره) اگر به معنی متعارف در جاهلیت نباشد، مستحب است.

خلاصه آنکه اگر حیوان برای بت‌ها ذبح گردد و قربانی شود، به هر سن و سالی که باشد، و در هر وقتی که باشد، و در هر جایی که باشد، حرام است، و اگر برای خدا ذبح گردد، و قربانی شود، در هر سن و سالی که باشد، و در هر وقتی که باشد، و در هر جایی که باشد، کار خوب و پسندیده‌ای است.

٦٥- كِتَابُ الذبَائِح وَالصّيْدِ

کتاب [۶۵]- ذبح و شکار

١- باب: التَّسْمِيَةِ عَلَى الصَّيْدِ

باب [۱]: بسم الله گفتن در وقت شکار کردن

١٩١٥- عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ صَيْدِ المِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَهُوَ وَقِيذٌ» وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلاَبِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ، وَقَدْ قَتَلَهُ فَلاَ تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ» [رواه البخاری: ٥٤٧٥].

۱۹۱۵- از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ راجع به شکار کردن با تیر بدون پیکان سرش تیز نیست پرسیدم.

فرمودند: «چیزی را که با آلهٔ تیز شکار شده باشد بخور، و اگر با چیز پهن شکار شده باشد، مانند حیوانی است که به ذریعهٔ عصا کشته شده باشد».

و از ایشان در مورد شکار با سگ پرسیدم.

فرمودند: «شکاری را که برای تو گرفته باشد بخور، زیرا گرفتن سگ به منزلهٔ ذبح است، و اگر به همراه سگ خود - یا به همراه سگ‌های خود - سگ بی‌گانهٔ را دیدی، و فکر می‌کردی که شاید در گرفتن شکار با سگ تو یکجا بوده باشد، و شکار را کشته بود، از آن مخور، زیرا تو تنها بر سگ خود بسم الله گفته بودی نه بر سگ بیگانه»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) شکار کردن روا است، و از امور مباحه بشمار می‌رود.

٢- باب: صَيْدِ الْقَوْسِ

باب [٢]: شکار با تیرکمان

١٩١٦- عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الخُشَنِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي، وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي المُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الكِتَابِ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلاَ تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ المُعَلَّمِ، فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ» [رواه البخاری: ٥٤٧٨].

١٩٤٦- از ابو ثعلبهٔ خُشِنِی‌ﷺ[1] روایت است که گفت: گفتم: یا نبی الله! ما در سرزمین اهل کتاب زندگی می‌کنیم، آیا [روا است] که در ظرف و کاسهٔ آن‌ها طعام

---

٢) اگر شکار با آلهٔ تیز مانند: نیزه، تیر، شمشیر و هر آلهٔ جارحهٔ دیگری صورت بگیرد، حلال است، و اگر ذریعهٔ آلهٔ پهن مانند: سنگ و چوب و امثال این‌ها کوبنده می‌باشد نه جارحه، صورت بگیرد، روا نیست، مگر آنکه پیش از مردن، شکار را ذبح نمایند.

٣) اگر سگ تعلیم داده شدهٔ شکاری، حیوانی را گرفت و کشت، کشتنش ذبح گفته می‌شود، و حلال است، و علامت سگ تعلیم داده شده آن است که از شکار نخورده باشد، و اگر از شکار خورده بود، تعلیم داده گفته نمی‌شود، و چیزی را که شکار کرده است، اگر کشته بود، نباید خورده شود.

۴) در وقت شکار (بسم الله) گفتن شرط است، و جمهور علماء بر این نظراند که اگر کسی تسمیه را قصدا ترک کرد، شکارش حرام است، و اگر سهوا ترک کرده بود، باکی ندارد.

۵) اگر با سگ شکارچی، سگ بیگانهٔ اشتراک کرده بود، ولی شکار هنوز زنده بود، شکارچی می‌تواند آن را ذبح کند و بخورد، ولی اگر شکار کشته شده بود، نباید آن را بخورد، زیرا طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، نمی‌داند که این شکار را سگ خودش کشته است، و یا سگ دیگر.

١- در اسمش و اسم پدرش اختلاف بسیار است، و شاید اسمش جُرهُم باشد، از مبایعین تحت شجره است، قائم اللیل بود، در نیمهٔ یکی از شب‌ها که نماز می‌خواند، در حالت سجده کردن وفات نمود، دخترش به خواب دید که پدرش وفات کرده است، سراسیمه بیدار شد وپرسید: پدرم کجا است، گفتند: در نماز گاهش می‌باشد، چون آمد دید که در حال سجده کردن است، او را صدا زد،

بخوریم؟ و در سرزمینی هستیم که شکار فراوان است، من با کمان و با سگ تعلیم یافته، و با سگ غیر تعلیم یافته شکار می‌کنم، از این شکارها کدام یک برایم روا است؟

فرمودند: «آنچه که راجع به اهل کتاب گفتی، اگر ظرف و کاسهٔ دیگری یافتید، به ظرف و کاسهٔ آن‌ها طعام نخورید، و اگر نیافتید، آن‌ها را بشویید و در آن طعام بخورید، و چیزی را که به تیرکمان خود شکار نموده و بسم الله گفته بودی بخور، و چیزی را که با سگ تعلیم یافته‌ات شکار نموده و بسم الله گفته بودی بخور، و چیزی را که با سگ غیر تعلیم یافته‌ات شکار نموده و آن را زنده یافتی و خودت ذبح نمودی بخور»[1].

٣- باب: الخَذْفِ وَالْبُنْدُقَةِ

باب [٣]: شکار به سنگ و فلاخن

١٩١٧- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لاَ تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الخَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الخَذْفَ وَقَالَ: «إِنَّهُ لاَ يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ وَلاَ يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَفْقَأُ العَيْنَ» ثُمَّ رَآهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الخَذْفِ أَوْ كَرِهَ الخَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ لاَ أُكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا [رواه البخاری: ٥٤٧٩].

١٩١٧- از عبدالله بن مغَفَّلﷺ روایت است که وی شخصی را دید که سنگ پرانی می‌کند، برایش گفت: سنگ پرانی مکن، زیرا پیامبر خداﷺ از سنگ پرانی منع کردند،

جوابش را نداد، چون او را حرکت داد، افتاد، و این واقعه در سال هفتاد و پنج هجری بود، (الأصابه: ٣٠/٢٩/٤).

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) ظرف و کاسهٔ را که کفار در آن طعام می‌خورند، اگر در اشیای نجس استعمال کرده بودند، مانند: شراب، و گوشت خوک و امثال این‌ها، شستن چنین ظرفی در وقت استعمال کردن آن لازم است، و رنه طعامی که در آن انداخته می‌شود، نجس است، ولی ظرف و کاسهٔ که در چیزهای نجس از آن استفاده نکرده باشند، شستن آن لازم نیست، گرچه اولی و مستحب است.

٢) از مفهوم مخالف این حدیث نبوی این طور دانسته می‌شود که: اگر با سگ غیر تعلیم یافته شکار کردی، و شکار مرده بود، آن شکار حرام است، و نباید آن را خورد.

- و یا از سنگ پرانی بدشان می‌آمد و فرمودند: «به سنگ پرانی نه شکار می‌شود، و نه به دشمن اذیتی می‌رسد، بلکه دندان را می‌شکند و چشم را کور می‌کند».

بعد از مدتی باز همان شخص را دید که سنگ پرانی می‌کند، برایش گفت: برایت می‌گویم که پیامبر خدا ﷺ از سنگ پرانی منع کرده‌اند - و یا از سنگ پرانی بدشان می‌آمد - و باز تو سنگ پرانی می‌کنی، با تو چندین مدت سخن نخواهم زد[1].

٤- باب: مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ صَيْدٍ أَوْ مَاشِيَةٍ

باب [۴]: کسی که سگی را به جز از سگ شکار و یا سگ رمه، نگهداری می‌کند

١٩١٨- عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا، لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ، أَوْ ضَارِيَةٍ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ» [رواه البخاری: ٥٤٨٠].

۱۹۱۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر کسی سگی را که برای شکار و حفاظت حیوانات نیست، نگهداری می‌کند، هر روز از ثواب عملش دو قیراط کم می‌شود[2].

٥- باب: الصَّيْدِ إِذَا غَابَ عَنْهُ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلاَثَةً

باب [۵]: اگر شکار از وی دو و یا سه روز گم شد

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

اگر کسی سنت نبی کریم ﷺ را بعد از علم آوری به آن ترک می‌کرد، باید او را تادیب کرد، و از جملهٔ تادیب آنکه با وی تا مدتی قطع رابطه نمود، و این عمل مخالفتی با این قول پیامبر خدا ﷺ که فرموده‌اند: «مسلمان نباید برادرش را بیشتر از سه روز ترک کند» ندارد، زیرا منع از مقاطعهٔ بیش از سه روز در مسائل شخصی است، و مقاطعه در این حدیث به سبب امور دینی است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قیراط: نیم دانق است، و مراد از آن در این حدیث، جزئی از ثواب اعمال است، و مقدار معین آن را در این مورد جز خدا، کس دیگری نمی‌داند.

١٩١٩- حَديث عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، تَقَدَّمَ قَريبًا، وَزادَ في هذِهِ الرِّوايَة: وَإِنْ «رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي المَاءِ فَلاَ تَأْكُلْ» [رواه البخاری: ٥٤٨٤].

١٩١٩- حدیث عدی بن حاتم قبلا گذشت، و در این روایت آمده است که: «و اگر شکار کردی و آن را بعد از یک روز یا دو روز پیدا کردی، و به جز از اثر تیر خود اثر چیز دیگری را بر آن ندیدی آن را بخور، و اگر در آب افتاده بود، مخور» [(١)].

٦- باب: أَكْلِ الجَرَادِ

باب [٦]: خوردن ملخ

١٩٢٠- عَنْ أَبْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَ غَزَوَاتٍ أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الجَرَادَ» [رواه البخاری: ٥٤٩٤]

١٩٢٠- از ابن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که گفت: با پیامبر خدا ﷺ در هفت یا شش غزوه اشتراک نمودیم، و با ایشان ملخ می‌خردیم [(٢)].

٧- باب: النَّحْرِ وَالذَّبْحِ

باب [٧]: نحر و ذبح

١٩٢١- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: «نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَسًا، وَنَحْنُ بِالْمَدِينَةِ، فَأَكَلْنَاهُ» [رواه البخاری: ٥٥١١].

١٩٢١- از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیابر خدا ﷺ در مدینه اسپی را نحر نموده و خوردیم [(٣)].

١- در جای که خوردن شکار اجازه داده شده است، مشروط به این شرط است که شکار در جای باشد که متعفن نشده باشد، ورنه خوردن آن مکروه و یا حرام است.

٢- خوردن ملخ به اجماع علماء جواز دارد، ولی چون ملخ انواع فراونی دارد، و بعضی از انواع آن سامه است، از این جهت این نوع از ملخ روا نیست.

٣- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٨- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الْمُثْلَةِ وَالْمَصْبُورَةِ وَالْمُجَثَّمَةِ

باب [٨]: کراهت مثله کردن، و نشانه زدن، و شکار حیوان خوابیده

١٩٢٢- عَنْ أَبْنِ عُمَر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما: أَنَّهُ مَرّض بِنَفَرس نَصَبُوا دَجَأجَةً يَرْمُونَهَا، فَلَمَّا رَآوْه تَفَرَّقُوا، وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: «مَنْ فَعَلَ هَذَا؟» إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا» [رواه البخاری: ٥٥١٥].

١٩٢٢- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی بر مردمی گذشت که مرغی را بسته بودند و نشان می‌زدند، و چون ابن عمر رضی الله عنهما را دیدند متفرق شدند، ابن عمر رضی الله عنهما گفت: این کار را چه کسی کرده است؟ پیامبر خدا ﷺ کسی را که چنین کاری کرده است، لعنت کرده‌اند[1].

بنابر ظهار این حدیث نبوی شریف، خوردن گوشت اسپ حلال است، و این نظر امام شافعی، و امام ابو یوسف، و امام محمد بن حسن شیبانی رحمهم الله در مذهب حنفی است، ولی نظر خود امام ابو حنیف و امام مالک رحمهما الله به اساس دلائل دیگری، این است که گوشت اسپ مکروه است، و از جملهٔ آن دلائل این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَٱلْخَيْلَ وَٱلْبِغَالَ وَٱلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً﴾ و می‌گویند که (لام) (لترکبوها) برای تعلیل است، و فائدهٔ حصر را می‌دهد، و معنی آیت چنین می‌شود که: این حیوانات را به غرض سوار شدن و زینت برای شما آفریده ایم، نه برای کار دیگری، و دیگر اینکه مقام، مقام منت گذاری است، و منت خوردن گوشت حیوان کم‌تر از منت سوار شدن و زینت ذکر می‌کرد.

ولی جانب مقابل می‌تواند بگوید که: خداوند متعال جانبی از نعمت متعلق به اسپ را ذکر کرده است که با قاطر و خر مشترک است، و آن مسألهٔ سوار شدن و زینت است، و جانب دیگر آن را که خاص به اسپ است، که جانب خوردن گوشت آن باشد، پیامبر خدا ﷺ ذکر کرده‌اند، والله تعالی أعلم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر شکار کردن حیوان، غرض استفاده از گوشت و یا پوست آن باشد، طوری که در احادیث بسیاری ذکرش رفت، روا است، ولی اگر غرض از شکار کردن حیوان، شوخی و ساعت تیری باشد، چنین شکار کردنی روا نیست، و به طور اولی روا نیست که حیوان اهلی مانند: مرغ، و یا گوسفند را در جایی بسته کرده و آن را نشان زد.

١٩٢٣- عَنْ ابْنِ عُمَرَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما في رواية أَنَّهُ قَالَ «لَعَنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَثَّلَ بِالحَيَوَانِ» [رواه البخاری: ٥٥١٥]

١٩٢٣- و از ابن عمر رضی الله عنهما در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ کسی را که حیوانی را مثله می‌کند لعنت کرده‌اند[١].

٩- باب: لَحْمِ الدَّجَاجِ

باب [٩]: گوشت مرغ

١٩٢٤- عَنْ أَبِي مُوسَى يَعْنِي الأَشْعَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ دَجَاجًا» [رواه البخاری: ٥٥١٧].

١٩٢٤- از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که [گوشت] مرغی را می‌خوردند.

١٠- باب: أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ

باب [١٠]: خوردن حیوانات درنده

١٩٢٥- عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ» [رواه البخاری: ٥٥٣٠].

١٩٢٥- از ابو ثَعلبه رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ از خوردن هر حیوان درندهٔ منع کردند[٢].

١- مراد از مثله کردن حیوان آن است که عضوی از اعضای حیوان را پیش از ذبح کردنش قطع نمایند، و یا شکم او را بدرند، و یا بعد از ذبح کردن، تا وقتی که هنوز کاملا آرام نگرفته است، به چنین کاری اقدام نمایند.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا ﷺ از [خوردن] هر حیوان درندهٔ و از [خوردن] هر پرندهٔ چنگال داری نهی کردند».

١١- باب: المِسْكِ

باب [١١]: مُشک

١٩٢٦- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَثَلُ الجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوْءِ، كَحَامِلِ المِسْكِ وَنَافِخِ الكِيرِ، فَحَامِلُ المِسْكِ: إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الكِيرِ: إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً» [رواه البخاری: ٥٥٣٤].

١٩٢٦- از ابو موسیﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: هم نشین خوب و هم نشین بد، مانند عطر فروش، یا برای تو از آن عطر چیزی می‌دهد، و یا از وی خریداری می‌کنی، و یا بوی خوشش به مشامت می‌رسد، ولی کوره‌گر، یا لباست را می‌سوزاند، و یا از آن بوی بدی به مشامت می‌رسد»[1].

١٢- باب: الوَسْمِ وَالعَلَمِ فِي الصُّورَةِ

باب [١٢]: خالکوبی و علامت گذاشتن بر صورت

١٩٢٧- ابْنُ عُمَرَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قالَ «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُضْرَبَ الصُّورَةُ» [رواه البخاری: ٥٥٤١].

---

٢) مراد از حیوان درنده حیوانی است که بر حیوانات دیگر حمله‌ور گردیده و قدرت دریدن آن‌ها را داشته باشد، مانند: شیر، پلنگ، گرگ، سگ، روباه، و امثال این‌ها، و همچنین است پرندهٔ چنگال دارد، مانند: شاهین باشه، کرگس و امثال این‌ها.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

به اساس تشبیهی که در این حدیث آمده است، علماء گفته‌اند که مُشک پاک است، و مشک در اصل خود عبارت از خونی است که در ناف بعضی از انواع آهو در وقت معینی از سال جمع می‌شود، و بودن اصل آن از خون موجب نجاست آن نیست، زیرا با تغییراتی که در آن به قدرت خداوند متعال ایجاد می‌گردد، از حالت اصلی خود خارج می‌شود، مانند شیر، که در اصل خود در بین خون و چتلی است، ولی با تغییراتی که در آن صورت می‌گیرد، خاصیت خون و چتلی در آن باقی نمی‌ماند.

۱۹۲۷- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از زدن علامت بر صورت، منع کردند[۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) علماء بر این نظراند که نباید بر صورت انسان و یا حویان ذریعهٔ داغ کردن، و یا خالکوبی علامت گذاشت.

۲) نظر به احادیث دیگری که در این باره آمده است، در دیگر اضای انسان نیز خالکوبی و علامت گذاشتن روا نیست، ولی علامت گذاشتن در حیوان اگر در صورتش نباشد، در نزد اکثر علماء جوزا دارد، و در نزد احناف، علامت گذاری در هیچ جای حیوان جواز ندارد.

٦٦- كِتَابُ الأَضَاحِي

کتاب [۶۶]- قربانی

١- باب: مَا يُؤكَلُ مِنْ لُحُومِ الأَضَاحِيِّ وَما يُتَزَوَّدُ مِنْهَا

باب [۱]: آنچه که از گوشت قربانی خورده، و آنچه که ذخیره می‌شود

١٩٢٨- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ فَلاَ يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ» فَلَمَّا كَانَ العَامُ المُقْبِلُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ المَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ العَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا» [رواه البخاری: ٥٥٦٩].

۱۹۲۸- از سلمه بن أکوعﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که قربانی می‌کند، نباید در روز سوم، در خانه‌اش از قربانی چیزی بوده باشد».

و چون سال آینده شد، گفتند: یا رسول الله! امسال هم مانند سال گذشته چیزی را ذخیره نکنیم؟

فرمودند: «بخورید، و به مردم بدهید، و ذخیره کنید، سال گذشته مردم گرسنه بودند، خواستم تا با ایشان کمک کنید»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) قربانی کردن در نزد جمهور علماء سنت، و در نزد احناف واجب است، و وجوب آن به سه شرط است، اینکه شخص مسلمان باشد، مقیم باشد، و ثروتمند باشد، پس بر شخص کافر، و بر مسافر، و بر فقیر قربانی واجب نیست.

۲) ممنوعیت ذخیره کردن گوشت قربانی نسخ شده است، و در نتیجه می‌توان از گوشت قربانی، چیزی را خورد و چیزی را ذخیره نمود.

۳) وجه مسنونه در قربانی آن است که یک ثلث آن توزیع گردد، یک ثلث آن با مهمانان خورده شود، و یک ثلث آن ذخیره گردد، و البته اگر بیشتر از ثلث آن توزیع گردد بهتر است، چنان‌چه

١٩٢٩- عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ العيدَ يِوْمَ الأَضْحَي قَبْلَ الخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ العِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ» [رواه البخاری: ٥٥٧١].

١٩٢٩- از عمر بن خطاب‌ﷺ روایت است که وی نماز عید را در روز عید قربان پیش از خطبه دادن اداء نمود، و بعد از آن برای مردم خطبه داد و گفت: ای مردا شما را پیامبر خداﷺ از روزه گرفتن این دو روز نهی فرموده‌اند: یکی روز عید فطر شما، و روز دیگر، روزی است که در آن از قربانی خود چیزی می‌خورید[1].

اگر بیشتر از ثلث آن با مهمانان خورده شود، باکی ندارد، ولی ذخیره کردن بیش از ثلث آن مکروه است.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

روزه گرفتن روز عید فطر و روز است، به این معنی که اگر کسی نذر کرد که روز عید را روزه بگیرد، آیا واجب است که به این نذر خود وفا نماید یا نه؟ جمهور علماء می‌گویند که وفا کردن به چنین نذری واجب نیست، و احناف می‌گویند: نذرش واجب می‌گردد، ولی باید روز عید را روزه نگیرد و نذرش را در وقت دیگری قضاء بیاورد.

٦٧- كِتَابُ الأَشْرَبَةِ

کتاب [۶۷]- نوشیدنی‌ها

١٩٣٠- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الآخِرَةِ» [رواه البخرى: ٥٥٧٥].

۱۹۳۰- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در این دنیا شراب خورده باشد، و از آن توبه نکرده باشد، در آخرت از شراب خوردن محروم می‌شود»[1].

١٩٣١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَشْرَبُ الخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» [رواه البخارى: ٥٥٧٨].

۱۹۳۱- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شخص زناکار هنگام زنا کردن مسلمان نیست، و شخص شراب خوار هنگام شراب خوردن مسلمان نیست، و شخص دزد، هنگام دزدی کردن مسلمان نیست»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) برای اهل بهشت شراب میسر است، ولی آن شراب لذت دارد، و نشئه و خماری ندارد، و کسی که در این دنیا شراب بخورد، و توبه نکند، از شراب بهشت در آخرت محروم می‌گردد.

۲) علماء گفته‌اند: معنی حدیث نبوی شریف این نیست که چنین شخصی به بهشت می‌رود ولی تنها عقوبتش این است که برایش شراب داده نمی‌شود، بلکه شرابخور به بهشت نمی‌رود، وچون به بهشت نمی‌رود، از خوردن شراب آن محروم می‌گردد، و بعضی از علماء می‌گویند: که اگر شراب خوار مرتکب گناه دیگری که مانع رفتنش به بهشت نشده باشد، به بهشت می‌رود، ولی از شراب بهشت محروم می‌گردد، والله تعالی أعلم

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١٩٣٢- وَعَنْهُ فِي رِوايَة أَيْضًا: «وَلاَ يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا، حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ» [رواه البخاری: ٥٥٧٨].

١٩٣٢- و همچنین از ابو هریره‌ﷺ در روایت دیگری آمده است که [پیامبر خداﷺ] فرمودند: «...و کسی که چیز با اهمیتی را در حالی که مردم به طرفش می‌بینند، می‌رباید، مسلمان نیست»[(١)].

١- باب: الخَمْرُ مِنَ العَسَلِ وَهُوَ الْبِتْعَ

باب [١]: شرابی که از عسل ساخته می‌شود و آن را (بِتْع) می‌گویند

١٩٣٣- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْها قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ البِتْعِ، فَقَالَ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ» [رواه البخاری: ٥٥٨٥].

١٩٣٣- از عائشه‌رضی الله عنها روایت است که گفت: کسی از پیامبر خداﷺ حکم (بِتْع) که نبیذ عسل است، و مردم یمن آن را می‌آشامیدند، پرسید، فرمودند: «هر شرابی که سبب مستی شود حرام است»[(٢)].

---

١) در نفی اسلام از این سه گروه، یعنی از زانی در وقت زنا کردن، و از شراب خوار در وقت شراب خوردن، و از دزد در وقت دزدی کردن، نظریات مختلفی وجود دارد، ابن عباسﷺ می‌گوید: معنی حدیث این است که در حال ارتکاب این اعمال، نور ایمان از مرتکبین این اعمال خارج می‌گردد، و بعضی از علماء می‌گویند که مراد از حدیث این است که: چنین اشخاصی مسلمان کامل شمرده نمی‌شوند، وعدهٔ دیگری می‌گویند که مراد از نفی ایمان در حدیث نبوی شریف، نفی حیاء است، و اقوال دیگری نیز وجود دارد.

٢) آنچه که در این زمینه مورد اتفاق همگان است این است که این اشخاص، یعنی: زناکار، و شراب خوار، و دزد، از ارتکاب این اعمال، از اسلام خارج نمی‌شوند، گرچه با این اعمال خود مرتکب گناه کبیره می‌گردند.

١- زیرا چنین کاری ظلم عظیم و آکاری است، و از شخص مسلمان دور است که را از راه‌های حرام دیگر مانند: زور، و ظلم، و یا رشوه و یا از راه خیانت به بیت المال، و دیگر راه‌های حرام به دست می‌آورند.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اساس و علت تحریم، در شراب مستی است، و تغییر شکل و نام، و کیفیت ساختن، تاثیری بر حرمت آن ندارد، پس هر چیزی که نوشیدن و یا نتاول آن سبب مستی گرددف حرام است، ولو

١٩٣٤- عَنْ أَبِي عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ، يَسْتَحِلُّونَ الحِرَ وَالحَرِيرَ، وَالخَمْرَ وَالمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْنِي الفَقِيرَ - لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ، وَيَضَعُ العَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ» [رواه البخاری: ٥٥٩٠].

١٩٣٤- از ابو عامر اشعری رضی الله عنه[1] روایت است که از پیامبر خدا ﷺ شنیده است که فرمودند: «از امت من، مردمی خواهند بود که زنا و پوشیدن ابریشم، و شراب و موسیقی را حلال بدانند.

«و مردمی با رمهٔ گوسفندی که دارند، شب به کنار کوهی می‌روند، [و شخص فقیری] روی حاجتی که دارد نزد آن‌ها می‌رود، [و از آن‌ها چیزی می‌طلبد]، و آن‌ها برایش می‌گویند: فردا بیا، و خداوند متعال شب هنگام، آن‌ها را هلاک می‌کند، و کوه را بر آن‌ها سرنگون می‌سازد، و کسانی را که نجات یافته‌اند تا روز قیامت به بوزینه و خوک مسخ می‌کند»[2].

انکه به طریق دیگری غیر از طریقی که عرب‌ها شراب می‌ساختند ساخته شود، و یا از مادهٔ دیگری غیر از انگور و یا خرما بدست آمده باشد.

١- وی عبید بن سلیم بن حصار اشعری کاکای ابو موسی اشعری است از کسانی است که در اول مسلمان شده بودند، در یک مرحلهٔ از عمر خود نابینا شد، ولی باز بینائی‌اش را در یافت، در سریهٔ اوطاس که نبی کریم ﷺ او را امیر آن لشکر مقرر نموده بودند، به شهادت رسید، (الإصابه: ١٢٣/٤).

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اینکه چنین اشخاصی با وجد حلال دانستن این محرمات، از امت محمدی شمرده شده‌اند، سببش این است که حلال دانستن آن‌ها بر اساس تاویل است، و اگر بر اسا تاولی نباشد کفر است، زیرا تحریم زنا و شراب قطعی است، و حلال دانستن چیزی که تحریم آن قطعی باشد، به اتفاق علماء کفر است، و یا معنی حدیث این است که این مردم این اعمال را طوری بی‌باکانه مرتکب می‌گردند که گویا آن‌ها را حلال می‌دانند، که در این صورت نیز کافر نمی‌شوند، و یا نسبت آن‌ها به این امت به اساس اصل انتماء است، یعنی این مردم در اصل از این امت بوده‌اند، گرچه با این عقیده و اعمال خود از این امت خارج شده‌اند.

٢) این حدیث به مجموع خود دلالت بر این دارد که غفلت و دوری از احکام شریعت طوری در مردم نفوذ می‌کند، که پابندی به دین را فراموش می‌کنند، و شب و روز را به لهو و لعب، زنا،

٢- باب: الانْتِبَاذِ فِي الأَوْعِيَةِ وَالتَّوْرِ

باب [٢]: نبیذ ساختن در ظرف‌های عادی و ظرف سنگی

١٩٣٥- عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّهُ دَعا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ، وَهِيَ العَرُوسُ، قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ» [رواه البخاری: ٥٥٩١].

١٩٣٥- از ابو أُسید ساعدی رضی الله عنه روایت است که وی پیامبر خدا ﷺ را به عروسی خود دعوت نمود، و زنش که همان عروس باشد، مهمانان را خدمت می‌کرد، آن زن گفت: آیا می‌دانید که برای پیامبر خدا ﷺ چه نوشابهٔ را تقدیم نمودم؟ چند دانه خرما را از شب در ظرف سنگی در آب نم کرده بودم[1].

٣- باب: تَرْخِيصِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الأَوْعِيَةِ وَالظُّرُوفِ بَعْدَ النَّهْيِ

باب [٣]: رخصت دادن پیامبر خدا ﷺ انتباذ را در ظروفی بعد از نهی کردن

١٩٣٦- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الأَسْقِيَةِ، قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً، فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الجَرِّ غَيْرِ المُزَفَّتِ» [رواه البخاری: ٥٥٩٣].

١٩٣٦- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: چون پیامبر خدا ﷺ از ساختن نبیذ در هر ظرفی [جز در مشک] نهی نمودند، کسی برای‌شان گفت: این طور

شرابخوری و موسیقی می‌گذارانند، و با آنکه ثروتمند هستند، اگر فقیری از آن‌ها چیزی بخواهد، روی تمسخر برایش می‌گویند: امروز برو و فردا بیا، و یا از اطمینانی که بر عمر خود و بر دنیا دارند، برای فقیر چنین سخنی می‌گویند، ولی غافل از آنکه عذاب خداوندی در انتظار آن‌ها است، و همان است که خداوند برای آن‌ها مهلت نداده و آن‌ها رذا هلاک می‌سازد.

١- و خرما و یا کشمشی که در شب نم شود و فردایش نوشیده شود، و یا در روز نم شود و شب نوشیده شود، باکی ندارد، و وقتی حرام می‌گردد که به جوش آمده و متغیر گردد.

نیست که همه کس مشک داشته باشد، و [پیامبر خداﷺ] انتباذ را برای‌شان در کوزهٔ که مزفت نباشد، رخصت دادند[1].

٤- باب: مَنْ رَأى أَنْ لاَ يَخْلِطَ الْبُسْرَ وَالتَّمْرَ إِذَا كانَ مُسْكِرًا وَأَنْ لا يَجْعَلَ إِدَامَيْنِ فِي إِدَامٍ

باب [٤]: کسی که می‌گوید نباید خرمای خام و رسیده را با هم در وقتی که مسکر باشد و دو خورش را در یک خورش مخلوط نمود

١٩٣٧-عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ» [رواه الخاری: ٥٦٠٢].

١٩٣٧- از ابو قتادهﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ از نم کردن خرمای رسیده و خرمای نورس باهم، و از نم کردن خرما و کشمکش باهم نهی نموده و فرمودند: هرکدام را جدا گانه در آب نم کنید[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(نبیذ): عبارت از خرما و یا کشمشی است که در آب انداخته می‌شود، تا مزه‌اش را داده، و آب شیرین شود، پیامبر خداﷺ در اول امر، تهیهٔ نبیذ را تنها در مشک اجازه داده بودند، زیرا مسامات مشک سبب می‌شود تا هوا به داخل مشک نفوذ نموده، و از فاسد شدن نبیذ، و تحول آن به شراب تا مدتی جلوگیری نماید، ولی چون کسی گفت که همه کس مشک ندارد، تهیهٔ (نبیذ) را در هر ظرف دیگری به جز از ظرف (مُزَفَّت) یعنی: ظرف قیر اندود که مانع نفوذ هوا به طور کامل می‌گردد، اجازه دادند.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) سبب نهی از نم کردن دو نوع با هم این است که: در این صورت در وقت زودتری به حالت اسکار داخل می‌شود، و از این جهت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: هرکدام را تنها نم کنید، تا بزودی به حالت اسکار داخل نشود.

٢) چیز دیگری که در عنوان باب آمده است، یکجا کردن دو نان خورش با هم است، و سبب این نهی آن است که در آن وقت امکانات زندگی کم بود، به این سبب از یکجا کردن دو نان خورش باهم منع فرمودند، تا از یک نان خورش خودش استفاده نموده، و نان خورش دیگر را یا برای شخص دیگری بدهد، و یا خودش از آن در وقت دیگری استفاده نماید، و سبب نهی هرچه که

٥- باب: شُرْبِ اللَّبَنِ وَ قَولِ الله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مِنۢ بَيۡنِ فَرۡثٖ وَدَمٖ﴾

باب [٥]: نوشیدن شیر، و قوله عز وجل ﴿از بین کثافت و خون...﴾

١٩٣٨- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَّا خَمَّرْتَهُ: وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا» [رواه البخاری: ٥٦٠٥].

١٩٣٨- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: ابو حمید قدح شری را از منطقهٔ نقیع آورد.

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: چرا روی [قدح] را نپوشاندی؟ ولو آنکه بر روی آن چوبی می‌گذاشتی»[(١)].

١٩٣٩- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ، وَتَرُوحُ بِآخَرَ» [رواه البخاری: ٥٦٠٨].

١٩٣٩- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بهترین صدقه، شتر نوزایی است که دارای شیر فراوان باشد، به طوری که یک ظرف را در صبح و یک ظرف را در شام، پر شیر کند»[(٢)].

باشد، این نهی برای کراهت است، نه برای تحریم، بنابراین اگر کسی دو نان خورش را باهم یکجا کرد، به شرط آنکه به فقراء و مساکین برسد، این عملش حرام نیست.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اینکه پیامبر خدا ﷺ به پوشاندن ظرف، امر کدند، سببش آن بود که آن ظرف از گرد و غبار و کثافات حفظ شود.

٢) و اینکه گفتند: ولو آنکه چوبی را بر روی آن می‌گذاشتی، مقصد این بود که این شخص به پوشاندن ظرف عادت بگیرد، و از طرف دیگر اگر کسی بسم الله گفته و چوبی را بر بالای ظرف می‌گذارد، خوراکهٔ آن ظرف را خداوند از دستبرد شیطان محفوظ نگه می‌دارد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) بهترین صدقه از نگاه ثواب آن است که برای شخص محتاج، شتر و یا گوسفند شیر دهی را به طور عاریت بدهی تا از شیر آن، یک کاسه شیر صبح، و یک کاسه شیر شب برای خود و بدوشد.

٦- باب: شُرْبِ اللَّبَنِ بِالمَاءِ

باب [۶]: آشامیدن شیر با آب

١٩٤٠- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلَّا كَرَعْنَا» قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ المَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ، فَانْطَلِقْ إِلَى العَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا، فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ [رواه البخاری:٥٦١٣].

۱۹۴۰- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ با یکی از صحابه‌های خود [که ابوبکر رضی الله عنه باشد] نزد شخصی از انصار رفتند.

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «اگر آبی که از دیشب به مشک انداخته باشی نزدت باشد، بیاور تا بنوشیم، و اگر موجود نباشد با دهان خود آب خواهیم نوشید».

گفت: آن شخص زمینش را آبیاری می‌کرد، و برای پیامبر خدا ﷺ گفت: چنین آبی نزدم موجود است، بفرمائید بداخل سایبان بروید، و آن‌ها را به داخل سایبان برد، و برای‌شان در قدح آب ریخت و بر بالای آب از بزی که در آنجا بسته بود، مقداری شیر دو شید و تقدیم نمود، اول پیامبر خدا ﷺ از آن شیر نوشیدند، و سپس آن شخصی که همراه پیامبر خدا ﷺ آمده بود، نوشید[1].

٧- باب: الشُّرْبِ قَائِماً

باب [۷]: آشامیدن ایستاده

---

۲) این نوع صدقه در آن وقت متعارف بود، ولی اکنون این نوع صدقه تا جایی که من خبر دارم، وجود ندارد، و اکثر چیزی که وجود دارد این است که از شیر و دوغی که از گاو و گوسفند خود بدست وی‌آورند، احیانا از آن برای همسایگان فقیر خود چیزی می‌دهند.

۱- اینکه در اینجا و در هرجای دیگر پیش از همه پیامبر خدا ﷺ می‌نوشیدند، سببش آن بود که از برکت نوشیدن آن حضرت ﷺ، محتوای آن ظرف متبرک می‌شد، و کسانی که بعد از ایشان می‌نوشیدند، از آن بهره‌ور می‌گردیدند.

١٩٤١- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى بَابِ الرَّحَبَةِ بِمَاءٍ «فَشَرِبَ قَائِمًا» فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ» [رواه البخاری: ٥٦١٥].

١٩٤١- از علی رضی الله عنه روایت است که در (باب الرحبه) [در کوفه] برایش آبی آوردند، او آن آب را در حالت ایستاده نوشید و گفت: بعضی از مردم نوشیدن را در حالت ایستاده مکروه می‌پندارند، و من خودم پیامبر خدا ﷺ را دیدم که به همین طریقی که من آب نوشیدم، آب نوشیدند.

١٩٤٢- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما قَالَ: «شَرِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ» [رواه البخای: ٥٦١٧].

١٩٤٢- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ ایستاده از آب زمزم نوشیدند، [از این جهت سنت است که آب زمزم ایستاده نوشیده شود].

٨- باب: اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ

باب [٨]: نوشیدن از دهان مشک‌ها

١٩٤٣- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ» يَعْنِي الشّرْب مِنْ أَفْوَاهِهَا [رواه البخاری: ٥٦٢٥].

١٩٤٣- از ابو سعید خدری روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از نوشیدن آب از دهان مشک نهی فرمودند[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا ﷺ از این جهت از نوشیدن از دهان مشک نهی کردند که شاید در داخل مشک، چیز خطرناک و مضری باشد، و در هنگام نوشیدن، با آب در شکم داخل گردد، و این چیز بارها تجربه شده است، و دیگر آنکه لعابی که از دهان انسان بر سر مشک می‌ماند، سبب ایجاد مکروب‌ها و حتی انتقال بعضی از امراض می‌گردد، از این جهت پیامبر اکرم ﷺ آب خوردن از دهان مشک را منع کردند، و شاید حکمت‌ها و فوائد دیگری نیز در آن نهفته باشد.

١٩٤٤- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قالَ: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فَمِ القِرْبَةِ أَوِ السِّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي دَارِهِ» [رواه البخاری: ٥٦٢٧].

١٩٤٤- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ از نوشیدن از دهان مشک و قربه [(قربه) نوع دیگری از مشک است]، و از اینکه شخص، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار خانه‌اش منع کند، نهی فرمودند[1].

٩- باب: الشرب بنفسين أو ثلاثة

باب [٩]: آشامیدن به دو، و یا سه نفس

١٩٤٥- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلاَثًا» [رواه البخای: ٥٦٣١].

١٩٤٥- از انسﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ [هنگام آب نوشیدن] سه بار نفس می‌کشیدند.

١٠- باب: آنِيَةِ الْفِضَّةِ

باب [١٠]: ظرف‌های نقره

١٩٤٦- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ورَضِيَ اللَّهُ عَنْها، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الفِضَّةِ إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ» [رواه البخاری: ٥٦٣٤].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:
ممانعت نکردن از کوبیدن میخ در صورتی است که آن همسایه از کوبیدن و یا گذاشتن چوب و میخ بر دیوارش متضرر نگردد، و نهی پیامبر خداﷺ درو قتی بود که همسایه از کوبیدن میخ بر دیوارش متضرر نمی‌گردید، ولی اکنون که خانه‌ها و ساختمان‌ها به شکل ظریف و زیبائی ساخته شده است و تحمل کوبیدن میخ را ندارد، برای همسایه روا نیست که بر چنین دیوارهای میخ بکوبد، اگر به چنین کاری اقدام می‌کند، همسایه‌اش حق دارد تا او را از این کار ممانعت نماید.

۱۹۴۶- از ام اسلمه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا ﷺ روایت است که: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در ظرف‌های نقره می‌نوشد، در واقع آتش جهنم را در شکم خود می‌ریزاند»[۱].

۱۱- باب: الشُّرْبِ فِي الأَقْدَاحِ

باب [۱۱]: آشامیدن در قدح‌ها

۱۹۴۷- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ جاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ فَقَالَ «اسْقِنَا يَا سَهْلُ» فَخَرَجْتُ لَهُمْ بِهَذَا القَدَحِ فَأَسْقَيْتُهُمْ فِيهِ، قَالَ الراوي: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ القَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ قَالَ: ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ العَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ فَوَهَبَهُ لَهُ [رواه البخاى: ٥٦٣٧].

۱۹۴۷- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ به سقیفهٔ بنی ساعده، آمده وفرمودند: «ای سهل برای ما آب بده»، من بیرون شدم و با همین قدح برای‌شان آب آوردم.

راوی می‌گوید که سهل همان قدح را آورد و از آن آب نوشیدیم، و می‌گوید: بعد از آن عمر بن عبدالعزیز از وی خواست تا آن قدح را برایش ببخشد، و او آن قدح را برایش بخشید[۲].

۱- و در صحیح مسلم آمده است: «کسی که از ظرف طلا و یا نقره می‌آشامد...» بنابراین آشامیدن، و با قیاس بر آن خوردن در ظرف طلا و نقره، و همچنین هر استقمال دیگر آن بدون ضرورت جواز ندارد، و به این موضوع قبلا نیز اشاره نمودیم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث چنین دانسته می‌شود که صحابه و تابعین رحمهم الله به آثار نبی کریم اهتمام خاصی داشتند، و در احادیث صحیح شواهد بسیار در این زمینه موجود است، و اخیرا در یکی از کتابخانه‌های مکهٔ مکرمه کتابی دیدم که عنوانش (تبرک به آثار نبی‌کریم ﷺ) بود، و صاحب کتاب احادیث بسیاری را در این موضوع جمع آوری کرده بود، و این حدیث و حدیث آتی از جملهٔ آن شواهد است.

١٩٤٨- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهِ، عأَنَّهُ كانَ عِنْدَهُ قَدَحُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقالَ «لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذَا القَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا» قَالَ: وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ: إِنَّهُ كَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ، فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ: لاَ تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَرَكَهُ [رواه البخاری: ٥٦٣٨].

١٩٤٨- از انس بن مالکﷺ روایت است که قدح پیامبر خداﷺ در نزد وی بود، و گفت: برای پیامبر خداﷺ در همین قدح چندین بار آب دادم، و در آن قدح حلقهٔ از آهن بود، و انسﷺ می‌خواست به عوض آن، حلقهٔ را از طلا و یا نقره بر آن ببندد، ولی ابو طلحه برایش گفت: چیزی را که خود پیامبر خداﷺ ساخته‌اند ابدا تغییر مده، و او آن را به همان حالش گذاشت[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این قدح در زمان خود پیامبر خداﷺ ترک و شکاف برداشته بود، و خود آن حضرتﷺ حلقهٔ آهنی را جهت محکم کردن، به آن بسته بودند.

٢) در مختصر امام قرطبی آمده است که: در بعضی از نسخ قدیمهٔ بخاری، از امام بخاریﷺ روایت است که گفت: من این قدح را در بصره دیدم، و از آن آب نوشیدم، و ان را از میراث نضر بن انس به هشتصد هزار خریده بودند.

٣) بعضی از علماء برش زدن ظرف شکسته را به نقره جواز داده‌اند، و بعضی این جواز را مقید به این نموده‌اند که نقره کم باشد، و بعضی می‌گویند که: در صورتی جواز دارد، که در جای که از آن آب نوشیده می‌شود، واقع نگردد.

٦٨- كِتَابُ المَرضى

کتاب [۶۸]- مریض‌ها

١- مَا جاءَ فِي كَفَّارَةِ المَرَضِ

باب [۱]: آنچه که در مورد کفارۀ مریضی آمده است

١٩٤٩- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا يُصِيبُ المُسْلِمَ، مِنْ نَصَبٍ وَلاَ وَصَبٍ، وَلاَ هَمٍّ وَلاَ حُزْنٍ وَلاَ أَذًى وَلاَ غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ» [وراه البخاری: ٥٦٤٢].

۱۹۴۹- از ابو سعید خدری و ابو هریره رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «به مسلمان هیچ مشقت و درد، مصیبت و اندوه، ضرر و غم، وحتی خاری بپاشی نمی‌خلد، مگر آنکه خداوند آن چیز را سبب کفراۀ گناهانش قرار می‌دهد».

١٩٥٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ المُؤْمِنِ كَمَثَلِ الخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ تَكَفَّأُ بِالْبَلاَءِ، وَالفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ» [رواه البخاری: ٥٦٤٤].

۱۹۵۰- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: مسلمان مانند شاخۀ تر و تازه است، از هر طرفی که باد به وی بوزد متمایل می‌گردد [ولی نمی‌شکند]، و چون قوی گردد آمادۀ تحمل مصائب می‌گردد».

«و شخص فاجر مانند شاخهٔ درخت ارزه است که خشک و راست ایستاده است، و امادهٔ آن است که خداوند آن را در هر وقت که بخواهد در هم بشکند[1].

١٩٥١- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُصِبْ مِنْهُ» [رواه البخاری: ٥٦٤٥].

١٩٥١- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی را که خداوند متعال برایش ارادهٔ خیر داشته باشد، گرفتار [مشاکل] می‌سازد»[2].

٢- باب: شِدَّةِ المَرَضِ

باب [٢]: شدت مرض

١٩٥٢- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخای: ٥٦٤٦].

١٩٥٢- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هیچکس را ندیدم که دردش از درد [وفات] پیامبر خدا ﷺ شدیدتر باشد.

١٩٥٣- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ، وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى إِلَّا حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ» [رواه البخاری: ٥٦٤٧].

١- یعنی: مسلمان از غم و اندوهی که برایش می‌رسد، متاثر می‌گردد، ولی معنویات خود را از دست نمی‌دهد، و تسلیم ناگواری‌ها نمی‌شود، ولی فاجر که اعتمادش بر لذات و نعمت‌های همین دنیا است، اگر این نعمت‌ها از دستش برود، تحمل نیاورده و از بین میرود.

٢- زیرا به سبب این مشاکل برایش ثواب می‌دهد، گناهانش را محو می‌کند، و درجهٔ تقربش را بلند می‌سازد، و این برای مسلمان بشارتی است، زیرا انسان در هر حالت و هر منزلت و مقامی که باشد، خالی از مشاکل بدنی و یا روحی نیست، پس وی در هر حالتی مورد رحمت خداوند متعال است.

۱۹۵۳- از عبدالله [بن مسعود]ﷺ روایت است که گفت: هنگام مریضی پیامبر خداﷺ نزدشان آمده و دیدم که مرض‌شان شدید شده است، گفتم: مرض شما شدید شده است و این به سبب آن است که برای شما دو مزد است[۱].

فرمودند: «بلی! مسلمان به هیچ مصیبتی دچار نمی‌شود، مگر آنکه خداوند به سبب آن مصیبت، گناهانش را به مانند برگ درخت می‌ریزاند[۲].

۳- باب: فَضْلِ مَنْ يُصْرَعُ مِنَ الرِّيحِ

باب [۳]: فضیلت کسی که به سبب باد بی‌هوش می‌شود

١٩٥٤- عَنْ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْض أَصْحابِهِ: أَلاَ أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ المَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي، قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ الجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ» فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لاَ أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا [رواه البخاری: ٥٦٥٢].

۱۹۵۴- از ابن عباسﷺ روایت است که وی برای یکی از دوستانش گفت: آیا زنی را از اهل بهشت برایت نشان دهم؟

گفت: بلی.

گفت: همین زن سیاه است، این زن نزد پیامبر خداﷺ آمد و گفت: من گاهی بی‌هوش می‌شوم، و بعضی از اعضایم برهنه می‌شود، به حق من دعا کنید.

فرمودند: «اگر می‌خواهی صبر کن وبرای تو بهشت باشد، و اگر می‌خواهی دعا کنم که شفا بیابی».

۱- یعنی: چون شدت مریضی شما دوچند شدت مریضی دیگران است، مزد آن نیز، دوچند مزد دیگران است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که در احادیث دیگری آمده است، گناهانی که به سبب مرض و امثال آن بخشیده می‌شود، گناهان صغیره است، نه گناهان کبیره، و دلیل آن این قول پیامبر خداﷺ است که فرمودند: «نمازهای پنج گانه، و نماز یک جمعه تا نماز جمعهٔ دیگر، و یک رمضان تا رمضان دیرگر سبب کفار گناهان بین آن‌ها است، و این در صورتی است که از گناهان کبیره خودداری شده باشد».

گفت: صبر می‌کنم، ولی [در حین بی‌هوشی[جانم برهنه می‌شود، برایم دعا کنید که برهنه نگردم، و [پیامبر خداﷺ] برایش دعا کردند[1].

٤- باب: فَضْلِ مَنْ ذَهَبَ بَصَرُهُ

باب [۴]: کسی که بینائی‌اش از بین برود

١٩٥٥- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الجَنَّةَ» [رواه البخاری: ٥٦٥٣].

۱۹۵۵- از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «خداوند می‌گوید: اگر بنده‌ام را به از بین بردن بینائی‌اش مبتلا سازم و او صبر کند، در عوض آن، جنت را برایش می‌دهم»[2].

٥- باب: عِيَادَةِ المَرِيضِ

باب [۵]: عیادت مریض

١٩٥٦- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «جَاءَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَعُودُنِي، لَيْسَ بِرَاكِبٍ بَغْلٍ وَلاَ بِرْذَوْنٍ» [رواه البخاری: ٥٦٦٤].

۱۹۵۶- از جابرﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ، عیادتم آمدند، نه بر قاطری سوار بودند و نه بر اسپی.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در مسند بزار آمده است که نزی به نام (ام زفر) که به مرض صرع گرفتار بود، نزد پیامبر خداﷺ آمد و گفت: برایم دعا کنید، زیرا می‌ترسم که شخص خبیثی آمده و مرا برهنه سازد، و پیامبر خداﷺ برایش دعا کردند، و بعد از این هر وقت که می‌ترسید شاید مرضش ظاهر شود، می‌آمد و در زیر پردهٔ خانهٔ کعبه داخل می‌شد، و در طبقات ابن سعد آمده است که این زن، ماشطهٔ خدیجهرضی الله عنها بود، و همیشه به دیدن پیامبر خداﷺ می‌آمد.

۲- و البته این نعمت بالاتر از نعمت بینائی است، زیرا نعمت بینائی مؤقت و فانی، و نعمت بهشت دائمی و باقی است.

٦- باب: مَا رُخِّصَ لِلْمَرِيضِ أَنْ يَقُولَ إِنِّي وَجِعٌ أَوْ وَا رَأْسَاه أو اشتدَّ بِي الْوَجَعُ وَقَولِ أَيُّوبَ عليه السلام: ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾

باب [٦]: ناله و شکایتی که برای مریض روا است.. و گفتهٔ ایوب علیه السلام که: ﴿و رنج و بیماری به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی﴾

١٩٥٧- عَنْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: وَارَأْسَاهْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ فَأَسْتَغْفِرُ لَكِ وَأَدْعُو لَكِ»، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَا ثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ، لَظَلَلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَلْ أَنَا وَارَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ - أَوْ أَرَدْتُ - أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ، أَنْ يَقُولَ: القَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى المُتَمَنُّونَ ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ المُؤْمِنُونَ، - أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى المُؤْمِنُونَ -» [رواه البخاری: ٥٦٦٥].

١٩٥٧- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: و ای! سرمن، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر تو مردی و من زنده بودم، برایت طلب آمرزش نموده و به حق تو دعا می‌کنم».

عائشه رضی الله عنها گفت: وا مصیبتا! به خداوند سوگند طوری معلوم می‌شود که بر مرگ من خوش هستید، و اگر چنین باشد، تا [آخرین روز، شما با بعضی از همسران خود همبستر می‌شوید.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بلکه من می‌گویم که وای سرمن، [یعنی: وا مصیبتاه را باید من بگویم، نه تو، زیرا من میمیرم و تو زنده می‌مانی]، و تصمیم گرفتم که ابوبکر و فرزندش را بطلبم، و پیش از آنکه مردم چیزی بگویند، و یا کسانی که آرزوی خلافت را دارند، خلافت را آرزو نمایند، [امر خالفت را] واضح سازم، ولی بعد از آن با خود گفتم که خداوند این کار را [جز برای ابوبکر، برای کس دیگری نصیب نمی‌کند]، و مسلمانان هم [جز خلافت ابوبکر خلافت دیگری را] قبول نخواهند کرد - و یا گفتند که یدفع الله و یأبی المؤمنون - و شک در تقدیم و تأخیر این عبارت از طرف راوی است -[1].

١- از احکام و سمائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) در این حدیث سه موضوع را پیامبر خدا ﷺ از طریق وحی پیش بینی نموده و خبر دادند، و هر سه موضوع به تحقق پیوست موضوع اول آنکه برای عائشه رضی الله عنها گفتند که من از تو پیشتر خواهم

۷- باب: تَمَنِّي المَرِيضِ المَوْتَ

باب [۷]: آرزو کردن مریض مرگ را

۱۹۵۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ المَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لاَ بُدَّ فَاعِلًا، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الوَفَاةُ خَيْرًا لِي» [رواه البخاری: ٥٦٧١].

۱۹۵۸- از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچکس به سبب ضرری که به وی رسیده است، مرگ خود را طلب نکند، و اگر ناچار است فقط بگوید که خدایا! تا وقتی که زندگی برایم بهتر است مرا زنده نگهدار، و وقتی که مرگ برایم بهتر باشد مرا بمیران»[1].

۱۹۵۹- عَنْ خَبَّابٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ أَكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ، فَقَالَ: «إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لاَ نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ، وَلَوْلاَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ» [رواه البخاری:٥٦٧٢].

مرد، و البته همان طور هم شد، موضوع دوم آنکه: خلافت را خداوند بعد از مرگ پیامبر خود، نصیب ابوبکرﷺ می‌سازد، و البته این هم همان طور شد، و موضوع سوم آنکه: مسلمانان جز خلافت ابوبکر صدیقﷺ خلافت شخص دیگری را قبول نمی‌کنند، و این هم به همان طریقی شد که پیامبر خدا ﷺ پیش بینی کرده بودند.

۲) چنان‌چه این حدیث اشارت بر این دارد که نامهٔ را که می‌خواستند پیامبر خدا ﷺ در هنگام وفات خود بنویسند و بعضی از صحابه از آن جلوگیری نمودند، و صیت نامهٔ خلافت برای ابوبکر صدیقﷺ بود، و امام مسلمرحمه‌الله در روایت این حدیث به این امر اشاره می‌کند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در حدیث دیگری آمده است که نباید کسی به سبب ضرر دنوی که متوجه حالش شده است، مرگ خود را بخواهد، و اگر ناچار است فقط بگوید که...، و از این حدیث دانسته می‌شود که طلب مرگ به سبب دفع ضرر اخروی روا است، و از اینجا بود که عمرﷺ مرگ خود را از خداوند خواست، روایت است که عمرﷺ گفت: الهی! به پیری رسیدم، قوایم به تحلیل رفت، و رعیتم منتشر شد، مرا در حالتی که خساره‌مند نباشم به نزد خود بخوان».

۱۹۵۹- از خبابﷺ روایت است که خود را هفت بار داغ کرد و گفت: کسانی که از ما پیشتر بودند، مردند و دار دنیا از ثواب آخرت آن‌ها چیزی را کم کرده نتوانست[۱].

ولی دنیا آن‌چنان بما روی آورده است که برای مصرف آن راهی بجز از خاک و گل [یعنی: تعمیر و بنیان] نمی‌بینیم، [و یا جز آنکه دنیا را به خود به خاک ببریم، راه دیگری نداریم]، و اگر پیامبر خداﷺ از آرزو کردن مرگ منع نمی‌کردند، من مرگ خود را طلب می‌کردم.

۱۹۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الجَنَّةَ» قَالُوا: وَلاَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لاَ، وَلاَ أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَلاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ المَوْتَ: إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتِبَ» [رواه البخراى: ٥٦٧٣].

۱۹۶۰- از ابو هریرهﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هیچکس را عملش به بهشت نمی‌برد».

گفتند: یا رسول الله! حتی شما را؟

فرمودند: «و حتی مرا، مگر آنکه خداوند مرا مورد فضل و رحمت خود قرار دهد، پس در اعمال خود میانه روی را پیشهٔ خود سازید، ونباید هیچ کسی مرگ خود را طلب کند، زیرا اگر نیکوکار باشد، شاید کارهای نیک بیشتری انجام دهد، و اگر بدکار باشد، احتمال دارد که از کارهای بدش به [توبه] رضایت خدا را طلب بکند»[۲].

۱- یعنی: فریفتگی آن‌ها به دنیا طوری نبود که آخرت را از یاد آن‌ها برده باشد، و در نتیجه، این امر سبب نقصان ثواب آخرت آن‌ها نگردید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از این فرمودهٔ پیامبر خداﷺ که: «هیچکس را عملش به بهشت نمی‌برد»، این است که تنها کاری که عمل می‌کند این است که سبب علو درجات شخص در بهشت می‌گردد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ این همام بهشتی است که به پاداش اعمالی که انجام داده‌اید، آن را به ارث برده‌اید، و گویند که مراد از آن بهشت، درجات بهشت است، و این تاویل برای آن است که منافات بین آیت و حدیث از بین برده شود،

ولی برای رفع این اشکال می‌توان جواب دیگری را عرضه داشت، و آن این است که نعمت‌های بهشت ابدی است، والبته این امر نعمت بسیار بزرگی است که به حد و وصف نمی‌آید، و عملی را

٨- باب: دُعَاءِ العَائِدِ لِلْمَرِيضِ

باب [٨]: دعای عیادت مریض

١٩٦١- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ إِذَا أَتَى مَرِيضًا أَوْ أُتِيَ بِهِ، قَالَ: «أَذْهِبِ البَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لاَ شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لاَ يُغَادِرُ سَقَمًا» [رواه البخاری: ٥٦٧٥].

١٩٦١- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون پیامبر خدا ﷺ به عیادت مریضی می‌رفتند، و یا مریضی را نزدشان می‌آوردند می‌گفتند:

«پروردگار مردم! مرض را از بین ببر، و شفا بده که شفا دهنده تو هستی، و شفای جز شفای تو نیست، و آن‌چنان شفایی بده که هیچ دردی با او باقی نماند».

که از انسان از طاعات و عبادات در چند سال محدود عمر خود انجام می‌دهد، بخودی خود نمی‌تواند مقابلی برای دریافت آن بهشت جاودان باشد، ولی این طاعات و عبادات، بنده را مورد رحمت خداوند قرار می‌دهد، و خداوند متعال است که به رحمت خود در مقابل آن اعما اندک، آن بهشت جاودان را نصیبش می‌سازد، پس در این صورت است که از یک طرف اعمالش به تنهائی خود سبب دخول جنتش نگردیده است، و از طرف دیگر چون این اعمال سبب جلب رحمت خداوندی شده است، خداوند به رحمت خود او را به بهشتدبرده است، و از این نگاه می‌گوئیم که این بهشت رفتنش به سبب انجام دادن آن اعمالش می‌باشد، والله تعالی أعلم.

٦٩- كتابُ الطِّب

کتاب [۶۹]- طب

١- باب: مَا أَنْزَلَ الله دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً

باب [۱]: هیچ مرضی را خدا نداده است مگر آنکه شفائی را برایش آماده کرده است

١٩٦٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً» [رواه البخاری: ٥٦٧٨].

۱۹۶۲- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خدا هیچ مرضی را نفرستاده است، مگر آنکه برایش شفایی نیز فرستاده است»[۱].

٢- باب: الشِّفَاءُ فِي ثَلاَثٍ

باب [۲]: شفا در سه چیز است

١٩٦٣- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلاَثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الكَيِّ» [رواه البخاری:٥٦٨١].

۱۹۶۳- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «شفا در سه چیز است، نوشیدن عسل، نیشتر حجامتگر، و سیخ داغگر، و امتم را از داغ کردن منع می‌کنم»[۲].

۱- و در ترمذی از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «ای بندگان خدا! تداوی کنید، زیرا هر مرضی را که خدای می‌دهد علاجش را نیز می‌دهد، مگر مرض پیری» و در روایت دیگری آمده است که: «مگر مرگ».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٣- باب: الدَّوَاءِ بِالْعَسَلِ وَقَولِ الله تَعَالَى ﴿فِيهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ﴾

باب [٣]: تداوی به عسل، و قوله تعالی: ﴿در [عسل] شفائی است برای مردمان﴾

١٩٦٤- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا» ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا» ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلًا» ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ؟ فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ عَسَلًا» فَسَقَاهُ فَبَرَأَ [رواه البخاری: ٥٦٨٤]

١٩٦٤- از ابو سعیدؓ روایت است که: شخصی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: شکم برادرم درد می‌کند فرمودند: «برایش عسل بده».

باز دوباره آمد [وهمان سخن را تکرا نمود]، فرمودند: «برایش عسل بده».

برای بار سوم آمد، باز گفتند: که «برایش عسل بده».

برای بار چهارم آمد و گفت: چنین کردم، [یعنی: برایش چند بار متوالی عسل دادم، ولی شفا نیافت].

فرمودند: «خداوند راست می‌گوید، و شکم برادرت دروغ، برایش عسل بده»، آن شخص برای برادرش عسل داد، و برادرش شفا یافت[1].

٤- باب: الحَبَّةِ السَّوْدَاءِ

---

١) معنی سخن پیامبر خدا ﷺ این نیست که تداوی در چیزهای دیگری غیز از این سه چیز نیست، بلکه معنی‌اش است که اساس معالجه و تداوی همین سه چیز است، به این معنی که: یا معالجهٔ درونی است که با عسل و امثال ان معالجه می‌شود، و یا جراحتی است که با نیشتر صورت می‌گیرد، و یا تداوی جلدی است که با داغ کردن و امثال آن تحقق می‌یابد.

٢) چون شفا یافتن از امراض جلدی کم‌تر به وقوع می‌پیوندد، از این جهت پیامبر خدا ﷺ از معالجهٔ آن نهی فرمودند، تا مریض، بدون فائده متحمل درد و سختی‌های این تداوی نگردد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب تاکید پیامبر خدا ﷺ بر عسل دادن برای برادر آن شخص آن بود که تجویز ایشان از روی تجربه و حدس و گمان نبود، تا اگر برای بار اول مریض شفا نیافت، دوای دیگری را برایش تجویز نمایند، بلکه به اساس وحی و یا الهام و یقین بود، و از این جهت تاکید می‌کردند که عسل برای برادرش شفا است، و همینطور هم شد.

باب [۴]: سیاه دانه

۱۹۶۵- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا مِنَ السَّامِ» قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: المَوْتُ [رواه البخاری: ۵۶۸۷].

۱۹۶۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «این سیاه دانه برای هر مرضی غیر از مرض (سام) شفا است».

گفتم: (سام) چیست؟

فرمودند: «مرگ»[۱].

۵- باب: السَّعُوطِ بِالقُسْطِ الهِنْدِيِّ وَالبَحْرِيِّ

باب [۵]: قطرۀ بینی از قُسط هندی و قُسط دریائی

۱۹۶۶- عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا العُودِ الهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ: يُسْتَعَطُ بِهِ مِنَ العُذْرَةِ، وَيُلَدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الجَنْبِ» وَبَاقِي الحَدِيث تَقَدَّم. [رواه البخاری: ۵۶۹۲].

۱۹۶۶- از أم قَیْس بنت مِحْصَن رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «از این عود هندی استفاده کنید، زیرا در آن هفت شفا است: به سبب درد گلو به بینی چکانده می‌شود، و از مرض ذات الجنب به حلق ریخته می‌شود». و بقیۀ حدیث قبلا گذشت[۲].

۱- یعنی: سیاه دانه جز برای مرگ برای هر مرض دیگری دوا است، یعنی: اگر سیاه دانه با چیزهای دیگری به اندازۀهای معینی ترکیب گردد، برای اکثر امراض داخلی و خارجی دوا است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بقیۀ حدیث این است که راوی می‌گوید: طفل خورد سالم را که طعام خوره نشده بود، نزد پیامبر خدا ﷺ بردم، و آن طفل بر بالای لباس‌های پیامبر خدا ﷺ بول کرد، و ایشان آبی را طلبیده و بر روی لباس‌های خود پاشیدند.

۲) از هفت شفای که پیامبر خدا ﷺ برای عود هندی بیان داشته‌اند، در اینجا تنها در شفا ذکر گردیده است، و پنج شفای دیگر مذکور نیست، و این طور به نظر می‌رسد که یکی از روات آن پنج

٦- باب: الحِجَامَةِ مِنَ الدَّاءِ

باب [۶]: حجامت از مرض

١٩٦٧- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: حَيث احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ، تَقَدَّم، وَقَالَ هُنا فِي آخِرِهِ: إِنَّ رَسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ: «إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الحِجَامَةُ، وَالقُسْطُ البَحْرِيُّ» وَقَالَ: «لاَ تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْغَمْزِ مِنَ العُذْرَةِ، وَعَلَيْكُمْ بِالقُسْطِ» [رواه البخاری: ٥٦٩٦].

١٩٦٧- حدیث انسﷺ در مورد اینکه ابو طیبه پیامبر خداﷺ را حجامت کرد، قبلا گذشت، و در این روایت آمده است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «بهترین چیزی که به آن دوائی کرده‌اید، حجامت و قُسط بحری است».

و فرمودند: «اطفال خود را به مالیدن حلق، به سبب درد گلوی آن‌ها [که تورم لوزتین باشد] عذاب نکنید، بلکه ایشان را به قُسط معالجه نمائید»[1].

٧- باب: مَنْ لَمْ يُرْقَ

باب [۷]: کسی که به تعویذات معالجه نکرده است

١٩٦٨- عَنْ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ،

شفای دیگر را ذکر نکرده و به همین دو شفا اکتفاء نموده است، و اما اینکه سبب این کار چه بوده است، بعد از جستجوی زیاد موفق به دریافت آن نشدم، ولی امام ابن حجرؒ می‌گوید: احتمال قوی آن است که خود پیامبر خداﷺ تنها همین دو شفا را ذکر نموده‌اند، زیرا در آن وقت احتیاجی به ذکر بقیهٔ ان‌ها نبود، والله تعالی أعلم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قُسْط گیاهی است که از دریا بدست می‌آید، بهترین انواع آن قُسط مغربی است که در بلاد مغرب یافت می‌شود، رنگ آن سفید و وزن آن سبک است، و به درجهٔ دوم آن قُسط هندی است که رنگ آن سیاه، و وزن آن سبک است، و در درجهٔ سوم قُسط سوری قرار دارد، که قهوه‌ای رنگ و سنگین وزن است، مزهٔ همهٔ انواع قُسط تیز رطیعتش گرم است، و سبب ادرار بول و ادرار خون حیض می‌شود، ودرد رحم را از بین می‌برد، و علمای فن برای آن منافع زیادی را ذکر کرده‌اند.

حَتَّى رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِي هَذِهِ؟ قِيلَ: بَلْ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، قِيلَ: انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ يَمْلَأُ الأُفُقَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ هَا هُنَا وَهَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلَأَ الأُفُقَ، قِيلَ: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَيَدْخُلُ الجَنَّةَ مِنْ هَؤُلاَءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ» ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ القَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلاَدُنَا الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلاَمِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِي الجَاهِلِيَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لاَ يَسْتَرْقُونَ، وَلاَ يَتَطَيَّرُونَ، وَلاَ يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» فَقَالَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ: أَمِنْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِنْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ» [رواه البخاری: ۵۷۰۵].

۱۹۶۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «همهٔ امم برایم عرضه شدند، یک پیامبر و دو پیامبر می‌گذشتند که با آن‌ها یک گروه [مردم] بودند، و پیامبری می‌گذشت که یک نفر هم با او نبود، تا اینکه سیاهی بزرگی برایم نمایان شد.

گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ آیا امت من هستند؟

گفته شد که موسی علیه السلام و امت او است.

برایم گفته شد که به افق نظر کن، چون نگاه کردم دیدم گروهی است که افق را پرکرده است، و برایم گفته شد که این طرف و آن طرف به آفاق آسمان نگاه کن، [چون نگاه کردم] دیدم آنقدر مردم است که افق را پر کرده‌اند، [برایم] گفته شد که این‌ها امت تو است، و از این‌ها هفتاد هزار نفر بدون حساب به بهشت می‌روند».

بعد از این سخن پیامبر خدا ﷺ بدون اینکه توضیح بیشتری بدهند، به خانهٔ خود رفتند، اشک از چشمان مردم جاری گشت، و با خود گفتند: آیا این هفتاد هزار نفر مایان خواهیم بود که به خدا ایمان آورده‌ایم و از رسولش متابعت کرده‌ایم؟ و یا فرزندان ما که در اسلام به دنیا آمده‌اند، زیرا ما در جاهلیت به دنیا آمده بودیم.

[چون] این خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید، بر آمده و فرمودند: «[آن‌هائی که بدون حساب به بهشت می‌روند] کسانی اند که: رقیه و افسون نمی‌کنند، و به پرندگان فال بد نمی‌زنند[1]، و از داغ کردن اجتناب می‌ورزند، و بر پروردگار خود توکل می‌نمایند».

عُکاشَه بن محْصَن ﷺ گفت: یا رسول الله! آیا من هم از این‌ها [یعنی: هفتاد هزار نفر] هستم؟

فرمودند: «بلی».

شخص دیگری برخاست و گفت: آیا من هم از ایشان هستم؟

فرمودند: «در این امر عکاشه از تو سبقت کرد»[2].

۱- مثلا نمی‌گویند که: فلان پرنده نحس است، اگر بر دیوار خانهٔ شخصی بنشیند، سبب بدبختی‌اش می‌شود، و یا مریضش می‌میرد، و یا مالش تلف می‌شود، و امثال این چیزها.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) رقیه در لغت به معنی: افسون و طلسم است، و مراد از آن در اینجا چیزی است که ما از آن به دعا خوانی تعبیر می‌کنیم، در جواز و مع دعا خوانی احادیث بسیاری آمده است، و علاوه بر آن ثابت شده است که خود پیامبر خدا ﷺ چندین نفر از صحابه را به دعا خوانی امر نمودند، چنان‌چه ثابت شده است که بسیاری از صحابه ﷺ دعا خوانی کرده‌اند، بنابراین باید گفت که دعا خوانی بر دو نوع است، دعا خوانی مشروع، و دعا خوانی غیر مشروع، دعا خوانی مشروع آن است که به آیات قرآن مجید و به اسماء و صفات خداوند متعال، و به دعاهای مأثورهٔ نبی کریم! باشد، و دعا خوان شخص صالح و نیکوکار، و پابند احکام شریعت باشد، و دعا خوانی نا مشروع آن است که به سخنان نا مفهوم، و به طلسمات نا مشروع، و به چیزهای غیر از کتاب خدا و سنت نبی مصطفی ﷺ باشد، و یا کسی دعا خوانی کند که پابند شریعت نبوده و اعمال و اقوالش بر خلاف شریعت باشد.

۲) این سخن پیامبر خدا ﷺ که «در این امر عکاشه از تو سبقت کرد» به اساس وحس بود، و شخصی که نبی کریم ﷺ این سخن را برایش گفتند، در یک روایت سعد بن عباده ﷺ و در روایت دیگری یکی از منافقان بود، و چون پیامبر خدا ﷺ نخواستند که او را فضیحت کنند، برایش گفتند که: «در این امر عکاشه از تو سبقت کرد»، وحتی برای این شخص - چه سعد بن عباده ﷺ بوده باشد، و چه آن شخص منافق - (نه) نگفتند: زیرا نه گفتن سبب رنجش خاطر او می‌گردید، بلکه از آن به این عبارت که (عکاشه در این امر از تو سبقت کرد)، تعبیر نمودند، و البته نبی کریم ﷺ فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مردمان بودند.

٨- باب: الْجُذَامِ

باب [٨]: مرض جذام

١٩٦٩- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ عَدْوَى وَلاَ طِيَرَةَ، وَلاَ هَامَةَ وَلاَ صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ المَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ» [رواه البخاری: ٥٧٠٧].

١٩٦٩- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نه سرایتی است و نه شآمتی، نه بوم تاثیری دارد و نه صفر، و از مرض جذام طوری بگریزید که از شیر می‌گریزید»[(١)].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) جذام مشتق از (جذم) به معنی قطع است، و این مرض را از آن جهت جذام می‌گویند که جسم را قطعه قطعه می‌کند و از بین می‌برد، و در فارسی این مرض را به نام مرض (خوره) نیز یاد می‌کنند، و گویا از کسی شنیدم که از طبیبی نقل می‌کرد، که مکروب جذام در زیر مکرسکوب شباهت به شیر دارد، و اگر این سخن راست باشد، معجزهٔ دیگری برای نبی کریم محمد ﷺ است.

٢) پیامبر خدا ﷺ تاثیر چهار چیز را در این حدیث نفی کردند، و گفتند که: این چیزها تأثیری ندارد، اول این چهار چیز (سرایت) است، عرب‌ها در جاهلیت چنین فکر می‌کردند که مرض به ذات خود شعور دارد، و اگر خواسته باشد، می‌تواند از شخص بیمار به شخص سالم انتقال یابد، پیامبر خدا ﷺ این مفکوره را رد کرده و فرمودند که مرض به ذات خود سرایت کننده نیست، بلکه این خواست و ارادهٔ خداوند متعال است که مرض از شخص مریض به شخص سالم انتقال می‌یابد، از این جهت است که در حدیث دیگری فرمودند که: اگر مرض از سرایت پیدا می‌شد، پس مرض اول از کجا پیدا شد.

٣) چیز دومی را که نفی کردند، شآمت بود، و در جاهلیت مرد سرنوشت خود را از فال بد وفال نیک گرفتن تعیین می‌کردند، مثلا: کسی که می‌خواست به سفر برود، اگر به پیش رویش فلان حیوان می‌آمد، به سفرش ادامه می‌داد، و اگر فلان حیوان می‌آمد، از رفتن به سفر منصرف می‌گشت، و همچنین در کارهای دیگر، پیامبر خدا ﷺ این مفکورهٔ جاهلیت را باطل ساخته و گفتند، که همه چیز به خواسته و ارادهٔ خداوند متعال است، و فلان حیوان، و فلان چیز تاثیری در سرنوشت انسان ندارد.

۴) چیز سومی را که نفی کردند، تأثیر (بوم). بود، و عقیدهٔ مردم در آن وقت آن بود که (بوم) از حیوانات بد نحس است، اگر به دیوار خانهٔ کسی بنشیند، سبب بدبختی‌اش می‌شود، و متاسفانه تا هم اکنون بعضی از مسلمانان (بوم) را علامت نحاستف وبدبختی می‌دانند.

٩- باب: لا صَفَرَ

باب [٩]: تاثیری از صفر نیست

١٩٧٠- وَ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رواية، قَالَ: قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي، تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيَأْتِي البَعِيرُ الأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا؟ فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ؟» [رواه البخاری: ٥٧١٧].

١٩٧٠- و از ابو هریره‌ﷺ در روایت دیگری آمده است که شخص بادیه نشینی گفت: یا رسول الله! چه سبب است که شتر هایم در صحرا مانند آهو است، و چون شتر (گَر)، در بین آن‌ها داخل می‌شود، همه را گرگین می‌سازد؟

فرمودند: «شتر اول را چه کسی گرگین ساخته است»؟[1].

١٠- باب: ذَاتِ الْجَنْبِ

باب [١٠]: مرض ذات الجنب

---

٥) بالآخره چیز دیگری را که پیامبر خداﷺ نفی کردند، شوم گرفتن ماه صفر .است، و یا روزهای اول ماه صفر است، و این مفکورۀ جاهلیت تا هنوز هم در بین بعضی از مسلمانان وجود دارد، که سیزده روز اول ماه (صفر) را روزهای مخاطره و شرارت می‌دانند.

و خلاصه آنکه پیامبر خداﷺ فرمودند که: فال بدگرفتن به این چیزها از مفکورۀ جاهلیت است، و مسلمانان نباید به این خرافات عقیده‌مند باشند، زیرا برای این چیزها تاثیری نیست، و اگر چیزی باشد، که تأثیر داشته باشد، مانند بعضی امراض که از یک شخص به شخص دیگر سرایت می‌کند، این تاثیر و سرایت از خود مرض نیست، بلکه چیزی است که به امر و ارادۀ خداوند متعال صورت می‌گیرد، چنان‌چه حدیث آتی به این چیز صراحت بیشتری دارد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) (گَر)، بر وزن (سَر) یک نوع مریضی است که پوست حیوان را می‌گیرد، و سبب ریزش موی و خارش فراوان می‌شود، و در اصطلاع عوام آن را (گَرگ) بر وزن برگ می‌گویند.

٢) یعنی: همان طوری که خداوند شتر اول را به این مرض دچار ساخته است، این خاصیت را به این مرض نیز داده است که از یک حیوان به حیوان دیگری سرایت نماید، پس سرایت نمودن مرض، از ذات خود مرض نیست، بلکه به تقدیر و حکمت الهی است.

١٩٧١- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ أَنْ يَرْقُوا مِنَ الحُمَةِ وَالأُذُنِ» قَالَ أَنَسٌ: «كُوِيتُ مِنْ ذَاتِ الجَنْبِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيٌّ، وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي» [رواه البخاری: ٥٧١٩، ٥٧٢٠].

١٩٧١- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای خانوادهٔ از انصار اجازه دادند که از گزیدگی، و درد گوش دعا خوانی کنند.

انس گفت: من خود را از مرض ذات الجنب در زمان حیات پیامبر خدا ﷺ داغ کردم، و در حالی که ابو طلحه و انس بن نضر و زید بن ثابت حضور داشتند، ابو طلحه مرا داغ کرد[1].

١١- باب: الحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ

باب [١١]: تب از حرارت جهنم است

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدی آنکه:

١) از این حدیث دانسته می‌شود که داغ کردن جائز است، زیرا این عمل در حیات پیامبر خدا ﷺ صورت گرفته بود، و اگر روا نمی‌بود، پیامبر خدا ﷺ از آن نهی می‌کردند، و علماء می‌گویند: عمل صحابه که به زمان نبی کریم ﷺ نسبت داده شود، حکم حدیث (مرفوع)، یعنی: حکم حدیثی را دارد که به خود نبی کریم ﷺ نسبت داده می‌شود.

٢) در حدیث (١٩٦٣) آمده بود که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شفا در سه چیز است، نوشیدن عسل، نیشتر حجامتگر، و سیخ داغگر، و امتم را از داغ کردن منع می‌کنم»، و احادیث دیگری نیز در جواز و منع (داغ) کردن آمده است، و امام ابن قتیبه رحمه الله در جمع بین این احادیث چنین می‌گوید که: داغ کردن بر دو نوع است: یکی داغ کردن شخص سالم است که خود را به قصد آنکه مریض نشود، داغ می‌کند، و این همان داغ کردنی است که از آن منع شده است، زیرا این شخص می‌خواهد که قضاء و قدر را از خود دفع کند، و قضاء و قدر دفع نمی‌شود، و دیگری داغ کردنی است که بعد از مریض شدن می‌باشد، و این همان داغ کردنی است که مشروع است، و از کلام امام ابن حجر رحمه الله در جمع بین این احادیث این طور دانسته می‌شود که: منع از داغ کردن در موردی است که فائدهٔ داغ کردن ثابت نشده باشد، وجواز در حالاتی است که فائدهٔ داغ کردن ثابت شده باشد.

١٩٧٢- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا، أَخَذَتِ المَاءَ، فَصَبَّتْهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَيْبِهَا، قَالَتْ: «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ» [رواه البخاری: ٥٧٢٤].

١٩٧٢- از اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها روایت است که اگر زنی را که تب کرده بود نزدش می‌آوردند تا برایش دعا کند، اسماء رضی الله عنها روی سینه‌اش آب می‌ریخت و می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ بما امر کردند که: تب را با آب، سرد سازیم[1].

١٢- باب: مَا يُذْكَرُ فِي الطَّاعُونِ

باب [١٢]: آنچه که در مورد طاعون آمده است

١٩٧٣- عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» [رواه البخاری: ٥٧٣٢].

١٩٧٣- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «طاعون برای هر مسلمانی شهادت است».

١٣- باب: رُقْيَةِ الْعَيْنِ

باب [١٣]: دعا خوانی از نظر

١٩٧٤- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ العَيْنِ» [رواه البخاری: ٥٧٣٨].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) عبارتی را که پیامبر خدا ﷺ به آن امر کرده بودند که تب را به آب سرد سازید این است که: «تب از حرارت جهنم است، آن را با آب سرد سازید».

٢) از این حدیث دانسته می‌شود که معالجه به دعا و دوا، هردو جواز دارد، زیرا زن‌ها نزد اسماء رضی الله عنها جهت دعا خواندن می‌آمدند، و او روی سینهٔ کسانی که تب داشتند آب می‌ریخت، در احادیث دیگری به هردو نوع معالجه، اشاره شده است.

۱۹۷۴- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای من امر کردند - یا پیامبر خدا ﷺ امر کردند - که از نظر شدن دعا خوانی شود[۱].

۱۹۷۵- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ، فَقَالَ: «اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ» [رواه البخاری: ۵۷۳۹].

۱۹۷۵- روایت است که پیامبر خدا ﷺ در خانۀ ام سلمه ﵂ دخترکی را دیدند که در رویش سیاهی پیدا شده است، فرمودند: «او را دعا خوانی کنید، زیرا او نظر شده است».

۱٤- باب: رُقْيَةِ الحَيَّةِ وَالعَقْرَبِ

باب [۱۴]: دعا خوانی از گزیدن مار و عقرب

۱۹۷۶-عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: «رَخَّصَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرُّقْيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ» [رواه البخای: ۵۷٤۱].

۱۹۷۶- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ دعا خوانی را از گزیدن هر گزندۀ زهر داری اجازه دادند[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بعضی اشخاص اگر از روی تعجب و با نظر حسادت به چیزی نظر کنند، نظر آن‌ها سبب ضرر برای آن چیز می‌شود، مثلا: اگر به پستان گاوی که شیر بسیاری می‌دهد، به چشم تعجب ببینند، شیر آن گاو کم می‌شود، و یا به کدام مصیبت دیگری می‌افتد، و حتی گویند که: اگر به حیوانی به چشم تیز ببینند، آن حیوان می‌افتد، و بسیاری از مردم در این مورد و قائع تعجب آوری را قصه می‌کنند، در صحیح البخاری از ابو هریره روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نشر کردن حق است»، یعنی: واقع می‌شود، وجای انکار نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

امام ابن عبدالبر ﵀ در تمهید از سعید بن مسیب روایت می‌کند که گفت: برایم چنین ابلاغ شده است که: اگر کسی در وقت شام بگوید که: ﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ او را مار و عقرب نمی‌گزد، و ابو قاسم قشیری در تفسیر خود می‌گوید: در بعضی از تفاسیر آمده است که مار و عقرب - در هنگام طوفان - نزد نوح ﵇ آمدند و گفتند ما را با خود در کشتی سوار کن، نوح ﵇

١٥ - باب: رُقْيَةِ النَّبِيِّ ﷺ

باب [١٥]: دعا خوانی پیامبر خدا ﷺ

١٩٧٧- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ لِلْمَرِيضِ: «بِسْمِ اللَّهِ، تُرْبَةُ أَرْضِنَا، بِرِيقَةِ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا، بِإِذْنِ رَبِّنَا» [رواه البخاری: ٥٧٤٥].

١٩٧٧- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ برای مریض چنین می‌گفتند: «به نام خدا، این خاک سرزمین ما است، با آب دهان بعضی از ما، مریض ما به اذن پروردگار ما، شفا داده می‌شود[1].

١٦ - باب: الْفَأْلِ

باب [١٦]: فال نیک

١٩٧٨- عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الفَأْلُ» قَالُوا: وَمَا الفَأْلُ؟ قَالَ: «الكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ» [رواه البخاری: ٥٧٥٤].

گفت: سوار نمی‌کنم زیرا شما برای مردم ضرر می‌رسانید، گفتند: ما را سوار کن و ما ضمانت می‌کنیم که اگر کسی نام تو را بگوید برایش ضرر نرسانیم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طیبی رحمه الله در شرح مشکاة می‌گوید: تعیین خاک سرزمین، و آب دهان دلالت بر تخصیص دارد، یعنی: خاک همان سرزمین، و همان آب دهان است که به آن تبرک جسته می‌شود، زیرا این‌ها به شخصیتی نسبت داده می‌شوند که دارای قد است خاص بوده و از همهٔ ذنوب و آثام مبرا است، و چون با نام شفا دهندهٔ خدا یکجا گردد، یقینا که وسیلهٔ برای شفا می‌گردد، و شاهدش آن است که چون پیامبر خدا ﷺ آب دهان خود را به چشم علی رضی الله عنه مالیدند، در همان لحظه چشمش شفا یافت، و چون از آب دهان خود در چاه انداختند، چا پر از آب شد.

و اما نووی رحمه الله می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ از آب دهان خود به انگش تسبابهٔ خود می‌گرفتند، و با خاک مخلوط ساخته و به جای که درد می‌کرد، می‌مالیدند، و در این وقت همین دعای را که در حدیث شریف آمده است، می‌خواندند.

۱۹۷۸- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «بد شگومی نیست، و بهتر است که انسان فال نیک بگیرد».

گفتند: یا رسول الله! فال نیک چگونه است؟

فرمودند: «سخن نیکی است که کسی از شما می‌شنود»[۱].

۱۷- باب: الْكَهَانَةِ

باب [۱۷]: کهانت

۱۹۷۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ، فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَضَى: أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، فَقَالَ وَلِيُّ المَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لاَ شَرِبَ وَلاَ أَكَلَ، وَلاَ نَطَقَ وَلاَ اسْتَهَلَّ، فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الكُهَّانِ» [رواه البخاری: ۵۷۵۸].

۱۹۷۹- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: دو زن باهم جنگ کردند، یکی با سنگ به شکم دیگری که حامل بود زد، و بچهٔ شکمش را کشت، آن‌ها نزد پیامبر خدا ﷺ اقامهٔ دعوی نمودند، و ایشان حکم کردند که دیت آن طفل یک غلام یا یک کنیز است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از این فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «فال نیک، سخن نیکی است که کسی از شما می‌شنود» این است که مثلا: اگر هنگام سفر کردن، کسی به وداع مسافر می‌آید که نامش (اسلم) است، این را به فال نیک گرفته و بگوید که خداوند إن‌شاءالله برای ما سلامتی می‌دهد، و اگر کسی را می‌بیند که برایش آب و یا نانی تقدیم می‌کند، بگوید که این سفر به خواست خداوند سبب فراخی رزق و روزی خواهد بود، و امثال این‌ها.

۲) مسلمان نباید هیچگاه ناامید گردیده و از پیش آمد ناخوش آیند فال بدبگیرد و آن را به بدی تعبیر نماید، و اگر چیز ناخوش آیندی برایش رخ می‌دهد به حسب توجیه نبوی این دعا را بخواند: «اللهم لا يأتي بالحسنات إلا أنت، ولا يدفع السيآت إلا أنت، ولا حول ولا قوة إلا بالله».

(ولی امر) زنی که باید دیت را می‌پرداخت گفت: یا رسول الله! از کسی که نه چیزی خورده و نه چیزی آشامیده، نه سخنی زده و نه حتی آوازی کشیده است، چگونه دیت بدهم؟ خون چنین شخصی هدر است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این شخص از دار و دستهٔ کاهنان است»[1].

۱۸ - باب: إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً

باب [۱۸]: بعضی از بیانات سحر آمیز است

۱۹۸۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلَانِ مِنَ المَشْرِقِ فَخَطَبَا، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنَ البَيَانِ لَسِحْرًا، أَوْ: إِنَّ بَعْضَ البَيَانِ سِحْرٌ» [رواه البخاری: ٥٧٦٧].

۱۹۸۰- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که: دو نفر از مردم مشرق زمین آمده و بیانه دادند، مردم از بیانهٔ آن‌ها به تعجب افتادند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بعضی بیانات - یا بعض از بیانات - سحر[آمیز] است»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب آنکه پیابمر خدا ﷺ آن شخص را به کاهنان تشبیه کردند آن بود که وی سخنش را مانند سخن کهان به سجع وقافیه گفت: و از طرف دیگر با زبان بازی می‌خواست حکم شرع را معطل سازد، ولی با این هم پیامبر خدا ﷺ دیت را بر آن زن لازم دانسته ولی از حق خود که پیش آمد نا شایست آن شخص در مقابل سخن ایشان بود، گذشت نمودند و آن شخص را مورد عقوبت قرار ندادند، زیرا عادت‌شان این بود که از حق شخصی خود خصو صادر مقابل جهال گذشت می‌نمودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

آن دو نفر از قبیلهٔ بنی تیم بودند، در شرق مدینهٔ منوره و در حدود عراق زندگی می‌کردند، و سخن سحر آمیز آن‌ها طوری که بیهقی در (دلائل النبوه) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند، این بود که: زبر قان از افتخارات خود چنین گفت: یا رسول الله! من سردار بنی‌تیم هستم، سخنم مورد قبول همگان است و از آن اطاعت می‌شود، آن‌ها را از ظلم کردن مانع می‌شوم، و حق آن‌ها از دیگران می‌گیرم، و عمرو بن الأیهم این چیزها را می‌داند، عمرو بن الأیهم گفت: او زبان باز است، تنها از خود دفاع می‌کند، و گوشی که سخنش را می‌شنود، تنها گوش خودش می‌باشد، زبرقان گفت: یا رسول الله! به خداوند سوگند است که او از من افتخارات بسیاری را می‌داند، ولی

١٩- باب: لاَ عَدْوَى

باب [١٩]: سرایتی نیست

١٩٨١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ تُورِدُوا المُمْرِضَ عَلَى المُصِحِّ» [رواه البخاری: ٥٧٧٤].

١٩٨١- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شخص مریض نزد تندرست آورده نشود»[(١)].

٢٠- باب: شُرْبِ السُّمِّ وَالدَّوَاءِ بِهِ وَمَا يُخَافُ مِنْهُ وَالخَبِيثِ

باب [٢٠]: آشامیدن زهر و تداوی به آن، و آنچه که مضر بوده و باید از آن پرهیز شود

١٩٨٢- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ،

از روی حسادت چیزی نمی‌گوید، عمرو گفت: من با تو حسادت می‌ورزم؟ یا رسول الله! به خداوند سوگند که او از طرف مادر لئیم، و در طبیعت خبیث است، پدرش احقی است که قوم خود را ضایع کرده است، یا رسول الله! آنچه را که اول گفتم راست بود، و آنچه را که اکنون گفتم دروغ نیست، منتهی من کسی هستم که اگر از کسی خوشم بیاید بهترین صفاتش را می‌گویم، و اگر از کسی بدم بیاید، بدترین خصائلش را بیان می‌دارم.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١)معنی حدیث نبوی شریف این است که: حیوان مریض نزد حیوان تندرست برده نشود، و یا مطلق مریض خواه انسان باشد و خواه حیوان، نزد مطلق تندرست خواه انسان باشد و خواه حیوان، برده نشود، و در هرصورت، این حدیث دلالت بر این دارد که مریض نزد تندرست برده نشود.

٢) این حدیث اشاره بر این دارد که مرض، و یا بعضی از امراض ساری است، ولی طوری که در احادیث سابقه به آن اشاره شد، باید بر این عقیده بود که سرایت به ذات خود به دون قدرت و حکمت الهی مؤثر نیست.

فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا» [رواه البخاری: ۵۷۷۸].

۱۹۸۲- و از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که خود را از کوه انداخته و خودکشی می‌کند، در آتش دوزخ به طور جاویدان همانگونه سقوط می‌کند ومی‌افتد».

«و کسی که زهری را نوشیده و با آن زهر خودکشی می‌کند، همان زهر در آتش دوزخ در دستش بوده و از آن به طور دائم می‌نوشد».

«و کسی که با آهنی خودکشی می‌کند، همان آهن در آتش دوزخ در دستش بوده و به طور دائم و ابدی آن را به شکم خود فرو می‌برد»[1].

۲۱- باب: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي الإِنَاءِ

باب [۲۱]: اگر مگسی در ظرف می‌افتد

۱۹۸۳- عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً، وَفِي الآخَرِ دَاءً» [رواه البخاری: ۵۷۸۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

گرچه ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که خودکشی سبب خلود در جهنم می‌شود، ولی علماء گفته‌اند که بجز از کافر کس دیگری در دوزخ به طور جاویدان نمی‌ماند، ولی با تتبع از نصوص شریعت چنین دانسته می‌شود که قاتل نفس بدون حق، چه قاتل شخص خود باشد وچه قاتل شخص دیگری، به طور جاویدان در دوزخ می‌ماند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ این ظاهر دلالت نصوص است، و اینکه در قیامت خداوند متعال با آن‌ها چه خواهد کرد، چیزی است که از ما پوشیده است، و قبلا در این موضوع به تفصیل بیشتری سخن گفتیم.

۲) کسی که خود را می‌کشد، و یا کسی است که دیگران را کشته است، چون حکم به کفرش نشده است، بناءبراین مانند هر مسلمان دیگری غسل داده شده و کفن می‌شود، و بعد از نماز خواندن بر وی در قبرستان مسلمانان دفن می‌گردد.

۱۹۸۳- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: اگر مگسی در ظرف شما افتاد، آن را به طور کامل غوطه دهید، زیرا در یک بالش شفا و در بال دیگرش مرض است»[۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مگس طعام را نجس نمی‌کند، مگر آنکه ثابت شود که آن مگس ملوث است، چنان‌چه که پس خورد گربه نجس نیست، ولی اگر ثابت شود که دهانش نجس است، پس خوردنش نیز نجس می‌گردد.

۲) آنچه را که پیامبر خدا ﷺ به آن ارشاد کرده‌اند، غوطه دادن مگس در ظرفی است که در آن می‌افتد، و در مورد خوردن طعام و یا آب و یا هر نوشیدنی دیگری که مگس در آن افتاده است، چیزی نگفته‌اند، یعنی: امر نکرده‌اند که آن طعام و یا آب و یا نوشیدنی را بخورید، بنابراین، در ظرفی که مگس می‌افتد، خوردن محتوای آن ظرف لازم نیست، و حتی اگر ثابت شود که افتادن مگس در چیزی سبب ملوث شدن آن چیز گردیده است، باید از خوردن و استفاده کردن از آن چیز خودداری شود، والله تعالی أعلم.

٧٠- كِتَابُ اللِّبَاسِ

کتاب [۷۰]- لباس

١- باب: مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ فَهُوَ فِي النَّارِ

باب [۱]: اندازهٔ که از بجلک پائین‌تر باشد در آتش است

١٩٨٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الكَعْبَيْنِ مِنَ الإِزَارِ فَفِي النَّارِ» [رواه البخاری: ٥٧٨٧].

۱۹۸۳- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «ازاری که از بجلک پائین‌تر باشد، در آتش است»[1].

٢- باب: الْبُرُودِ وَالْحِبَرَ وَالشَّمْلَةِ

باب [۲]: بردها وبر یمانی، و قبا

١٩٨٥- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَلْبَسَهَا الحِبَرَةَ» [رواه البخاری: ٥٨١٣].

۱۹۸۵- از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: از هر لباسی در نزد پیامبر خداﷺ (حِبَرَه) دوست داشتنی‌تر بود[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) (بجلک) استخوان بر آمده‌ای است که بر بند پا قرار دارد، و معنی حدیث این است: آنچه را که ازار از بجلک پا و پائین‌تر از آن می‌پوشاند، در آتش دوزخ می‌سوزد.

۲) طوری که امام شافعیﷺ می‌گوید و در روایات دیگری آمده است، این امر مقید به این است که چنین ازاری از روی تکبر و افتخار پوشیده شود، و ازار درازی که از روی عادت پوشیده می‌شود، مکروه است نه حرام.

١٩٨٦- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ» [رواه البخاری: ٥٨١٤].

١٩٨٦- از عائشه رضی الله عنها روایت است که چون پیامبر خدا ﷺ وفات یافتند به برد یمنی پوشانده شدند.

٣- باب: الثِّيَابِ الْبِيضِ

باب [٣]: لباس سفید

١٩٨٧- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الجَنَّةَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ» قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ» وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ [رواه البخاری: ٥٨٢٧].

١٩٨٧- از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم، بر بالای‌شان جامۀ سفید بود، و خواب بودند، و فرمودند: «هیچ بندۀ نیست که (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) گوید و بر همین [عقیده] بمیرد، مگر آنکه به بهشت می‌رود».

گفتم: اگر زنا و دزدی کرده باشد؟

فرمودند: «اگرچه زنا و دزدی کرده باشد».

گفتم: اگرچه زنا و دزدی کرده باشد؟

فرمودند: «اگرچه زنا و دزدی کرده باشد».

گفتم: اگرچه زنا و دزدی کرده باشد؟

فرمودند: «اگرچه زنا و دزدی کرده باشد، رغم انف ابو ذر».

١- (حِبَرَه) نوعی از بد یمانی است که از پنبه ساخته می‌شود، و شاید همان چیزی باشد که ما مردم هرات آن را (کرباس) می‌گوئیم، و از آن جهت پیامبر خدا ﷺ این نوع لباس را دوست داشتند، که متواضعانه‌تر بود، و در عین حال گرد و غبار را کم‌تر می‌گرفت.

و چون ابو ذرﷺ این حدیث را روایت می‌کرد [در اخیر] می‌گفت که: رغم انف ابوذر[1].

٤- باب: لُبْسِ الحَرِيرِ وَافْتِرَاشِهِ

باب [۴]: پوشیدن ابریشم و فرش کردن آن

۱۹۸۸- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «نَهَى عَنِ الحَرِيرِ إِلَّا هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ، يَعْنِي الأَعْلاَمَ» [رواه البخاری: ۵۸۲۸].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) ارتکاب گناه کبیره، سبب خروج از ایمان، و مستوجب عذاب ابدی نیست.

۲) معنی (رغم انف): به خاک مالیدن بنی است، و این در جایی گفته می‌شود که کاری بر خلاف ارادهٔ شخصی انجام پذیرد.

۳) سبب تکرار سؤال ابو ذرﷺ آن بود که بهشت رفتن را با وجود این دو گناه کبیره، باور نا کردنی می‌دانست.

۴) در تیسیر القاری آمده است که: ابو ذرﷺ از اکابر صحابه است پس چگونه در تصدیق این خبر از رسول اکرمﷺ توقف نمود، تا جایی که در زمینه سه بار استفسار کرد، و در جواب می‌گوید که: ابو ذرﷺ هیچگاه در قول خبر نبی کریمﷺ متردد نبود، بلکه از این می‌ترسید که اگر مسلمانان این خبر را بشنوند، جد و جهد در عمل را گذاشته و به همین چیز اعتماد می‌کنند.

والبته این جواب خالی از ملاحظه نیست، زیرا دلالت بر این دارد که ابو ذرﷺ به چیزی متوجه شده بود، که پیامبر خداﷺ متوجه نشده بودند، و یقینا که این سخن قابل قبول نیست، بهترین جواب همان چیزی است که از خود سیاق حدیث دانسته می‌شود، و آن این است که ابو ذرﷺ رفتن به بهشت را با وجود ارتکاب چنین اعمالی بعید می‌دانست، والله تعالی أعلم.

۵) معنی حدیث این است که گویندهٔ (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) به بهشت میرود، ولو آنکه به اندازهٔ گناهان خود در دوزخ بسوزد، و علماء نظر به نصوص دیگری که در زمینه آمده است گفته‌اند که: عفو گناهان در حقوق الله است، ولی حقوق الناس تا وقتی که حق به حقدارش نرسیده باشد، و یا از صاحب حق رضایت حاصل نشده باشد، قابل بخشایش نیست، و اینکه دزد به بهشت می‌رود، مراد از آن دزدی است که بعد از دزدی، حق را به حقدارش رسانیده، و از دزدی توبه کرده باشد، و یا مورد شفاعت قرار گرفته باشد، والله تعالی أعلم.

۱۹۸۸- از عمرﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ از استعمال ابریشم منع کردند، مگر این اندازه را، و با انگشت شهادت انگشت میانهٔ خود اشاره نمود، و [گفت] این اندازه هم باید برای زنت لباس باشد[۱].

۵- باب: افْتِرَاشِ الحَرِيرِ

باب [۵]: فرش کردن ابریشم

۱۹۸۹- و عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قالَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ لَبِسَ الحَرِيرُ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لَمْ يُلْبَسْ فِي الآخِرَةِ» [رواه البخاری: ۵۸۳۰].

۱۹۸۹- و از عمرﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت نمی‌پوشد»[۲].

۱۹۹۰- عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «نَهَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ» [رواه البخاری: ۵۸۳۷].

۱۹۹۰- از حُذیفهﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ ما را از خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره، و از پوشیدن حریر و دیباج، و از نشستن بر آن، نهی کردند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) اینکه عمرﷺ مقدار آن را به صورت محسوس تعیین نمود، مقصدش این است که پیامبر خداﷺ از استعمال ابریشم برای مردها تنها چیز اندکی را اجازه داده‌اند، که مثلا: جهت سجاف و یا زینت سر جیب و امثال آن به کار برده شده باشد، و استعمال بیشتر آن، و بالأخص پوشیدهن لباس ابریشمین به اتفاق علماء برای مردها حرام است.

۲) سبب این تحریم، یا اسراف، یا ناز پروری، و یا تکبر است، و فرقی نمی‌کند که این لباس دستار، پیرهن، ازار، دستمال، و یا هرچیز دیگری باشد.

۲- طلا و نقره و ابریشم اگر جهت پوشیدن باشد، تحریم استعمال آن خاص برای مردها است، و برای زن‌ها جواز دارد، در سنن ابو داود آمده است که پیامبر خداﷺ قطعهٔ ابریشمی را بدست راست خود، و پارچهٔ از طلا را بدست چپ خود گرفته و فرمودند: «این دو چیز برای مردهای امت من حرام، و برای زن‌های آن‌ها حلال است».

٦- باب: النَّهْيِ عَنْ التَّزَعْفُرِ لِلرِّجَالِ

باب [۶]: ممنوع بودن استعمال زعفران برای مردها

١٩٩١- عَنْ أَنَسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ» [رواه البخاری: ٥٨٤٦].

۱۹۹۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از استعمال زعفران برای مردها منع کردند[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از (زعفران)، یا مطلق زعفران است، و یا خوشبوئی است که از زعفران ساخته می‌شود، و در سابق از این چیز جهت خوشبوئی و رنگ آن در لباس و بدن خود استفاده می‌کردند، و ابن بطال و ابن التین رحمهما الله می‌گویند که: این نهی خاص به بدن بوده، و برای کراهت است، نه تحریم، و دلیل آن حدیث انس است که می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، و اثر استعمال زعفران در وی دیده می‌شد، و در روایت دیگری آمده است که: پیامبر خدا ﷺ او را نه از این کار منع کردند، و نه امر به شستن آن نمودند، و این دلالت بر این دارد که این نهی برای کراهت است نه تحریم.

۲) بعضی از علماء از آن جمله امام مالک رحمه الله استعمال زعفران را برای مرد و زن روا می‌دانند و می‌گویند: نهیی که در این مورد آمده است، برای مُحرم است، یعنی: برای کسی است که به نیت عمره و یا حج احرام بسته است، و برای غیر محرم استعمال آن جواز دارد، ولی اکثر علماء می‌گویند که استعمال آن به طور مطلق روا نیست، و فرقی بین محرم و غیر محرم وجود ندارد، و امام ابن حجر جانب حلال بودن آن را ترجیح می‌دهد، و می‌گوید: حدیث ابن عمر رضی الله عنهما دلالت بر جواز آن دارد، زیرا در این حدیث آمده است که پیامبر خدا ﷺ از رنگ زرد [که زعفران باشد] استفاده می‌کردند.

۳) اختلافی که هست در استعمال زعفران به حیث خوشبوئی و یا رنگ کردن لباس به آن است، ولی در خوردن زعفران - بعد از جستجوی زیاد - سخنی از علماء ندیدم، و شاید سبب آنکه در این مورد چیزی نگفته‌اند این باشد که: یا خوردن زعفران در آن وقت رواج نداشته است، بنابراین در این مورد چیزی نگفته‌اند، و یا آنکه: چون اصل در اشیاء ابحت است، و منعی که آمده است در مورد استعمال آن است نه در خوردن آن، لذا اباحت خوردن آن به اصل خود باقی می‌ماند، والله تعالی أعلم.

٧- باب: النِّعَالِ السِّبْتِيَّة وَغَيْرِهَا

باب [٧]: کفش‌های جلدی وغیره

١٩٩٢-وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» [رواه البخاری: ٥٨٥٠].

١٩٩٢- از انس رضی الله عنه روایت است که کسی از وی پرسید: آیا پیامبر خدا ﷺ با کفش‌های خود نماز می‌خواندند؟

گفت: بلی[1].

١٩٩٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُحْفِهِمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُنْعِلْهُمَا [رواه البخاری: ٥٨٥٥].

١٩٩٣- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی نباید با یک کفش راه برود، یا هردو کفش را از پایش بیرون کند و یا هردو را بپوشد».

٨- باب: يَنْزِعُ نَعْلَهُ الْيُسْرَى

باب [٨]: کفش چپس را بکشد

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) از این حدیث دانسته می‌شود که نماز خواندند با کفش جواز دارد، و در احادیث هم آمده است که پیامبر خدا ﷺ و صحابه رضی الله عنهم با کفش نماز می‌خواندند.

٢) چیزی که در اینجا قابل تذکر است این است که:

اول آنکه: در سابق نظر به بساطت زندگی و عدم تکلف در معیشت، کثافاتی که اکنون در هر طرف دیده می‌شود، در آن وقت وجود نداشت، بنابراین کفش‌های آن‌ها به طور غالب پاک بود، و نماز خواندن با چنین کفش‌های باکی نداشت، ولی اکنون اگر کسی با کفش نماز می‌خواند، باید متاکد گردد که کفشش نجس نیست، زیرا نماز خواندن با نجاست جواز ندارد.

دوم آنکه: مساجد در آن وقت فرش نداشت، و بر روی ریگ و یا خاک نماز می‌خواندند، از این جهت نماز خواند با کفش سبب کثافت مسجد نمی‌گردید، ولی اکنون که مساجد به طور عموم با فرش‌های زیبا و نظیفی فرش شده است، اگر کسی می‌خواهد به مسجد داخل شود، باید کفش‌هایش را بکشد، زیرا نماز خواندند در این حالت سبب کثافت مسجد، و در نتیجه اذیت نماز گذران می‌گردد، و البته که چنین عملی جواز ندارد.

١٩٩٤- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِاليَمِينِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، لِيَكُنِ اليُمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ» [رواه البخاری: ٥٨٥٦].

١٩٩٤- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «وقت کفش پوشیدن، از پای راست، و هنگام در آوردن از پای چپ شروع کنید، به طوری که پای راست اولین پا در کفش پوشیدن، و آخرین پا در کفش در آوردن باشد».

٩- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: لاَ يُنْقَشُ عَلَى نَقْشِ خَاتَمِهِ

باب [٩]: این قول پیامبر خدا ﷺ که نباید بر انگشتر خود نوشته کرد

١٩٩٥- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلاَ يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ» [رواه البخاری: ٥٨٧٧].

١٩٩٥- از انس بن مالک‌ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ برای خود از نقره انگشتری ساختند، و روی آن نوشتند: (محمد رسولُ الله)، و فرمودند: «من انگشتر از نقره برای خود ساختم و روی آن (محمد رسولُ الله) نقش کردم، و نباید کسی این چیز را بر انگشترش نقش کند»[1].

١٠- باب: إِخْرَاجِ المُتَشَبِّهِينَ بِالنِّسَاءِ مِنَ الْبُيُوتِ

باب [١٠]: بیرون کردن زن نماها از خانه‌ها

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) معنی سخن پیامبر خدا ﷺ این است که: اگر کسی از شما برای خود انگشتری می‌سازد و می‌خواهد چیزی را بر آن بنویسید، (محمد رسول الله) بر آن ننویسد.

٢) سبب منع کردن این بود که پیامبر خدا ﷺ می‌خواستند برای ملوک عجم نامهٔ بفرستند، کسی برای‌شان گفت که: آن‌ها نامهٔ بدون مهر را قبول نمی‌کنند، و همان بود که برای خود چنین مهری ساختند، و برای آنکه مهر ایشان با مهر دیگران اشتباه نشود، از ساختن چنین مهری منع کردند.

١٩٩٦- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ المُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالمُتَرَجِّلاَتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ» قَالَ: فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فُلاَنًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلاَنًا [رواه البخاری: ٥٨٨٦].

١٩٩٦- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ مردهایی زن مانند، و زن‌هایی مرد مانند را، لعنت نموده و فرمودند: «این‌ها را از خانه‌های خود بیرون کنید».

و ابن عباس رضی الله عنهما گفت که: پیامبر خدا ﷺ فلانی، و عمر رضی الله عنه فلانی را خارج ساختند[1].

١١- باب: إِعْفَاءِ اللِّحى

باب [١١]: کامل گذاشتن ریش

١٩٩٧- عَنِ ابْنِ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «خَالِفُوا المُشْرِكِينَ: وَفِّرُوا اللِّحَى، وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ» [رواه البخاری: ٥٨٩٢].

١٩٩٧- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «با مشرکین مخالفت کنید، ریش‌های خود را نگه دارید و سبیل‌های خود را کم کنید[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در اینکه مراد از مردهای زن مانند، و زن‌های مرد مانند چیست؟ سه نظر وجود دارد: نظر اول آن است که مراد از آن: تشبیه در لباس و شکل و صورت است، مثلا مرد، مو و لباس خود را به شکل مو و لباس زن در آورد، و یا بر لب و رخسارش آرایش زن‌ها را استعمال کند، و زن مو و لباسش را به شکل مو ولباس مردها در آورد، و نظر دوم آن است که مراد از آن: تشبه و همرنگی در گفتار و رفتار است، به طوری که مرد صدایش را و طرز راه رفتنش را به طریقهٔ زن‌ها، و زن‌ها گفتار و رفتارشان را به شکل مردها بسازند، نظر سوم نظر امام عینی رحمه الله است که می‌گوید: بدترین انواع تشبه و همرنگ سازی آن است که: مرد مورد لواطت قرار گرفته و مغفول واقع شود، و زن با زن دیگر سحاق نماید، که فاقع واقع شود، و سحاق عبارت از آن است که زن فرج خود را به فرج زن دیگری بمالد.

ولی نظرم آن است که چون حدیث نبوی شریف عام است، فکر می‌شود که هم این انواع و هرنوع دیگری را که تشبیه مرد به زن، و تشبیه زن به مرد گفته شود شامل می‌گردد، والله تعالی أعلم.

۱۲- باب: الخِضَابِ

باب [۱۲]: رنگ دادن [مو]

۱۹۹۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اليَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ» [رواه البخاری: ۵۸۹۹].

۱۹۹۸- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یهود و نصاری [سر وریش خود را] رنگ نمی‌کنند، شما با آن‌ها مخالفت کنید[۲].

۱۳- باب: الجَعْدِ

باب [۱۳]: موی مجعد

۱۹۹۹- عَنْ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ شَعَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجِلًا لَيْسَ بِالسَّبِطِ وَلاَ الجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقِهِ» [رواه البخاری: ۵۹۰۵].

۱۹۹۹- از انسﷺ روایت است که گفت: موهای پیامبر خدا ﷺ شانه زده بود، نه خیلی مجعد بود و نه خیلی افتاده، و [درازی آن] بین گوش و دوش بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بهتر آن است که (سبیل) چیده شود، و تراشیده نشود.

۲) ریش اگر بسیار دراز و عریض باشد، اگر از اطرافش گرفته شود باکی ندارد، روایت است که ابن عمرﷺ بعد از عمره کردن ریش خود را قبضه می‌کرد، و آنچه را که از قبضه بیشتر بود، می‌گرفت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) طوری که علماء گفته‌اند، این امر برای استحباب است نه وجوب.

۲) در نزد بعضی از علماء رنگ کردن سر وریش به رنگ سیاه جواز ندارد.

۳) صاحب (فتح المبدی) می‌گوید: اولین کسی که از غیر عرب‌ها ریش خود را رنگ کرد، فرعون، و اولین کسی که از عرب‌ها ریش خود را رنگ کرد عبدالمطلب بود.

٢٠٠٠- وعَنْهُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضَخْمَ اليَدَيْنِ وَالقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ وَلَا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الكَفَّيْنِ» [رواه البخاری: ٥٩٠٧].

٢٠٠٠- و از انسﷺ روایت است که گفت: دست و پای پیامبر خداﷺ قوی، و روی‌شان زیبا بود، پیش از ایشان و بعد از ایشان کسی را به این زیبایی ندیده بودم، و کف‌های دست‌شان گشاده بود.

١٤- باب: الْقَزَعِ

باب [١٤]: قَزَع

٢٠٠١- عَنِ ابْنِ عُمَرَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قالَ: سَمِعْتُ «رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْهَى عَنِ القَزَعِ» [رواه البخاری: ٥٩٢١]:

٢٠٠١- از ابن عمرﭬ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ را شنیدم که: از نیم تراش کردن موی سر نهی فرمودند[1].

١٥- باب: تَطْيِيبِ المَرْأَةِ زَوجهَا بِيَدِيْهَا

باب [١٥]: عطر زدن زن شوهرش را به دست خود

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) (قَزَع): عبارت از آن است که شخص چیزی از موهای سرش را تراشیده، و چیزی دیگر را نتراشیده نگهدارد، و می‌توان از آن به نیم تراش کردن موی تعبیر کرد.

٢) پیامبر خداﷺ از اینکه: کسی چیزی از موی سر خود را تراشیده و چیزی آن را نگهدارد، نهی کردند، و این عادت در سابق رواج داشت و هم اکنون هم رواج دارد و به این طریق است که موی سر طفل را تراشیده و قسمت پیش روی آن را نگه می‌دارند، و یا وسط سر را تراشیده و اطراف آن را نگه می‌دارند، این عمل به هر شکلی که باشد، روا نیست، و طوری که علماء گفته‌اند کراهت دارد، و دیگر اینکه اگر چنین عملی روی ضرورت و یا تداوی صورت بگیرد باکی نیست، و گویند: سبب منع کردن از چنین عملی آن است که این کار تشبیه به یود است، و یا این کار به ذات خود، کار ناپسندی است.

٢٠٠٢- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ، حَتَّى أَجِدَ وَبِيصَ الطِّيبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ» [رواه البخاری: ٥٩٢٣].

٢٠٠٢- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را از بهترین عطری که می‌یافتند، تا جای عطر می‌زدم که درخشندگی عطر را در سر و ریش‌شان مشاهده می‌کردم.

١٦- باب: مَنْ لا يَرُدُّ الطِّيبَ

باب [١٦]: کسی که خوشبوئی را رد نمی‌کرد

٢٠٠٣- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «كَانَ لاَ يَرُدُّ الطِّيبَ» [رواه البخاری: ٥٩٢٩].

٢٠٠٣- از انس ﵁ روایت است که پیامبر خدا ﷺ خوشبوئی را رد نمی‌کردند.

١٧- باب: الذَّرِيرَةِ

باب [١٧]: خوشبوئی مخلوط

٢٠٠٤- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَتْ: «طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالإِحْرَامِ» [رواه البخاری: ٥٩٣٠].

٢٠٠٤- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را در (حجة الوداع) با دست خود از خوشبوئی که مخلوط بود، در وقت احرام بستن و در وقت بیرون شدن از احرام، عطر زدم[1].

١٨- باب: عَذَابِ الْمُصَوِّرِينَ يَوْمَ القِيَامَةِ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از خوشبوئی مخلوط، عطری است که از چندین عطر ترکیب شده باشد.

٢) عائشه ﵂ پیامبر خدا ﷺ را پیش از داخل شدن به احرام عطر میزد، نه هنگام احرام داشتن، زیرا استعمال عطر در هنگام احرام داشتن روا نیست، چه محرم خودش خود را عطر بزند، و چه شخص دیگری او را عطر بزند.

باب [۱۸]: عذاب مصورین در روز قیامت

۲۰۰۵- عَنْ ابْنَ عُمَرَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ القِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» [رواه البخاری: ۵۹۵۱].

۲۰۰۵- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسانی که این تصویرها را می‌کشند در روز قیامت تعذیب می‌شوند، و برای آن‌ها گفته می‌شود: آنچه را که خلق کرده‌اید زنده کنید»[۱].

۱۹- باب: نَقْضِ الصُّوَرِ

باب [۱۹]: از بین بردن تصاویر

۲۰۰۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «قالَ الله تعالى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً» وزادَ في رواية: «فَلْيَخْلُقُوا شَعِيرَةً» [رواه البخاری: ۵۹۳۵].

۲۰۰۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شندم که می‌فرمودند: «خداوند متعالی می‌گوید: آیا از کسی که می‌خواهد مانند خلق من خلق نماید، کسی ظالم‌تر هست؟ پس [اگر می‌توانند] یک دانهٔ را خلق کنند، و [اگر می‌توانند] یک ذرهٔ را خلق کنند».

و در روایت دیگری آمده است که: «پس [اگر می‌توانند] یک جوی را خلق کنند».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث به طور صریح دلالت بر تحریم تصویر دارد، ولی در این عصر چون در بعضی حالات تصویر ضروری می‌باشد، می‌توان گفت که به اساس قاعدهٔ (الضرورات تبیح المحظورات) چنین عملی جهت رفع ضرورت روا است، چنان‌چه خوردن گوشت خوک حرام است، ولی در وقت ضرورت، و سد رمق، خوردن آن مباح می‌گردد، و این موضوع را به تفصیل بیشتری قبلا نیز در صفحات گذشته مورد بررسی قرار دادیم.

٧١- كِتَابُ الأَدَبِ

کتاب [۷۱]- ادب [و معرفت]

١ - باب: مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ

باب [۱]: سزاوارترین مردم به احسان کیست؟

٢٠٠٧- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ» قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ» [رواه البخاری: ٥٩٧١].

۲۰۰۷- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! سزاوارترین مردم که برایش احسان کنم کیست؟

فرمودند: «مادر تو».

گفت: بعد از آن کیست؟

فرمودند: «بعد از آن مادر تو».

گفت: بعد از آن کیست؟

فرمودند: «بعد از آن مادر تو».

گفت: بعد از آن کیست؟

فرمودند: «بعد از آن پدر تو»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) با استناد بر این حدیث گفته‌اند: اگر کسی پدر و مادر محتاجی داشت، و فقت همان اندازه توانائی داشت که برای یکی از آن‌ها نفقه کند، باید برای مادرش نفقه کند، و پدرش را بگذارد.

۲) و البته این به آن معنی نیست که احسان برای پدر لازم نیست، خداوند متعال احسان کردن برای پدر و مادر هردو را واجب گردانیده و فرموده است: ﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾، پس این حدیث برای بیان حق اقدمیت در احسان است، نه اثبات حق احسان برای یکی از والدین، و اسقاط آن از

٢- باب: لا يَسُبُّ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ

باب [٢]: نباید کسی پدر و مادرش را دشنام بدهد

٢٠٠٨- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الكَبَائِرِ أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ يَلْعَنُ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ» [رواه البخاری: ٥٩٧٣].

٢٠٠٨- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «از بزرگ‌ترین گناهان این است که کسی پدر و مادرش را لعنت کند».

کسی گفت: یا رسول الله! چگونه ممکن است کسی پدر و مادرش را لعنت کند؟

فرمودند: «کسی پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد، و آن شخص پدرش را دشنام می‌دهد، و مادر دیگری را دشنام می‌دهد، و آن شخص مادرش را دشنام می‌دهد»[1].

٣- باب: إِثْمِ الْقَاطِعِ

باب [٣]: گناه قطع صلهٔ رحم

دیگری، و دیگر آنکه حق اقدمیت برای مادر، در نفقه و خدمت است، و حق اقدمیت برای پدر، در تعظیم و ادب و احترام می‌باشد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) این گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که: (که بزرگ‌ترین گناهان کبیره...) دلالت بر این دارد که گناه، کبیره و صغیرهٔ دارد، و باز در بین کبائر، درجات متفاوتی می‌باشد، زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: (از بزرگ‌ترین گناهان کبیره)، به این معنی که: بعضی از گناهان کبیره، از بعضی گناهان کبیرهٔ دیگر بزرگ‌تر است، مثلا: گرچه دروغ گفتن و آدم کشتن هردو از گناهان کبیره است، ولی بدون شک گناه آدم کشتن از گناه دروغ گفتن خیلی و خیلی بیشتر است، و همچنین خوردن گوشت خوک و خوردن مال مردم هردو حرام و از گناهان کبیره است، ولی بدون شک گناه خوردن مال مردم از گناه خوردن گوشت خوک به مراتب بیشتر است.

٢) چون پیامبر خدا ﷺ (گناه کبیره) گفتند، از این دانسته می‌شود که: گناه صغیرهٔ هم وجود دارد، و در بسیاری موارد در قرآن کریم و احادیث نبوی از گناهان صغیره به (سیآت) تعبیر شده است.

٢٠٠٩- عَنْ جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ يَدْخُلُ الجَنَّةَ قَاطِعٌ» [رواه البخاری: ٥٩٨٤].

٢٠٠٩- از جبیر بن مطعمﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «کسی که صلهٔ رحم را قطع می‌کند، به بهشت نمی‌رود»[1].

٤- باب: مَنْ وَصَلَ وَصَلَهُ الله

باب [۴]: بجا آوردن (صلهٔ رحم) سبب رحمت خدا است

٢٠١٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمُ شِجْنَةٌ، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتُهُ» [رواه الخاری: ٥٩٨٩].

٢٠١٠- از ابو هریرهﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «صلهٔ رحم اصلش از نام رحمن است، خداوند [برای صلهٔ رحم] فرموده است: «کسی که تو را بجا بیاورد، او را مورد رحمت خود قرار می‌دهم، و کسی که تو را قطع کند، او را از رحمت خود دور می‌کنم».

٥- باب: تُبَلُّ الرَّحِمُ بِبِلالِهَا

باب [۵]: صلهٔ رحم از طراوتش تازه می‌شود

٢٠١١- عَنْ عَمْرَو بْنَ العَاصِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ أَبِي - قَالَ عَمْرٌو: فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ بَيَاضٌ - لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ المُؤْمِنِينَ» زَادَ عَنْبَسَةُ بْنُ عَبْدِ الوَاحِدِ، عَنْ بَيَانٍ، عَنْ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این وعید شدید - که محرومیت از بهشت باشد - طوری که علماء گفته‌اند برای کسی است که قطع (صلهٔ رحم) را حلال بداند، زیرا حلال دانستن حرام قطعی کفر است، و کسانی که باید (صلهٔ رحم) نسبت به آن‌ها مراعات گردد، کسانی‌اند که نکاح شخص با آن‌ها از طریق نسب به طور ابد حرام است، مانند: پدر، پدرکلان، مادر، مادرکلان، برادر، برادرزاده، خواهر، خواهرزاده، کاکا، عمه، ماما، خاله.

قَيْسٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ العَاصِ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبَلاَهَا» [رواه البخاری: ٥٩٩٠].

٢٠١١- از عمرو بن عاص رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ نه به طور پنهان بلکه به طور آشکارا شنیدم که فرمودند: «[همهٔ] فامیل ابو فلان دوستان من نیستند، بلکه دوست من، خدا و مسلمانان صالح هستند، ولی برای آن‌ها حق قرابتی است که به اندک چیزی آن حق را مراعات می‌کنم و بجا می‌آورم»[1].

٦- باب: لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ

باب [۶]: صلهٔ رحم آن نیست که در مقابل صلهٔ رحم باشد

٢٠١٢- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيْسَ الوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنِ الوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا» [رواه البخاری: ٥٩٩١].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از این قول پیامبر خدا ﷺ که: «فامیل ابو فلان دوستان من نیستند»، فامیل: (آل ابو العاص ابن امیه)، و یا ابو سفیان، و یا ابولهب است، و هرچه که باشد، طوری که سفاقسی رحمه الله می‌گوید: مراد از آن، نفی دوستی نسبت به کسانی است که مسلمان نشده باشند، و کسانی که مسلمان شده باشند، دوستی اسلامی نسبت به آن‌ها وجود دارد، و امام خطابی رحمه الله می‌گوید که: مراد از آن دوستی خصوصی است نه دوست دینی، یعنی: این‌ها دوست خاص من نیستند، گرچه در دین باهم دوست هستیم، والله تعالی أعلم.

٢) معنی این قول پیامبر خدا ﷺ که می‌فرمایند: «ولی برای آن‌ها حق قرابتی است که به اندک چیزی آن حق را مراعات می‌کنم و بجا می‌آورم» این است که اسا دوستی من، خویشاوندی و قرابت فامیلی نیست، بلکه ایمان و صلاح و تقوی می‌باشد، و با این هم به اساس (صلهٔ رحم) برای کسانی که رابطهٔ قرابت دارم، - ولو با چیز اندکی - نیکی و احسان می‌کنم.

٣) اگر از اقارب کسی عدهٔ منحرف و بد اخلاق باشند، باید برای آن‌ها نصیحت نماید که به راه صواب برگردند، و در عین حال نباید صلهٔ رحم را با آن‌ها قطع نماید، بلکه به چیز مناسبی باید صلهٔ رحم را با آن‌ها برقرار سازد.

٢٠١٢- از عبدالله بن عمروﭫ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «صلهٔ رحم آن نیست که نیکی در مقابل نیکی باشد، بلکه بجا آورندهٔ صلهٔ رحم کسی است که اگر با او قطع رابطه شود، او صلهٔ رحم را بجا بیاورد»[1].

٧- باب: رَحْمَةِ الْوَلَدِ وَتَقْبِيلِهِ وَمُعَانَقَتِهِ

باب [٧]: مهربانی به فرزند و بوسیدن و در آغوش گرفتنش

٢٠١٣- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: تُقَبِّلُونَ الصِّبْيَانَ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ» [رواه البخاری: ٥٩٩٨].

٢٠١٣- از عائشهﭬ روایت است که گفت: شخص بادیه نشینی نزد پیامبر خداﷺ آمد و پرسید: آیا شما اطفال را می‌بوسید؟ ولی ما اطفال را نمی‌بوسیم.

پیامبر خداﷺ فرمودند: «در صورتی که خدا رحمت را از قلب تو کشیده است من برای تو چه کاری کرده می‌توانم»؟

٢٠١٤- عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْيٌ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ تَحْلُبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ» قُلْنَا: لاَ، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لاَ تَطْرَحَهُ، فَقَالَ: «لَلَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا» [رواه البخاری: ٥٩٩٩].

٢٠١٤- از عمر بن خطابﷺ روایت است که اسیرانی را نزد پیامبر خداﷺ آوردند، از جملهٔ اسیران زنی بود که شیر از سینه‌هایش میریخت، و هر طفلی را که در بین اسیران می‌دید به سینه‌اش می‌انداخت و او را شیر می‌داد.

١- یعنی اگر کسی که (صلهٔ رحم) نسبت به وی واجب است، تو را ترک کرد، و یا حتی با تو بد رفتاری نمود، تو باید (صلهٔ رحم) را با او برقرار ساخته و نسبت به وی قدر توان خود نیکی و احسان کنی.

پیامبر خدا ﷺ از مایان پرسیدند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش بیندازد»؟

گفتیم: نه هرگز، اگر به اختیارش باشد در آتش نمی‌اندازد.

فرمودند: «یقینا خدا بر بندگانش، از این زن نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

٨- باب: جَعَلَ اللهُ الرَّحْمَةَ فِي مِائَةِ جُزْءٍ

باب [٨]: خدا رحمت را (صد) قسمت کرده است

٢٠١٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا، وَأَنْزَلَ فِي الأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الجُزْءِ يَتَرَاحَمُ الخَلْقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا، خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ» [رواه البخاری: ٦٠٠٠].

٢٠١٥- از ابو هریره ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «خدا رحمت را صد قسمت کرده است، نود و نُه قسمت را نزد خود نگهداشته است، و یک قسمت را بر زمین نازل کرده است، و از همین یک قسمت است که مردم با یکدیگر مهربانی می‌کنند، حتی اسپ پایش را بلند نگه می‌دارد تا مبادا به بچه‌اش آصیب برسد»[1].

٩- باب: وَضْعِ الصَّبِيِّ عَلَى الْفَخِذِ

باب [٩]: نهادن طفل بر بالای ران

٢٠١٦- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ، وَيُقْعِدُ الحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الأُخْرَى، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا فَإِنِّي أَرْحَمُهُمَا» [رواه البخاری: ٦٠٠٣].

١- و در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «و خداوند این صد رحمت خود را در روز قیامت با همین رحمت دنیا، به درجهٔ أکمل می‌رساند، یعنی: همین یک رحمتی را که برزمین فرستاده بود، و در بین بندگان می‌باشد، با نود و نه قسمتی که نزدش می‌باشد، یکجا می‌کند، تا رحمتش با آنکه کامل است، کامل‌تر شود، و صد در صد گردد.

۲۰۱۶- از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ مرا می‌گرفتند و بر بالای یک ران خود، و حسن رضی الله عنه را بر بالای ران دیگر خود می‌نشاندند، سپس هردو را باهم فشار داده و می‌گفتند: «خدایا! بر آن‌ها رحمت کن، چون من به آن‌ها رحمت و مهربانی می‌کنم».

۱۰- باب: رَحْمَةِ النَّاسِ وَالْبَهَائِمِ

باب [۱۰]: رحمت به انسان‌ها و چارپایان

۲۰۱۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي صَلاَةٍ وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلاَةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَمُحَمَّدًا، وَلاَ تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا. فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْأَعْرَابِيِّ: «لَقَدْ حَجَّرْتَ وَاسِعًا» [رواه البخاری: ٦٠١٠].

۲۰۱۷- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای خواندن نمازی برخاستند، و ماهم با ایشان برخاستیم، شخص بادیه نشینی در داخل نماز گفت: خدایا! فقط برای من و محمد رحمت کن، و برای دیگری با ما رحمت مکن.

چون پیامبر خدا ﷺ سلام دادند برای آن شخص بادیه نشین گفتند: «چیز فراخی را تنگ ساختی»[1].

۲۰۱۸- عَنْ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَرَى المُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَتَوَادِّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوًا تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالحُمَّى» [رواه البخاری: ٦٠١١].

۲۰۱۸- از نُعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مسلمانان [کامل] را می‌بینی که در مهربانی و دوستی و همکاری باهم، مانند یک

۱- یعنی: رحمت خدا زیاد بود، و می‌توانست که شامل همهٔ مسمانان شود، ولی تو او را خاص برای خود و من ساختی، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ یعنی: رحتم فراگیر است که و همه چیز را شامل می‌شود، بنابراین باید مسلمان در دعای خود برای همه مسلمانان طلب رحمت نماید.

جسم هستند، به طوری که اگر عضوی آز آن جسم بیمار شود، دیگر اعضای جسد، به بیدار خوابی و تب، به کمک آن عضو بیمار می‌شتابند».

۲۰۱۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ، إِلَّا كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ٦٠١٢].

۲۰۱۹- از انس بن مالکﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی بنشاند، و انسان و یا حیوانی از آن نهال چیزی بخورد، مگر آنکه آن چیز برایش، صدقه حساب می‌شود»[۱].

۲۰۲۰- عَنْ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ البَجَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ لاَ يَرْحَمُ لاَ يُرْحَمُ» [رواه البخاری: ٦٠١٣].

۲۰۲۰- از جریر بن عبدالله بجلیﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که رحم نکند، رحم کرده نمی‌شود»[۲].

۱۱- باب: الوَصَايَةِ بِالجَارِ

باب [۱۱]: سفارش [نیکی کردن] به همسایه

۱- اصل در صدقه و خیرات آن است که انسان چیزی را به دست خود به کسی بدهد، ولی از رحمت خداوند متعال و از ثوابی که نسبت به شاندن نهال است، اگر کسی نهالی را غرس می‌کند، و از این نهال انسان و یا حیوان چیزی می‌خورد، و یا استفادهٔ می‌برد، این چیز برایش به مانند آنکه به دست خود داده باشد، صدقه حساب می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی به دیگران رحم نکند، خدا به او رحم نمی‌کند، در معجم طبرانی آمده است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که زمینیان را مورد رحمت خود قرار ندهد، مورد رحمت آنکه در آسمان است قرار نمی‌گیرد، یعنی: مورد رحمت خدا قرار نمی‌گیرد.

۲) مانعی نیست که معنی حدیث بر عمومش گذاشته شود و این طور گفته شود که به علاوه از معنی مذکور، کسی که به دیگران رحم نکند، دیگران هم به او رحم نمی‌کنند، و این چیز در امور روزانهٔ ما مشاهد است، زیرا مردم وقتی با تو همکاری می‌کنند که با آن‌ها همکاری کرده باشی، و وقتی به تو احترام می‌کنند که برای آن‌ها احترام کرده باشی، و همچنین در کارهای دیگر.

٢٠٢١- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا زَالَ يُوصِينِي بِالْجَارِ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ» [رواه البخاری: ٦٠١٤].

٢٠٢١- از عائشه رضی الله عنها از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «آن قدر جبرئیل مرا [به نیکی کردن] برای همسایه سفارش می‌کرد که گمان کردم که بزودی همسایه را وارث همسایه می‌سازد»[1].

١٢ - باب: إِثْمِ مَنْ لاَ يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ

باب [۱۲]: گناه کسی که همسایه‌اش از اذیتش در امان نیست

٢٠٢٢- عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَاللَّهِ لاَ يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لاَ يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لاَ يُؤْمِنُ» قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لاَ يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَايِقَهُ» [رواه البخاری:٦٠١٦].

٢٠٢٢- از ابو شُریح رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «به خدا سوگند که ایمان ندارد، به خدا سوگند که ایمان ندارد، به خدا سوگند که ایمان ندارد».

کسی گفت: یا رسول الله! کیست که [ایمان ندارد]؟

فرمودند: «کسی که همسایه‌اش از اذیتش در امان نباشد»[2].

١٣ - باب: مَنْ كانَ يُؤمِنُ بالله وَالْيَومِ الآخِرِ فَلاَ يُؤذِ جارَهُ

باب [۱۳]: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، نباید همسایه‌اش را اذیت کند

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

لفظ همسایه عام است و شامل همه انواع همسایه را می‌شود، چه قوم باشد و چه بیگانه، چه مسلمان باشد و چه کافر، چه دوست باشد و چه دشمن، چه نیکوکار باشد و چه بدکار، نیکی به همسایه آن است که از ضررت در امان باشد، و از احسانت امیدوار، به این معنی که اگر بتوانی از رساندن خیر برایش خودداری نورزی، و اگر قدرت به بدی کردن برایش داشته باشی، از بدی کردن نسبت به وی خودداری نمائی.

۲- مراد از نفی ایمان، نفی کمال ایمان است نه نفی کامل ایمان، یعنی، کسی که همسایه‌اش از اذیتش در امان نیست، مسلمان کامل نیست، ولو آنکه از دائرۀ اسلام خارج نشده است، نه به این معنی که به طور کامل مسلمان نباشد.

٢٠٢٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلاَ يُؤْذِ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ» [رواه البخاری: ٧٠١٨].

٢٠٢٣- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نکند، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، مهمانش را احترام نماید، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، یا سخن خیر خواهانهٔ بگوید و یا خاموش باشد»[1].

١٤- باب: كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ

باب [۱۴]: هر کار نیکی صدقه است

٢٠٢٤- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ٦٠٢١].

٢٠٢٤- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «هرکار نیکی صدقه است»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) حق همسایه آن است که همسایه‌اش به او احسان کند، و اگر احسان نمی‌کند، حد اقل باید از اذیت کردنش خودداری نماید، زیرا اگر شخص قدرت به احسان ندارد، به طور یقین قدرت به اذیت نکردن دارد.

٢) اکرام مهمان آن است که برایش طعامی بهتر از طعامی که خودش می‌خورد تهیه نماید، و حق مهمان تا سه روز است، و اکرام بعد از سه روز از سخاوت و جوانمردی صاحب خانه است.

٣) مطلوب از شخص مسلمان آن است که سخن خیر خواهانهٔ گفته و سبب صلح و آشتی بین دو مسلمان گردد، و یا سبب دلجوئی برای مسلمانی گردد، و اگر چنین نمی‌کند، حد اقل باید از سخن فتنه انگیز و سخن دلسرد کننده خودداری نماید.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از رحمت کامل خداوند متعال بر بندگانش این است که ابواب خیر و حصول ثواب را باز گذاشته است تا اگر کسی طالب خیر باشد، مانعی از رسیدن به آن در پیش رویش قرار نداشته باشد، چنان‌چه ابواب شر نیز باز است، و هرکس می‌تواند به آن داخل شود، و منتهی فرقی که بین خیر و شر وجود دارد این است: انجام دادن کار خیر مستلزم زحمت دنیوی و راحت اخروی است،

١٥- باب: الرِّفْقِ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ

باب [١٥]: مدارا در همهٔ کارها

٢٠٢٥- عَنْ عائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالَتْ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ» [رواه البخاری: ٦٠٢٤].

٢٠٢٥- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند مدارا، و میانه روی را در همهٔ کارها دوست دارد»[1].

١٦- باب: تَعَاوُنِ الْمُؤمِنِينَ بَعْضُهمْ بَعْضاً

باب [١٦]: همکاری مسلمانان با یکدیگر

٢٠٢٦- عَنْ أَبِي مُوسَى، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قالَ: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ. وَكانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جالِسًا، إِذْ جاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ، أَوْ طَالِبُ حاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ:«اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ مَا شَاءَ» [رواه البخاری: ٦٠٢٧].

٢٠٢٦- از ابو موسی رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «مسلمان برای مسلمان مانند دیواری است که یک قسمت آن، قسمت دیگر آن را نگه می‌دارد» بعد از آن انگشتان خود را داخل یکدیگر نمودند. و در حالی که پیامبر خدا ﷺ نشسته بودند، شخصی و یا حاجتمندی آمد و چیزی طلب کرد، ایشان روی خود را به طرف ما کرده

ولی کار بد در دنیا جذاب و دل انگیر است، و در آخرت مستوجب عذاب، و از اینجا است که پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: «حفت النار بالشهوات، وحفت الجنئ بالمکاره» یعنی: راه رفتن به دوزخ از گل [بر آورده شدن خواهشات] فرش است، و راه رفتن به بهشت از خار [نا گواری‌ها].

١- و از همینجا است که گفته‌اند: احکام دین اسلام بین افراط و تفریط است، و کسانی که در امور دین و دنیا میانه روی می‌کنند، کسانی‌اند که به سعادت دارین نائل می‌شوند، و با لمقابل کسانی که در دین و یا دنیا افراط می‌کنند، سبب ایجاد مشکلات برای خود و احیانا برای دیگران نیز می‌شوند.

و فرمودند: «شفاعت یکدیگر خود را بکنید، برای شما مزد داده می‌شود، و خدا آنچه را که خواسته باشد بر زبان نبی خود جاری می‌سازد[1].

۱۷ - باب: «لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاحِشاً وَلاَ مُتَفَحِّشاً»

باب [۱۷]: پیامبر خدا ﷺ بد زبان و ناسزا گوی نبودند

۲۰۲۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبَّابًا، وَلاَ فَحَّاشًا، وَلاَ لَعَّانًا، كَانَ يَقُولُ لِأَحَدِنَا عِنْدَ المَعْتِبَةِ: «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ» [رواه البخاری: ٦٠٣١].

۲۰۲۷- از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ دشنام دهنده، و فحش دهنده و لعنت کننده نبودند، هنگام قهر برای مایان چنین می‌گفتند: «چرا [فلانی] چنین کرده است، پیشانی‌اش خاک آلود شود»[2].

۱۸ - باب: حُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ وَما يُكْرَهُ الْبُخْلِ

باب [۱۸]: خوبی حسن خلق و سخاوت، و بدی بخالت

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

توجیه نبوی کریم چنین است که: اگر محتاجی به نزد شخص متمکنی می‌آید شما هم با او همدست شوید و از آن شخص متمکن برایش چیزی بخواهید، و آن شخص متمکن خواه برای فقیر چیزی بدهد و یا ندهد، شما به سبب شفاعت و عذر خواهی خود، مستحق اجر و ثواب می‌گردید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طبیعت بشر چنین است که اگر کسی سبب قهر و غضبش می‌گردد، این شخص عکس العمل نشان داده یا او را دشنام می‌دهد، یا برایش فشح می‌دهد، و یا لعنتش می‌کند، ولی نبی کریم ﷺ با ادب نبوت، از این کارهای زشت برئ بودند، و تنها چیزی که در چنین حالتی می‌گفتند این بود که پیشانی‌اش خاک آلود شود، و این سخن نه دشنامی بود، و نه فحشی، و نه لعنتی، بلکه سخنی بود که بنابر عرف بر زبان‌ها جاری بود، و البته کسی که خداوند متعال متکفل ادبش باشد، چنین است، پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «أَدَّبَنِيْ رَبِّيْ فَأَحْسَنَ تَأْدِيْبِيْ»، یعنی مرا پروردگارم ادب کرد، و خوب ادب کرد.

٢٠٢٨- عَنْ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قالَ: «مَا سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لاَ» [رواه البخاری: ٦٠٣٤].

٢٠٢٨- از جابرﷺ روایت است که گفت: هیچگاه از پیامبر خداﷺ چیزی خواسته نشده است، که ایشان [در مقابل آن] (نِه) گفته باشند[1].

٢٠٢٩- عَنْ أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «خَدَمْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ، فَمَا قَالَ لِي: أُفٍّ، وَلاَ: لِمَ صَنَعْتَ؟ وَلاَ: أَلَّا صَنَعْتَ» [رواه البخاری: ٦٠٣٧].

٢٠٢٩- از انسﷺ روایت است که گفت: ده سال برای پیامبر خداﷺ خدمت کردم، یکبار برایم (اُف) و یا اینکه: (چرا چنین کردی و چرا چنان نکردی) نگفتند[2].

١٩- باب: مَا يُنْهَى مِنَ السِّبَابِ وَاللَّعْنِ

باب [١٩]: نباید کسی را دشنام داد و یا لعنت کرد

٢٠٣٠- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلًا بِالفُسُوقِ، وَلاَ يَرْمِيهِ بِالكُفْرِ، إِلَّا ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ» [رواه البخاری: ٦٠٤٥].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) معنی این حدیث نبوی شریف این است که: اگر کسی از پیامبر خداﷺ چیزی می‌طلبید و ایشان قدرت همکاری با او را داشتند، با او همکای می‌کردند، و اگر چنین قدرتی نداشتند، سکوت می‌کردند، و (نه) نمی‌گفتند.

٢) فرزدق شاعر مشهور عرب در وصف زین القابدین بن علی بن حسین یکی از احفاد نبی کریمﷺ می‌گوید که: جز در کلمۀ شهادت هیچگاه (نه) نگفته است، اگر کلمۀ شهادت نمی‌بود، (نه) گفتنش به (بلی) تبدیل می‌شد، مقصدش آن است که لفظ (لا) که به معنی (نه) می‌باشد، بر زبانش تنها در کلمۀ شهادت یعنی (لا إله إلا الله) استعمال می‌گردید، و اگر کلمۀ شهادت نمی‌بود، در کلامش (نه) وجود نمی‌داشت، و این بیت از قصیده‌ای است که فرزدق در مدح یکی از احفاد نبی کریمﷺ سروده است، و بدون شک سخاوت خود نبی کریمﷺ به مراتب و مراتب از سخاوت ممدوح فرزدق که زین العابدین بن علی بن حسینرحمه‌الله باشد، بالاتر و بالاتر است.

٢- و در احادیث بسیاری آمده است که اگر تعدی بر حقوق‌شان صورت می‌گرفت، از آن گذشت می‌کردند، ولی در حقوق شرعی و تطبیق احکام شرع، از همگان شدیدتر بودند.

۲۰۳۰- از ابو ذرﷺ روایت است که وی از پیامبر خداﷺ شنیده است که فرمودند: «کسی نیست که دیگری را به فسق و کفر متهم کند، مگر آنکه فسق و کفر به خودش بر می‌گردد، [در صورتی که] آن شخص چنین نباشد»[۱].

۲۰۳۱- عَنْ ثَابِتَ بْنَ الضَّحَّاكِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ حَدَّثَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلاَمِ فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لاَ يَمْلِكُ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ، وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ، وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ» [رواه البخاری: ٦٠٤٧].

۲۰۳۱- از ثابت بن ضحاکﷺ[۲] که از بیعت کنندگان شجره بود، روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند:

«کسی که به ملت دیگری غیر از ملت اسلام سوگند بخورد او همچنان است که گفته است.

و بر بنی‌آدم بر آنچه که مالک آن نیست نذری نیست.

و کسی که در دنیا به چیزی خودکشی نماید، در روز قیامت با همان چیز تعذیب می‌شود.

و کسی که مسلمانی را لعنت کند، مانند آن است که او را کشته باشد.

و کسی که مسلمانی را به کفر متهم کند، مانند آن است که او را کشته باشد»[۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر کسی به دیگری کافر و یا فاسق می‌گوید، در صورتی که آن شخص واقعا کافر و یا فاسق نباشد، این کفر و فسقش به خود گوینده بر می‌گردد، ولی اگر آن شخص متصف به همان صفت باشد، بر شخص گوینده چیزی بر نمی‌گردد، و با آن هم چون پوشیدن عیب از صفات پسندیدۀ اسلامی است، اگر کسی در دیگری عیبی سراغ دارد، نباید عیب آن شخص را برملا سازد، و پیامبر خداﷺ فرموده‌اند: کسی که عیب مسلمانی را در دنیا می‌پوشد، خداوند عیبش را در آخرت می‌پوشد، مگر آنگه آن شخص ظالم باشد، که در این صورت برملا کردن عیب آن جواز دارد.

۲- وی ثابت بن ضاک بن خلیفۀ انصاری اشهلی است، از کسانی است که تحت شجره با پیامبر خداﷺ بیعت کرده بودند، در وقت وفات نبی کریمﷺ هشت ساله بود، و در سال چهل پنج هجری وفات یافت، اسد الفابه (ض/۲۲۶).

٢٠ باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ النَّمِيمَةِ

باب [٢٠]: کراهت سخن‌چینی

٢٠٣٢- عَنْ حُذَيْفَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَدْخُلُ الجَنَّةَ قَتَّاتٌ» [رواه البخاری: ٦٠٥٦].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در این حدیث نبوی شریف پیامبر خداﷺ از چندین کار منع کرده‌اند:

فرموده‌اند: (کسی که به ملت دیگری غیر از ملت اسلام سوگند بخورد او همچنان است که گفته است)، مثلا: اگر کسی بگوید که اگر چنین و یا چنان کرده باشم، یهود و یا نصاری باشم، بعضی از علماء می‌گویند که در این صورت از یهود و نصاری می‌باشد، خواه در سوگند خود راست گفته باشد، و خواه دروغ، ولی صاحب (فتح المبدئ) می‌گوید: در صورتی یهود و نصاری می‌شود که در سوگند خود درووغ گفته باشد، و ظاهر حدیث مؤید نظر اول است، از این جهت طوری که در حدیث دیگری آمده است کسی که به این طریق سوگند می‌خورد، باید (لا إله إلا الله) بگوید، تا شبهۀ خروج از الام از وی رفع گردد.

٢) فرموده‌اند: (و بر بنی‌آدم بر آنچه که مالک آن نیست نذری نیست)، مثلا کسی که می‌گوید: اگر خدا مریض مرا شفا داد، و یا مسافرم از سفر آمد، ده گاو خیرات می‌کنم، اگر این شخص فقیر باشد و گاوی در اختیار نداشته باشد، از این نذر بر وی چیزی لازم نمی‌گردد، این همان چیزی است که از ظاهر حدیث نبوی دانسته می‌شود، ولی بعضی از علماء می‌گویند که: بر چنین شخصی فعلا چیزی نسبت به وفای نذر لازم نمی‌شود، ولی این شخص در آینده اگر توانمند شد، بر وی لازم است تا به نذر خود وفا نماید.

٣) فرموده‌اند: (و کسی که در دنیا به چیزی خودکسی نماید، در روز قیامت با همان چیز تعذیب می‌شود)، مثلا: اگ کسی خود را از کوهی بیندازد و به این طریق خودکشی نماید، در قیامت به طور دایم از کوه انداخته می‌شود، و اگر با کاردی به شکمش زده و خود را بکشد، در قیامت به طور مداوم کارد را بر شکمش فرو برده و خود را به این طریق می‌کشد، و حدیث دیگری به این معنی به تفصیل بیشتری قبلا گذشت.

۴) فرموده‌اند: (و کسی که مسلمانی را لعنت کند، مانند آن است که او را کشته باشدف و کسی که مسلمانی را به کفر متهم سازد، مانند آن است که او را کشته باشد)، یعنی: گناه لعنت کردن مسلمان، و گناه به کفر متهم کردن مسلمان، مانند گناه کشتن آن مسلمان است، و با این هم متاسفانه چه بسا می‌شنویم که یکی برای دیگری می‌گوید،: ای لعنتی! ای کافر، و یا بر پدرت لعنت، و امثال این‌ها، و نمی‌داند که با این سخن خود مرتکب چه گناه بزرگی گردیده است.

۲۰۳۲- از حذیفه‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «سخن‌چین به بهشت نمی‌رود»[۱].

۲۱- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّمَادُحِ

باب [۲۱]: آنچه که از ستایش یکدیگر مکروه است

۲۰۳۳- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَيْحَكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ - يَقُولُهُ مِرَارًا - إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لاَ مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ، وَحَسِيبُهُ اللَّهُ، وَلاَ يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا» [رواه البخاری: ٦٠٦١].

۲۰۳۳- از ابوبکره‌ﷺ روایت است که از شخصی نزد پیامبر خدا ﷺ یاد شد، شخص دیگری او را مدح کرد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر تو! گردن رفیقت را بریدی» و این سخن را چند بار تکرار نموده و [گفتند]:

اگر کسی مجلور می‌شود که کسی را مدح کند، بگوید که: فکر می‌کنم که فلانی چنین و چنان شخصی باشد، اگر واقعا چنین شخصی دیده می‌شد، و حسابش بر خدا است، و کسی را نزد خدا تزکیه و توصیف نکند»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) آنچه که از آن به (سخن چین) ترجمه شده است، در لفظ حدیث نبوی شریف همان طوری که مشاهده می‌کنید - (قتات) است، و لفظ دیگری که به معنی سخن چین آمده است (نمام) است، و در نزد اکثر علماء فرقی بین این دو لفظ نیست، ولی بعضی از علماء می‌گویند که: (نمام) کسی است که به مجلس به طور آشکارا حاضر می‌شود، و بعد از آن، چیزی را که می‌شنود غرض به هم انداختن، به شخص دیگر می‌رساند، و (قتات) کسی است که سخنی را به طور پنهانی می‌شنود، و غرض افساد آن را به طرف مقابل نقل می‌دهد.

۲) لفظ دیگری که به همین معنی نزدیک است، لفظ (غیبت) است، و غیبت عبارت از آن است که از کسی در غیابش سخنی بگوئی که اگر از آن سخن خبر شود، بدش بیاید، ولو آنکه این سخنی را که راجع به وی گفته‌ای راست باشد، زیرا اگر راست نباشد، تهمت است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٢٢- باب: ما يُنْهى عَنِ التحَاسُدِ وَالتَّدَابُرِ

باب [٢٢]: آنچه که از حسادت و مقاطعهٔ یکدیگر ممنوع است

٢٠٣٤- عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ تَبَاغَضُوا، وَلاَ تَحَاسَدُوا، وَلاَ تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلاَ يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ» [رواه البخاری: ٦٠٦٥].

٢٠٣٤- از انس بن مالکﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند:

«از یکدیگر متنفر نباشید، و با یکدیگر حسادت نورزید، با یکدیگر مقاطعه نکنید، و بندگان خدا و باهم برادر باشید، برای مسلمان روا نیست که برادرش از سه روز ترک کند»[1].

٢٠٣٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الحَدِيثِ، وَلاَ تَحَسَّسُوا، وَلاَ تَجَسَّسُوا، وَلاَ تَحَاسَدُوا، وَلاَ تَدَابَرُوا، وَلاَ تَبَاغَضُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا» [رواه البخاری: ٦٠٦٤].

٢٠٣٥- از ابو هریرهﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند:

«از بدگمانی خودداری نمائید، زیرا بدگمانی دروغ‌ترین سخن‌ها است، از عیو مردم جستجو نکنید، جاسوسی یکدیگر را نکنید، با یکدیگر حسادت نورزید، با یکدیگر

سبب مدح نکردن شخص دیگر آن است که شاید از حقیقت حال اشخاص با خبر نیستید، و چه بسا که در این مدح خود مرتکب دروغی شده باشید، و خود خداوند متعال از احوا بندگان خود واقف است، و حاجتی به تزکیهٔ دیگران ندارد، ولی اگر موقعی پیش آمد که موجب تزکیه بود، مانند تزکیهٔ شهود و تزکیهٔ متهم و امثال این‌ها، تزکیهٔ چنین اشخاصی باکی ندارد، و احیانا لازمی است.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مقاطعه و ترک برادر مسلمان در صورتی روا نیست که آن مسلمان نسبت به شخص تو تقصیری کرده باشد، ولی کسی که در امور دین معصیت می‌کند، و یا تعدی و ظلم بر دیگران برایش عادت و سجیه شده است، و یا شخص حرام و خواری است، اگر شخص جهت نصیحت کردن نزدش می‌رود، کار خوب و لازمی است، و اگر جهت احترام نزدش می‌رود، باید از این کار خودداری کرده، و با وی مقاطعه نماید، تا با این کار از یک طرف بتوان تنبیهش کرد، و از طرف دیگر مورد اتهام به همکاری با وی قرار نگیرد.

کینه‌توزی نداشته باشید، از رفت و آمد با یکدیگر مقاطعه ننمائید، و بندگان خدا و باهم برادر باشید».

۲۳- باب: مَا يَجُوزُ مِنَ الظَّنِّ

باب [۲۳]: گمان بردنی که جواز دارد

۲۰۳۶- عَنْ عَائِشَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا أَظُنُّ فُلاَنًا وَفُلاَنًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا» قَالَ اللَّيْثُ: «كَانَا رَجُلَيْنِ مِنَ المُنَافِقِينَ». [رواه الخاری: ٦٠٦٨].

۲۰۳۶- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی از دین ما چیزی بفهمند»، و در روایت دیگری آمده است [که فرمودند]: «... از دینی که ما پیروی می‌کنم چیزی بدانند»[1].

۲٤- باب: سِتْرِ الْمُؤمِنِ عَلَى نَفْسِهِ

باب [۲۴]: مسلمان باید عیب خود را بپوشاند

۲۰۳۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلَّا المُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ المُجَاهَرَةِ أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلًا، ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ: يَا فُلاَنُ، عَمِلْتُ البَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ» [رواهل البخاری: ٦٠٦٩].

۲۰۳۷- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «تمام امت من در عافیت است مگر کسانی که گناهان خود را برملا می‌سازند، و واقعا از بیشرمی است که کسی در شب کاری کرده باشد، و خداوند آن را بر وی

۱- این دو نفری که پیامبر خدا ﷺ دربارۀ آن‌ها چنین گفتند، از منافقین بودند، از این جهت گمان بردن در مورد آن‌ها مانعی ندارد، بلکه باید حال آن‌ها را برای مسلمانان بیان نمود، تا فریب آن‌ها را نخورند، پس گمان بردن در مورد کسی روا نیست که مسلمان بوده و در راه مستقیم شریعت روان باشد.

پوشیده نگه داشته، و باز خودش آمده و می‌گوید: یا فلان! من دیشب چنین و چنان کردم، خداوند عیبش را می‌پوشاند، و او پردهٔ خدا را از خود دور می‌اندازد».

۲۵- باب: الهِجْرَةِ وَقَوْلِ النَّبِيِّ: «لاَ يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ»

باب [۲۵]: مقاطعه، و این قول پیامبر خداﷺ: «روا نیست که برادرش را بیش از سه روز مقاطعه نماید»

۲۰۳۸- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ: فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ» [رواه البخاری: ٦٠٧٧].

۲۰۳۸- از ابو ایوب انصاریؓ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «برای کسی روا نیست که برادرش را بیش از سه روز ترک کند، به طوری که اگر باهم ملاقات می‌کنند، این از آن رو بگرداند، و آن از این، و بهترین آن‌ها همان است که اول سلام می‌کند»[1].

۲۶- باب: قَوْلِ الله تَعَالَى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾ وَمَا يُنْهى عَنِ الْكَذِبِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از برادر در این حدیث برادر اسلامی است، و به این طریق همان طور که شامل برادر نسبی را می‌شود، شامل هر مسلمان دیگری را نیز می‌شود، زیرا خداوند متعال همهٔ مسلمانان را باهم برادر نامیده و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ یعنی: به یقین که مسلمانان باهم برادر هستند.

۲) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی برادرش را کم‌تر از سه روز ترک کرد، برایش گناه ندارد، زیرا بعد از اینکه کدورتی بین دو نفر پیدا شد، به شکل طبیعی تا مدت سه روز آثارش باقی می‌ماند، ولی بعد از سه روز اگر اثر اندکی از کدورت باقی مانده باشد، شخص مسلمان می‌تواند با نظر داشت توجیهات اسلامی و مسؤولیات دینی خود آن کدورت باقی‌مانده را از قلبش زدوده و به نزد برادر مسلمان خود برود، و البته همین سلام و علیک یک بار کفایت نمی‌کند، بلکه باید رفت و آمد و علاقات‌شان به طور کامل به حالت عادی خود برگردد.

باب [۲۶]: قوله تعالی ﴿ای مسلمانان! از خدا بترسید و با راست گویان باشید﴾ و آنچه که در نهی از دروغ آمده است

۲۰۳۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى البِرِّ، وَإِنَّ البِرَّ يَهْدِي إِلَى الجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا. وَإِنَّ الكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الفُجُورِ، وَإِنَّ الفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا» [رواه البخاری: ٦٠٩٤].

۲۰۳۹- از عبدالله‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «راستی به سوی نیکویی رهبری می‌کند، و نیکویی به سوی بهشت، و شخص تا جایی به راست گویی ادامه می‌دهد که در نزد خدا از جملهٔ صدیقین به حساب می‌آید».

«و دروغ به سوی بدکاری رهبری می‌کند، و بدکاری به سوی دوزخ، و شخص تا جایی دروغ می‌گوید که در نزد خدا دروغگو نوشته می‌شود»[1].

۲۷- باب: الصَّبْرِ فِي الأَذى

باب [۲۷]: صبر در ناگواری

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) اینکه خداوند کسی را که به راست گوئی ادامه می‌دهد، از جملهٔ صدیقان حساب می‌کند، امتیازی است که بالاتر از آن امتیاز و مرتبهٔ وجود ندارد، زیرا این مرتبه‌ای است که بعد از مرتبهٔ انبیاء الله است، و مراتب تقرب به خداوند متعال چهار مرتبه است، به این ترتیب، اول: مرتبهٔ انبیاء، دوم: مرتبهٔ صدیقین که ابوبکر صدیقﷺ در اینک مرتبه قرار دارد، سوم: مرتبهٔ شهداء، چهارم مرتبهٔ صالحین.

۲) همان طوری که راست گوئی انسان را به چنین مرتبهٔ می‌رساند، بالمقابل دروغ گفتن قلب انسان را سیاه ساخته و او را به مرحلهٔ سقوط می‌دهد که در نزد خداوند متعال از جملهٔ کذابین به حساب می‌آید، اما مالکﷺ از ابن مسعودﷺ روایت می‌کند که گفت: «شخص تا جایی دروغ می‌گوید و به این عمل خود ادامه می‌دهد که در دلش نقطهٔ سیاهی پیدا می‌شود، و این سیاهی منتشر می‌گردد، تا جایی که همهٔ دلش را سیاه می‌کند، و در اینجا است که در نزد خداوند متعال از جملهٔ کذابین محسوب می‌گردد.

٢٠٤٠- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ، أَوْ: لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ» [رواه البخاری: ٧٠٩٩].

٢٠٤٠- از ابو موسیﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «هیچ کسی - و یا هیچ چیزی - در مقابل آزار و ناگواری که می‌شنود از خدا صابرتر نیست، آن‌ها به وی نسبت فرزند را می‌دهند، و او برای آن‌ها عافیت ورزق می‌دهد».

٢٨- باب: الحَذَرِ مِنَ الْغَضَبِ

باب [٢٨]: پرهیز از غضب

٢٠٤١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الغَضَبِ» [رواه البخاری: ٦١١٤].

٢٠٤١- از ابو هریرهﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «پهلوان کسی نیست که دیگران را بخواباند، بلکه پهلوان کسی است که هنگام غضب، مالک نفس خود باشد»[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) پیامبر خداﷺ از این جهت پهلوان را کسی دانستند که مالک نفس خود باشد که: بزرگ‌ترین دشمن انسان نفس انسان است، و وقتی که نفس در غضب آمد، سبب بر انگیختن شخص برکارهای نا شایست می‌گردد، و در این وقت است که شخص با اراده می‌تواند غضبش را مهار نموده و جلوش را بگیرد، و کسی که به این کار قدرت ندارد و تابع شهوات و ثورات نفسی خود می‌گردد، کسی است که ضعیف الإراده است، و نباید ادعای شخصیت و حیثیت را داشته باشد.

٢) در مسند بزار از انسﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ مردمی را هرکسی که بغل می‌دهد او را می‌خواباند، فرمودند: مگر نمی‌خواهید که برای شما بگویم که پهلوان‌تر از وی کیست؟ کسی که است که شخصی برایش چیزی گفته و غضبش را بر انگیخته می‌سازد، ولی او غضبش را فرو می‌خورد، و به اینگونه بر نفس خود، و بر شیطان خود، و بر شیطان آن شخص دیگر غالب می‌آید».

پس خلاصه آنکه: پهلوان کسی نیست که دیگران را بخواباند، بلکه پهلوان کسی است که خود را بخواباند، یعنی: نفس خود را مهار کرده و تابع شهوات و رغبات شیطانی خود نگردد.

٢٠٤٢- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوْصِنِي، قَالَ: «لاَ تَغْضَبْ» فَرَدَّدَ مِرَارًا، قَالَ: «لاَ تَغْضَبْ» [رواه البخاری: ٦١١٦].

٢٠٤٢- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که شخصی برای پیامبر خدا ﷺ گفت: مرا نصیحت کنید.

فرمودند: «غضب مکن».

آن شخص طلبش را چند بار تکرار نمود، و پیامبر خدا ﷺ در هربار می‌گفتند که: «غضب مکن»[1].

٢٩- باب: الحَيَاءِ

باب [٢٩]: حیا

٢٠٤٣- عَنْ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الحَيَاءُ لاَ يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ» [رواه البخاری: ٦١١٧].

٢٠٤٣- از عِمْران بن حُصیْن رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «حیا ثمرهٔ جز خیر و نیکویی ندارد»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

شخص ناصح و مربی با تدبیر، باید مانند طبیب باشد که برای هر مریضی با در نظر داشت مرضش دوای مناسبی را توصیه نماید، و روی این اصل بود که پیامبر خدا ﷺ برای این شخص به طور مکرر فرمودند که «غضب مکن»، زیرا از حال این شخص مطلع بودند و می‌دانستند که بهترین نصیحت برای وی آن است که از غضب خودداری نماید.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) طبرانی از قره بن ایاس روایت می‌کند که گفت: کسی از پیامبر خدا ﷺ پرسید: آیا حیا از جملهٔ دین است؟ فرمودند: «بلکه حیا عبارت از تمام دین است».

٢) حیا بر دو قسم است، حیاء مشروع، و حیاء نا مشروع:

أ) حیاء مشروع: حیاء مشروع آن است که سبب ادای واجبات و ترک منکرات گردد، چه این حیا از خدا باشد، و چه از بندگان خدا، زیرا شخص (با حیاء) در حالی که خدا را ناظر و حاضر بر احوال خود می‌داند، از وی می‌شرمد که فرائضش را ترک کند، و یا مرتکب منهیاتش گردد، چنان‌چه این شخص از بندگان خدا می‌شرمد که ببینند و یابشنوند که وی اجبات دینی و اجتماعی‌اش را ترک می‌کند، و یا مرتکب فحشاء و منکر می‌شود.

٣٠- باب: إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ

باب [٣٠]: اگر شرم نداری هرچه می‌خواهی بکن

٢٠٤٤- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلاَمِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» [رواه البخاری: ٦١٢٠].

٢٠٤٤- از ابو مسعود انصاری‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آنچه را که مردم از سخنان نبوت گذشته درک کرده‌اند این است که: اگر شرم نداری هرچه که می‌خواهی بکن»[1].

٣١- باب: الانبِسَاطِ إِلَى النَّاسِ، قَالَ ابْنُ مَسعُودٍ: خَالِطِ النَّاسَ وَدِينَكَ لاَ تَكْلمَنَّهُ وَالدُّعابَةِ مَعَ الأَهْلِ

ب) حیاء نامشروع: حیاء نامشروع آن است که سبب ضایع شدن حق خدا و یا حق بندگان خدا شود، مثلا: اگر کسی باشد که با مردم بی دین و فاجری همسفر و یا هم صحبت شده باشد، وچون آن‌ها پابندی به دین را بد می‌بینند این شخص از اینکه برخاسته و نماز بخواند حیاء می‌کند، و یا اگر از کسی طلبی دارد، و آن کس حقش را نمی‌دهد، و خودش از اینکه حق خود را بخواهد، حیا می‌کند، حیاء کردنش در این دو مورد، حیاء نامشروع است، و بزدلی نامیده می‌شود، نه حیاء.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از سخن نبوت گذشتگان این است که بعضی از احکام الهی تغییر ناپذیر است، و در همهٔ ادیان و شرائع به آن عمل می‌شود، و از جملهٔ چنین احکامی همین مسئله است که: «اگر شرم نداری هرچه که می‌خواهی بکن»، و البته این به آن معنی نیست که شخص بی‌حیا وبی‌شرم مطلق العنان باشد، و برایش از نگاه شرعی جواز داشته باشد تا هرکاری را که می‌خواهد انجام بدهد، بلکه این امر برای تهدید و تخویف است، و نظیر آن این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ﴾ یعنی: هرچه می‌خواهید بکنید، ولی از عقوبت الهی نجات نخواهید یافت، و مانند این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ یعنی: هرکه خواست ایمان بیاورد، و هرکه خواست کافر شود، والبته این به آن معنی نیست که کافر شدن برایش شخص روا باشد.

باب [۳۱]: خوش خلقی با مردم، و ابن مسعود گفت که: با مردمان الفت کن ولی دین خود را جریحه‌دار مساز...

۲۰۴۵- عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيُخَالِطُنَا، حَتَّى يَقُولَ لِأَخٍ لِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ، مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ» [رواه البخاری: ٦١٢٩].

۲۰۴۵- از انس‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ با ما تا جایی انس و الفت می‌کردند، که روزی برای برادر کوچکم گفتند: «یا ابا عمیر! چه کرد نُغَیْر»[1]؟

۳۲- باب: لاَ يُلْدَغُ الْمُؤمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ

باب [۳۲]: مسلمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود

۲۰۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «لاَ يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ» [رواه البخاری: ٦١٣٣].

۲۰۴۶- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «مسلمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

نام برادر کوچک انس، زید بود، و این طفل جوجه گنجشکی داشت که با وی بازی می‌کرد، و جوجه گنجشک را به عربی (نُغَیْر) می‌گویند، و این جوجه گنجشک مرد، و چون زید از مردن (نُغَیْر) غمگین و حزین شده بود، پیامبر خداﷺ جهت خوشوقتی آن طفل، او را به کنیت یاد کرده، و با کلام مسجعی از حال جوجه گنجشکش پرسیدند، و گفتند: «یا آبا عمیر! ما فعل انفیر»؟ و این دلالت به حسن خلق، و صفت نیک و تواضع آن حضرتﷺ دارد، که حتی با اطفال همنوائی داشته و نمی‌خواستند که آن‌ها در غم و اندوه باشند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب این گفتهٔ نبی کریمﷺ آن بود که شخص شاعری به نام (الو عزه) در شعر خود پیامبر خداﷺ را هجو می‌کرد، و مردم را بر علیه ملسمانان تحریک می‌نمود، این شخص در جنگ بدر به اسارت مسلمانان در آمد، برای پیامبر خداﷺ تهد سپرد که از کارهای زشت خود دست برداشته و توبه نماید، و پیامبر خداﷺ او را آزاد ساختند، ولی این شخص عهد خود را شکست و بار دیگر به هجو پیامبر خداﷺ و تحریک بر علیه مسلمانان شروع کرد، و دوباره در جنگ (أحد) به اسارت

٣٣- باب: مَا يَجُوزُ مِنَ الشَّعْرِ وَالرَّجَزِ وَالحِدَاءِ وَما يُكْرَهُ مِنْهُ

باب [٣٣]: آنچه که از شعر و سجع و رجز روا، و آنچه که مکروه است

٢٠٤٧- عَنْ أُبَيِّ بْنَ كَعْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكْمَةً» [رواه البخاری: ٦١٤٥].

٢٠٤٧- از أُبی بن کعبﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «بعضی از انواع شعر حکمت است»[(١)].

٣٤- باب: مَا يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْغَالِبَ عَلَى الإِنْسَانِ الشِّعْرُ حَتَّى يَصُدَّهُ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَالْعِلْمِ وَالقُرْآنِ

باب [٣٤]: روا نیست که اکثر وقت انسان به شعر گفتن بگذرد، و سبب ترک ذکر خدا و آموختن علم و خواندن قرآن گردد

٢٠٤٨- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا» [رواه البخاری: ٦١٥٤].

٢٠٤٨- از ابن عمرﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «اگر [مغز] انسان از چرک [و زرداب] پر شود، بهتر از آن است که از شعر پر شود»[(٢)].

مسلمانان در آمد، باز از پیامبر خداﷺ خواست تا او را آزاد کنند، پیامبر خداﷺ فرمودند: «مسلان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود».

١- و آن شعری است که بیانگر حق بوه، و متضمن مواعظ و حکمت و نصیحت باشد، ولی شعری که حاوی الفاظ رکیک، و هجو دروغ، و در توصیف خط و خال و زلف و میان، و ساق وران باشد، کلام بی‌هوده‌ای است، که نباید مسلمان وقت خود را به سرودن و یاشنیدن و یا خواندن آن ضایع سازد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از این شعری که پیامبر خداﷺ آن را بد گفته‌اند شعری است که در لهو لعب و فسق و فجور باشد، و شعری که حاوی علم و حکمت و وعظ و نصیحت و دفاع از دین باشد، نه تنها آنکه روا است بلکه مرغوب نیز هست، چنان‌چه خود نبی‌کریمﷺ حسان بن ثابتﷺ را تشویق به شعر گفتن می‌کردند، و پیشتر دیدیم که پیامبر خداﷺ فرمودند: بعضی از انواع شعر حکمت است.

٣٥- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِ الرَّجلِ: وَيْلَكَ

باب [٣٥]: آنچه که در گفتهٔ شخص آمده است که: وای بر تو

٢٠٤٩- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ البَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى تَقومُ السَّاعَةُ قَائِمَةٌ؟ تَقَدَّمَ وزَادَ هذِهِ الرِّوايَةِ بَعْدَ قَوْله: «أَنْتُ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» فَقُلْنَا: وَنَحْنُ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» [رواه البخاری: ٦١٦٧].

٢٠٤٩- از انس رضی الله عنه روایت است که شخصی از اهل بادیه نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! قیامت چه وقت برپا می‌شود؟

این حدیث قبلا گذشت، و در این روایت بعد از این گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که فرمودند «تو در قیامت با کسی هستی که آن را دوست میداری» این چیز هم آمده است که گفتیم: و آیا ما نیز چنین خواهیم بود؟

فرمودند: «بلی»[1].

٣٦- باب: مَا يُدْعى النَّاسُ بِآبَائِهِمْ

باب [٣٦]: [در قیامت] مردم به نام پدرهای خود یاد می‌شوند

٢٠٥٠- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الغَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ القِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ» [رواه البخاری: ٦١٧٧].

٢٠٥٠- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«برای شخص فریبکار در قیامت بیرقی برپا می‌شود، و گفته می‌شود که: این بیرق فریبکاری فلان بن فلان است»[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی و توضیح حدیث نبوی شریف چنین است که: بعد از این گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که فرمودند «تو در قیامت با کسی هستی که آن را دوست میداری»، شخصی گفت که من خدا و رسولش را دوست دارم، برایش گفتند: تو با کسی هستی که آن را دوست داری، کسان دیگری که آنجا حاضر بودند گفتند: آیا ما نیز چنین خواهیم بود، یعنی: ماهم با کسانی خواهیم بود که آن‌ها را دوست داریم؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: بلی.

٣٧- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ: «إِنَّمَا الكَرْمُ قَلْبُ المُؤمِنِ»

باب [٣٧]: قول النبیﷺ: «به تحقیق که تاک قلب مسلمان است»

٢٠٥١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَيَقُولُونَ الكَرْمُ، إِنَّمَا الكَرْمُ قَلْبُ المُؤْمِنِ» [رواه البخاری: ٦١٨٣].

٢٠٥١- از ابو هریرهؓ روایت است که گفت: «انگو را به نام (کَرْم) یاد نکنید، زیرا (کَرْم) قلب شخص مسلمان است»[٢].

٣٨- باب: تَحْوِيلِ الاسْمِ إِلَى اسْمٍ أَحْسَنَ مِنْهُ

باب [٣٨]: تغییر دادن یک اسم به اسم دیگری که بهتر از آن باشد

٢٠٥٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ زَيْنَبَ كَانَ اسْمُهَا بَرَّةَ، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَيْنَبَ» [رواه البخاری: ٦١٩٢].

٢٠٥٢- از ابو هریرهؓ روایت است که اسم زینب (بَرَّه) بود.

١- از احکام و سمئل متعلق به این حدیث آنکه:

گویند: برای هر فریب شخص فریبکار، بیرق جدا گانهٔ برپا می‌شود، اگر ده بار مردم را فریب داده باشد، ده بیرق، و اگر صد بار فریب داده باشد، صد بیرق، و همچنین الی آخره، و اینکه تنها برای شخص فریبکار بیرق برپا می‌شود نه برای دیگران به این سبب است که این شخص در دنیا، مردم را به طور پنهانی و مکارانه فریب می‌داد، و خداوند متعال او را به ضد عملش فضیحت و رسوا نموده و جزا می‌دهد، و باید متوجه بود که چون فریبکاری از امور متعلق به (حقوق الناس) است، از این جهت مورد عفو قرار نگرفته است.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(کَرْم): درخت انگور، یعنی: تاک است، در جاهلیت مردم تاک انگو را (کَرْم) می‌نامیدند، و مقصدشان آن بود که این تاک سبب کَرَم و شجاعت می‌شود زیرا از (کَرْم) که تاک انگور باشد، انگور به دست می‌آید، و از انگور شراب ساخته می‌شود، و شراب سبب سخاوت، کرم و شجاعت می‌شود، پیامبر خداﷺ این فکر جاهلیت را ناپسند دانسته و فرمودند، این قلب مسلمان است که منبع کرم و سخاوت و شجاعت می‌باشد، نه تاک انگور، پس اساس نهی زدودن این نظر و مفکوره بود نه اصل تسمیه، بنابراین اگر کسی آن فکر جاهلیت را در نظر نداشته باشد، و درخت انگور را (کَرْم) بنامد، إن‌شاء الله باکی ندارد.

کسی گفت: که خودش، خودش را صفت می‌کند.
و پیامبر خداﷺ او را (زینب) نام گذاشتند[1].

۳۹- باب: مَنْ دَعا صَاحِبَهُ فَنَقَصَ مِنَ اسْمِهِ حَرْفًا

باب [۳۹]: کسی که رفیقش را صدا کرده و حرفی از اسمش را کم گفته است

۲۰۵۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلاَمُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسُوقُ بِهِنَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالقَوَارِيرِ» [رواه البخاری: ٦٢٠٢].

۲۰۵۳- از انسؓ روایت است که گفت: أم سلیمؓ [که مادر انس می‌شود] در قافله بر شتر بارکش سوار بود، و (أنجشه) غلام پیامبر خداﷺ قافله دار شترهای زن‌ها بود.

پیامبر خداﷺ برایش گفتند: «یا نجش! قافله شیشه بار دارد آهسته‌تر بران»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خداﷺ این کار را دربارۀ جویریهؓ نیز انجام دادند، در صحیح مسلم از ابن عباسؓ روایت است که گفت: نام (جویریه)ؓ (بَرَّه) بود، و پیامبر خداﷺ نامش را تغییر داده و او را (جویریه) نامیدند، زیرا نمی‌خواستند برای‌شان گفته شود که از نزد (بَرَّه) خارج شده‌اند، زیرا (بَرَّه) به معنی زن نیکوکار است، و البته مناسب نیست که گفته شود، فشلان کس از نیکوکاری و یا از زن نیکوکار دور شده است، و یا از نیکوکاری جدا شده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) طوری که انس می‌گوید: نام کسی که شترها را میراند، (أَنْجَشَه) بود، ولی پیامبر خداﷺ حرف اخیر نامش را حذف کرده و او را (أَنْجَشَ) صدا کردند، و اگر تغییر نام سبب عیب و ننگ و عار برای صاحب اسم نشود، باکی ندارد، ولی اگر سبب چنین عیبی شود، و یا به نام و یا لقب زشتی نامیده شود، جواز ندارد و ممنوع است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِ﴾، یعنی: و با القاب زشت یکدیگر را نخوانید.

۲) مقصود از (بار شیشه) زن‌ها هستند، و آن‌ها را پیامبر خداﷺ از آن جهت به شیشه تشبیه نمودند که مانند شیشه نازک و لطیف و کم تحمل هستند، و البته این یک واقعیت است.

٤٠ - باب: أَبْغَضِ الأَسْمَاءِ إِلَى الله عز وجل

باب [۴۰]: بدترین نام‌ها در نزد خداوند عز وجل

٢٠٥٤- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَخْنَى الأَسْمَاءِ يَوْمَ القِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الأَمْلاَكِ» [رواه البخاری: ٦٢٠٥].

۲۰۵۴- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بدترین نام‌ها در نزد خداوند در روز قیامت کسی است که خود را شاهنشاه بنامد»[۱].

٤١ - باب: الحَمْدِ لِلْعَاطِسِ

باب [۴۱]: (الحمد لله) گفتن برای عطسه زننده

٢٠٥٥- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: عَطَسَ رَجُلاَنِ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ» [رواه البخاری: ٦٢٢١].

۲۰۵۵- از انسﷺ روایت است که گفت: دو نفر نزد پیامبر خدا ﷺ عطسه زدند، برای یکی از آن دو نفر دعا کردند، و برای دیگری دعا نکردند.

کسی برای‌شان گفت: چرا چنین کردید؟

فرمودند: «این یکی حمد خدا را گفت و آن دیگری حمد خدا را نگفت»[۲].

۱- زیرا این صفت خاص برای پروردگار است، و بنده هرچه که باشد مخلوق، و محل حوادث است، و کسی که خود را شاهنشاه و یا ملک الملوک می‌نامد، در حقیقت با خداوند به منازعه برخاسته، و خواسته است تا از عبودیت خدا خارج شود، و همان طوری که اتصاف به شاهنشاه روا نیست، اتصاف به هر صفت دیگری که به همین معنی باشد نیز روا نیست، مانند : (أمیر الأمراء) (سلطان السلاطین) (أحکم الحاکمین) و مثال این‌ها.

۲- یعنی: بعد از اینکه این شخص عطسه زد، گفت: (الحَمْدُ لِلَّهِ) و من هم برایش گفتم: (يَرْحَمُكَ اللَّهُ)، و چون دیگری (الحَمْدُ لِلَّهِ) نگفت، من هم برایش (يَرْحَمُكَ اللَّهُ) نگفتم، و به این اساس سنت است کسی که عطسه می‌زند باید بگوید: (الحَمْدُ لِلَّهِ)، و آنکه نزدش حاضر است بگوید: (يَرْحَمُكَ اللَّهُ)، و شخص عطسه زننده در جوابش بگوید: (يَهْدِيكُمُ اللَّهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ).

٤٢- باب: مَا يُسْتَحَبُّ مِنَ العُطَاسِ وَمَا يُكْرَهُ مِنَ التَّثَاؤُبِ

باب [۴۲]: عطسه زدن خوب، و خمیازه کشیدن مکروه است

٢٠٥٦- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ العُطَاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ، فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ، فَحَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ: فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِذَا قَالَ: هَا، ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ» [رواه البخاری: ٦٢٢٣].

۲۰۵۶- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند عطسه را دوست دارد، و خمیازه را مکروه می‌داند، اگر کسی عطسه بزند و (الحَمْدُ لِلَّهِ) بگوید، برهر مسلمانی که می‌شنود لازم است که برایش بگوید: (يَرْحَمُكَ اللَّهُ).

ولی خمیازه کشیدن از شیطان است، کسی که خمیازه می‌کشد، تا جایی که می‌تواند آن را دفع کند، زیرا کسی که خمیازه می‌کشد، شیطان به او می‌خندد»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) اگر کسی عطسه می‌زند، بعد از اینکه یک و یا دو و یا سه عطسه زد، باید بگوید: (الحَمْدُ لِلَّهِ)، و کسی که این سخنش را می‌شنود، باید بگوید: (يَرْحَمُكَ اللَّهُ)، و این در صورتی است که از سه بار بیشتر عطسه نزند، و اگر بیشتر از سه بار عطسه زد، باید برایش بگوید (عافاك الله) یعنی: خداوند تو را شفا بدهد، زیرا عطسه زدن بیش از سه بار به سبب مرض است.

۲) کسی که خمیازه می‌کشد مستحب است که هنگام خمیازه کشیدن، دست چپ خود را روی دهان خود بگذارد.

۳) چون خمیازه از اثر تکاسل و تاثیر شیطان است، از این سبب انبیاء الله هیچگاه خمیازه نمی‌کشند، زیرا انبیاء الله تحت تاثیر شیطان قرار نمی‌گیرند.

۴) این ماجه روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: کسی که خمیازه می‌کشد، دست خود را بر روی دهانش بگذارد، و مانند سگ دوله نکشد، زیرا اگر چنین کند، شیطان به وی می‌خندد»

۵) گویند: سبب خندۀ شیطان به کسی که خمیازه می‌کشد این است، که در وقت خمیازه کشیدن به شکل خنده آوری در می‌آید، و بالأخص اگر در این حالت آواز بکشد، خنده آورتر گردیده و بازیچۀ شیطان قرار می‌گیرد، و در این وقت است که شیطان به وی می‌خندد.

٧٢- كِتَابُ الاستِئْذَانِ

کتاب [۷۲]- اجازه خواستن

١- باب: تَسْلِيمِ القَلِيلِ عَلَى الكَثِيرِ

باب [۱]: سلام دادن افراد کم برای افراد بسیار

٢٠٥٧- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الكَبِيرِ، وَالمَارُّ عَلَى القَاعِدِ، وَالقَلِيلُ عَلَى الكَثِيرِ» [رواه البخاری: ٦٢٣١].

۲۰۵۷- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «خوردسال بر بزرگ سال، رهگذر برنشسته، و افراد کم بر افراد بسیار سلام بدهند»[1].

٢- تَسْلِيمِ المَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ

باب [۲]: سلام دادن رهگذر بر شخص نشسته

٢٠٥٨- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، في رواية، قَالَ: قالَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى المَاشِي، وَالمَاشِي عَلَى القَاعِدِ، وَالقَلِيلُ عَلَى الكَثِيرِ» [رواه البخار: ٦٢٣٣].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در صورت تعارض بین این حالات، هرطرف که پیشتر سلام بدهد، برایش ثواب بیشتری دارد، ولی از نگاه ادب بهتر است که جانب معنوی مراعات گردد، مثلا: اگر خورد سال نشسته بود، و بزرگسال از نزدش می‌گذشت، خوردسال به بزرگسال سلام بدهد، و اگر افراد کم نشسته بودند، و افراد زیادی از نزد آن‌ها می‌گذشتند، افراد بسیار سلام بدهند، و با این قیاس اگر افراد کمی که عالم بودند از نزد افراد بسیاری که غیر عالم بودند می‌گذشتند، آن افراد بسیار به آن افراد کم سلام بدهند، و اگر پدر از نزد فرزند یا فرزندان نشسته‌اش می‌گذشت، فرزندان به پدرشان سلام بدهند، و همچنین هرحالت مشابه دیگری.

۲۰۵۸- و از ابو هریره در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «سواره برپیاده، و پیاده بر نشسته، و اشخاص کم بر اشخاص بسیار، سلام بدهند»[۱].

۳- باب: السَّلاَمِ لِلْمَعْرِفَةِ وَغَيْرِ المَعْرِفَةِ

باب [۳]: سلام دادن برای شناخته و ناشناس

۲۰۵۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الإِسْلاَمِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلاَمَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ، وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ» [رواه البخاری: ٦٢٣٦].

۲۰۵۹- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که شخصی از پیامبر خدا ﷺ پرسید: کدام اسلام بهتر است؟

فرمودند: «اینکه برای هر شناخته و ناشناسی نان و سلام بدهی»[۲].

٤- باب: الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ البَصَرِ

باب [۴]: اجازه خواستن برای آن است که نظرت نیفتد

۲۰۶۰- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرٍ فِي حُجَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ، فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُ، لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الِاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ البَصَرِ» [رواه البخاری: ٦٢٤١].

۱- حکمت از سلام دادن سواره بر پیاده آن است که شخص سواره در خود یک نوع برتری احساس می‌کند، و برای آنکه از یک طرف چنین احساسی در شخص سواره پیدا نشده و متواضع باشد، و از طرف دیگر حس حقارت در شخص پیاده ایجاد نگردد، باید سواره برای پیاده سلام بدهد.

۲- و البته این کار سبب می‌شود تا حس وحشت و بیگانگی از بین مسلمانان رخت بر بسته و الفت و محبت جای‌گزین آن شود، و در شعب ایمان بیهقی آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «از علائم قیامت آن است که شخص - در وقت برپا بودن جماعت - از کنار مسجد بگذرد و نماز نخواند، و اینکه شخص جز به شخصی که می‌شناسد سلام ندهد».

۲۰۶۰- از سهل بن سعدﷺ روایت است که گفت: شخصی از سوراخی که در حجره‌های پیامبر خداﷺ بود، به داخل نگاه می‌کرد، و در این وقت در دست پیامبر خداﷺ شانهٔ آهنی بود که سرخود را با آن می‌خاریدند.

[برای آن شخص] گفتند: اگر خبر می‌شدم که تو به داخل خانه نگاه می‌کنی، این آهن را در چشمت فرو می‌بردم، اجازه خواستن برای همین است که شخص نگاه نکند»[۱].

٥- باب: زِنَا الجَوَارِحِ دُونَ الفَرْجِ

باب [۵]: غیر از فرج، دیگر اعضای بدن هم زنا می‌کنند

۲۰۶۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لاَ مَحَالَةَ، فَزِنَا العَيْنِ النَّظَرُ، وَزِنَا اللِّسَانِ المَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَيُكَذِّبُهُ» [رواه البخاری: ٦٢٤٣].

۲۰۶۱- از ابن عباسﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند:

«خداوند برای هر انسانی نصیبش را از زنا مقدر کرده است، و به این چیز حتما خواهد رسید، زنای چشم نظر کردن است، و زنای زبان گفتن است، و نفس آرزو و میل می‌کند، و فرج انسان این چیز را عملی می‌کند، و یا از آن ابا می‌ورزد»[۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) آهنی که در دست پیامبر خداﷺ بود و سر خود به آن می‌خاریدند، در عربی به نام (مدری) یاد می‌شود، و آن عبارت از شانهٔ آهنینی است که زن مشاطه موی زن‌ها را به آن راست و مرتب می‌سازد.

۲) مراد از این فرمودهٔ پیامبر خداﷺ که: «اجازه خواستن برای همین است که شخص نگاه نکند» این است که: خداوند مسلمانان را در وقت داخل شدن به خانهٔ کسی از این جهت امر به اجازه خواستن نموده است که چشمش در خانهٔ دیگران نیفتد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾، یعنی ای مؤمنان! به خانهٔ جز خانه‌های خودتان وارد نشوید، تا اینکه اجازه بخواهید و بر ساکنان خانه سلام کنید، و تو که در داخل خانه نگاه می‌کردی این قانون را مراعات ننمودی، ولو آنکه خودت شخصا بدون اجازه به خانه داخل نشده بودی.

٦- بابت: التَّسْلِيم عَلَى الصِّبْيَانِ

باب [۶]: سلام دادن بر اطفال

٢٠٦٢- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ» وَقَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَفْعَلُهُ» [رواه البخاری: ٦٢٤٧].

۲۰۶۲- روایت است که انس بن مالکﷺ از نزد اطفالی گذشت، بر آن‌ها سلام داد و گفت که: پیامبر خداﷺ چنین می‌کردند[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) زنا کردن چشم عبارت از آن است که: چون چشم شخص به زنی می‌افتد، دلش به آن تمایل پیدا می‌کند، در این حالت اگر شخص تمایل قلبی خود را عملی ساخت و زنا کرد، مرتکب گناه کبیره می‌گردد و مستوجب عقوبت خداوندی است، و اگر از انجام دادن آن ابا ورزید، امید است که از نظر کردن - به سبب اعمال نیکی که انجام می‌دهد - مورد عفو و بخشایش خداوندی قرار گیرد.

۲) نظری که گناه است، نظری است که بعد از نظر اول است، و نظری است که از روی لذت و شهوت باشد، و نظری که بدون اختیار باشد، زنا شمرده نمی‌شود، از این سبب است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «نظر اول برای تو، و نظر دوم بر علیه تو است»، یعنی: از نظر اول برتو گناهی نیست، و گناهی که هست، به سبب نظر دوم است، و سببش آن است که نظر اول بدون اختیار، و نظر دوم روی قصد و اختیار است.

۳) مراد از زنا کردن زبان آن است که شخص با زنی به مقصد زنا و فحشاء گفتگو می‌نماید، و سخنش طوری باشد که او را به این کار متمایل سازد.

۴) مراد از آرزو و میل نفس این است که: نفس بشری همیشه متمایل به این چیزها است.

۵) امام عینی‌رحمه‌الله می‌گوید: انسان مالک دفع شهوت از نفس خود نیست، ولی خداوند متعال به لطف و رحمت خود این چیزها را از صفایر گناهان محسوب نموده است، و تا وقتی که فرج انسان آن را عملی نسازد، به کبائر تبدیل نمی‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از فوائد سلام کردن بر اطفان آن است که اطفال را بر آداب اسلامی عادت می‌دهد، و می‌آموزند که باید رهگذر بر دیگران سلام بدهد، امام عینی‌رحمه‌الله می‌گوید: اگر طفل خوش صورت باشد، نباید بر او سلام داد، زیرا احتمال دارد که این سلام دادن، منجر به فتنه گردد، از این حدیث و از احادیث دیگری که در این مورد آمده است، دانسته می‌شود که: سلام دادن سنت، ورد سلام، واجب است.

٧- باب: إِذَا قَالَ: مَنْ ذَا؟ فَقَالَ: أَنَا

باب [٧]: اگر می‌پرسد: کیست؟ می‌گوید: من

٢٠٦٣- عَنْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي، فَدَقَقْتُ البَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا» فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا [رواه البخاری: ٦٢٥٠].

٢٠٦٣- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: در موضوع قرضی که بر بالای پدرم بود نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم، و در را زدم.

گفتند: «کیست»؟

گفتم: «من».

گفتند: «من، من [چه معنی دارد]»، و گویا از این جواب دادن بدشان آمد[1].

٨- باب: التَّفَسُّحِ فِي المَجَالِسِ

باب [٨]: فراخ نشستن در مجالس

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) سبب آنکه پیامبر خدا ﷺ از این نوع جواب دادن بدشان آمد این بود که این نوع جواب دادن، مقصد را اداء نمی‌کرد، زیرا از آن معلوم نمی‌شد که آن شخص کیست، پس باید جواب انسان برای کسی که از داخل خانه می‌پرسد (کیست)؟ طوری باشد که برای صاحب خانه نسبت به این شخص معرفت کامل حاصل گردد، تا اگر خواست در خانه‌اش را برایش بگشاید، ورنه از نزدش معذرت بخواهد.

٢) کسی که به در خانهٔ دیگری در می‌زند، اگر فکر می‌کرد که شخص داخل خانه او را از صدایش می‌شناسد، مانعی نیست که بگوید من هستم، و اگر او را از صدایش نمی‌شناخت، باید نام خود را بگوید، و اگر او را به نام نمی‌شناخت، به طور مختصر خود را برایش معرفی نماید، خلاصه آنکه: شخصی که به دروازهٔ خانهٔ شخص دیگری می‌آید، اگر از داخل خانه از وی می‌پرسند که کیستی؟ باید به طریق مناسبی خود را برای کسی در داخل خانه است معرفی نماید.

٢٠٦٤- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قالَ: «لاَ يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ، وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ «يَكْرَهُ أَنْ يَقُومَ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسَ مَكَانَهُ» [رواه البخاری: ٦٢٧٠].

٢٠٦٤- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسی نباید دیگری را از جایش برخیزاند و خودش به جای آن شخص بنشیند، ولی برای یکدیگر جا باز کنید، و جا را کلان سازید»[1].

٩- باب: الاحْتِبَاءُ بِاليَدِ

باب [٩]: احتباء کردن به دست

٢٠٦٥- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِفِنَاءِ الكَعْبَةِ، مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ» هَكَذَا [رواه البخاری: ٦٢٧٢].

٢٠٦٥- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که در کنار خانهٔ کعبه نشسته بودند، و این گونه به دست خود احتباء کرده بودند[2].

١٠- باب: إِذَا كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ثَلاَثَةٍ فَلاَ بَأْسَ بِالمُسَارَّةِ وَالمُنَاجَاةِ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اگر کسی به مجلسی داخل می‌شود، باید در همان جایی بنشیند که سر صف مردم به آنجا رسیده است.

٢) اگر کسی روی احترام می‌خواهد تازه وارد را به جای خود بنشاند، بجایش ننشیند، بلکه اگر اصرار می‌کردند، آن‌هائی که نشسته‌اند، قدری خود را به هم نزدیک‌تر کنند، تا جای برای این تازه وارد پیدا شود.

٣) اگر کسی از جایش غرض کاری بر می‌خیزد، و نیتش برگشتن باشد، نشستن به جای این شخص مکروه است.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(احتباء) که به نام (قرفصاء) نیز یاد می‌شود، نوع خاص نشستنی است که می‌توان آن را به فارسی به (بر سرین نشستن) ترجمه کرد، گرچه این ترجمه معنی کامل کلمهٔ (احتباء) را نمی‌دهد، زیرا احتباء عبارت از آن است که شخص بر روی سرین خود بنشیند، و هردو ران خود را به شکم خود بچسپاند، و دست‌های خود را بر دو ساق پای خود حلقه کند.

باب [۱۰]: اگر بیش از سه نفر بودند، مانعی از خصوصی صحبت کردن نیست

۲۰٦٦- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاَثَةً، فَلاَ يَتَنَاجَى رَجُلاَنِ دُونَ الآخَرِ حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ، أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ» [رواه البخاری: ٦٢٩٠].

۲۰۶۶- از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر سه نفر بودید، نباید دو نفر باهم خصوصی صحبت نموده و سومی را ترک نمائید، مگر آنکه کسان دیگری نیز به مجلس اشتراک نمایند، زیرا [اگر سوم را ترک کنید] این کار سبب حزن و اندوه این شخص می‌شود»[1].

۱۱- باب: لاَ تُتْرَكُ النَّار فِي البَيْتِ عِنْدَ النَّوْمِ

باب [۱۱]: در وقت خواب نباید آتش را در خانه نگهداشت

۲۰٦۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَحُدِّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ» [رواه البخاری: ٦٢٩٤].

۲۰۶۷- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: در مدینه خانۀ با همه کسانی که در آن زندگی می‌کردند سوخت، این خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید.

فرمودند: «آتش دشمن شما است، هنگام خواب آن را خاموش کنید».

۱۲- باب: مَا جَاءَ فِي الْبِنَاءِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی این حدیث نبوی شریف این است که: اگر در مجلسی فقط سه نفر وجود داشته باشند، نباید دو نفر باهم خصوصی صحبت نموده و سومی را ترک نمایند، زیرا این کار سبب احسان حقارت برای شخص سوم می‌گردد، ولی اگر در مجلس، اشخاص بیشتری وجود داشته باشند، از خصوصی صحبت کردن دو نفر باهم باکی نیست، زیرا نفر سوم می‌تواند با شخص دیگری به صحبت مشغول گردد، و در این حالت احساس حقارت نمی‌کند، و به اصطلاح به دلش چیزی نمی‌رسد.

باب [۱۲]: آنچه که در مورد عمارت آمده است

۲۰٦۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَنَيْتُ بِيَدِي بَيْتًا يُكِنُّنِي مِنَ المَطَرِ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ» [رواه البخاری: ٦٣٠٢].

۲۰٦۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: به یاد دارم که در زمان پیامبر خدا ﷺ برای خود خانۀ ساختم تا از باران برایم پناه گاهی، و از آفتاب سایه بانی باشد، و در ساختن این خانه هیچ کسی از خلق خدا با من همکاری نکرد[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: در آن زمان برای خود خانۀ ساختم که تمام آب و گلش را خودم تهیه کردم، و خودم آن را بنا نمودم، و خانۀ را که خود شخص بتواند به تنهائی بسازد، به طور طبیعی خانۀ محقر و کوچکی است، و گویا ابن عمر رضی الله عنهما می‌خواهد بگوید که زندگی ما در آن وقت ساده و بدون تکلف بود، و امکاناتی جهت احداث خانۀ خوب و بزرگ برای ما وجود نداشت.

٧٣- كتَابُ الدَّعوَاتِ

کتاب [۷۳]- دعاها

١- باب: لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَة مُسْتَجَابَةٌ

باب [۱]: برای هر پیامبری دعای مستجابی است

٢٠٦٩- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِئَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي فِي الآخِرَةِ» [رواه البخاری: ٦٣٠٤].

۲۰۶۹- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برای هر پیامبری دعای مستجابی است، و من این دعا را نگه می‌دارم تا در روز قیامت برای شفاعت امت خود دعا کنم»[1].

٢- باب: أَفْضَلِ الاسْتِغْفَارِ

باب [۲]: بهترین استغفار

٢٠٧٠- عَنْ شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «سَيِّدُ الِاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي

١- و این از کمال شفقت و رأفت حضرت نبی کریم ﷺ نسبت به امت خود، خصوصا نسبت به گنه‌کاران این امت می‌باشد، زیرا نیکوکاران خودشان، به فضل و رحمت خداوند از دوزخ نجات یافته و به بهشت می‌روند و نبی کریم ﷺ گنه‌کاران را شفاعت می‌کنند، تا از رفتن به دوزخ نجات یافته و به بهشت بروند، و یا اگر به سبب اعمال بد خود به دوزخ رفته‌اند، از دوزخ نجات یابند، اللهم ارزقنا شفاعة نبینا محمد ج، واجزه عنا أفضل ما جزیت نبیا عن أمته یا رب العالمین.

فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» قَالَ: «وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ، فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ» [رواه البخاری: ٦٣٠٦].

۲۰۷۰- از شداد بن اوس‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «بهترین استغفار این است که بگویی: (اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ)»[1].

و فرمودند: «کسی که این استغفار را در روز از یقین دل بگوید، و در همان روز پیش از آنکه شام شود بمیرد، از اهل بهشت است، و کسی که آن را در شب از یقین دل بگوید، و [در همان شب] پیش از آنکه صبح شود بمیرد، از اهل بهشت است».

۳- باب: اسْتِغْفَارِ النَّبِيِّ فِي اليَوْمِ وَاللَّيْلَةِ

باب [۳]: استغفار پیامبر خداﷺ در روز و در شب

۲۰۷۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي اليَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً» [رواه البخاری: ٦٣٠٧].

۲۰۷۱- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «به خدا سوگند است که من در هر روز بیش از هفتاد بار از خدا طلب آمرزش می‌نمایم و توبه می‌کنم»[2].

۱- یعنی: خدایا! پروردگار من تویی، خدای جز تو وجود ندارد، مرا تو خلق کرده‌ای و من بندهٔ توام، و من با عهد و وعدی که با تو بسته‌ام ایستاده‌ام، به نعمت تو اقرار می‌کنم، و به گنهان خود اعتراف می‌نمایم، پس مرا ببخش، زیرا جز تو دیگری گناهان را نمی‌بخشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اینکه پیامبر خداﷺ با وجود آنکه از گناه معصوم بودند، و خدا لغزش‌های گذشته و آیندهٔشان را بخشیده بود، و اینقدر توبه و استغفار می‌کردند، سببش آن است که توبه و استغفار عبارت است، و عبارت هر قدر که بیشتر باشد بهتر است، و سبب تقرب بیشتر به خدا می‌شود، و در عین حال اگر

٤- باب: التَّوْبَةِ

باب [۴]: توبه

٢٠٧٢- عَنْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَدِيثَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالآخَرُ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: «إِنَّ المُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ» فَقَالَ بِهِ هَكَذَا. قَالَ: «لَلَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلًا وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ، عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الحَرُّ وَالعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ» [رواه البخاری: ٦٣٠٨].

۲۰۷۲- از عبدالله بن مسعودﷺ روایت است که او دو حدیث را روایت کرد، یکی را از پیامبر خداﷺ، و دیگری را از خود، [حدیث خودش این است که:

گفت: شخص مسلمان گناه خود را همچون کوهی تصور می‌کند که در زیر آن نشسته است، و فکر می‌کند که شاید در هر لحظهٔ این کوه بر وی سقوط کند،

و شخص فاجر و بدکار گناهش را مانند مگسی تصور می‌کند که بر روی بنی‌اش نشسته است، و به یک اشارهٔ ناپدید می‌گردد.

[و حدیث پیامبر خداﷺ این است که فرمودند]: «خدا به توبهٔ بندهٔ خود راضی‌تر و خوش‌تر از کسی است که در جای خطرناکی منزل می‌کند، و شتری دارد که آب و نانش بر بالای آن شتر است، سرخود را می‌گذارد و لحظهٔ می‌خوابد، چون از خواب بیدار می‌شود می‌بیند که شترش رفته است».

گناهی وجود داشته باشد، توبه و استغفار سبب آمرزش آن گناه می‌گردد، و اگر گناهی وجود نداشته باشد، سبب کسب ثواب می‌شود، و این مانند کسی است که دستش را با آب می‌شوید، که اگر دستش کثیف باشد، کثافت از دستش زدوده می‌گردد، و اگر کثافتی وجود نداشته باشد، سبب طهارت بیشتر می‌شود، و یا این عمل‌شان تعلیم برای امت بود، تا آن‌ها همیشه مشغول توبه و استغفار باشند، زیرا آحاد امت هرکس که باشد، خالی از نوعی لغزش و گناه نیست.

«چون هوا گرم می‌شود و تشنگی‌بر وی غلبه می‌کند، می‌گوید به جای اول خود بر می‌گردم، و همان است که بر می‌گردد و [در همانجا] می‌خوابد، و چون سرش را از خوب بر می‌دارد می‌بیند که شترش بر بالای سرش ایستاده است»[1].

۵- باب: مَا يَقُولُ إِذَا نَامَ

باب [۵]: در هنگام خواب شدن چه باید گفت

۲۰۷۳- عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ اليَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا» وَإِذَا قَامَ قَالَ: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» [رواه البخاى: ٦٣١٢].

۲۰۷۳- از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که شب پیامبر خدا ﷺ به بستر خود می‌رفتند دست خود را بر زیر رخسار خود گذاشته و می‌گفتند: «بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا».

و چون از خواب بیدار می‌شدند می‌گفتند: «الحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»[2].

۱- از احکام و مسائل متلعق به این حدیث آنکه:

۱) البته چنین شخصی از دیدن شترش نهایت خوش و خورسند می‌شود، زیرا از یک طرف مال گم شده‌اش پیدا شده است، و ازطرف دیگر چون آب و نانش بر بالای این شتر بوده است، سبب نجاتش از مرگ می‌شود، و کسی که از گناهانش توبه می‌کند، خدا به سبب این توبه، از آن شخصی که شترش را یافته است، خوش‌تر و راضی‌تر می‌شود.

۲) و نسبت دادن فرحت و خوشی به خداوند متعال از اموری است که حقیقت آن را جز خود خداوند متعال، هیچکس دیگری نمی‌داند، و باید به آن ایمان آورد و از کیفیتش جستجو نکرد، و بعضی از علماء می‌گویند که مراد از فرحت و خوشی خداوند، رضایت و محبت او است، والله تعالی أعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی دعای اول این است که: خدایا! به نام تو می‌میرم و به نام تو زنده می‌شوم»، و معنی دعای دوم این است که: ستایش خاص برای خدایی است که بعد از مردن ما را زنده ساخت، و برانگیخته شدن بعد از مرگ به سوی او است.

٦- باب: النَّوْمِ عَلَى الشِّقِّ الأَيْمَنِ

باب [۶]: خواب شدن به پهلوی راست

٢٠٧٤- عَنِ البَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لاَ مَلْجَأَ وَلاَ مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ» [رواه البخاری: ٦٣١٥].

۲۰۷۴- از براء بن عازب رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ هنگامی که به بستر خواب می‌رفتند به پهلوی راست خود می‌خوابیدند و بعد از آن می‌گفتند: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لاَ مَلْجَأَ وَلاَ مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»[1].

٧- باب: الدُّعَاءِ إِذَا انْتَبَهَ مِنَ اللَّيْلِ

باب [۷]: دعای بیدار شدن در شب

---

۲) مراد از مرگ در این حدیث، حالت خواب، و مراد از زندگی، حالت بیداری است، و شکی نیست که بین مرگ و خواب، و بین بیدار شدن از خواب و بین زنده شدن بعد از مرگ، شباهت زیادی وجود دارد.

۱- یعنی: خدایا! خودم را به تو سپردم، و به سوی تو روی آوردم، و همه کار خود را به تو سپردم، و تو را پشت و پناه خود ساختم، امید به رحمت تو، و خوفم از غضب تو است، پناهگاه دیگری جز پناه تو، و نجاتی جز نجات تو وجود ندارد، به کتابی که نازل کردی و به پیامبری که فرستادی ایمان آوردم.

گرچه ایمان آوردن به همهٔ کتاب‌های آسمانی، و به همهٔ پیامبران از ضروریات ایمان است، ولی مراد از کتابی که در این حدیث ذکر گردیده است، قرآن مجید، و مراد از پیامبر، حضرت محمد مصطفی ﷺ است، زیرا ایمان به قرآن، و ایمان به محمد ﷺ مستلزم ایمان به همهٔ کتاب‌ها و به همهٔ پیامبر است.

٢٠٧٥- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَذَكَرَ الحجيث وَقَدْ تَقَدَّم، قالَ: وَكَانَ مِن دُعاءِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا» [رواه البخاى: ٦٣١٦].

٢٠٧٥- از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که گفت: نزد میمونه رضي الله عنها خوابیدم [و بقیهٔ حدیث را طوری که قبلا به شمارهٔ (٩٧) گذشت ذکر نمود و گفت]: و از دعای پیامبر خدا ﷺ این بود که:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا»[1].

٨- «باب»

باب [٨]

٢٠٧٦- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ» [رواه البخارى: ٦٣٢٠].

٢٠٧٦- از ابو هریره رضي الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که به بستر خوابش رفت: هنگام خوابیدن، بستر خوابش را به طرف داخلی ازارش پاک کند

١- یعنی: خدایا! در قلبم نوری بیافرین، و در جشمم نوری بیافرین، و در شنوائیم نوری بیافرین، و از طرف راستم نوری بیافرین، و از طرف چپم نوری بیافرین، و بر بالاسرم نوری بیافرین، و در زیر پایم نوری بیافرین، و در پیش رویم نوری بیافرین، و در پشت سرم نوری بیافرین، و برای خودم نوری بیافرین.

و شکی نیست که نور الهی برای پیامبر خدا ﷺ به صورت کامل حاصل و موجود بود، و این طلب نور جهت تعلیم امت و استمراریت نور است، مانند این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾، که مطلوب از آن، طلب استمرار بر صراط مستقیم است، نه حصول آن در آینده.

زیرا نمی‌داند که بعد از وی چه چیز بر سر بسترش آمده است، و بعد از آن بگوید: «رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ»[1].

۹- باب: لِيُعَزِّمَ المَسْأَلَةَ فَإِنَّهُ لاَ مُكْرِهَ لَهُ

باب [۹]: به طور قطع بخواهد، چون مجبور کنندهٔ برایش نیست

۲۰۷۷- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ يَقُلْ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، ارْزُقْنِي إِنْ شِئْتَ، وَلْيَعْزِمْ مَسْأَلَتَهُ، إِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، لاَ مُكْرِهَ لَهُ» [رواه البخاری: ٦٣٣٨].

۲۰۷۷- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «نباید کسی بگوید که: خدایا اگر می‌خواهی به من رحمت کن، بلکه باید به طور جزم بخواهد، زیرا کسی خدا را به انجام دادن کاری مجبور کرده نمی‌تواند»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در اینکه شخص بستر خوابش را به طرف داخلی ازارش پاک کند، باید گفت که: انجام دادن این کار تعبدی نیست که با چیزی دیگری جواز نداشته باشد، بلکه مراد است که بسترش را با هر چیزی که می‌خواهد پاک کند، و یا آن را تکان دهد، زیرا احتمال دارد که شاید خزنده و یا گزندهٔ در آن پنهان شده باشد، و هنگام رفتن به بستر، سبب اذیت و ضررش گردد.

۲) چون علت امر به پاک کردن بستر احتمال وجود خزنده و یا گزنده، و یا کثافت و غبار است، و اکنون - خصوصا در خانه‌های پاک و نظیف - چنین احتمالاتی وجود ندارد، و یا احتمالش بسیار کم و ناچیز است، لذا اگر کسی بدون پاک کردن و یا بدون تکان دادن بسترش بر روی آن خواب می‌شود، برایش باکی نیست.

۳) معنی دعای نبی کریمﷺ این است که: «پهلویم را به نام تو می‌گذارم، و به نام تو بر می‌دارم، اگر جانم را می‌گیری به حالش رحم کن، و اگر زنده‌اش نگه میداری، به همان طریقی که بندگان نیکوکارت را حفظ می‌کنی، حفظش کن.

۴) در این حدیث نبوی شریف به دو چیز ارشاد شده است، تنظیف بستر، و دعا خواندن، و از این دانسته می‌شود که توسل به اسباب مادی و معنوی هردو لازم است، و هیچ کدام منافی دیگری نیست، کسانی که اعتماد آن‌ها تنها بر اسباب دنیوی است، نابخردان غافلند، و کسانی که بدون عمل همه چیز را می‌خواند، سست عنصران متواکل.

١٠ - باب: يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ مَا لَمْ يَعْجَلْ

باب [١٠]: بنده اگر عجله نکند دعایش قبول می‌شود

٢٠٧٨- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي» [رواه البخاری: ٦٣٤٠].

٢٠٧٨- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر عجله نکنید دعای شما اجابت می‌شود، ولی [بنده] می‌گوید: دعا کردم و اجابت نشد»[٢].

١١ - باب: الدُّعَاءِ عِنْدَ الْكَرْبِ

باب [١١]: دعا در وقت سختی

٢٠٧٩- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الكَرْبِ: «لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ العَظِيمُ الحَلِيمُ، لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ، لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ، وَرَبُّ العَرْشِ الكَرِيمِ» [رواه البخاری: ٦٣٤٦].

٢٠٧٩- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ هنگام سختی می‌گفتند: «لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ العَظِيمُ الحَلِيمُ، لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ، لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ، وَرَبُّ العَرْشِ الكَرِيمِ»[٣].

١- و از شروط و آداب دیگر دعا این است که بنده خود را در حضور خدای خود تصور نماید، و از قلب خود دعا کند، نه آنکه به طور عادت دست‌هایش را بلند کرده و با زبان خود، بدون شعور قلب، چیزی گفته و دست‌هایش را به رویش بکشد، و از شروط دیگر قبول دعا آن است که شخص دعا کننده حرام خوار نبوده و دعایش در معصیت و ضرر دیگران نباشد.

٢- هر دعایی که شرائط آن کامل باشد، اجابت می‌شود، و اجابت بر سه نوع است، اجابت معجل که متصل به دعا اجابت می‌شود، اجابت مؤجل که بعد از مدتی اجابت می‌گردد، و اجابت مؤخر که ثوابش در قیامت برای دعا کننده داده می‌شود.

٣- یعنی: «خدای دیگری جز خدای عظیم و حلیم وجود ندارد، خدای دیگر جز خدایی که پروردگار عرش است وجود ندارد، خدای دیگری جز خدای که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین پروردگار عرش کریم است، وجود ندارد».

١٢ - باب: التَّعَوُّذِ مِنْ جَهْدِ البَلاَءِ

باب [١٢]: از هجوم بلیات، باید به خدا پناه برد

٢٠٨٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ البَلاَءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ القَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ» قَالَ سُفْيَانُ - الراوي -: «الحَدِيثُ ثَلاَثٌ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً، لاَ أَدْرِي أَيَّتُهُنَّ هِيَ» [رواه البخاری: ٦٣٤٧].

٢٠٨٠- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ از هجوم بلا، و از گرفتار شدن به بدبختی‌ها، و از قضای بد، و از دل‌شادی دشمن [به خدا] پناه می‌بردند.

سفیان راوی حدیث می‌گوید: آنچه که [پیامبر خدا ﷺ] از آن پناه جستند سه چیز بود، چهارمی را من زیاد کردم، ولی به یاد نیست آن چیزی را که من زیاد کردم کدام یک از آن‌ها بود[١].

١٣ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ آذَيْتُهُ فَاجْعَلْهُ لَهُ زَكَاةً وَرَحْمَةً»

باب [١٣]: قوله ﷺ: «[الهی!] کسی را که اذیت کرده باشم، آن را برایش سبب پاکی و رحمت بگردان»

٢٠٨١- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ القِيَامَةِ» [رواه البخاری: ٦٣٦١].

٢٠٨١- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که وی: از پیامبر خدا ﷺ شنیده است که می‌گفتند: «الهی هر مسلمانی را که دشنام داده باشم، این دشنامم را در روز قیامت سبب تقرب آن شخص به درگاه خود بگردان»[٢].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این قول سفیان که پیامبر خدا ﷺ از سه چیز پناه جستند، و چهارمی را من زیاد کردم، از روی اشتباه است، به این معنی که از همهٔ این چهار چیز خود پیامبر خدا ﷺ پناه می‌جستند، و هیچ کدام را سفیان زیاد نکرده است، امام بخاری‌رحمه‌الله در کتاب قدر حدیث مذکور را روایت نموده است، و در آنجا نسبت هرچهار چیز بدون تردد و شک به پیامبر خدا ﷺ داده شده است.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١٤ - باب: التَّعَوُّذِ مِنَ الْبُخْلِ

باب [۱۴]: پناه جستن از بخل

٢٠٨٢- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاص رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَأْمُرُ بِهؤُلاَءِ الْكَلِمَاتِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ البُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا - يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ - وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ» [رواه البخاری: ٦٣٦٥].

۲۰۸۲- از سعد بن ابی وقاص‌ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ به گفتن این کلمات امر می‌فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ البُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ العُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا - يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ - وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ»[1].

---

۱) مراد از این فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ این است که: بار خدایا! اگر کسی از مسلمانان را آزرده خاطر ساخته باشم، خواه وی مستحق این آزرده خاطری بوده باشد، و یا نبوده باشد، این کار را سبب تقرب آن شخص به درگاه خود بگردان، این از یک طرف دلالت بر کمال شفقت و مهربانی نبی‌کریم ﷺ نسبت به امت‌شان دارد، و از طرف دیگر دلالت بر این دارد که آن حضرت ﷺ نمی‌خواستند که حق هیچ کسی بر ذمهٔشان باقی بماند، زیرا کسی را که آزرده خاطر ساخته بودند، شاید مستحق آن نبوده باشد، و جهت تکافوی آن، دعا کردند که این شخص درجهٔ تقرب الهی را حاصل نماید.

۲) این روش پیامبر خدا ﷺ تعلیمی برای هر فرد امت است که اگر به کسی ضرری می‌رساند، و یا حق کسی را پامال می‌کند، و نمی‌داند که صاحب آن حق کیست، و یا از معذرت خواستن کاری که نسبت به وی کرده است، شرم می‌کند، و یا می‌ترسد که گفتن آن کار و معذرت خواستن از آن، سبب فتنه و مشکلات گردد، باید همیشه به حق آن شخص دعا کند، و از خداوند برایش خیر دنیا و آخرت را مسئلت نماید.

۱- معنی این دعای نبوی شریف این است که: خدایا! از بخالت به تو پناه می‌جویم، و از ترسیدن [از ما سوی الله] به تو پناه می‌جویم، و از اینکه به بدترین ایام زندگی برسم به تو پناه می‌جویم، [مراد از بدترین ایام زندگی، ایامی است که انسان قوای جسمانی و عقلانی خود را از دست داده و زندگی‌اش سبب زحمت و اذیت و تلخی زندگی برای خودش و دیگران می‌شود] و از فتنهٔ دنیا [یعنی: فتنهٔ مسیح دجال] به تو پناه می‌جویم، و از عذاب قبر، به تو پناه می‌جویم.

١٥ - باب: التَّعَوُّذِ مِنَ المَأْثَمِ وَالمَغْرَمِ

باب: پناه جستن [به خدا] از گناه و از قرض

٢٠٨٣- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ وَالهَرَمِ، وَالمَأْثَمِ وَالمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ، وَعَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ» [رواه البخاری: ٦٣٦٨].

٢٠٨٣- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ می‌گفتند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الكَسَلِ وَالهَرَمِ، وَالمَأْثَمِ وَالمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ القَبْرِ، وَعَذَابِ القَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ المَشْرِقِ وَالمَغْرِبِ»[1].

١٦ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

باب [١٦]: گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

٢٠٨٤- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [رواه البخاری: ٦٣٨٩].

١- معنی این دعای نبوی شریف این است که: «خدایا! از تنبلی، و پیری، و از ارتکاب گناه، و از قرضداری، و از سؤال نکیر و منکر، و از عذاب قبر، و از سؤال نگهبانان دوزخ، و از عذاب دوزخ، و از شر دارائی، و از شر فقر و بیچارگی، و از فتنهٔ مسیح دجال، به تو پناه می‌جویم، خدایا! گناهان مرا به آب برف و ژاله بشوی، و قلب مرا از گناهان من طوری پاک بگردان، که جامهٔ سفید را از کثافت پاک گردانیدی، و مرا از گناهان من آن‌چنان دور بگردان که مشرق را از مغرب دور گردانیدی».

۲۰۸۴- از انسﷺ روایت است که گفت: دعای پیامبر خداﷺ در اکثر اوقات این بود که: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»[1].

۱۷- باب: قول النبيﷺ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ»

باب [۱۷]: این دعای پیامبر خداﷺ که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ»

۲۰۸۵- عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي» [رواه البخاری: ٦٣٩٩].

۲۰۸۵- از ابو موسی اشعریﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ چنین دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي»[2].

۱۸- باب: فَضْلِ التَّهْلِيلِ

باب [۱۸]: فضیلت (لا إله إلا اللّه) گفتن

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی این حدیث نبوی شریف این است که: «پروردگارا! در دنیا برای ما نیکی عطا فرما، و در آخرت برای ما نیکی مرحمت کن، و ما را از عذاب آتش برکنار بدار».

۲) علماء گفته‌اند که: مراد از نیکی دنیا: پنج چیز است: علم نافع، و رزق واسع، و فرزند صالح، و عمل خالص، و امن کامل، و مراد از نیکی آخرت دو چیز است: آسانی حساب، و نجات از عقاب.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی این دعای نبوی شریف این است که: خدایا! اشتباهات، و جهل و اسراف مرا، و گناهانی را که تو از من آن‌ها را بهتر میدانی برایم بیامرز، و خدایا! آنچه که از من از روی شوخی و جدی، و یا روی اشتباه و قصد سر زده است، برایم بیامبرز»، و البته همهٔ این‌ها از من سر زده است».

۲) باید گفت که اعراف به این چیزها از جانب پیامبرخداﷺ از یکطرف روی تذلل و تواضع در بارگاه احدیت، و از طرف دیگر تعلیم امت بر این دعا و استغفار است.

٢٠٨٦- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ، يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ إِلَّا رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ» [رواه البخاری: ٦٤٠٣].

٢٠٨٦- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صدبار بگوید: «لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» برایش اندازۀ آزاد کردن ده غلام، ثواب دارد، و برایش صد حسنه نوشته می‌شود، و صدگناه از وی محو می‌گردد، و در همان روز تا شام از شیطان محفوظ می‌ماند، و هیچ کسی عمل بهتری را از این انجام داده نمی‌تواند، مگر آنکه همین کلمه را بیشتر بگوید[1].

٢٠٨٧- عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ، و أَبْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا فِي هذَا الحديث، عَنِ النَّبِيِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم قَالَ: «مَنْ قَالَ عَشْرًا، كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ» [رواه البخاری: ٦٤٠٤].

٢٠٨٧- از ابو ایوب انصاری و ابن مسعود رضی الله عنهما در همین حدیث روایت است که گفتند: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که ده بار این کلمات را بگوید مانند کسی است که یک غلامی را از اولاد اسماعیل آزاد کرده باشد».

١٩- باب: فَضْلِ التَّسْبِيحِ

باب [١٩]: فضیلت (سُبْحَانَ اللَّه) گفتن

١- مراد از محو گناهان، گناهان صغیره است، و گناهان کبیره اگر متعلق به حقوق الله باشد، طریق محو آن توبه است، و اگر متعلق به حقوق الناس باشد، یگانه راه محو شدن آن، ادای حق، و یا طلب بخشش از صاحب حق و یا از باز ماندگانش می‌باشد.

٢٠٨٨- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ، وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ البَحْرِ» [رواه البخاری: ٦٤٠٥].

٢٠٨٨- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که در یک روز صد بار (سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ) بگوید، گناهانش ولو آنکه به اندازۀ کف دریا باشد، برایش بخشیده می‌شود»[1].

٢٠- باب: فَضْلِ ذِكْرِ الله عَزَّ وَجَلَّ

باب [٢٠]: فضیلت ذکر خداوند عز وجل

٢٠٨٩- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لاَ يَذْكُرُ رَبَّهُ، مَثَلُ الحَيِّ وَالمَيِّتِ» [رواه البخاری: ٦٤٠٧].

٢٠٨٩- از ابو موسیﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «کسی که خدا را ذکر می‌کند و کسی که ذکر نمی‌کند، مانند شخص زنده و شخص مرده است»[2].

١- باید متوجه بود که در این حدیث و در احادیث دیگری که به همین معنی آمده است، اشاره به بخشیدن (گناهان) شده است، نه به بخشیدن حقوق، بنابراین حقوق باید در همه حال اداء گردد، مثلا: کسی که مال مسلمانی را دزدی کرده است، اگر از دزدی توبه می‌کند، خداوند متعال گناه دزدی را برایش می‌بخشد، ولی مالی را که دزدی کرده است، باید به صاحب آن مال برگرداند، و همچنین است هرگناه و هر حق دیگری.

٢- یعنی کسی که خدا را ذکر می‌کند، مانند شخصی است که زنده است، و کسی که خدا را ذکر نمی‌کند، مانند شخصی است که مرده است، زیرا زندگی حقیقی، زندگی قلب است، و کسی که خدا را ذکر می‌کند، قلبش زنده است، و کسی که قلبش زنده باشد، خودش نیز زنده است، و کسی که خدا را ذکر نمی‌کند و به یاد خدا نمی‌باشد، قلبش مرده است، و کسی که قلبش مرده باشد، زندۀ حقیقی شمرده نمی‌شود، زیرا در این حالت نه خودش از خود بهرۀ می‌برد و نه دیگران.

٢٠٩٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلاَئِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ قَالَ: «فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا» قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ، وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ، مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالُوا: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيُمَجِّدُونَكَ قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لاَ وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ؟ قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: «يَسْأَلُونَكَ الجَنَّةَ» قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا، قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً، قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا، قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً، قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ، قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ المَلاَئِكَةِ: فِيهِمْ فُلاَنٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمُ الجُلَسَاءُ لاَ يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ» [رواه البخاری: ٦٤٠٨].

٢٠٩٠- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برای خدا فرشته‌هایی است که به راه‌ها می‌روند و اهل ذکر را جستجو می‌کنند، چون مردمی را که به ذکر خدا مشغول‌اند پیدا کردند، [به یکدیگر خود] صدا می‌کنند که: بیائید که گمشدهٔ شما اینجا است، سپس با بال‌های خود به اطراف این مردم آن قدر تجمع می‌کنند که تا آسمان دنیا، می‌رسند.

و خداوند متعال در حالی که از همگان داناتر است، از این فرشته‌ها می‌پرسد: بندگانم چه می‌گویند؟

فرشته‌ها می‌گویند: حمد و ثنا و تسبیح و تهلیل تو را می‌گویند:

می‌گوید: آیا این‌ها مرا دیده‌اند؟

فرشته‌ها می‌گویند: نه خیر، به خداوند سوگند است که تو را ندیده‌اند.

می‌گوید: اگر مرا می‌دیدند چگونه می‌بودند؟

می‌گویند: اگر تو را می‌دیدند از این بیشتر تو را عبادت و تمجید و تحمید نموده و تسبیح تو را می‌گفتند.

می‌گوید: این‌ها از من چه می‌خواهند؟

می‌گویند: از تو بهشت می‌خواهند.

می‌گوید: آیا بهشت را دیده‌اند؟

می‌گویند: پروردگارا! به خداوند سوگند که آن را ندیده‌اند.

می‌گوید: اگر بهشت را می‌دیدند چگونه می‌بودند؟

می‌گویند: اگر بهشت را می‌دیدند از این هم بیشتر آرزویش را نموده و بیشتر مطالبه‌اش می‌کردند، و به آن رغبت زیاد تری می‌داشتند.

می‌گوید: از چه چیز پناه می‌جویند؟

می‌گویند: از آتش دوزخ.

می‌گوید: آیا دوزخ را دیده‌اند؟

می‌گویند: پروردگارا! به خداوند سوگند است که ندیده‌اند.

می‌گوید: اگر دوزخ را می‌دیدند چگونه می‌بودند؟

می‌گویند: اگر می‌دیدند از این بیشتر از آن گریزان بوده و بیشتر می‌ترسیدند.

خداوند متعال می‌گوید: پس من شما را شاهد می‌گیرم که ایشان را بخشیدم.

فرشتۀ از فرشتگان می‌گوید: در بین این‌ها فلانی است که با ایشان ذکر نکرده است، بلکه برای انجام کاری در مجلس آن‌ها اشتراک نموده است.

[خداوند متعال] می‌گوید: این‌ها کسانی‌اند که هم نشینان آن‌ها نباید بدبخت شوند»[1].

۱- از این دانسته می‌شود که صحبت اثر دارد، و همنشین نیکان نیک است، ولو آنکه عمل آن‌ها را انجام نداده باشد، و همنشین بدان بد است، ولو آنکه عمل آن‌ها را انجام نداده باشد، سعدی علیه الرحمه می‌گوید:

پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت مردم شد

٧٤- كِتَابُ الرِّقَاقِ

کتاب [۷۴]- رِقَاق[۱]

١- باب: الصحَّة وَالفَراغ وَلا عَيش إلا عَيشُ الآخِرَة

باب [۱]: تندرستی و فارغت و اینکه: راحتی جز راحت آخرت نیست

٢٠٩١- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَالفَرَاغُ» [رواه البخاری: ٦٤١٢].

۲۰۹۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «دو نعمت است که اکثر مردم در آن فریب می‌خورند، یکی تندرستی و دیگری فراغت»[۲].

٢- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ»

باب [۲]: این گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که: «در این دنیا آن‌چنان باش که گویا مسافر هستی»

٢٠٩٢- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ، يَقُولُ:

١- (رِقاق): جمع رقیق و مشتق از رقت است، و مراد از رقت رحمت است، یعنی: این کتاب مشتمل بر کلمات و نصائحی است که سبب نرم شدن قلب و آرامش خاطر می‌گردد.

٢- یعنی: قدر این دو نعمت را بسیاری از کسان نمی‌دانند، از این جهت از آن‌ها به طور شاید و باید استفاده نمی‌کنند، و وقتی درک می‌کنند که یا وقتی را جهت عبادت و کار خیر ندارند، و اگر دارند، قدرت انجام دادن آن را ندراند، پیر هرات خواجهٔ انصار رحمه الله معنی این حدیث شریف نبوی را این طور اداء می‌کند:

تا توانستم ندانستم چه سود
چونکه دانستم توانستم نبود

«إِذَا أَمْسَيْتَ فَلاَ تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلاَ تَنْتَظِرِ المَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ» [رواه البخاری: ٦٤١٦].

۲۰۹۲- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ شانه‌ام را [و یا شانه‌هایم را] گرفتند و فرمودند: «در دنیا آن‌چنان باش که گویا مسافر و یا رهگذر هستی».

و ابن عمر رضی الله عنهما می‌گفت: چون شام زنده بودی انتظار صبح را نداشته باش، و چون صبح زنده بودی انتظار شام را نداشته‌باش، و از ایام تندرسی‌ات برای ایام مریضی‌ات و از زندگی‌ات برای مرگت ذخیر کن[1].

۳- باب: فِي الأَمَلِ وَطُولِهِ

باب [۳]: آرزوی دراز

۲۰۹۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطَطًا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الوَسَطِ، وَقَالَ: «هَذَا الإِنْسَانُ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ - أَوْ: قَدْ أَحَاطَ بِهِ - وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمَلُهُ، وَهَذِهِ الخُطَطُ الصِّغَارُ الأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا» [رواه البخاری: ٦٤١٧].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که در این دنیا مانند مسافر و یا مانند رهگذر باش، سخن جامعی است که شامل همهٔ انواع نصائح و مواعظ را می‌شود، زیرا مسافر و رهگذر چون کسی را نمی‌شناسند، لذا با کسی حسادت، عداوت، منافقت، درگیری و کشمکش ندارد، و چون نیت بود و باش را ندارد، لذا به فکر آماده کردن خانه و زمین، و باغ و بستان و اهل و عیل نیست، و کسی که حالش چنین باشد، همیشه آمادهٔ رحیل و لقاء الله است، و این طور نیست که زرق و برق دنیا او را بخود فریفته ساخته و یاد آخرت و نعمت بهشت و عذاب دوزخ را از یادش برده باشد، و از اینجا است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «پنج چیز را پیش از فرا رسیدن پنج چیز غنیمت بشمارید، جوانی را پیش از پیری، تندرستی را پیش از مریضی، دارائی را پیش از درماندگی، بیکاری را پیش از مشغولیت، و زندگی را پیش از مرگ.

۲۰۹۳- از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ مربعی را رسم کردند، و در خارج مربع در قسمت و سطی آن خطی کشیدند، و خط‌های کوچک دیگری را به سوی این خط و سطی رسم نموده و فرمودند:

«این انسان است و این اجل او است که از هر طرف به او احاطه کرده است، و این خط بیرونی آرزوهای او است، و این خط‌های کوچک، اعراض و آفات است، اگر از یکی از آن‌ها نجات یابد، دیگری به سر وقتش می‌رسد، و اگر از این هم نجات یابد، آن دیگری او را فروگذار نخواهد کرد»[1].

٢٠٩٤- عَنْ أَنَسِ بْنِ مالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُطُوطًا، فَقَالَ: «هَذَا الأَمَلُ وَهَذَا أَجَلُهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَهُ الخَطُّ الأَقْرَبُ» [رواه البخاری: ٦٤١٨].

۲۰۹۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ خط‌هایی را رسم نموده و فرمودند: «این آرزو، و این اجل انسان است، و در حالی که او به آرزوهایش غرق است، آن خط نزدیک‌تر [یعنی: اجلش] به او میرسد».

٤- باب: مَنْ بَلَغَ سِتِّينَ سَنَةً، فَقَدْ أَعْذَرَ اللهُ إِلَيْهِ

باب [۴]: کسی که به شصت سالگی می‌رسد خداوند برایش اتمام حجت کرده است

٢٠٩٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ، حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً» [رواه البخاری: ٦٤١٩].

۲۰۹۵- از ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسی را که جای عذری برایش نگذاشته است»[2].

۱- در معنی همین حدیث از علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بی‌ثباتی دنیا آمده است که می‌گوید: دنیا به رفتن شروع کرده است، و آخرت به آمدن، و هرکدام از دنیا و آخرت پیروانی دارد، شما از پیروان دنیا، زیرا امروز روز عمل است، و حسابی در آن نیست، و فردا روز حساب است و عملی در آن نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٢٠٩٦- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ يَزَالُ قَلْبُ الكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا وَطُولِ الأَمَلِ» [رواه البخاری: ٦٠٤٢].

٢٠٩٦- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «همیشه دل شخص پیر، در دو چیز جوان است، یکی حب دنیا، و دیگری آرزوی دراز»[1].

---

١) کسی را که خداوند برایش شصت سال عمر می‌دهد، و چنین شخصی با وجود فرصت داشتن بسیار، توبه نکرده و به راه مستقیم بر نمی‌گردد، اگر خداوند او را عذاب می‌کند، برایش هیچ عذر و دلیلی در ارتکاب معاصی باقی نمی‌ماند، و البته این به آن معنی نیست که اگر کم‌تر از شصت سال عمر می‌کند، برایش عذری در ارتکاب معاصی و عدم توبه وجود دارد، بلکه در عمر وجود عذر، هردو مشترک هستند، منتهی انقطاع عذر نسبت به شخص شصت ساله بیشتر و آکدتر است، زیرا جوان شاید بگوید که بعد از این توبه خواهم کرد، و به راه مستقیم برخواهم گشت، ولی پیر شصت ساله چه می‌گوید؟

٢) امام ابن جوزی عمر را به پنج مرحله تقسیم کرده است، مرحلهٔ اول: از ولادت تا بلوغ که زمان طفلی گفته می‌شود، مرحلهٔ دوم: از بلوغ تا سی وپنج سالگی که زمان جوانی گفته می‌شود، مرحلهٔ سوم: از سی و پنج سالگی تا پنجاه سالگی که زمان کهولت [یعنی: پختگی] گفته می‌شود، مرحلهٔ چهارم: از پنجاه سالگی تا هفتاد سالگی که مرحلهٔ شیخوخت [یعنی: پیری] گفته می‌شود، و مرحلهٔ پنجم: از هفتاد سالگی تا آخر عمر که مرحلهٔ افتادگی گفته می‌شود.

٣) بعضی از علماء دیگر گفته‌اند که عمر انسان مانند سال به چهار فصل تقسیم می‌شود، فصل اول از ولادت تا بیست سالگی است که بهار زندگی است، فصل دوم: از بیست سالگی تا چهل سالگی است که تابستان زندگی است، فصل سوم: از چهل سالگی تا شصت سالگی که خزان زندگی است، و فصل چهارم از شصت سالگی تا هشتاد سالگی که زمستان زندگی است.

۴) و دانشمندی گفته است که عمر چهار مرحله دارد، مرحلهٔ اول: از ولادت تا بیست سالگی که مرحلهٔ خندگی است، و مرحلهٔ دوم از بیست سالگی تا چهل سالگی که مرحلهٔ زندگی است، مرحلهٔ سوم: از چهل سالگی تا شصت سالگی که مرحلهٔ بندگی است، و مرحلهٔ چهارم: از شصت سالگی تا آخر عمر که مرحلهٔ گندگی است.

عیب این تقسیم اخیر در این است که بندگی را فقط در مرحلهٔ سوم ذکر کرده است، حال آنکه: انسان همیشه بندهٔ خدا است، و باید همیشه به طاعت و عباد خدا مشغول باشد، و شاید قصد این شخص واقعیت اجتماعی در نزد بعضی از افراد باشد، که تا به سن چهل سالگی نرسند، به طاعت و عبادت نمی‌پردازند، والله تعالی اعلم.

١- مراد از آرزوی دراز: عمر دراز است، یعنی: شخص هرچند پیر شود، دلش در حب این دو چیز جوان باقی می‌ماند، یکی حب مال، و دیگری طور حیات.

٥- باب: العَمَل الَّذِي يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ الله

باب [۵]: کاری که خاص برای خدا باشد

٢٠٩٧- عَنْ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الأَنْصارِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يُوَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ القِيَامَةِ، يَقُولُ: لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ» [رواه البخاری: ٦٤٢٣].

۲۰۹۷- از عِتْبان بن مالک انصاریﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچ کسی نیست که روز قیامت حاضر شود، و خاص برای رضا خدا (لا إِلَه إلا اللّهُ) گفته باشد، مگر آنکه خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام می‌گرداند».

٢٠٩٨- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي المُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ، إِلَّا الجَنَّةُ» [رواه البخاری: ٦٤٢٤].

۲۰۹۸- ازابو هریرهﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: (اگر محبوب بندء مؤمنم را از وی از اهل دنیا بگیرم، و او به امید ثواب آخرت صبر کند، برایش در نزدم پاداشی جز بهشت نیست»[1].

٦- باب: ذِهَابِ الصَّالِحِينَ

باب [۶]: از بین رفتن صالحین

٢٠٩٩- عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ، الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوِ التَّمْرِ، لاَ يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً» [رواه البخاری: ٦٤٣٤].

۱- مثلا: اگر فرزند او را، و یا همسر او را، و یا پدر و مادر او را، و یا بینائی او را ویا هر دوست دیگر او را از وی می‌گیرم، و او به امید آنکه در آخرت در مقابل این مصیبی که برایش رسیده است، صبر می‌کند، من در مقابل او را به بهشت می‌برم.

۲۰۹۹- از مِرداس اسلمی رضی الله عنه[۱] روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نیکان یکی پس از یدگری از بین می‌روند، و کسانی باقی می‌مانند که مانند بنجل جو و خرما هستند، و خداوند به آن‌ها پروایی ندارد»[۲].

۷- باب: ما يُتَّقى مِنْ فِتْنَةِ المَالِ

باب [۷]: پرهیز از فتنهٔ مال

۲۱۰۰- عَنِ أَبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لَابْتَغَى وَادِيًا ثَالِثًا، وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللهُ عَلَى مَنْ تَابَ» [رواه البخاری: ٦٤٣٦].

۲۱۰۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «اگر برای بنی آدم دو دشت پر از مال دنیا باشد، به طلب دشت سوم می‌رود، و شکم بنی‌آدم را جز خاکش چیز دیگری پر نمی‌کند، و خدا توبهٔ توبه کننده را قبول می‌نماید[۳].

۸- باب: مَا قَدَّمَ مِنْ مَالِهِ فَهُوَ لَهُ

باب [۸]: از مال چیزی برایش می‌ماند، که پیش از خود فرستاده است

۱- وی مرداس بن مالک اسلمی است، و بعضی‌ها نام پدرش را عبدالرحمن می‌دانند، از کسانی است که در بیعت رضوان اشتراک نموده بود، راجع به وی معلومات قابل ذکر بیشتری نیافتم (الإصابه: ۳/ ۴۰۱).

۲- یعنی: برای آن‌ها و زن اهمیتی نمی‌دهد، و از این حدیث دانسته می‌شود که گذشتگان از ماندگان، و ماندگان از آیندگان به طور عموم بهتر هستند.

۳- یعنی: بنی‌آدم تا وقتی که نمیرد و بگور نرود، حرصش کم نشده و در طلب دنیا از پا نمی‌نشیند، و با این هم اگر روزی بنده به سوی خدا برگردد، خداوند به سوی او بر می‌گردد، و رحمت خود را از وی دریغ نمی‌دارد.

٢١٠١- عَنِ أَبْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ؟» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ، قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ، وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ» [رواه البخاری: ٦٤٤٢].

٢١٠١- از ابن مسعودﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «چه کسی از شما مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست دارد»؟

گفتند: یا رسول الله! هیچ کسی از ما نیست که مال وارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد.

فرمودند: «مال خودش آن است که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند، مال وارث او است»[1].

٩- باب: كَيْفَ كَانَ عَيْشُ النَّبِيِّﷺ وَأَصْحَابِهِ وَتَخَلِّيهِمْ عَنِ الدُّنْيَا

باب [٩]: زندگی پیامبر خداﷺ و صحابه‌هایشان چگونه بود و روی گردانیدن آن‌ها از دنیا

٢١٠٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَللَّهِ الَّذِي لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنْ كُنْتُ لَأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي عَلَى الأَرْضِ مِنَ الجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لَأَشُدُّ الحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمُ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، مَا سَأَلْتُهُ إِلَّا لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو القَاسِمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي وَمَا فِي وَجْهِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الحَقْ» وَمَضَى فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ، فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث دلالت بر این دارد که انسان باید در حال حیات خود به فکر آخرت خود نیز باشد، و از آنچه که در دست دارد، برای در ماندگان و بی‌چارگان، و در وجوه خیر به مصرف برساند، و به این فکر باشد که مال منفعت بخش برای وی، همان مالی است که پیش از خود فرستاده است، نه مالی که بعد از خود بجا می‌گذارد، زیرا در صورتی که خودش برای آخرت خود کاری نکرده باشد، از باز ماندگان خود چه توقع دارد که آن‌ها برایش کاری بکنند، و این چیز را انسان می‌تواند از کسانی که مال زیادی از خود بجا گذاشته‌اند و رفته‌اند، پند بگیرد و به چشم سر ببیند.

لَبَنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ؟» قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلاَنٌ أَوْ فُلاَنَةُ، قَالَ: «أَبَا هِرٍّ» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الحَقْ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي» قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ أَضْيَافُ الإِسْلاَمِ، لاَ يَأْوُونَ إِلَى أَهْلٍ وَلاَ مَالٍ وَلاَ عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَاءَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ، كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمَرَنِي، فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ، وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُدٌّ، فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا، فَاسْتَأْذَنُوا فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ البَيْتِ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ» قَالَ: فَأَخَذْتُ القَدَحَ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ القَدَحَ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ القَدَحَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ القَدَحَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ رَوِيَ القَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ القَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ» قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اقْعُدْ فَاشْرَبْ» فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ» فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ» حَتَّى قُلْتُ: لاَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَأَرِنِي» فَأَعْطَيْتُهُ القَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَسَمَّى وَشَرِبَ الفَضْلَةَ [رواه البخاری: ٦٤٥٣].

۲۱۰۲- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: سوگند به خدایی که جز او خدای دیگری نیست که از گرسنگی شکم خود را بر زمین می‌چسپاندم و از گرسنگی سنگ را بر شکم خود می‌بستم.

روزی بر سر راهی که مردم از آن راه بیرون می‌شدند نشستم، ابوبکر رضی الله عنه آمد، از وی راجع به یکی از آیات قرآن کریم پرسان کردم، و مقصد دیگر جز آنکه مرا سیر کند نداشتم، ولی از نزدم رفت وبرایم کاری نکرد[1].

۱- مقصد ابو هریره رضی الله عنه آن بود تا با گشودن باب مذاکره و گفتگو، ابوبکر رضی الله عنه از وی بخواهد که به خانه‌اش برود، و برایش لقمهٔ نانی بدهد، ولی ابوبکر رضی الله عنه متوجه گرسنگی‌اش نشد، جواب سؤالش را داد، و از نزدش گذشت.

بعد از آن عمرﷺ از نزدم گذشت، از وی هم راجع به یک از آیات قرآن پرسان کردم، از وی هم به قصد دیگری جز اینکه مرا سیر کند سؤال نکردم، ولی او هم از نزدم رفت و برایم کاری نکرد.

بعد از آن ابو القاسمﷺ آمدند: چون چشم‌شان به من افتاد، تبسم نمودند، و از رنگم مقصدم را دانسته و فرمودند: «یا ابا هِر»[1]! گفتم: بلی یا رسول الله! فرمودند: «با من بیا».

پیامبر خداﷺ رفتند و من از عقب‌شان رفتم، [به خانهٔ خود] داخل شدند، و من اجازهٔ داخل شدن خواستم، برایم اجازه دادند، [پیامبر خداﷺ] داخل شدند و دیدند که قدح شیری است.

پرسیدند: «این شیر از کجا است»؟

گفتند: «فلان شخص و یا فلان زن برای شما هدیه آورده است.

فرمودند: «ابا هِر»!

گفتم: بلی یا رسول الله!

فرمودند: «نزد اهل صفه برو، و از آن‌ها بخواه که نزدم بیایند».

[ابو هریرهﷺ] گفت که: اهل صفه مهمانان [اهل] اسلام بودند، نه اهلی داشتند و نه مالی و نه کسی، اگر برای پیامبر خداﷺ صدقهٔ می‌آمد برای آن‌ها می‌فرستادند و خودشان از آن چیزی نمی‌خوردند، و اگر کسی هدیه و بخششی می‌آورد، آن‌ها را می‌طلبیدند، و با آن‌ها مشترکا می‌خوردند.

[ابو هریرهﷺ می‌گوید]: و از اینکه پیامبر خداﷺ اهل صفه را خواستند، بدم آمد، زیرا با خود گفتم: این مقدار شیر چیست که بروم و اصحاب صُفَّه را دعوت نمایم، بهتر آن بود که این شیرها را برای من می‌دادند تا آن‌ها را می‌آشامیدم و قدری قوت می‌گرفتم، چون آن‌ها بیایند مرا امر خواهند کرد تا این شیر را برای آن‌ها بدهم، و در این صورت از این شیر برایم چیزی نخواهد رسید، ولی از امر خدا و رسولش چارهٔ نبود.

همان بود که آمدم و آن‌ها را دعوت کردم، آن‌ها آمدند و اجازه خواستند، برای آن‌ها اجازه دادند، آمدند و هرکدام در خانه به جای خود نشستند.

۱- مقصد پیامبر خداﷺ (ابا هریره) است، ولی روی محبت و یا روی خوش زبانی نامش را مرخم نموده و او را (ابا هِر) نامیدند.

پیامبر خداﷺ فرمودند: «یا ابا هِر»

گفتم: بلی یا رسول الله!

فرمودند: «شیر را بگیر و به آن‌ها بده».

گفت: قدح را برداشتم و به یک یکی از آن‌ها می‌دادم، آن شخص قدح را می‌گرفت آن قدر می‌نوشید که سیر می‌شد، و بعد از آن قدح را برایم پس می‌داد و من قدح را برای شخص دیگری می‌دادم، و او هم آنقدر می‌شید که سیر می‌شد و قدح را برایم پس می‌داد، تا اینکه نزد پیامبر خداﷺ رسیدم، و این در حالی بود که همهٔ آن مردم سیر شده بودند.

قدح را گرفتند و در دست خود نهادند، به طرفم نظر کردند و تبسم نموده و فرمودند: «ابا هِر»!

گفتم: بلی یا رسول الله!

فرمودند: «من ماندم و تو».

گفتم: بلی همین طور است یا رسول الله!

فرمودند: «بنشین و بنوش».

نشستم و نوشیدم.

فرمودند: «بنوش».

باز نوشیدم، همین طور مکررا می‌گفتند: «بنوش» و من می‌نوشیدم تا اینکه گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، دیگر جایی برای آشامیدن ندارم.

فرمودند: «[قدح را] برایم نشان بده»، قدح را برای‌شان دادم، حمد و ثنای خداوند را گفتند و باقی‌ماندهٔ شیر را خودشان نوشیدند.

٢١٠٣- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا» [رواه البخاری: ٦٤٦٠].

٢٠١٣- و از ابو هریره روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ گفتند: «خدایا! برای آل محمد قوتی برسان»[1].

١- (قوت) بر وزن (توت) عبارت از چیزی است که به آن سد رمق و امرار معیشت شود، و نبی کریمﷺ از دنیا فقط همین چیز را می‌خواستند، و از ذخیره کردن و برای فردا نگهداشتن اجتناب می‌کردند، و چون در خانهٔ نبی کریم هیچ چیزی که به آن بتوان سد رمق کرد پیدا نمی‌شد، روی

١٠ - باب: الْقَصْدِ وَالْمُدَاوَمَةِ عَلَى العَمَلِ

باب [١٠]: میانه روی و مداومت بر کار

٢١٠٤- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ» قَالُوا: وَلاَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلاَ أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ، سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَاغْدُوا وَرُوحُوا، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ، وَالقَصْدَ القَصْدَ تَبْلُغُوا» [رواه البخاری: ٦٤٦٣].

٢١٠٤- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «هیچکس را عملش نجات نمی‌دهد».

پرسیدند: یا رسول الله! حتی شما را؟

فرمودند: «حتی مرا، مگر آنکه رحمت خداوند شامل حالم گردد، ولی به راه صواب بروید و بخدا نزدیک شوید، در صبحگاه و نیم روز، و چیزی از شب عبادت کنید، و میانه روی را اختیار کنید، به مقصد می‌رسید»[(١)].

مجبوریت دعا کردند، تا خدای متعال برای‌شان قوتی برساند، فصلوات الله و سلامه علیه، و علی آله و اهل بیته.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) سبب تعجب صحابه و سؤال کردن آن‌ها که گفتند: (یا رسول الله! حتی شما را)؟ آن بود که پیامبر خداﷺ از همگان بیشتر طاعت و عبادت می‌کردند، و رهنمای خیر برای همگان بودند، و چون کسی که برای دیگران رهنمای خیر باشد، برایش بمانند هرکس دیگری که آن کار خیر را انجام می‌دهد ثواب و مزد داده می‌شود، از این جهت ثواب و مزد پیامبر خداﷺ به اندازهٔ ثواب و مزد همهٔ نیکو کاران امت است، و اینقدر مزد و ثواب ایجاب می‌کند که شخص مستحق جنت گردد، از این جهت صحابه‌ﷺ توقع داشتند که اعمال پیامبر خداﷺ سبب داخل شدن‌شان به جنت گردد.

٢) پیامبر خداﷺ در این حدیث کسی را که می‌خواهد به بهشت برود به مسافری تشبیه کرده‌اند که می‌خواهد به وطنش برود، و برایش ارشاد نموده‌اند که چنین شخصی همهٔ وقتش را به راه پیمائی صرف نکند، بلکه راه پیمودنش باید در اوقات نشاط و قوتش باشد، و این اوقات، اول و آخر روز و چیزی از شب است، و در غیر این اوقات باید بخوابد و استراحت کند، و وسائل زندگی‌اش را تهیه نماید، و از افراط و تفریط دست برداشته و مینه‌روی را سر مشق زندگی خود قرار دهد.

٢١٠٥- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا قَالَتْ: سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَيُّ الأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ» [رواه البخاری: ٦٤٦٥].

٢١٠٥- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد که: کدام عمل در نزد خدا محبوب‌تر است؟

فرمودند: عمل دوامدار، ولو آنکه اندک باشد»[1].

١١- باب: الرَّجَاءِ مَعَ الخَوْفِ

باب [11]: امید همراه با ترس

٢١٠٦- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ يَوْمَ خَلَقَهَا مِائَةَ رَحْمَةٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً، وَأَرْسَلَ فِي خَلْقِهِ كُلِّهِمْ رَحْمَةً وَاحِدَةً، فَلَوْ يَعْلَمُ الكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْئَسْ مِنَ الجَنَّةِ، وَلَوْ يَعْلَمُ المُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ العَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ٦٤٦٩].

٢١٠٦- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اگر کافر از تمام رحمت خدا با خبر شود، از بهشت ناامید نمی‌شود، و اگر مسلمان از تمام عذاب خدا باخبر گردد، از دوزخ مطمئن نمی‌شود»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی حدیث نبوی شریف این است که: عملی در نزد خداوند متعال پسندیده‌تر است که بر آن مداومت شود، نه آنکه چند روزی به آن عمل شده و سپس ترک گردد، مثلا: کسی که در هر روز به طور مداوم یک پاره قرآن می‌خواند، بهتر از کسی است که تنها در ماه رمضان ده قرآن را ختم می‌کند، ولی بعد از رمضان قرآن خواندن را ترک می‌نماید، و کسی که هرشب به طور مداوم چند رکعت نمازی در تهجد می‌خواند، بهتر از کسی است که فقط در چند شبی ده‌ها رکعت نماز می‌خواند، و بعد از آن نماز شب را فراموش می‌کند، و همچنین کارهای دیگر، زیرا کار نیک ولو آنکه اندک باشد، در صورتی که به آن مداومت شود، خدا را همیشه بیاد انسان نگه می‌دارد، و انسان را از آن عمل نیک دلسرد نمی‌سازد، و با لمقابل اگر عمل، بسیار ولی موقت باشد، فایدهٔ چندانی از آن مرتب نمی‌گردد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١٢- باب: حِفْظِ اللِّسَانِ وَمَنْ كَانَ يُؤمِنُ بِالله وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَصْمُتْ

باب [١٢]: حفظ زبان، و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، یا سخن خیر اندیشانهٔ بگوید و یا خاموش باشد

٢١٠٧- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الجَنَّةَ» [رواه البخاری:٦٤٧٤].

٢١٠٧- از سهل بن سعدﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند:

«کسی که از [گناه کردن] با زبان و فرجش برایم تضمین بدهد، من از بهشت رفتن برایش تضمین می‌دهم»[1].

---

١) کافر از آن جهت به رحمت خدا امیدوار می‌شود، که رحمت خدا آن قدر زیاد است که کافر با وجود کفر و عنادش اگر از این رحمت عام با خبر شود، برایش این امید پیدا می‌شود که خداوند او را نیز مشمول رحمت خود گردانیده و به بهشت ببرد.

٢) عذاب خدا آن‌چنان زیاد است که مسلمان با آنکه به خدا و رسولش ایمان داشته، و عمر خود را به طاعت و عبارت سپری کرده است، با وجود این‌ها،: این ترس بر وی غلبه می‌کند که با وجود ایمانش شاید مورد غضب الهی قرار گرفته و به دوزخ برود، پس باید مسلمان در بین خوف و رجاء باشد، به این معنی که گاهی به گناهان خود نظر اندازد، و به اساس آن از غضب و عقوبت خدا بترسد، و گاهی به کرم و رحمت خدا ببیند، و امیدوار مغفرت و بهشت الهی باشد، و در عین حال، امیدش به رحمت خدا، بیش از خوفش از قهر و غضب او باشد، زیرا رحمت خداوند بر غضبش غالب می‌باشد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) معنی حدیث نبوی شریف این است که: اگر کسی برایم تضمین بدهد که از گناهان زبان که: غیبت، دروغ، سخن چینی، به هم اندازی، بهتان، دشنام وغیره باشد، و از گناهان فرج که واقع شدن در زنا ولواط باشد، خودداری نماید، من رفتن به بهشت را برایش تضمین می‌کنم.

٢) آن طور که واضح است گناهان دیگری نیز وجود دارند که از راه‌های دیگری غیر از زبان و فرج حاصل می‌شود، مانند: دزدی، حرام خواری، آدم کشی، وغیره، ولی چون شایع‌ترین گناهن، گناهانی است که از طریق زبان و فرج به وجود می‌آید، از این سبب پیامبر خداﷺ به طور مشخص همین دو نوع گناه را ذکر نمودند، والله تعالی أعلم.

٢١٠٨- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لاَ يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لاَ يُلْقِي لَهَا بَالًا، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ» [رواه البخاری: ٦٤٧٨].

٢١٠٨- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «چه بسا می‌شود که شخص سخنی در رضای خدا می‌گوید، و گرچه خودش به آن اهمیتی نمی‌دهد، ولی آن سخنش سبب رفع درجاتش [در نزد خدا] می‌شود».

«و چه بسا می‌شود که شخص سخنی در غضب خدا می‌گوید، و گرچه خودش به آن اهمیتی نمی‌دهد، ولی به سبب آن سخن، به دوزخ می‌افتد»[1].

١٣ - باب: الانْتِهَاءِ مِن المَعَاصِي

باب [١٣]: دست برداشتن از گناهان

٢١٠٩- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ: رَأَيْتُ الجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ العُرْيَانُ، فَالنَّجَا النَّجَاءَ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الجَيْشُ فَاجْتَاحَهُمْ» [رواه البخاری: ٦٤٨٢].

٢١٠٩- از ابو موسیﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «مبعوث شدنم از طرف خداوند متعال مانند کسی است که نزد مردمی می‌آید و می‌گوید: خودم لشکر دشمن را به چشم‌های خود دیدم، و من همان بیم دهندهٔ عریانم، پس خود را نجات دهید پس خد را نجات دهید».

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مثلا: شخص سخنی می‌گوید که این سخنش سبب خویش برای مسلمانی می‌گردد، و یا در مسلمانی که باهم دشمنی دارند، صلح و آشتی می‌کنند، و خداوند به سبب همین سخن اندک گناهانش را بخشیده و او را مستوجب بهشت می‌سازد، و البته خودش فکر نمی‌کند که همین سخن اندک دارای چنین نتیجهٔ شایانی بوده باشد، و یا بالعکس سخنی می‌گوید که سبب ضرر برای مسلمانی می‌شود، و یا سبب درگیری، و گرچه خودش به این سخن اهمیت نداده و فکر نمی‌کند که به سبب همین یک سخن، مستوجب دوزخ گردد.

«گروهی سخنش را قبول نموده و از اول شب آمادگی می‌گیرند، و خود را نجات می‌دهند، و گروه دیگری او را تکذیب نموده و سخنش را باور نمی‌کنند، تا آنکه لشکر به سر وقت آن‌ها می‌رسد و آن‌ها را نابود می‌کند»[1].

١٤- باب: حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ

باب [۱۴]: آتش دوزخ به شهوات پوشیده شده است

٢١١٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» [رواه البخاری: ٦٤٨٧].

۲۱۱۰- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آتش [دوزخ] به خوشی‌ها و خوش گذرانی‌ها، و [راه] بهشت به سختی‌ها و مشکلات پوشیده شده است»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قصهٔ بیم دهندهٔ عریان از این قرار است که: شخصی لشکر دشمن را دید، و پیش از آنکه خبر آن لشکر را برای قوم خود برساند، آن لشکریان او را گرفتند و برهنه کردند، و چون از نزدشان آمد، برای قوم خود گفت: لشکر دشمن را دیدم، و آن‌ها لباس‌هایم را گرفتند و مرا عریان کردند، و اکنون آمده‌ام و برای شما از وجود آن دشمن خبر می‌دهم، و آن‌ها سخنش را به طور قطع و یقین قبول نمودند، زیرا صدق و راستی آن شخص از اول برای قومش ثابت بود، و چون قرینهٔ دیگری که سلب لباس‌ها باشد با صدق آن منضم گردید، یقین آن‌ها به سخن آن شخص بیشتر و راسخ‌تر گردید، و از آن به بعد عادت عرب‌ها چنین شد که اگر کسی می‌خواست از دشمنی بیم بدهد، برای آنکه سخنش را باور کنند، در وقت خبر آوردن خود را مانند آن شخص برهنه می‌کرد، و نبی‌کریم ﷺ خود را به آن خبر رسان برهنه تشبیه نمودند، زیرا همان طوری که آن شخص از وجود دشمن یقین داشت، نبی کریم ﷺ نیز از آنچه که خبر می‌دادند، یقین کامل داشتند، ولی کسانی که این خبر برای‌شان می‌رسید، متفاوت بودند، عدهٔ که عقل و درایت داشتند، سخن‌شان را قبول نموده و به فکر نجات خود می‌افتادند، و عدهٔ دیگری از روی غفلت و نادانی و یا روی عناد و دشمنی سخن‌شان را نپذیرفته و سبب هلاکت و نابودی خود می‌گردیدند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اموری که سبب رفتن انسان به دوزخ می‌شود، موافق میل و شوهات انسان است، مانند: زنا، دزدی، شراب خواری، دروغ گفتن، ظلم کردن و امثال این‌ها، و اموری که سبب رفتن انسان به

١٥- باب: «الجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»

باب [١٥]: بهشت و دوزخ از بند کفش شما به شما نزدیک‌تر است

٢١١١- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ» [رواه البخاری: ٦٤٨٨].

٢١١١- از عبدالله ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بهشت از بند کفش شما به شما نزدیک‌تر است، و دوزخ هم همین طور است»[(١)].

١٦- باب: لِيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ وَلاَ يَنْظُرْ إِلَى مَنْ فَوْقَهُ

باب [١٦]: باید به پائین‌تر از خود ببیند نه به بالاتر از خود

٢١١٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي المَالِ وَالخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ» [رواه البخاری: ٦٤٩٠].

٢١١٢- از ابو هریره ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر کسی از شما به کسی که از وی در مال و خلقت بالاتر است نظر می‌کند، به کسی که از وی پائین‌تر است نیز نظر کند»[(٢)].

بهشت می‌شود، بر خلاف میل انسان است، مانند: نماز خواندن، روزه گرفتن، حج کردن، دعوت به کار خیر، زکات دادن، حق را به حقدارش رساندن، امر به معروف و نهی از منکر و امثال این‌ها.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی حدیث نبوی شریف این است که: چیزهای که سبب رفتن انسان به بهشت و یا دوزخ می‌شوند، در اختیار و در نزدیک انسان است، مثلا: انسان می‌تواند سخن صلح جویانهٔ بگوید، و سبب آشتی و محبت بین دو مسلمان گردد، چنان‌چه می‌تواند سخن فتنه انگیزی بگوید و سبب خصومت و درگیری بین دو نفر مسلمان گردد، که هردو سخن در مقدورش می‌باشد، ولی سخن اول سبب رفتنش به بهشت، و سخن دوم سبب افتادنش به دوزخ می‌گردد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١٧ - باب: مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ أَوْ بِسَيِّئَةٍ

باب [١٧]: کسی که به کار نیک و یا بدی تصمیم می‌گیرد

٢١١٣- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ، فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ، وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً» [رواه البخاری: ٦٤٩١].

٢١١٣- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ به روایت از پروردگار خود عزوجل گفتند: «خداوند خوبی‌ها و بدی‌ها را نوشته و آن‌ها را بیان کرده است، کسی که قصد انجام دادن کار نیکی را می‌نماید، ولو آنکه آن را عملی نسازد، خداوند آن قصدش را در نزد خود برایش حسنهٔ کاملی حساب می‌کند، و اگر به آن کار نیک قصد کند، و آن را عملی سازد، خداوند ده چند تا هفتصد چند و حتی بیشتر از آن برایش ثواب می‌دهد.

---

١) در صحیح مسلم این زیادت نیز آمده است که: «زیرا این کار سبب می‌شود که نعمت خدا را به چشم کم نبینید»، ابن بطال می‌گوید: «هر کس در هر حال بدی که قرار داشته باشد، اگر به اطرافیانش نگاه کند، می‌بیند کسانی هستند که از وی در حالت بدتری قرار دارند».

٢) نظر کردن به شخص پائین‌تر از خود در امور دنیوی است، ولی در امور اخروی باید انسان به بالاتر از خود نظر کند، و بکوشد که به مرتبهٔ او و حتی به مرتبهٔ بالاتر از او برسد، مثلا: اگر می‌بیند که همسایه‌اش روز یک پاره قرآن می‌خواند، بکوشد که او دو پاره قرآن بخواند، اگر می‌بیند که رفیقش یک نان به فقیر می‌دهد، بکوشد که او دو پاره قرآن بخواند، اگر می‌بیند که رفیقش یک نان به فقیر می‌دهد، بکوشد تا او دو نان به فقیر بدهد، و همچنین هرکار خیر دیگری، از عمرو بن شعیب از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «دو خصلت است که اگر در کسی موجود شود، خداوند او را در صف شاکرین و صابرین قرار می‌دهد، کسی که در امور دنیا به پائین‌تر از خود نظر کند، و از برتری که خداوند نسبت به آن شخص دیگر برایش داده است خدا را شکر کند، و در امور دین به بالاتر از خود نظر کند، و از او پیروی نماید».

«و کسی که انجام دادن کار بدی را می‌کند، اگر آن را عملی نسازد[1]، خداوند آن را برایش در نزد خود حسنهٔ کاملی حساب می‌کند[2]، و اگر آن را عملی سازد، بر او یک گناه حساب می‌کند»[3].

۱۸- باب: رَفْعِ الأَمَانَةِ

باب [۱۸]: از بین رفتن امانت

٢١١٤- حَدَّثَنَا حُذَيْفَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ: حَدَّثَنَا: «أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ

۱- شرط ثواب دادن در عملی نکردن آن کار بد آن است که ترک آن کار بد از ترس خدا و برای خدا باشد، و در صحیح مسلم بر این چیز تصریح شده است، مثلا: اگر کسی تصمیم می‌گیرد که دزدی کند، و یا شراب بخورد، و یا رشوت بگیرد، و یا هرکار بد دیگری را انجام بدهد، یادش از خدا و عذاب آخرت آمده و از این تصمیمش بر می‌گردد، در این حالت است که خداوند از ترک این تصمیم برایش ثواب می‌دهد، ولی اگر ترک تصمیم به آن گناه به سبب قدرت نداشتن به آن گناه، و یا از ترس فضیحت شدن در دنیا و امثال این‌ها باشد، از این ترک گناه برایش ثوابی نیست.

۲- ولی تصمیم گرفتن به کار بد در مکهٔ مکرمه از این قانون مستثنی است، به این معنی که اگر کسی در مکهٔ مکرمه تصمیم به کار بدی می‌گیرد، مجرد تصمیم گرفتنش به کاربد، برایش گناه محسوب گردیده و مستحق عذاب خداوندی می‌گردد، ولو آنکه سپس از تصمیمش به کار بد برگردد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ یعنی: و کسی که در آنجا (یعنی: در مکه) بر اثر سمتکاری ارادهٔ انحراف از حق را بنماید، از عذاب دردناکی به او می‌چشانیم.

و با این هم به طور یقین بازگشتنش از تصمیم به کار بد، خیلی‌ها بهتر از عملی ساختن آن کار بد است، زیرا به علاوه آنکه عملی ساختن تصمیم به کار بد گناه دیگری است، ولی چون این گناه در مکهٔ مکرمه صورت می‌گیرد، گناهش از کار بدی که در جای دیگری صورت می‌گیرد، بیشتر و بیشتر است.

۳- و این از رحمت و لطف کامل پروردگار است، و بر بنده است که بکوشد تا از این فیض عمیم استفاده نماید، اگر نیکوکار است، تصمیم به کار نیک بگیرد، و در صورت امکان آن را عملی سازد، و اگر بدکار است، از کار بدی که تصمیم به انجام دادن آن گرفته است، از ترص خدا از عملی ساختن آن منصرف گردد، و به این طریق هرکدام از نیکوکار می‌تواند خود را مشمول رحمت خداوندی سازد.

الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ القُرْآنِ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ» وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ المَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلاَ يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلاَنٍ رَجُلًا أَمِينًا، وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ» وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيُّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلاَمُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا اليَوْمَ: فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلَّا فُلاَنًا وَفُلاَنًا [رواه البخاری: ٦٤٩٧].

۲۱۱۴- از حذیفه‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای ما دو حدیث گفتند، که یکی دیدم و منتظر دیگری می‌باشم.

فرمودند: «امانت در اصل دل مردم نازل شد، و بعد از آن، از قرآن و سپس از سنت دانستند [که باید امانت را مراعات نمایند]».

و باز در مورد از بین رفتن امانت صحبت نموده و فرمودند: «[وقتی می‌آید] که شخص می‌خوابد، و چون از خواب بیدار می‌شود، امانت از دلش گرفته شده ولی اثر اندکی از آن باقی نمی‌ماند، بعد از آن بار دیگر می‌خوابد، و چون از خواب بیدار می‌شود، باز هم امانت از دلش گرفته می‌شود، و چیزی که از آن باقی می‌ماند، مانند آنکه آتشی را بر روی پایت بیندازی، و پایت آبله شود، و گرچه آبله بر آمده به نظرت می‌رسد ولی در آن چیزی نیست».

«و مردم به خرید و فروش می‌پردازند، ولی تقریبا کسی امانت را مراعات نمی‌کند، [تا جای که مردم بیکدیگر] می‌گویند: در فلان قوم یک نفر امانت دار پیدا می‌شود، و چه بسا گفته می‌شود که فلان شخص چقدر هشیار است، چقدر فهمیده است، و چقدر چالاک است، ولی افسوس که در دلش ذرۀ از ایمان وجود ندارد».

حذیفه‌ﷺ می‌گوید: روزگاری بود که اهمیت نمی‌دادم که با کدام یک از شما خرید و فروش می‌کنم، اگر مسلمان بود، به اساس اسلام [حق مرا] پس می‌داد، و اگر نصرانی

بود، ضامنش پس میداد، ولی امروز جز با فلانی و فلانی معامله و خرید و فروش نمی‌کنم[1].

٢١١٥- عَنِ أَبْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ المِائَةِ، لاَ تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً» [رواه البخاری:٦٤٩٨].

٢١١٥- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «مردمان مانند [گلهٔ] شتر صد تائی است، ولی تقریبا شتر قابل سوار شدن را در بین آن‌ها نمی‌یابی»[2].

١٩ باب: الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ

باب [١٩]: ریاء و سمعه

٢١١٦: عَنْ جُنْدَب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ» [رواه البخاری: ٦٤٩٩].

٢١١٦- از جندب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: کسی که عملش را به قصد شهرت انجام داده باشد، خداوند رسوایش می‌سازد، و کسی که ریا کاری کند، خداوند اعمال باطنی‌اش را برای مردم برملا می‌سازد»[3].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) معنی سخن حذیفه رضی الله عنه این است که: امانت و امانت داری آن‌چنان از بین مردم رخت بر بسته است که جز همین دو نفر، کس دیگری امانت را مراعات نمی‌کند، و از این سبب است که جز با همین دو نفر با کس دیگری خرید و فروش کرده نمی‌توانم، زیرا اگر از آن‌ها چیزی بخرم، مرا فریب می‌دهند، و اگر به آن‌ها چیزی بفروشم، حق مرا نمیدهند.

٢) آنچه را که حذیفه رضی الله عنه در مورد از بین رفتن امانت و دوری از امانت داری می‌گوید چیزی است که در زمان صحابه رضی الله عنهم پیش از این به یک هزار و چهار صد سال بوده است، و اگر حذیفه رضی الله عنه امروز زنده می‌بود، و دوری مردم از مانت و امانت داری را مشاهده می‌کرد، نمی‌دانم که چه می‌گفت؟

٢- مقصد پیامبر خدا ﷺ این است که مردمان از نگاه تعداد بسیار هستند، ولی کسی که از نگاه دینداری و خدا ترسی بشود بر وی اطمینان کرد، بسیار کم است.

٣- حافظ منذری رحمه الله می‌گوید: کسی که کاری را جهت آنکه مردم ببینند انجام داده باشد، خداوند این نیت فاسدش را در روز قیامت برای مردم برملا می‌سازد، و در نزد اهل محشر فضیحتش

٢٠- باب: التَّوَاضُعِ

باب [٢٠]: تواضع

٢١١٧- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ: كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ المُؤْمِنِ، يَكْرَهُ المَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ» [رواه البخاری: ٦٥٠٢].

٢١١٧- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال فرموده است، کسی که با یکی از اولیای من دشمنی کند، به او اعلان جنگ می‌دهم، و بنده‌ام به هیچ عملی که در نزدم محبوب‌تر از انجام دادن فرائض باشد، به من تقرب نجسته است».

و بنده‌ام در انجام دادن نوافل تا جایی به من تقرب می‌جوید که او را مورد محبت خود قرار می‌دهم، و چون او را مورد محبت خود قرار دادم، برایش مورد محبت خود قرار دادم، برایش گوشی می‌شوم که با آن می‌شنود، و چشمی می‌شوم که با آن می‌بیند، و دستی می‌شوم که با آن کاری را انجام می‌دهد، و پایی می‌شوم که با آن راه می‌رود، اگر از من چیزی بخواهد برایش می‌دهم، اگر به من پناه بجوید، او را پناه می‌دهم».

و در هچ کاری که کرده‌ام به اندازهٔ که در قبض روح مؤمن تردید می‌نمایم، تردید نکرده‌ام، او از مردن بدش می‌آید، و من بدی و رنجش او را نمی‌خواهم»[1].

می‌کند»، و ریا از گناهان کبیره است، و طاعتی که از روی ریا انجام پذیرد باطل است، و در نزد خداوند متعال مورد قبول واقع نمی‌شود.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از اینکه خداوندﷻ می‌گوید که با وی اعلان جنگ می‌دهم این است که: کسی که با اولیاء و دوستان من دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است، و از اینجا است که او را دشمن گرفته و به او اعلان جنگ می‌کنم، و مراد از اعلان جنگ با چنین شخصی آن است که

٢١- باب: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ الله أَحَبَّ الله لِقَاءَهُ

باب [٢١]: کسی که لقاء خدا را بخواهد خدا لقاءش را می‌خواهد

٢١١٨- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» قَالَتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ: إِنَّا لَنَكْرَهُ المَوْتَ، قَالَ: «لَيْسَ ذَاكِ، وَلَكِنَّ المُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ المَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ

برکت را از کار و زندگی و اهل و اولادش از بین برده و او را هلاک می‌سازد، و در همین دنیا کسانی را بر وی می‌گمارد تا سبب آزار و اذیتش گردند، و خلاصه آنکه خداوند در همین دنیا به هر طریقی که مناسب ببیند، از چنین اشخاصی انتقام می‌گیرد، و البته عذاب اخروی جای خود را داشته و در انتظارش می‌باشد.

٢) عموم محتوای این حدیث دلالت بر این دارد که استمرار در ادای فرائض، و انجام دادن نوافل سبب تقرب الهی می‌شود، و کیفیت اینکه خداوند گوش و یا چشم و یا دست بنده می‌شود، به طور حقیقی معلوم نیست.

٣) بعضی از علماء می‌گویند: معنای این حدیث نبوی شریف این است که خداوند مؤید و ناصر این بندهٔ خود می‌گردد.

۴) طوفی رحمه الله می‌گوید: «مراد از این حدیث این است که خداوند می‌گوید: بنده‌ام با انجام دادن عبادات فرضی و نفلی تا جایی ادامه می‌دهد که انس و الفتی جز با مناجات با من ندارد، و جز در عجائب ملکوت من، به چیز دیگری نظر نمی‌کند، و دستش جز در رضای من کاری را انجام نمی‌دهد، و پایش جز در راهی که رضای من می‌باشد، گامی برنمی‌دارد».

۵) شیخ شرقاوی رحمه الله به نقل از بعضی متصوفین می‌گوید که مراد از این حدیث معنی حقیقی آن است، یعنی: اگر بنده به طاعات و عبادات فرضی و نفلی از روی اخلاص ادامه دهد، به جایی می‌رسد که خداوند در وی حلول می‌کند، به این معنی که صفات ذمیمهٔ بشری از وی دور گردیده و صفات علوی در وی جلوه‌گر می‌شود»، و شرقاوی رحمه الله در تعلیق خود بر این سخن می‌گوید: «ولی ظهور صفات علوی مستلزم حلول نیست، مثلا: آفتاب در جای تاریکی می‌تابد، و آن مکان را روشن می‌کند، حال آنکه خود آفتاب در آن مکان حلول نکرده است» و البته مسئلهٔ حلول با احکام شریعت توافق ندارد، لذا:

بهتر آن است که محتوای این حدیث را قبول نموده و به آن ایمان بیاوریم، و از کیفیت آن جستجو نکنیم، زیرا عقل بشر محدود است، و هیچگاه قادر به درک امور متعلق به ذات صفات الهی نیست، والله تعالی آعلم.

لِقَاءَهُ، وَإِنَّ الكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» [رواه البخاری: ٦٥٠٧].

٢١١٨- از عباده بن صامت رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که لقاء خدا را بخواهد، خدا هم لقاءش را می‌خواهد، و کسی که از لقاء خدا بدش بیاید، خدا هم از لقاء آن شخص بدش می‌آید».

عائشه یا کس دیگری از همسران پیامبر خدا ﷺ گفت: ما مرگ را نمی‌خواهیم و از مرگ بد ما می‌آید.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مقصد این چیز نیست، بلکه مقصود این است که مؤمن هنگام مرگ، به رضا و رحمت خدا بشارت داده می‌شود، و در این وقت، هیچ چیزی از راهی که در پیش‌رو دارد برایش محبوب‌تر جلوه نمی‌کند، و اینجا است که لقاء الله را دوست می‌دارد، و خداوند هم او را دوست می‌دارد».

«و شخص کافر هنگام مرگ، به عذاب و عقوبت خدا خبر داده می‌شود، و در این وقت، هیچ چیزی در نزدش از راهی که در پیش‌رو دارد بدتر جلوه نمی‌کند، و از اینجا است که از لقاء الله بدش می‌آید، و خداوند هم از لقاء چنین شخصی بدش می‌آید»[1].

٢٢- باب: سَكَرَاتِ المَوْتِ

باب [٢٢]: سکرات مرگ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) آن همسر پیامبر خدا ﷺ که گفت: (ما مرگ را نمی‌خواهیم و از مرگ بدما می‌آید) خواه عائشه باشد و خواه همسر دیگری، این طور فهمیده بود که مراد از لقاء الله مرگ است، و طبیعی است که هرکس از مرگ بدش می‌آید، و کسی که از مرگ بدش بیاید، خداوند هم از آن شخص بدش می‌آید، و همان بود که پیامبر خدا ﷺ معنی حقیقی این سخن را برایش بیان داشتند.

٢) نشان داده شدن و یا خبر داده شدن از رضا و رحمت خداوند، و یا عذاب و عقوبت او تعابی برای بنده، در حالت نزع و جان کندن است، و در وقتی است که علائق دنیوی از انسان قطع گردیده و سر و کارش با مسیر اخروی او می‌گردد، و این بشارت و خبر اگر مشعر به رضا و رحمت خدا باشد، شخصی که این خبر برایش داده می‌شود، سخت آرزو می‌کند که هرچه زودتر به این مقام نایل آید، و اگر مشعر بر غضب و عذاب خدا باشد، شخصی که این خبر برایش داده می‌شود، از مسیری که پیش‌رو دارد سخت بدش آمده و نمی‌خواهد که به چنین مصیبتی دچار شود.

٢١١٩- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ رِجَالٌ مِنَ الأَعْرَابِ جُفَاةً، يَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعِشْ هَذَا لاَ يُدْرِكْهُ الهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ»، قَالَ هِشَامٌ: يَعْنِي مَوْتَهُمْ [رواه البخاری: ٦٥١١].

٢١١٩- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: مردم نادانی از بادیه نشینان می‌آمدند و از پیامبر خدا ﷺ می‌پرسیدند که: قیامت چه وقت است؟ [پیامبر خدا ﷺ] به طرف خورد سال‌ترین آن‌ها نگاه کرده و می‌فرمودند:

«اگر این شخص زنده بماند، پیش از آنکه پیر شود، قیامت شما بر سر شما برپا می‌شود»[1].

٢٣- باب: يَقْبِضُ اللهُ الأَرْضَ يَوْمَ القِيَامَةِ

باب [٢٣]: خداوند در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند

٢١٢٠- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَكُونُ الأَرْضُ يَوْمَ القِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّؤُهَا الجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلًا لِأَهْلِ الجَنَّةِ» فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ اليَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا القَاسِمِ، أَلاَ أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الجَنَّةِ يَوْمَ القِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى» قَالَ: تَكُونُ الأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا ثُمَّ

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قیامت دو نوع است: قیامت صفری، و قیامت کبری، قیامت صغری متعلق به هرفرد است، و آن هنگام است که آن شخص وفات می‌نماید که جزای اعمال خود را چه حسنه باشد و چه سیئه از همان لحظهٔ مرگ مشاهده می‌کند، ولی قیامت کبری متعلق به همگان و به صورت دسته جمعی است که مصیر نهائی همگان از رفتن به بهشت و یا دوزخ به طور نهایی تعیین می‌گردد، و مراد پیامبر خدا ﷺ از برپا شدن قیامت آن مردم، همان قیامت صغری است، و این قول ایشان که فرمودند: «قیامت شما برسر شما برپا می‌گردد» اشاره به این امر دارد، زیر اگر مراد قیامت کبری می‌بود، تنها قیامت آن‌ها را به مرگ این شخص اختصاص نمی‌دادند.

ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلاَ أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بَالاَمٌ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: ثَوْرٌ وَنُونٌ، يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةِ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا [رواه البخاری: ٦٥٢٠].

۲۱۲۰- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «زمین در روز قیامت مانند قرص نانی می‌شود که خداوند آن را با دست خود می‌گرداند، [بلاکیف] مانند مسافری که نانش را جهت پختن می‌گرداند، [یعنی: زیر ورو می‌کند]، و این برای مهمانی اهل بهشت است»[۱].

در این وقت شخصی از یهود آمد و گفت: یا ابا القاسم! خدا برای شما برکت بدهد، آیا نمی‌خواهید که شما را از طعام اهل بهشت خبر بدهم؟

فرمودند: «آری خبر بده».

گفت: زمین قرص نانی می‌شود، همان طوری که پیامبر خدا ﷺ خبر داده بودند، پیامبر خدا ﷺ به طرف ما نگاه کردند و آن‌چنان خندیدند که دندان‌های کرسی‌شان نمایان گردید.

باز [آن شخص یهودی] گفت: آیا از نان خورش اهل بهشت برای شما خبر بدهم؟ نان خورش اهل بهشت (بالام و نون) است.

[صحابه] پرسیدند: (بالام و نون) چیست؟

گفت: (گاو، و ماهی) است، که از جگر گوشهٔ آن‌ها هفتاد هزار نفر می‌خورند[۲].

٢١٢١- عَنْ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ القِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ» قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: «لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لِأَحَدٍ» [رواه البخاری: ٦٥٢١].

۱- طوری که در آیات و احادیث دیگری آمده است، زمین در روز قیامت به قدرت خداوند ﷻ به سه حالت در می‌آید، دریاهای آن به آتش، کوه‌های آن به غبار، و دیگر اجزای آن به نانی مبدل می‌گردد، و این نان خوراک اهل بهشت، پیش از داخل شدن آن‌ها به بهشت است.

۲- و شاید مراد از این هفتاد هزار نفر، همان هفتاد هزار نفری باشند که پیش از حساب و کتاب به بهشت می‌روند، و لفظ (بالام) و (نون) عبری است، (بالام) به معنی (گاو) و (نون) به معنی (ماهی) است، زیرا اگر این دو لفظ عربی می‌بود صحابه رضی الله عنهم معنی آن را فهمیدند، و حاجتی به پرسیدن معنی آن از آن شخص یهودی نبود.

۲۱۲۱- از سهل بن سعدﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «مردم در روز قیامت بر بالای زمین سفید رنگی که مانند نان پاک و براقی است، حشر می‌گردند»، سهل و یاشخص دیگری گفت: و در آن زمین برای هیچ کسی هیچ علامه و نشانهٔ وجود ندارد[۱].

۲٤- باب: الحَشْرِ

باب [۲۴]: روز محشر

۲۱۲۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلاَثِ طَرَائِقَ: رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلاَثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا» [رواه البخاری: ٦٥٢٢].

۲۱۲۲- از ابو هریرهﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «مردم به سه طریق حشر می‌شوند: یک قسمت کسانی‌اند که در امید و آرزوی [بهشت و دیگر نعمت‌ها] هستند، و یک قسمت دیگر در ترس از [از دوزخ و عذاب آن] می‌باشند، و این دو گروه به [طرف حشرگاه] طوری می‌آیند که: دو نفر بر یک شتر، سه نفر بر یک شتر، چهار نفر بر یک شتر، و ده نفر بر یک شتر سوار هستند».

و قسمت باقی مانده را آتشی به طرف محشر جمع می‌کند، و این آتش آن‌ها را ترک نمی‌کند، اگر چاشت در جایی بخوابند، با آن‌ها می‌خوابد، اگر شب در جایی آرام بگیرند، در همانجا با آن‌ها آرام می‌گیرد، اگر صبح به جایی بروند، با آن‌ها می‌رود، اگرشام به جایی باشند، با آن‌ها همانجا می‌باشد»[۲].

۱- یعنی: همگان در چنان دشت همواری قرار می‌گیرند که هیچ پستی و بلندی و یا دیوار و عمارتی ندارد، و طوری نیست که جای نشانی داری وجود داشته باشد، که مثلا بگویند که: فلان شخص در کنار فلان دیوار، و یا نزدیک فلان پشته و یا بلندی است، بلکه همگان طوری قرار می‌گیرند که هیچ چیزی مانع دیدن آن‌ها نمی‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) (حشر) به معنی جمع است، یعنی: خداوند متعال مردم را به این سه طریق جمع می‌کند، و طوری که امام خطابیﷺ می‌گوید: این (حشر) اندک مدتی پیش از برپا شدن قیامت است، و در

٢١٢٣- عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا» قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ فَقَالَ: «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَاكِ» [رواه البخاری: ٦٥٢٧].

٢١٢٣- از عائشه ﵂ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «با پای برهنه، تن برهنه، و بدون ختنه حشر می‌شود»

عائشه گفت: یا رسول الله! مردها و زن‌ها به طرف یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمودند: «کار از این مشکل‌تر است که به فکر نظر کردن به طرف یکدیگر بیفتند».

٢٥- باب: قَوْلِ الله تَعَالَى: ﴿أَلَا يَظُنُّ أُوْلَٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ۝٤ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۝٥ يَوْمَ يَقُومُ ٱلنَّاسُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝٦﴾

باب [٢٥]: این قول خداوند متعال که: ﴿آیا آن‌ها گمان نمی‌کنند که بر انگیخته خواهند شد؟...﴾

حالی است که مردم هنوز زنده هستند، و در حالت زندگی به یکی از این سه طریق به طرف شام، حشر و جمع می‌شوند، و حشری که از قبور است - طوری که در حدیث آتی می‌آید - به صورتی است که همگی عریان، پا برهنه، و پیاده هستند.

٢) معنی اینکه: دو نفر از آن‌ها بر یک شتر، و سه نفر بر یک شتر، و چهار نفر بر یک شتر، و ده نفر بر یک شتر هستند این است که: مثلا: دو نفر یک شتر دارند، که گاهی این سوار می‌شود، و گاهی آن، سه نفری که یک شتر دارند، به نوبت یکی پس از دیگری آن شتر را سوار می‌شوند و همچنین است چهار نفری که یک شتر دارند، نه آنکه همگان در یک وقت آن شتر را سوار شوند.

٣) کسانی که آرزوی بهشت را دارند، و یا به امید بهشت هستند، پرهیزگاران و نیکوکاران‌اند، و کسانی که از دوزخ می‌ترسند، گنه‌کاران امت، و غیر مسلمانان هستند، با این فرق که مسلمانان با شترها به طریقی که هم اکنون بیان شد، به محشر می‌روند، و کفار بر روی خود به طرف محشر می‌روند و یا کشانده می‌شوند.

۴) آتشی که مردم را حشر می‌کند - طوری که در صحیح مسلم آمده است - اول از عدن شروع می‌شود، و این آتش مردم را در هیچ جا و در هیچ وقت ترک نمی‌کند، و در هرگوشه و کنار، و در صبح و شام و در هرگاه و بیگاه با آن‌ها می‌باشد، تا آن‌ها را به میدان محشر برساند.

٢١٢٤- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَعْرَقُ النَّاسُ يَوْمَ القِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ» [رواه البخاری: ٦٥٣٢].

٢١٢٤- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «از مردم در روز قیامت آنقدر عرق می‌ریزد که عرق آن‌ها در روی زمین تا هفتاد ذرع پیش می‌رود، و آنقدر بالا می‌آید که تا به گوش‌های آن‌ها می‌رسد»[1].

٢٦- باب: الْقِصَاصِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

باب [٢٦]: قصاص در روز قیامت

٢١٢٥- عَنْ عَبْدَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالدِّمَاءِ» [رواه البخاری: ٦٥٣٣].

٢١٢٥- از عبدالله‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «اولین چیزی که [در روز قیامت] بین مردم فیصله می‌گردد، مسئلۀ قتل است»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

عرق مردم در روز قیامت، حالات و اندازه‌های متفاوتی دارد، از عقبه‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «بعضی از مردم عرقش تا بند پایش می‌رسد، بعضی تا نیم ساقش، بعضی تا زانوهایش، بعضی تا ران‌هایش، بعضی تا کمرش، بعضی تا دهانش، و عرق بعضی از سرش می‌گذرد»، و در صحیح ابن حبان‌ﷺ آمده است که: عرق شخص، تا به دهانش می‌رسد، [و از سختی عذاب این حالت می‌گوید]: الهی به من رحم کن، ولو آنکه در بردنم به دوزخ باشد».

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) اولین چیزی که انسان از آن در قبر پرسان می‌شود، دین و ایمان است، اگر از این نجات یافت، اولین چیزی که از وی در محشر نسبت به حقوق الله پرسان می‌شود، نماز است، و اولین چیزی که نسبت به حقوق الناس از وی پرسان می‌شود، مسئله خون ناحق است، و به اتفاق علماء، بزرگ‌ترین گناهان بعد از شرک بالله خون ناحق است.

امام ابن ماجه‌ﷺ در سنن خود در حدیث شمارۀ (٣٩٣٠) از عمران بن حُصَین‌ﷺ روایت می‌کند که: پیامبر خداﷺ لشکری را به جنگ مشرکین فرستادند، بعد از جنگ شدیدی که میان آن‌ها در گرفت، مشرکین شکست خورده و گریختند، یکی از اقوام من با نیزه بر یکی از مشرکین حمله

٢٧- باب: صِفَةِ الجَنَّةِ وَالنَّارِ

باب [٢٧]: صفت بهشت و دوزخ

٢١٢٦- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الجَنَّةِ إِلَى الجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الجَنَّةِ لاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لاَ مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ» [رواه البخاری: ٦٥٤٨].

٢١٢٦- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که مصیر بهشتی‌ها به بهشت و دوزخی‌ها به دوزخ تعیین شود، مرگ را آورده و در بین بهشت و دوزخ ذبح می‌کنند، و منادی ندا می‌کند که: ای اهل بهشت! بعد از این مرگی

کرد، چون او را خوابانید گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) من مسلمان شده‌ام، ولی آن شخص سخنش را قبول نکرد و او را کشت، بعد از آن نزد پیامبر خدا ﷺ آمد گفت: یا رسول الله هلاک شدم، پرسیدند: چه کار کردی؟ واقعه را برای‌شان گفت، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مگر شکمش را پاره کردی که بدانی در قلب او چیست»؟ گفت: یا رسول الله اگر شکمش را پاره می‌کردم آنچه که در قلبش بود می‌دانستم.

و همان بود که پیامبر خدا ﷺ از سخن زدن با وی خودداری نمودند، و مدت زیادی نگذشت که آن شخص مرد، او را دفن کردند، چون صبح شد، دیدند که بر روی زمین افتاده است، اقوامش گفتند: شاید یکی از دشمنان او را از قبر بیرون کرده است، و او را دوباره دفن کردیم، و به غلامان خود گفتیم که از وی نگهبانی کنند، چون صبح شد، بر روی زمین افتاده بود، گفتیم شاید غلامان را خواب برده باشد، و او را بار دیگر دفن کردیم، و خود ما شخصا به نگهبانی از وی پرداختیم، چون صبح شد، باز دیدیم که بر روی زمین افتاده است، او را برده و به درهٔ انداختیم.

این خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید، فرمودند: زمین کسانی را که بدتر از این شخص است قبول می‌کند، ولی خداوند خواست که تعظیم و حرمت (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را برای شما نشان بدهد.

و در حدیث شمارهٔ (٣٩٣٢) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که به کعبه طواف کرده و خطاب به خانهٔ معظمه می‌گفتند: «چه قدر خوشبوئی، و چه قدر بوی خوشی داری، چه قدر با عظمت هستی، و چه قدر حرمت تو زیاد است، ولی به ذاتی که جان محمد در دست او است، احترام مسلمان در نزد خدا از احترام تو بیشتر است، یعنی: احترام مال او، و احترام خون او، و احترام اینکه نسبت به وی جز گمان نیک نداشته باشیم».

نیست، و ای اهل دوزخ! بعد از این مرگی نیست، و اینجا است که خوشی بر خوشی‌ها بهشتی‌ها، و غمی بر غم‌های دوزخی‌ها افزوده می‌گردد»[1].

٢١٢٧- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الجَنَّةِ؟ فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لاَ نَرْضَى وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلاَ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا» [رواه البخاری: ٦٥٤٩].

٢١٢٧- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال برای اهل بهشت می‌گوید: ای اهل بهشت!

می‌گویند: پروردگار ما! لبیک و سعدیک.

می‌گوید: آیا راضی هستید؟

می‌گویند: چرا راضی نباشیم، برای ما چیزهای را عطا کردی که برای هیچ یک از خلق خود عطا نکردی.

می‌گوید: از این هم [نعمت] بالاتری را برای شما می‌دهم.

می‌گویند: پروردگارا! نعمتی که از این نعمت‌ها بالاتر باشد چیست؟

می‌گوید: آن نعمت خوشنودی من است که بعد از این هیچگاه بر شما غضب نمی‌کنم»[2].

١- زیرا هرکدام از دو گروه یقین حاصل می‌کنند که جای ابدی‌شان همان جایی است که در آن قرار دارند، و تغییر و تبدیلی در آن صورت نمی‌گیرد، و در (فتح المبدی) آمده است که کشندهٔ مرگ در روز قیامت یحیی علیه السلام است، و مناسبتش این است که نامش که (یحیی) باشد، خلاف مرگ و از بین برندهٔ مرگ است.

٢- و این نعمت بالاترین نعمت‌ها است، و این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَٰنٌ مِّنَ ٱللَّهِ أَكْبَرُ﴾، و [از جملهٔ نعمت‌های بهشت] رضایتی است که طرف خدا که [از همه نعمت‌ها] بزرگ‌تر است، اشارتی به این معنی دارد، زیرا وقتی که بنده یقین حاصل کند که مولایش بعد از این به طور دائم از وی راضی است، و همه نعمت‌ها را برایش فراهم کرده است، قلبش نهایت آرام و خاطرش نهایت شاد می‌گردد.

٢١٢٨- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّاكِبِ المُسْرِعِ» [رواه البخاری: ٦٥٥١].

٢١٢٨- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «[در قیامت] پهنای بین شانه‌های کافر، به اندازۀ مسافت سه روز راهی است که سوارۀ سریع السیر می‌پیماید»[1].

٢١٢٩- عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الجَنَّةَ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الجَنَّةِ: الجَهَنَّمِيِّينَ» [رواه البخاری: ٦٥٥٩].

٢١٢٩- از انس بن مالکﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «مردمی از دوزخیان بعد از اینکه آثار سوختگی در آن‌ها نمودار است، از دوزخ بیرون می‌شوند، و به بهشت میروند، و بهشتیان آن‌ها را بنام دوزخی‌ها یاد می‌کنند»[2].

٢١٣٠- عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ القِيَامَةِ رَجُلٌ، عَلَى أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ كَمَا يَغْلِي المِرْجَلُ وَالقُمْقُمُ» [رواه البخاری: ٦٥٦٢].

١- و بزرگ شدن جسم کافر به جهت احساس بیشتر عذاب برای وی است، و در حدیث دیگری آمده است که دندان کافر در روز قیامت، به اندازۀ کوه (احد) بزرگ می‌شود، زیرا اگر یک قسمت از انگشت انسان در آتش باشد، سوزش و دردش کم‌تر از آن است که تمام انگشت و یا تمام دست انسان در آتش باشد، به این معنی که درد با مقداری که از جسم در عذاب می‌باشد، تناسب مستقیم دارد، و چون جسم کافر خیلی‌ها بزرگ می‌شود، به یقین که احساس درد و عذابش نیز به همان اندازه بیشتر و بیشتر می‌شود، والله تعالی أعلم.

٢- یعنی: آن‌ها سکانی هستند که نسبت به اعمال بد خود، مستحق دوزخ بودند، ولی خداوند متعال با رحمت خود از آن‌ها عفو کرده و آن‌ها را به بهشت می‌برد، و در سنن بیهقی از جابرﷺ روایت است که گفت: «در گردن آن‌ها نوشته می‌شود که (آزاد شدگان خدا از دوزخ)، و از همین سبب به نام دوزخیان یاد می‌شوند»، و در صحیح مسلم از حدیث ابو سعید روایت است که آن‌ها دعا می‌کنند و از خدا می‌خواهند که این نام را از آن‌ها دور کند، و خداوند این نام را از آن‌ها دور می‌کند، و بعد از این به نام دوزخیان یاد نمی‌شوند.

۲۱۳۰- از نعمان بن بشیرﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو ارۀ آتش گذاشته می‌شود، و از اثر آن آتش، مغز سرش مانند دیگ چودنی و (قمقم) می‌جوشد»[۱].

۲۱۳۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ يَدْخُلُ أَحَدٌ الجَنَّةَ إِلَّا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلَّا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً» [رواه البخاری: ٦٥٦٩].

۲۱۳۱- از ابو هریرهﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «هیچکس به بهشت نمی‌رود مگر آنکه جایش در دوزخ - در صورتی که بدکار می‌بود - برایش نشان داده می‌شود، تا اینکه شکر گذاری‌اش بیشتر گردد».

«و هیچکس به دوزخ نمی‌رود مگر آنکه جایش در بهشت - در صورتی که نیکوکار می‌بود - برایش نشان داده می‌شود، تا اینکه حسرت و افسوسش افزون‌تر گردد»[۲].

۲۸- باب: فِي الحَوْضِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

دیگ چودنی، معروف است، و قمقم ظرفی است شیشه‌ای دارای گردن باریک، و یا مطلق ظرفی است که دارای گردن باریک باشد و آب را در آن بجوشانند، و گرچه محتوای دیگ و آب در هر ظرفی که باشد، هنگامی که به درجۀ معینی از حرارت رسید، به جوش می‌آید و می‌جوشد، ولی محتوای دیگ چودنی، و آبی که در ظرف گردن باریک به جوش می‌آید، به شدت بیشتری می‌جوشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که در سنن ابن ماجه آمده است، این کار در قبر واقع می‌شود، از ابو هریرهﷺ روایت است که گفت: «[برای بهشتی] سوراخی از طرف دوزخ گشوده می‌شود و برایش گفته می‌شود: ببین که از چگونه جایی خداوند تو را نجات داد» و در مسند احمد از حدیث ابو سعید روایت است که گفت: «برای [بهشتی] دروازۀ از طرف دوزخ گشوده می‌گردد و برایش گفته می‌شود که اگر کافر می‌شدی، جای تو اینجا بود، ولی اکنون که ایمان آوردی منزل تو اینجا است، و برای [دوزخی] دروازۀ از جنت گشوده می‌شود، و برایش گفته می‌شود که اگر مسلمان می‌شدی، جای تو اینجا بود.

باب [۲۸]: حوض کوثر

۲۱۳۲- عَنْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قالَ: قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ المِسْكِ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلاَ يَظْمَأُ أَبَدًا» [رواه البخاری: ٦٥٧٩].

۲۱۳۲- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «حوض من [یعنی: حوض کوثر] به اندازۀ مسافت یک ماه راه است، آبش از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوی‌تر است، صراحی‌های آن به مانند ستاره‌های آسمان است، و کسی که از آن یکبار آب بنوشد، دیگر هیچ وقت تشنه نمی‌شود»[۱].

۲۱۳۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرْبَاءَ وَأَذْرُحَ» [رواه البخاری: ٦٥٧٧].

۲۱۳۳- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: پیش روی شما حوض من است که [مساحت آن] به فاصلۀ بین دو شهر (جرباء) و (أَذْرُح) است»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از تشبیه صحرای‌های حوض کوثر به ستاره‌های آسمان، یا در کمیت است و یا در کیفیت، اگر در کمیت باشد، معنایش این است که صراحی‌های آن به اندازۀ ستاره‌های آسمان است که به چشم می‌خورد، و اگر در کیفیت باشد، معنایش این است که صراحی‌های آن، مانند ستاره‌های آسمان درخشش و زیبائی دارند، والله تعالی أعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(جرباء) و (أَذْرُح): دو قریه است در شام، که بین آن‌ها سه شبانه روز راه است، در مساحت حوض کوثر روایات مختلفی آمده است، که کم‌ترین آن مسافت سه روز راه و اکثر آن مسافت یک ماه راه آمده است، و سبب این اختلاف، خبر دادن از واقع امر است، یعنی: هنگامی که پیامبر خدا ﷺ گفتند: مساحت آن سه روز راه است، در همان وقت مساحت آن سه روز راه بود، و هنگامی که مساحت بیشتری را گفتند، خداوند متعال در آن وقت (حوض کوثر) را وسعت داد، و به همان اندازۀ رسید که پیامبر خدا ﷺ از آن خبر دادند، که بزرگ‌ترین مساحت آن یک ماه راه ذکر گردیده است.

٢١٣٤- عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ اليَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ» [رواه البخاری: ٦٥٨٠].

۲۱۳۴- از انس بن مالکﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «اندازۀ حوض من به اندازۀ بین (أیله) و صنعاء در یمن است، [(ایله): شهری است در اطراف بیت المقدس]، و تعداد صراحی‌های آن، به تعداد ستاره‌های آسمان است».

٢١٣٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمْ القَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمْ القَهْقَرَى، فَلاَ أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ» [رواه البخاری: ٦٥٨٦].

۲۱۳۵- از ابو هریرهﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند:

«در حالی که [در کنار حوض] ایستاده می‌باشم، گروهی را می‌بینم، و هنگامی که آن‌ها را می‌شناسم، شخصی از بین من و آن‌ها بیرون می‌شود، و برای [آن‌ها] می‌گوید: با من بیائید.

می‌پرسم: [آن‌ها را] به کجا می‌بری؟

می‌گوید: به خدا سوگند است که به دوزخ.

می‌پرسم: چه [گناهی] کرده‌اند؟

می‌گوید: بعد از تو، به عقب برگشته‌اند.

بعد از آن، گروه دیگری را می‌بینم، و هنگامی که آن‌ها را می‌شناسم، شخصی از بین من و آن‌ها بیرون می‌شود و [برای آن‌ها] می‌گوید: با من بیائید.

می‌پرسم: [آن‌ها را] به کجا می‌بری؟

می‌گوید: به خدا سوگند است که به دوزخ.

می‌پرسم: چه [گناهی] کرده‌اند؟

می‌گوید: بعد از تو، به عقب برگشته‌اند، و از بین آن‌ها جز افراد اندکی مانند شتران گم شده، نجات نمی‌یابند»[1].

٢١٣٦- عَنْ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَكَرَ الحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ المَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ» [رواه البخاری: ٦٥٩١].

٢١٣٦- از حارثه بن وهب ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ در حالی که در مورد حوض صحبت می‌کردند، شنیدم که فرمودند: «[مساحت آن] مانند مسافت بین مدینه و صنعاء است»[2].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی حدیث نبوی شریف این است که: مانند آنکه از یک گلهٔ شتر، فقط یک و یا دو شتر، احتمال گم شدن را دارد، اشخاصی که از این‌ها از دوزخ نجات می‌یابند، نیز بسیار اندک و ناچیز است، و این حدیث دلالت بر این دارد که: بعضی از کسانی که به پیامبر خدا ﷺ ایمان آورده بودند، بعد از وفات ایشان از ایمان خود برگشتند، و این‌ها کسانی‌اند که معرفت پیامبر خدا ﷺ با آن‌ها کم است، زیرا پیامبر خدا ﷺ بعد از غور و تعمق آن‌ها را می‌شناسند، و به مجرد شناخته شدن، ملکی که موکل سرنوشت آن‌ها می‌باشد، آن‌ها را به طرف دوزخ رهنمائی می‌کند، و این امر در زمان خلافت ابوبکر صدیق ﷺ به حقیقت پیوست، زیرا کسانی که از اتباع (مسیلمهٔ کذاب) مسلمان شده بودند، بعد از وفات پیامبر خدا ﷺ دوباره به کفر گرائیدند، و ابوبکر صدیق ﷺ با آن‌ها به مقاتله برخواست، و آن‌ها را از بین برد.

٢- مراد از (مدینه) مدینهٔ منوره است، و (صنعاء) شهر مشهوری است در یمن، و اکنون پایتخت آن دولت می‌باشد، و طوری که قبلا یادآور شدیم در مورد اندازهٔ حوض کوثر، روایات مختلفی آمده است، و سبب این امر را نیز قبلا بیان نمودیم.

٧٥- كِتَابُ القَدَرِ

کتاب [۷۵]- قضا و قدر

١- باب: جَفَّ القَلَمُ عَلَى عِلْمِ الله

باب [۱]: قلم بر علم خدا خشک شد

٢١٣٧- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُعْرَفُ أَهْلُ الجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ العَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ، أَوْ: لِمَا يُسِّرَ لَهُ» [رواه البخاری:٦٥٩٦].

۲۱۳۷- از عِمران بن حُصَین رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا اهل بهشت و دوزخ [در علم خدا] شناخته شده‌اند؟

فرمودند: «بلی».

گفت: پس چرا کسی کاری بکند؟

فرمودند: هرکس همان کاری را می‌کند که برای آن خلق شده است، و یا هرکس همان کاری را می‌کند که برایش آسان ساخته شده است»[1].

٢- باب: وَكانَ أَمْرُ الله قَدَراً مَقْدُوراً

باب [۲]: و امر خدا تعیین و مقدر بود

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

توضیح حدیث نبوی شریف از این قرار است که: بنده نمی‌داند که سرنوشت او در علم خدا چگونه است، و نمی‌داند که جایش در بهشت است و یا در دوزخ، پس باید در انجام دادن اوامر خدا بکوشد، زیرا همین عملش دلالت بر سرنوشتش در آینده دارد، اگر کارهای نیکی را انجام می‌دهد، دلالت بر این دارد که در علم خدا از رستگاران و بهشتیان است، و اگر کارهای بدی را انجام می‌دهد، دلالت بر این دارد که در علم خدا از بدبختان و دوزخیان است.

٢١٣٨- عَنْ حُذَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا ذَكَرَهُ»، عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَآهُ فَعَرَفَهُ [رواه البخاری: ٦٦٠٤].

٢١٣٨- از حذیفه‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ برای ما خطبهٔ دادند که در آن از بیان هیچ چیز که تا روز قیامت واقع می‌شود فروگذار نکردند، کسی که آن چیزها را فهمید فهمید، و کسی که نفهمید نفهمید، می‌بینم که بعضی از آن مسائل را فراموش کرده‌ام، ولی مانند کسی که چیزی از نزدش غائب شده است و چون آن را می‌بیند، می‌شناسد، من هم به همین طریق چیزهای را که فراموش کرده بودم به یاد می‌آورم.

٣- باب: إِلْقَاءِ الْعَبْدِ إِلَى الْقَدَرِ

باب [٣]: نذر، بنده را به سوی قضا و قدر رهنمون می‌سازد

٢١٣٩- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ القَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ البَخِيلِ» [رواه البخاری: ٦٦٠٩].

٢١٣٩- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند:

«نذر برای بنی‌آدم چیزی را که برایش مقدر کرده‌ام، تغییر نمی‌دهد[١]، بلکه آنچه را که برایش مقدر کرده‌ام برای وی می‌رساند، و برایش مقدر کرده‌ام که به سبب این نذر آن را از بخیلی خارج سازم»[٢].

١- در اینجا صیغهٔ تکلم به کار رفته است، (مقدر کرده‌ام)، پس این حدیث قدسی است و ضمیر تکلم راجع به خداوند متعال است، و دیگر اینکه تقدیر اشیاء تنها و تنها در مقدور خداوند متعال است، و در این مورد ما سوی الله دخلی ندارد.

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

توضیح این حدیث نبوی شریف از این قرار است که: مثلا اگر کسی نذر می‌کند که اگر فرزندم از سفر آمد، یک گوسفندی را خیرات می‌دهم، این طور نیست که اگر این نذر را نمی‌کرد، فرزندش از سفر نمی‌آمد، بلکه خواه این نذر را می‌کرد و خواه نمی‌کرد، همان کاری واقع می‌شد که

٤- باب: المَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ الله

باب [۴]: معصوم کسی است که خدا او را حفظ کرده است

٢١٤٠- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةٌ إِلَّا لَهُ بِطَانَتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالخَيْرِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ، وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ، وَالمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ» [رواه البخاری: ٦٦١١].

۲۱۴۰- از ابو سعید خدری‌ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «هیچ خلیفهٔ به خلافت نمی‌رسد، مگر آنکه برایش دو مشاور است، مشاوری که او را به کار نیک امر و تشجیع می‌کند، و مشاوری که او را به کار بد امر و تجیع می‌نماید، و معصوم کسی است که خدا او را از گناه کردن حفظ کرده است»[1].

٥- باب: يَحُولُ بَيْنَ المَرْءِ وَقَلْبِهِ

باب [۵]: در بین شخص و قلبش مانع قرار می‌دهد

٢١٤١- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَثِيرًا مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْلِفُ: «لاَ وَمُقَلِّبِ القُلُوبِ» [رواه البخاری: ٦٦١٧].

خداوند مقدر کرده بود، منتهی کاری را که نذر می‌کند این است که: شخص نذر دهنده را از بخالت خارج می‌سازد، یعنی: این شخص اگر این نذر را نمی‌کرد، نسبت به بخالتش آن گوسفند را خیرات نمی‌داد، ولی اکنون به سبب این نذرش به خیرات دادن آن گوسفند اقدام می‌نماید، و از بخالت خارج می‌گردد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

برای هر خلیفه و ولی امری، و امیری چنین دو مشاوری وجود دارد، که یکی آن را به کار خیر و دیگری به کار بد رهنمائی می‌کند، ولی باید خلیفه به سخن آن‌ها اعتماد کلی نکند، بلکه باید از خدا بخواهد تا او را به کارهای نیک رهنمون سازد، و از واقع شدن در کارهای بد، در عصمت خود نگه دارد، و در تیسیر القاری آمده است که: مراد از دو (بطانهٔ) که در حدیث نبوی شریف آمده است، دو صفت باطنی است، یعنی: هر خلیفهٔ دارای دو صفت باطنی است، که یکی از آن دو صفت او را به کار نیک و دیگری به کار بد امر می‌کند، و معصوم کسی است که خدا او را از واقع شدن در گناه حفظ کرده باشد، ولی ظاهر حدیث، مؤید معنی اول است.

۲۱۴۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: بسیاری اوقات سوگند پیامبر خدا ﷺ این بود که: «لاَ وَمُقَلِّبِ القُلُوبِ»[1].

۱- معنی سوگند پیامبر خدا ﷺ این است که: «نه، و سوگند به ذاتی که دل‌ها را از حالی به حال دیگری می‌گرداند».

٧٦- كتابُ الأَيمَانِ و النُّذُورِ

كتاب [٧۶]- سوگندها و نذرها

١- باب: قوله تعالى: ﴿لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ﴾

باب [١]: قوله تعالى: ﴿خداوند شما از سوگندهای لغو شما مؤاخذه نمی‌کند﴾

٢١٤٢- عَنْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: قالَ لِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ» [رواه البخاری: ٦٦٢٢].

٢١٤٢- از عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برایم گفتند:

«ای عبدالرحمن بن سمره! طلب امارت مکن، زیرا اگر از راه طلب کردن، به امارت رسیدی، تو می‌دانی و کارت، و اگر طلب امارت را نکردی و به امارت رسیدی، خداوند با تو کمک می‌کند».

«اگر در کاری سوگند خوردی، و دیدی که کار دیگری بهتر از آن است، از سوگند خود کفاره بده، و آن کار بهتر را انجام بده»[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) معنی این قول پیامبر خدا ﷺ که می‌فرمایند: (زیرا اگر از راه طلب کردن، به امارت رسیدی، تو می‌دانی وکارت) این است که: خداوند برایت کمک و نصرت نمی‌کند، زیرا طلب کردن امارت، دلیل آن است که این شخص جاه طلب و استفاده جو است، و چنین شخصی را خداوند دوست ندارد، و نصرتش نمی‌کند.

٢) مراد از محتوای جزء دیگر حدیث نبوی شریف این است که اگر کسی مثلا: سوگند می‌خورد که با فلان کس سخن نخواهم زد، و یا برایش کمک و همکاری نخواهم کرد، و چون سخن زدن با مسلمان و همکاری کردن با وی از نگاه اسلام کار مشروع و مطلوبی است، باید از سوگند خود

٢١٤٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قالَ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ»، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَاللَّهِ، لَأَنْ يَلِجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ، آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ» [رواه البخاری: ٦٦٢٥].

٢١٤٣- از ابوهریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «ما [مسلمانان] در روزه قیامت کسانی هستیم که آخر آمده‌یم، و از همه پیشتر می‌باشیم».

و پیامبر خداﷺ فرمودند: «به خداوند سوگند است کسی که در مورد فامیلش سوگند می‌خورد، و سوگند سبب ضرر به فامیلش می‌گردد، گناه لجاجت و اصرار بر آن سوگند در نزد خدا، بیشتر از گناه حانث شدن و دادن کفاره‌ای است که خداوند بر وی فرض کرده است»[1].

کفاره بدهد، و با آن شخص سخن بزند، و با وی همکاری کند، و همچنین است سوگند خوردن در هرکار نیک دیگری.

۳) کفاره در سوگند وقتی لازم می‌شود که شخص برخلاف آنچه که سوگند خورده است، انجام دهد، مثلا: اگر کسی سوگند بخورد که امروز از خانه بیرون نمی‌شوم، وقتی بر وی کفاره لازم می‌شود، که از خانه بیرون شود، و اگر موافق سوگند خود همان روز از خانه بیرون نشد، کفاره بر وی لازم نمی‌شود.

۴) کفارۀ سوگند یکی از این چهار چیز است: طعام دادن ده مسکین، وپوشاک دادن برای ده مسکین، آزاد ساختن غلامی، و اگر کسی به هیچ یک از این‌ها قدرت نداشت، روزه گرفتن سه روز، و در کیفیت و کمیت این اشیاء چهارگانه بین علماء اختلاف بسیار است، و مذهب امام ابو حنیفهﷺ این است که: مراد از طعام دادن (ده) مسکین آن است که برای هریک از آن‌ها نیم صاع گندم، و یا یک صاع از طعام‌های دیگر مانند: جو، خرما و غیره بدهد، و مراد از پوشاک دادن ده مسکین آن است که برای هریک از آن‌ها دستار و یا ازاری بدهد، و مراد از آزاد کردن غلام، مطلق غلام است، چه مسلمان باشد و چه کافر، و مراد از سه روز روزه گرفتن آن است که سه روز پیاپی روزه بگیرد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی این قول پیامبر خداﷺ که: «ما [مسلمانان] در روز قیامت کسانی هستیم که آخر آمده‌ایم، و از همه پیشتر می‌باشیم»، این است که: گرچه ما مسلمانان از دیگر امت‌ها مانند یهود و نصاری وغیره آخرتر آمده‌ایم، ولی از آن‌ها در رفتن به بهشت، پیشتر و جلوتر می‌باشیم.

٢- باب: كَيْفَ كَانَتْ يَمِينُ النَّبِيِّ ﷺ

باب [٢]: سوگند پیامبر خدا ﷺ چگونه بود

٢١٤٤- عَنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ» فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الآنَ، وَاللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الآنَ يَا عُمَرُ» [رواه البخاری: ٦٦٣٢].

٢١٤٤- از عبدالله بن هشام رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا ﷺ بودیم، و در حالی که ایشان دست عمر بن خطاب را گرفته بودند، عمر برای‌شان گفت: من شما را از همه چیز غیر از خود، بیشتر دوست داردم.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نه خیر، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است [بلا کیف] تا وقتی که من در نزدت از خودت محبوب‌تر نباشم [قبول نیست]».

عمر گفت: اکنون به خداوند سوگند است که شما را از جان خود بیشتر دوست دارم.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای عمر! اکنون»[1].

---

٢) اگر کسی سوگند می‌خورد که برای همسرم فلان چیز را نمی‌خرم، و یا او را به فلانجا نمی‌برم، و یا با همسرم سخن نمی‌زنم، چنین شخصی باید خود را حانث سازد و از سوگندش کفاره بدهد، زیرا گناه وفا کردن به سوگندش بیشتر از این است که خود را حانث بسازد و از سوگندش کفاره بدهد، زیرا در وفا کردن به سوگندش حق خدا را اداء کرده است، ولی در عین حال حق بنده را که همسرش باشد، ضایع کرده است، و طوری که معلوم است، حق بنده بر حق خدا مقدم است، ولی اگر خود را حانث می‌سازد، و از حانث شدن خود کفاره می‌دهد، هم حق خدا را اداء کرده است، و هم حق بنده را.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طوری که در حدیث دیگری آمده است، ایمان شخص وقتی کامل می‌شود که پیامبر خدا ﷺ را از خود، و از مال و اولاد خود و از دنیا و مافی‌ها بیشتر دوست داشته باشد، و این به سبب آن است که: پیامبر اکرم ﷺ سبب نجاتش از هلاک ابدی، و رهنمونی‌اش به سعادت ابدی شده‌اند، و علامهٔ این محبت آن است که مثلا: اگر کسی بین کفر به پیامبر خدا ﷺ و مرگ فرزندش مخیر گردد،

٢١٤٥- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَقُولُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ: «هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الكَعْبَةِ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الكَعْبَةِ» قُلْتُ: مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ، مَا شَأْنِي؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ، وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الأَكْثَرُونَ أَمْوَالًا، إِلَّا مَنْ قَالَ هَكَذَا، وَهَكَذَا، وَهَكَذَا» [رواه البخاری: ٦٦٣٨].

٢١٤٥- از ابو ذرﷺ روایت است که گفت: نزد پیامبر خداﷺ رسیدم، دیدم که در سایهٔ کعبه نشسته‌اند و می‌گویند:

«به رب کعبه سوگند است که این‌ها زیان کاراند، به رب کعبه سوگند است که این‌ها زیان کاراند».

با خود گفتم: من چه کردم؟ آیا بر من کدام چیزی می‌بینند؟[1].

نزدشان نشستم و دید که ایشان همان سخن را تکرار می‌کنندف نتوانستم خاموش بمانم و حالت خاصی به من رخ داد، و گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! این‌هائی را که می‌گوئید چه کسانی هستند؟

فرمودند: «کسانی هستند که مال و ثروت بسیاری دارند، مگر کسی [زیان کار نیست] که مالش را [در امور خیر، مانند خاکه این طرف و آن طرف بریزد».

٣- باب: قَوله تَعَالَى:﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾

باب [٣]: قوله تعالی: ﴿و سوگندهای مؤکدی به خدای یاد کردند﴾

مرگ فرزندش را بر کفر به پیامبر خداﷺ ترجیح بدهد، و با این هم در این حالت اگر با همین محبت قلبی از روی اکراه تنها به زبان خود جانب دیگر را ترجیح می‌دهد، بر وی گناهی نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَٰنِ﴾، یعنی: مگر کسی که مجبور ساخته شود، ولی قلبش مطمئن به ایمان باشد.

١- گویا ابو ذرﷺ این طور فکر کرده بود که مقصود پیامبر خداﷺ از این گفتهٔشان که: «به رب کعبه سوگند است که این‌ها زیان کاراند» خود وی یعنی: ابو ذرﷺ می‌باشد، و به همین سبب با خود چنین فکر کرده بود.

٢١٤٦- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لاَ يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ المُسْلِمِينَ ثَلاَثَةٌ مِنَ الوَلَدِ تَمَسُّهُ النَّارُ، إِلَّا تَحِلَّةَ القَسَمِ» [رواه البخاری: ٦٦٥٦].

٢١٤٦- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برای هیچ کسی از مسلمانان سه فرزند نمی‌میرد، مگر آنکه آتش دوزخ جز به اندازۀ راست شدن سوگند به وی تماس نمی‌کند»[1].

٤- باب: إِذَا حَنَثَ نَاسِياً فِي الأَيْمَانِ

باب [۴]: اگر کسی به فراموشی در سوگند حانث می‌شود

٢١٤٧- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا وَسْوَسَتْ، أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ» [رواه البخاری: ٦٦٦٤].

٢١٤٧- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند برای امت من: وسوسه، و آنچه را که در نفس وی خطور می‌کند، تا وقتی که به آن عمل نکند، و یا به آن سخن نزند، مورد عفو و بخشایش قرار داده است»[2].

١- از احکام متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از سوگند این است: خداوند متعال سوگند یاد کرده است که هر کسی به دوزخ داخل می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ یعنی: «و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم می‌شود، و این حکم حتمی پروردگار تو است»، و البته ورود جهنم مستلزم عذاب در جهنم نیست، پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «هیچ نیکوکار و یا بدکاری نیست، مگر آنکه به دوزخ می‌رود، ولی آتش دوزخ بر مؤمنان سرد و بدون ضرر است، همان طوری که بر ابراهیم علیه السلام سرد و بدون ضرر بود...».

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر کسی به ذهنش خطور می‌کند که فلانی آدم بدی است، تا وقتی که این سخن را بر زبان نیاورد و برای دیگران نگوید، غیبت محسوب نمی‌شود، و یا اگر به ذهنش می‌رسد که زنش را طلاق داده است و یا طلاق می‌دهد، تا وقتی که لفظ (طلاق) را بر زبان نیاورده باشد و یا بر زبان نیاورد، زنش طلاق نمی‌شود، و امثال این‌ها.

٥- باب: النَّذْرِ فِي الطَّاعَةِ

باب [٥]: نذر کردن در طاعت

٢١٤٨- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلاَ يَعْصِهِ» [رواه البخاری: ٦٦٩٦].

٢١٤٨- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

«کسی که نذر کرد که از خدا اطاعت کند، از خدا اطاعت کند، و کسی که نذر کند که معصیت خدا را بکند، معصیت خدا را نکند»[1].

٦- باب: مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ نَذْرٌ

باب [٦]: کسی که بمیرد و بر وی نذری باشد

٢١٤٩- عَنْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، فَتُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، «فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا» [رواه البخاری: ٦٦٩٨].

٢١٤٩- از سعد بن عباده رضی الله عنه[2] روایت است که وی از پیامبر خدا ﷺ در مورد نذری که بر مادرش بود فتوی خواست، [و گفت]: مادرم چیزی را نذر کرده بود، ولی پیش از

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اگر کس نذر می‌کند که پیج روز روزه بگیرد، به نذر خود وفا کند، و پنج روز روزه بگیرد، و اگر کسی نذر می‌کند که به کدام انسانی به دون حق ضرر می‌رساند، از ایک کارش منصرف گردد، و برایش ضرر نرساند.

٢- وی سعد بن عباده بن دلیم انصاری خزرجی است، رئیس قبیلهٔ خزرج بود، شخص با جود و کرمی بود، مردم از اهل صفه گاهی یک و یا دو نفر را با خود می‌بردند، ولی سعد بن عباده رضی الله عنه هشتاد نفر را با خود می‌برد، قلعهٔ داشت که به نام خودش مشهور بود، و منادی هر روز صدا می‌زد که اگر کسی گوشت و روغن می‌خواهد به قلعهٔ سعد بیاید، و می‌گفت که خدایا! برایم آبرو و اعتبار بده، و چون آبرو و اعتبار جز به مال بدست نمی‌آید، برایم مال فراوان بده، و مال کم به درد من نمی‌خورد، و از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: خدایا! بر سعد و اهل بیتش درود

آنکه به آن نذر وفا کند، وفات نمود، [حالا چه باید کرد]؟ برایش فتوی دادند که او عوض مادرش آن نذر را قضا بیاورد»[1].

۷- باب: النَّذْرِ فِيمَا لاَ يَمْلِكُ وَفِي مَعْصِيَةٍ

باب [۷]: نذر کردن چیزی که مالک آن نیست، و نذر در معصیت

۲۱۵۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ، نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلاَ يَقْعُدَ، وَلاَ يَسْتَظِلَّ، وَلاَ يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَظِلَّ وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ» [رواه البخاری: ٦٧٠٤].

۲۱۵۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: در هنگامی که پیامبر خدا ﷺ خطبه می‌دادند، شخصی را دیدند که ایستاده است، از سبب ایستادنش پرسیدند.

گفتند: این شخص ابو اسرائیل است، نذر کرده است که بایستد و ننشیند، و به سایه نرود، و با کسی سخن نزند، و همیشه روزه بگیرد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برایش امر کن که سخن بزند، به سایه برود، و بنشیند، و روزهٔ خود را تمام کند»[2].

بفرست، و در آخر عمر خود به شام رفت، و در سال پانزده هجری در حوران وفات یات، (الأصابه: ۳۰/۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

وفا کردن به نذر مرده، در نزد جمهور علماء قرار آتی است: اگر نذرش مالی باشد، مثلا: گاو و یا گوسفندی را نذر کرده باشد، در صورتی که مالی از وی مانده باشد، بر ورثه‌اش لازم است که به نذرش وفا کنند، ولو آنکه به دادن نذر وصیت نکرده باشد، و اگر نذر را در مرض موت خود کرده باشد، این نذر تنها از ثلث مالش جاری می‌گردد، مگر آنکه ورثه به بیشتر از آن اجازه بدهند، و اگر نذر مرده غیر مالی باشد، مثلا: نذر کرده باشد که به حج برود، و یا چند روزی روزه بگیرد، در این صورت وفا کردن به نذرش بر ورثه سنت است نه واجب، یعنی: اگر ورثه به آن نذر وفا کردند، کار نیکی را انجام داده‌اند، و اگر وفا نکردند، موجت ملامتی هستند، ولی بر آن‌ها گناهی نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سکوت کردن از سخنان مباح و بالآخص از ذکر خدا طاعت شمرده نمی‌شود، چنان‌چه که ایستادن به آفتاب، و اذیت کردن خود به هر طریقی که باشد، طاعت نیست، و عبادت شمرده

نمی‌شود، و طاعت و عبادت خدا تنها و تنها در چیزهایی است که خدا و رسولش در قرآن کریم و یا سنت نبوی آن را مشروع ساخته‌اند، و از همین سبب بود که پیامبر خدا ﷺ از چهار عملی که آن شخص به آن‌ها نذر کرده بود، تنها به تمام کردن روزه‌اش امر نمودند، و از انجام دادن کارهای دیگر او را منع کردند.

٧٧- كِتَابُ كَفَّارَاتِ الأَيمان

کتاب [۷۷]- کفارۀ سوگندها

١- باب: صَاعِ المَدِينَةِ وَمُدِّ النَّبِيِّ ﷺ

باب [۱]: صاع مدینه و پیمانۀ پیامبر خدا ﷺ

٢١٥١- عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: «كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ اليَوْمَ، [رواه البخاری: ٦٧١٢].

۲۱۵۱- از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت است که گفت: صاع در زمان پیامبر خدا ﷺ یک مد و ثلث مد بود[۱].

٢١٥٢- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ وَصَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ» [رواه البخاری: ٦٧١٤].

۲۱۵۲- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ [دربارۀ اهل مدینه] گفتند: «الهی! در کیل و صاع و مدشان برکت بده»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

نظر به اختلاف علماء در مقدار (مُد) و نظر به احادیث و روایات مختلفی که در این مورد آمده است، علماء در مقدار (صاع) به وزن امروزی اختلاف نظر دارند، و خلاصۀ آرای‌شان قرار آتی است:

صاع حنفی معائل (۳) سه کیلو و (۶۴۰) ششصد و چهل گرام.

صاع شافعی: معائل (۱) یک کیلو و (۷۲۸) هفتصد و بیست و هشت گرام.

صاع مالکی معادل (۱) یک کیلو و (۷۲۰) هفتصد و بیست گرام.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

خداوند متعال این دعای نبی خود را اجابت نمود و به کیل و صاع و مد مدینۀ منوره برکت داد، و این برکت تا هم اکنون مشاهد است، همگان بر این متفق‌اند که مقدار طعامی که در بیرون از

مدینهٔ منوره برای دو نفر کفایت نمی‌کند، در مدینهٔ منوره برای چهار نفر کفایت می‌کند، و مقدار معاشی که در شهر دیگری برای خانوادهٔ چهار نفر کفایت نمی‌کند، در مدینهٔ منوره برای خانوادهٔ شش و یا هفت نفری کفایت می‌کند، و هیچ کسی نیست که در مدینهٔ منوره سکنی گزین گردد، و در فقر و فاقه بماند، این‌ها اموری است که از مسلمات است، و همگان به آن اعتراف دارند.

٧٨- كِتَابُ الفَرَائِضِ

کتاب [۷۸]- میراث

١- باب: مِيرَاثِ الوَلَدِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ

باب [۱]: میراث فرزند، از پدر و مادرش

٢١٥٣- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَلْحِقُوا الفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ» [رواه البخاری: ٦٧٣٢].

۲۱۵۳- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «میراث را [اول] برای کسانی که نصیب معینی دارند بدهید، و باقی مانده، برای نزدیک‌ترین مرد مذکر است».

٢- باب: مِيرَاثِ ابْنَةِ ابْنٍ مَعَ ابْنِهِ

باب [۲]: میراث دختر فرزند، به همراه فرزند

٢١٥٤- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَبْنَةٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلِلْأُخْتِ النِّصْفُ، وَأْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ، فَسَيُتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ، وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ المُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلِابْنَةِ ابْنٍ السُّدُسُ تَكْمِلَةَ الثُّلُثَيْنِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلْأُخْتِ» فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لاَ تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الحَبْرُ فِيكُمْ [رواه البخاری: ٦٧٣٦].

۲۱۵۴- از ابو موسی رضی الله عنه پرسیده شد که: اگر کسی فوت شد، و از وی یک دختر و یک دختر فرزند، [یعنی: نوسهٔ پسری که دختر باشد] و خواهری باقی ماند، میراث

آن‌ها چگونه است؟ گفت: نیم مال برای دختر، و نیم مال برای خواهر است، و برای شخص سائل گفت: نزد ابن مسعودﷺ برو، و او نیز از من پیروی می‌کند.

و چون از این مسئله از ابن مسعودﷺ پرسیده شد، و از قول ابو موسیﷺ برایش خبر رسید، گفت: اگر من به مثل چیزی که او گفته است بگویم گمراه گردیده و هدایت نشده‌ام، بلکه به چیزی حکم می‌کند که پیامبر خداﷺ حکم کرده‌اند، نیم مال برای دختر، ششم حصهٔ مال - جهت اکمال ثلثین - برای دختر فرزند، و باقی مانده برای خواهر است[1].

چون برای ابو موسیﷺ از فتوای ابن مسعودﷺ خبر داده شد گفت: تا وقتی که این نابغه در بین شما وجود دارد، از من چیزی نپرسید.

۳- باب: مَوْلَى القَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَابْنُ الأُخْتِ مِنْهُمْ

باب [۳]: آزاد شدهٔ مردم از آن‌ها و خواهر زاده، از آن‌ها است

۲۱۵۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَوْلَى القَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» [رواه البخاری: ٦٧٦١].

۲۱۵۵- از انس بن مالکﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «آزاد شدهٔ هر مردمی از خود آن مردم است».

۲۱۵۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «ابْنُ أُخْتِ القَوْمِ مِنْهُمْ - أَوْ: مِنْ أَنْفُسِهِمْ -» [رواه البخاری: ٦٧٦٢].

۲۱۵۶- و از انس بن مالکﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «خواهر زادهٔ هر مردمی، از خود آن مردم است»[2].

٤- باب: مَنِ ادَّعى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ

۱- مثلا: اگر در این صورت از شخص متوفی، سی هزار درهم باقی مانده باشد، پانزده هزار درهم برای ختر، پنج هزار درهم برای دختر فرزند، و ده هزار درهم برای خواهر می‌رسد.

۲- از این حدیث این طور دانسته می‌شود، که در صورت نبودن میراث بر دیگری، ذوی الأرحام میراث می‌برند، و یا مؤید مذهب احناف است.

باب [٤]: کسی که خود را به غیر پدرش نسبت می‌دهد

٢١٥٧- عَنْ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ» فَذَكَرْتُهُ لِأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری:٦٧٦٦، ٦٧٦٧].

٢١٥٧- از سعدﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ را شنیدیم که می‌فرمودند: «کسی که خود را به غیر پدرش نسبت بدهد و بدان که آن شخص پدرش نیست، بهشت برایش حرام است»[(١)].

وچون این سخن برای ابوبکره گفته شد، گفت: این سخن را از پیامبر خداﷺ گوشهایم شنید، و قلبم حفظ کرد.

٢١٨٥- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ» [رواه البخاری: ٦٧٦٨].

٢١٨٥- از ابو هریرهﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «از پدران خود، روگردان نشوید، کسی که از پدرش روگردان می‌شود، به تحقیق که کافر می‌شود»[(٢)].

١- ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که چنین عملی کفر است، زیرا مسلمان مرتکب هر گناهی که شده باشد، به طور مطلق از بهشت محروم نمی‌شود، مگر نص صریح قطعی در زمینه وجود داشته باشد، بنابراین علماء گفته‌اند که این حکم، در صورتی است که این کار را حلال بداند، و یا اینکه این وعید شدید جهت تنفیر و تغلیظ است، تا شخص به چنین کاری اقدام نکند، والله تعالی أعلم.

٢- یعنی: خود را غیر از پدر خود به شخص دیگری نسبت ندهید، و از پدران خود ننگ نکنید، و علماء گفته‌اند که مراد از کفر در این حدیث کفران نعمت است یعنی: کسی که به چنین کاری اقدام می‌ورزد، حق پدرش را پایمال نموده و می‌پوشاند، و یا مانند حدیث گذشته، این حکم در صورتی است که این عمر را حلال بداند، و یا مراد از آن تغلیظ و تشدید است.

٧٩- كِتَابُ الْحُدُودِ

کتاب [۷۹]- حدود

١ - باب: الضَّرْبِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعَالِ

باب [۱]: زدن به چوب و کفش

٢١٥٩- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أُتِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، قَالَ: «اضْرِبُوهُ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ القَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لاَ تَقُولُوا هَكَذَا، لاَ تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ» [رواه البخاری: ٦٧٧٧].

۲۱۵۹- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی را که شراب خورده بود نزد پیامبر خدا ﷺ آوردند، فرمودند: «او را بزنید».

ابو هریره گفت: بعضی از ما با دست، وعدهٔ با کفش، و گروهی با لباس خود او را زدیم، چون آن شخص برگشت و رفت، بعضی از مردم گفتند: خدا تو را خار کند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چنین نگوئید و با شیطان بر علیه او همکاری نکنید»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) از این جهت پیامبر خدا ﷺ فرمودند که: «چنین نگوئید و با شیطان بر علیه او همکاری نکنید» زیرا: شیطان می‌خواهد که مسلمان مرتکب معصیت شود و خار گردد، و اگر شما برایش از خداوند طلب خذلان و خاری می‌نمائید، در واقع مقصود شیطان را بر آورده ساخته‌اید.

۲) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که شراب خوار را به عدد معینی شلاق نزدند، و می‌گویند: سبب این امر آن است که در زمان نبی کریم ﷺ برای شراب خوار حد معینی نبود، و زمان ابوبکر رضی الله عنه هم به همین منوال گذشت، و چون زمان خلافت عمر بن خطاب رسید، در این مورد با صحابه رضی الله عنهم مشورت نمود، و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: چون کم‌ترین حد در شریعت (هشتاد) شلاق است، او را هشتاد شلاق بزنید، و در روایت دیگری آمده است که: علی بن ابی طالت رضی الله عنه

٢١٦٠- عَنْ عَلِيِّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «مَا كُنْتُ لِأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي، إِلَّا صَاحِبَ الخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَسُنَّهُ» [رواه البخاری: ٦٧٧٨].

٢١٦٠- از علی بن ابی طالب‌ﷺ روایت است که گفت: اگر حد را بر کسی جاری سازم و آن شخص به سبب اجرای آن حد، بمیرد، به دلم چیزی نمی‌رسد، مگر شراب خوار، که اگر به سبب حد بمیرد، دیتش را می‌پردازم، زیرا پیامبر خداﷺ حدش را تعیین نکردند[1].

٢١٦١- عَنْ عُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَ اللَّهِ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

گفت که: (شراب خوار که شراب بخورد، مست می‌شود، و چون مست شد، هذیان می‌گوید، و چون هذیان گفت: افتراء می‌کند، و حد مفتری هشتاد شلاق است)، و به این امر صحابه‌ﷺ اجماع کردند.

۳) مذهب جمهور علماء از احناف و مالکیه و حنابله همین چیز است، و شوافع می‌گویند که: مجازات شراب خوار چهل شلاق است، ولی امام مسلمین حق دارد که به اساس تعزیر بر چهل شلا تا حد اکثر هشتاد شلاق بیفزاید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در مورد اینکه پیامبر خداﷺ نسبت به شراب خوار حد معینی را تعیین نکرده بودند، در تعلیق حدیث قبلی اشاره نمودیم، و گفتیم که خود علی بن ابی طالب‌ﷺ پیشنهاد کرد که مجازاتش هشتاد شلاق باشد.

۲) در مورد اینکه اگر امام مسلمانان حد را بر کسی جاری نماید، و آن شخص به سبب اجرای آن حد بمیرد، جمهور علماء بر این نظراند که دیتی بر امام و بر شخصی که حد را اجراء نموده است، لازم نمی‌گردد، ولی اگر کسی را تعزیر کرد، و به سبب تعزیر مرد، در وجوب دیت اختلاف نظر دارند. نظر جمهور علماء بر این است که: مردن به سبب تعزیر نیز موجب دیت نیست، و بعضی از علماء مردن به سبب تعزیر را موجب دیت می‌دانند.

۳) اینکه علی بن ابی طالب‌ﷺ گفت که: اگر شراب خوار به اثر شلاق زدن بمیرد، دیتش را می‌پردازم، نظر خود علی بن ابی طالب‌ﷺ است، و هیچ مانعی نیست که یک مجتهد از مجموع نصوص شرعی چیزی بداند، و دیگران چیز دیگری و در نتیجه در این فهم باهم اختلاف نظر داشته باشند.

وَسَلَّمَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ القَوْمِ: اللَّهُمَّ العَنْهُ، مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» [رواه البخاری: ٦٧٨٠].

۲۱۶۱- عمر بن خطاب‌ﷺ می‌گوید: شخصی در زمان پیامبر خداﷺ نامش عبدالله و ملقب به (حمار) بود، این شخص پیامبر خداﷺ را می‌خندانید[۱]، و پیامبر خداﷺ نسبت به شراب خواری‌اش او را شلاق می‌زدند.

روزی او را آورده و شلاق زدند، کسی از مردمانی که آنجا نشسته بود گفت: خدا او را لعنت کند، این چند بار است که آورده می‌شود.

پیامبر خداﷺ فرمودند: «او را لعنت نکنید، به خداوند سوگند است تا جایی که من می‌دانم، این شخص خدا و رسولش را دوست دارد»[۲].

۱- از جملهٔ کارهای که این شخص انجام می‌داد، یکی این بود که روزی به عنوان تحفه برای پیامبر خداﷺ مقداری عسل و روغن آورد، و چون این عسل‌ها و روغن‌ها را به نسیه خریده بود، صاحبش آمد و از عبدالله حمار مطالبهٔ پولش را کرد، عبدالله او را نزد پیامبر خداﷺ آورد و گفت: قرض خود را بپردازید، گفتند: کدام قرض؟ گفت: پول عسل‌ها و روغن‌ها را، آن‌ها مال این شخص بود، و پیامبر خداﷺ تبسم نموده و قرض آن شخص را دادند، و به همین طریق هروقت که به مدینه می‌آمد، چیزی از بازار به نسیه می‌خرید و به عنوان تحفه برای پیامبر خداﷺ تقدیم می‌کرد، و چون صاحبش مطالبهٔ پول خود را می‌کرد، او را نزد پیامبر خداﷺ می‌آورد، و پیامبر خداﷺ می‌خندیدند و قرض آن شخص را می‌دادند.

۲- و کسی که خدا و رسولش را دوست داشته باشد، مستوجب لعنت نیست، و این حدیث دلالت بر این دارد که منافاتی بین ارتکاب گناه کبیره و محبت خدا و رسولش نیست، یعنی: می‌شود که شخصی گنه‌کار و مرتکب معصیت باشد، و در عین حال، خدا و رسولش را نیز دوست داشته باشد، و چه بسا کسانی هستند که مرتکب گناهان بسیاری می‌شوند، ولی از شدت محبتی که به خدا و نبی کریمﷺ دراند، اگر بشنوند که کسی به قام آن حضرتﷺ اندک بی‌ادبی می‌کند، نسبت به وی عکس العمل شدیدی نشان می‌دهند.

۲) نباید این طور فهمید که چون این شخص پیامبر خداﷺ را می‌خندانید، از این جهت پیامبر خداﷺ گفتند که: وی خدا و رسولش را دوست دارد، و مردم را از لعنت کردن وی مانع شدند، و چون کسان دیگری که شراب می‌خورند، چنین نیستند، لذا لعنت کردن آن‌ها جواز دارد، نه خیر چنین نیست، و لعنت کردن هیچ مجرمی جواز ندارد، زیرا حدی را که شریعت برای مرتکب گناه، مانند: دزد، زناکار، شراب خوار، وغیره تعیین کرده است، عقوبتش همان چیزی است که شریعت

٢- باب: لعن السَّارِقِ

باب [٢]: لعنت کردن دزد

٢١٦٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ، يَسْرِقُ البَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ» [رواه البخاری: ٦٧٨٣].

٢١٦٢- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «خدا دزد را لعنت کند، تخم مرغی را می‌دزدد، و سبب بریدن دستش می‌شود، و ریسمانی را می‌دزدد، و سبب بریدن دستش می‌شود»[(١)].

تعیین کرده است، و کم و زیاد کردن آن جواز ندارد، و اگر کسی آن گنه‌کار را لعنت می‌کند، و یا دشنام دیگری می‌دهد، چون این لعنت کردن، و یا دشنام دادن عقوبت جداگانه‌ای است، لذا در واقع بر حدی که شریعت تعیین کرده است، تجاوز نموده و بر آن عقوبت دیگری را افزوده است.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) طوری که معلوم است، دست دزد به دزدیدن تخم مرغ و ریسمانی قطع نمی‌شود، ولی چون کسی که به دزدیدن تخم مرغ و دزدیدن ریسمان عادت کند، کم کم دست به دزدی اشیای بزرگ‌تر زده و سبب قطع دستش می‌گردد، از این جهت پیامبر خداﷺ گفتند که: (تخم مرغی را دزدیده و سبب قطع شدن دستش می‌گردد...).

٢) این حدیث دلالت بر این دارد که لعنت کردن مرتکب کبیره، در صورتی که ارتکاب کبیره‌اش در حقوق الناس باشد، روا است، و باکی ندارد، منتهی علماء گفته‌اند که باید این لعنت برای شخص معینی نباشد، بلکه برای جنس باشد، مثلا: گفته شود که خداوند رشوت خوار را لعنت کند، خداوند سود خوار را لعنت کند، خداوند همسایه آزار را لعنت کند، و امثال این‌ها، گرچه در بعضی احادیث، لعنت شخص معین نیز آمده است، چنان‌چه صحابهﷺ شخصی را که سبب اذیت و آزار همسایه‌اش شده بود، لعنت می‌کردند، و پیامبر خداﷺ آن‌ها را از این کار منع نکردند، و این منع نکردن، دلالت بر جواز این کار دارد.

٣) اینکه در حدیث قبلی پیامبر خداﷺ مردمان را از لعنت کردن شخصی که شراب خورده بود، منع کردند، و خودشان در این حدیث دزد را لعنت کردند، سببش این است که: مردمان در آن حدیث شخص معینی را لعنت می‌کردند، از این جهت آن‌ها را از این کار مانع شدند، ولی در این حدیث لعنت متوجه شخص معینی نیست، بلکه متوجه کسی است که دزدی می‌کند، این دزد هرکس که می‌خواهد باشد.

٣- باب: قَطْعُ اليَدِ وفِي كَمْ

باب [٣]: دست دزد به دزدیدن چه قدر مال قطع می‌شود؟

٢١٦٣- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تُقْطَعُ اليَدُ فِي رُبُعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا» خرواه البخاری: ٦٧٨٩].

٢١٦٣- از عائشه رضی الله عنها از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «دست به [دزدیدن] چهارم حصهٔ دینار و به بیشتر از آن، قطع می‌شود».

٢١٦٤- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقْطَعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا فِي ثَمَنِ مِجَنٍّ حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ» [رواه البخاری: ٦٧٩٢].

٢١٦٤- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا ﷺ دست دزد، جز در مقابل چیزی که به اندازهٔ یک (سپر) قیمت می‌داشت، قطع نمی‌گردید، خواه این سپر از چوب می‌بود و خواه از جلد.

٢١٦٥- عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلاَثَةُ دَرَاهِمَ» [رواه البخاری: ٦٧٩٦].

٢١٦٥- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ دست دزدی را از دزدیدن سپری که قیمتش سه درهم بود، قطع کردند[1].

١- از مجموع احادیث و روایاتی که در مورد نصاب دزدی آمده است، در بین علماء در این مورد نظریات مختلفی وجود دارد: و مشهورترین آن‌ها دو نظر است، احناف می‌گویند که: نصاب دزدی از طلا ربح دینا، و از غیر طلا ده درهم است، و شوافع می‌گویند که: نصاب دزدی از طلا ربح دینار، و از غیر طلا سه درهم است، و برای هرکدام از این دو نظریه و همچنین برای نظریات دیگری که در زمینه وجود دارد، دلایل واخذ و رد بسیاری است که تفصیل آن‌ها را می‌توان در مطولات فقه، و شروع احادیث مطالعه کرد.

٨٠- كِتَابُ الْمُحَارِبِينَ مِنْ أَهْلِ الكُفْرِ وَالرِّدَةِ

کتاب [۸۰]- محاربین از اهل کفر وردت

١- باب: كَمِ التَّعْزِيرُ وَالأَدَبُ

باب [۱]: اندازۀ تعزیر و تادیب

٢١٦٦- عَنْ أَبِي بُرْدَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ إِلَّا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ» [رواه البخاري: ٦٨٤٨].

۲۱۶۶- از ابو بُردۀ انصاری رضی الله عنه[1] روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «جز درحدی از حدود الله، بیش از ده شلاق زده نمی‌شود»[2].

۱- وی ابو بردۀ انصاری است، و ابو بردۀ دیگری نیز وجود دارد که عبارت از ابو برده بن نیار، مامای براء بن عازب باشد، وغیر از اینکه همین حدیث را روایت کرده است، چیز دیگری که قابل ذکر باشد، از وی نیافتم، (الأصابه: ۲۵/۴).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) حدود عبارت از عقوباتی است که مقدار آن‌ها در شریعت تعیین گردیده است، مانند: حد دزدی، حد زنا، حد حرابت، و امثال این‌ها.

۲) تعزیر عقوبتی است که از طرف امام مسلمانان در گناهانی که در آن‌ها حدی از طرف شرعت نیامده است، تعیین می‌گردد، مانند: رشوت خواری، روزه خوردن، جاسوسی کردن و امثال این‌ها.

۳) علماء گفته‌اند: مراد از تعزیری که در این حدیث ذکر گردیده است، تادیب خصوصی است، مانند تادیب پدر فرزندش را، و یا تادیب بادار برده‌اش را، و امثال این‌ها.

۴) در تعزیر گناهان دیگر بین علماء اختلاف است، به این ترتیب:

أ) عمر رضی الله عنه می‌گوید: نباید تعزیر از سی شلاق بیشتر باشد.

ب) امام أحمد بن حنبل می‌گوید: حد اکثر تعزیر: ده شلاق است.

ج) امام شافعی می‌گوید: نباید تعزیر به بیست شلاق برسد.

د) امام ابو حنیفه و محمد می‌گویند: نباید به چهل شلاق برسد.

هـ) ابن ابی لیلی و ابو یوسف می‌گویند: حد اکثر تعزیر هفتاد و پنج شلاق است.

٢- باب: قَذْفِ العَبِيدِ

باب [٢]: قذف بردگان

٢١٦٧- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا القَاسِمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ، وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ القِيَامَةِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ» [رواه البخاری: ٦٧٥٨].

٢١٦٧- از ابو هریره ﷺ روایت است که گفت: ابو القاسم ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «اگر کسی برده‌اش را که بی‌گناه است متهم به زنا می‌کند، در روز قیامت شلاق زده می‌شود، مگر آنکه سخنش راست باشد»[1].

و) اما مالک می‌گوید: اندازهٔ تعزیر منوط به اجتهاد حاکم مسلمانان است.

و چون در این مورد نص به خصوصی در قرآن و سنت نیامده است، بنابراین آنچه که در این مورد را جحتر به نظر می‌رسد این است که: خلیفهٔ مسلمانان با نظر داشت مصلحت عامه، و نوع جرم، و سابقهٔ مجرم، و دیگر ظروف و ملابسات، آنچه را که مناسب می‌داند، در زمینه قانون قرار داده و بر همگان تطبیق نماید، والله تعالی أعلم و أحکم.

١- این حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی برده‌اش را متهم به زنا می‌کند، در این دنیا حدی بر وی نیست، ولی این شخص از عقوبت اخروی نجات نمی‌یابد، و خداوند در روز جزا، مانند این دنیا حد قذف را بر وی جاری می‌سازد.

٨١- كِتَابُ الدِّيَاتِ

کتاب [۸۱]- دیات

٢١٦٨- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يَزَالَ المُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ، مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا» [رواه البخاری: ٦٨٦٢].

۲۱۶۸- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «شخص مسلمان تا وقتی در دین خود در امان است که مرتکب خون حرامی نشده باشد»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی این فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ که: (مرتکب خون حرامی نشده باشد) این است که: کسی را بغیر حق به قتل نرسانده باشد، پس کسی که مسلمانی را به غیر حق به قتل می‌رساند، دینش در خطر است.

۲) طوری که در نص قرآن کریم آمده است، جزای کسی که مسلمانی را به غیر به قتل می‌رساند، از شدیدترین عقوبات است، (خلود در جهنم، غضب خدا لعنت خدا، تعذیب شدن به عذابی عظیم)، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ یعنی: کسی که مؤمنی را به عمد بکشد، کیفرش دوزخ است، و جاودانه در آن می‌ماند، و خداوند بر او غضب و لعنت کرده است، و عذاب عظیمی را برایش آماده ساخته است».

۳) در اینکه آیا توبهٔ کسی که مسلمانی را به غیر حق به قتل می‌رساند، قابل قبول است یا نه؟ بین علماء اختلاف است، و ظاهر این آیهٔ کریمه دلالت بر عدم قبول آن دارد، و حتی اگر بگوئیم که توبه‌اش قابل قبول است، ولی طوری که تجربه ثابت کرده است، بسیار کم دیده شده است که (قاتلین) از این عمل بسیار زشت خود توبه کرده باشند، وحتی این جنایات کاران، با تاویلات واهی و فاسدی که دارند، این کار زشت خود را توجیه نموده و حلال هم می‌دانند، و البته حلال دانستن گناه، و خصوصا گناه کبیره، می‌شود که منجر به کفر گردد، والعیاذ بالله من الخذلان.

۴) معنای توبه آن نیست که توبه کننده بگوید که: توبه کردم، توبه کردم، بلکه برای توبه شروط بسیاری است، از آن جمله اینکه اگر گناه در مورد آدم کشتن باشد، باید قاتل خود را برای ورثهٔ

٢١٦٩- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْمِقْدَادِ: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ، فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ» [رواه البخاری: ٦٨٦٦].

٢١٦٩- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ برای مقداد رضی الله عنه گفتند: «اگر شخص مسلمانی در بین کفار ایمان خود را پنهان نموده باشد، و بعد از آن نزد تو ایمان خود را ظاهر سازد، و تو او را به قتل برسانی؟ [و البته این کار برایت روا نیست]، و به همین شکل خودت هم پیش از این در مکه، ایمان خود را پنهان می‌داشتی»[1].

١- باب: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾

باب [١]: ﴿و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد، گویا تمام مردمان را حیات بخشیده است﴾

٢١٧٠- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاَحَ فَلَيْسَ مِنَّا» [رواه البخاری: ٦٨٧٤].

مقتول تسلیم نماید، تا اگر خواسته باشند وی را قصاص نمایند، و یا آنکه از وی دیت گرفته و یا او را مورد عفو قرار بدهند، والبته این شرطی است که آدم‌کش به آسانی به آن تن در نمی‌دهد.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مقداد رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ پرسیده بود که: اگر با کافری جنگ کردم، و او با شمشیر زد و دست مرا قطع کرد، و بعد از آن از نزدم گریخت و به درختی پناه برد و گفت: مسلمان شده‌ام، آیا روا است که او را به قتل برسانم، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را به قتل مرسان» زیرا بعد از مسلمان شدن، جان و مالش مصئون است، و بقیهٔ سخن ایشان آن است که در متن حدیث آمده است. امام ابن حجر رحمه الله می‌گوید: (آنچه که با این حدیث مطابقت پیدا می‌کند، حدیث اسامه رضی الله عنه است که: شخصی قبلا مسلمان شده بود، و در بین کفار بود، و ایمان خود را از آن‌ها پنهان می‌کرد، و چون اسامه خواست او را بکشد از مسلمان بودن خود برای وی خبر داد، ولی اسامه به گمان اینکه این شخص این سخن را از ترس کشته شدن می‌گوید، به سخنش وقعی نگذاشت و او را کشت، و برای مقداد هم مثل همین واقعه رخ داده بود)، فتح الباری (١٩٨/١٢)، و چون این سخن به پیامبر خدا ﷺ رسید، فرمودند که: اگر شخص مسلمانی در بین کفار ایمان خود را پنهان نموده باشد، و بعد از آن نزد تو ایمان خود را ظاهر سازد، و تو او را به قتل برسانی؟ و به همین شکل خودت هم پیش از این در مکه، ایمان خود را پنهان می‌داشتی».

۲۱۷۰- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که بر ضد ما سلاح بر دارد، از ما نیست»[۱].

۲- باب: قَوْلِ الله تَعَالَى: ﴿أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ﴾

باب [۲]: قوله تعالی: ﴿اینکه جان در برابر جان، و چشم برابر چشم﴾

۲۱۷۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لاَ يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِإِحْدَى ثَلاَثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ» [رواه البخاری: ٦٨٧٨].

۲۱۷۱- از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ریختن خون مسلمانی که شهادت دهد خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد، و من فرستادهٔ خدایم، جز به یک از سه چیز روا نیست: جان در برابر جان، و زناکار محصن، و دین گذار تارک جماعت»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) علماء می‌گویند: معنی حدیث نبوی شریف این است که: اگر کسی که با مسلمانان به جنگ اقدام می‌نماید، بر راه و روش ما مسلمانان نیست.

۲) اگر ظاهر حدیث مراد باشد، به این تقدیر است که اگر کسی بر علیه ما سلاح بر دارد، و قتل مسلمانان را حلال و مباح بشمارد، از ما مسلمانان نیست، و یا نفی اسلام از چنین اشخاصی به جهت توبیخ و تنفیر است، تا کسی به چنین کار زشتی اقدام نکند، و به هر صورت بنا به قول جمهور علماء ظاهر حدیث مراد نیست، و این خوارج هستند که ظاهر حدیث را مراد دانسته و می‌گویند: مرتکب کبیره از اسلام خارج گردیده و کافر می‌شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از جان در برابر جان آن است که اگر کسی دیگری به ناحق کشت، برای اولیای مقتول روا است که این شخص را قصاص نموده و او را در مقابل کسی که او را به ناحق کشته است، بکشند.

۲) مراد از زنای محصن آن است که زناکار کسی باشد که پیش از زنا، به نکاح شرعی جماع کرده باشد، ولو آنکه در هنگام زنا، مرد زن نداشته باشد، و یا زن شوهر.

٣- باب: مَنْ طَلَبَ دَمَ امْرِيءٍ بِغَيْرِ حَقٍّ

باب [٣]: کسی که خون شخصی را به غیر حق مطالبه کند

٢١٧٢- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلاَثَةٌ: مُلْحِدٌ فِي الحَرَمِ، وَمُبْتَغٍ فِي الإِسْلاَمِ سُنَّةَ الجَاهِلِيَّةِ، وَمُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ لِيُهَرِيقَ دَمَهُ» [رواه البخاری: ٦٧٨٢].

٢١٧٢- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «منفورترین مردمان در نزد خدا سه گروه‌اند: کسی که در حرم مرتکب گناه شود، کسی که در اسلام روش جاهلیت را بخواهد، و کسی که به ناحق مطالبهٔ خون شخصی را بکند تا خونش را بریزاند»[1].

٤- باب: مَنْ أَخَذَ حَقَّهُ أَوِ اقْتَصَّ دُونَ السُّلْطَانِ

باب [۴]: کسی که بدون اطلاع سلطان حقش را بگیرد و یا قصاص نماید

٢١٧٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَوِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ، وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ، خَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ، فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ» [رواه البخاری: ٦٨٨٨].

---

٣) مراد از دینگذار تارک جماعت کسی است که دینش را گذاشته و جماعت مسلمانان را ترک کرده است، این شخص به نام مرتد یاد می‌شود، و جزای مرتد - اگر توبه نکند - قتل است، پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «من بدل دینه فاقتلوه»، یعنی: کسی که دین خود را تغییر داد، او را بکشید».

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در بین اهل جاهلیت کارهای زشت و ناپسند فراوانی رواج داشت، و اسلام که آمد تمام این کارهای ناپسند را باطل ساخت، از جملهٔ این کارها: نوحه سرایی، کهانت، فال بدگرفتن، همسایه را به گناه همسایهٔ دیگری گرفتن، میراث ندادن به زن‌ها، مبادله کردن زن‌ها با یکدیگر، چور و چپاول اموال، و امثال این امور و حشیانه و زشت بود، ولی متاسفانه بعضی از این کارها تا هنوز در بین بسیاری از مسلمانان هم من حبث عادات و تقالید منطقوی، قومی، و عنعنوی وجود دارد، و چه بسا که بعضی از این اعمال زشت را به اسلام نیز نسبت می‌دهند.

۲۱۷۳- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «اگر کسی به خانه‌ات نگاه کرد، و تو برایش اجازه نداده بودی، و تو با سنگ زده و چشمش را کور کردی، گناهی بر تو نیست»[1].

٥- باب: دِيَّةِ الأَصَابِعِ

باب [۵]: خونبهای انگشتان

٢١٧٤- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ» يَعْنِي الخِنْصَرَ وَالإِبْهَامَ [رواه البخاری: ٦٨٩٥].

۲۱۷۴- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «این و این [در دیت] باهم برابر است»، یعنی: انگشت کلیک با انگشت شست[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث دلالت بر کمال احترام برای حریم خانه و امور شخصی مسلمانان دارد، که برای هیچکس اجازه نمی‌دهد تا بدون اجازۀ صاحب خانه، به خانه‌اش داخل گردد و یا حتی در آن نظر اندازد.

۲) در تطبیق حد شرعی تنها حاکم است که می‌تواند حد را بر مجرم جاری سازد، و دیگران چنین حقی را ندارند، مثلا: اگر کسی دزدی را در خانه‌اش می‌گیرد، حق ندارد که خودش دست دزد را قطع کند، بلکه باید او را به حاکم معرفی نماید، تا درصورت اثبات جرم دزدی بر وی جاری گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در دیت فرقی بین انگشت خورد و کلان، و یا انگشت پر منفعت و کم منفعت نیست، و در هریک از انگشتان ده‌گانه، (ده) شتر لازم می‌گردد.

۲) همان طوری که در دیت فرقی بین این انگشت و آن انگشت نیست، در دندان‌ها نیز فرقی بین این دندان و آن دندان نیست، و خونبهای همه باهم برابر است، در روایتی آمده است که «انگشتان و دندان‌ها برار هستند»، در سنن ابو داود و ترمذی آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «انگشتان دست و پا [در خونبها] برابر است»، و در حدیث دیگری فرمودند که: «همۀ انگشتان [در خونبها] برابر است، در هریک [از انگشتان] ده شتر است».

٨٢- كِتَابُ استِتَابَة المُرتَدِّينَ وَالمُعَانِدِينَ وَقِتَالِهِمْ

کتاب [۸۲]- توبه دادن مرتدین و معاندین و قتال با آن‌ها

١- باب: إِثْمِ مَنْ أَشْرَكَ بِالله

باب [۱]: گناه کسی که به خدا شریک می‌آورد

٢١٧٥- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلاَمِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلاَمِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ» [رواه البخاری: ٦٩٢١].

۲۱۷۵- از ابن مسعودﷺ روایت است که گفت: شخصی گفت: یا رسول الله! آیا از آنچه که در جاهلیت انجام داده‌ایم مورد مؤاخذه قرار می‌گیریم؟

فرمودند: «کسی که در اسلام کارهای نیک انجام دهد، از آنچه که در جاهلیت انجام داده است مؤاخذه نمی‌شود، و کسی که در اسلام کارهای بدی انجام دهد، از آنچه که در اول و آخر انجام داده است، مؤاخذه می‌گردد»[1].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از کار بد در اسلام، ردت و برگشتن از اسلام است، یعنی کسی که در حالت کفر مرتکب اعمال بدی گردیده و مسلمان می‌شود، و باز از اسلام برگردد، از هرکار بدی که در حال کفر و اسلام انجام داده است، مؤاخذه می‌گردد، و اگر از اسلام برنگردد، فقط از کارهای بدی مؤاخذه می‌گردد که در حال اسلام انجام داده است، و از آنچه که در حال کفر انجام داده بود، مؤاخذه نمی‌گردد، زیرا قاعدهٔ کلی آن است که: «اسلام گناهان پیش از خود را محو می‌سازد».

۲) اسلام گناهان پیش از خود را محو می‌سازد نه حقوق پیش از خود را، به این معنی که اگر بر ذمهٔ کافر پیش از مسلمان شدن حقی از حقوق بود، و بعد از آن مسلمان شد، این مسلمان شدنش سبب سقوط آن حق نمی‌گردد، و بعد از آن مسلمان شد، این مسلمان شدنش سبب سقوط آن حق نمی‌گردد، مثلا: اگر کسی در حال کفر از کسی قرضی گرفته بود و بعد از آن مسلمان شد، قرضش ساقط نمی‌گردد، و باید آن را اداء نماید، ولو آنکه صاحب قرض کافر باشد.

٨٣- كِتَابُ التَّعبِيرِ

کتاب [۸۳]- تعبیر [خواب]

١- باب: رُؤْيَا الصَّالِحِينَ

باب [۱]: خواب دیدن صالحین

٢١٧٦- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «الرُّؤْيَا الحَسَنَةُ، مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ، جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ» [رواه البخاری: ٦٩٨٣].

۲۱۷۶- از انس بن مالکﷺ روایت است که: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خواب دیدن‌های نیک از شخص صالح، یک جزء از چهل و شش جزء از نبوت است»[1].

٢- باب: الرُّؤيَا مِنَ الله

باب [۲]: خواب دیدن از طرف خدا است

٢١٧٧- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحَدِّثْ بِهَا،

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از این خواب، خواب غیر انبیاء الله است، و خواب انبیاء الله جزئی از وحی نه بلکه عین وحی است.

٢) خواب غیر انبیاء الله ولو آنکه بیننده‌ٔ خواب، شخص صالح و نیکوکاری باشد، خوابش فقط متعلق به خودش می‌باشد، و بر دیگران ملزم نیست، و بر خودش هم وقتی ملزم و یا مستحب است، که مخالف حکمی از احکام شریعت نباشد، و اگر مخالف شریعت بود، خوابش هیچ اعتباری نداشته، و یقینا که از وساوس شیطان است، و در این حالت چیزی که بر وی لازم است این است که باید چیزی را که درخواب دیده است گذاشته، و مطابق احکام شریعت عمل نماید.

وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا، وَلاَ يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ، فَإِنَّهَا لاَ تَضُرُّهُ» [رواه البخاری: ٦٩٨٥].

۲۱۷۷- از ابو سعید خدریﷺ روایت است که از پیامبر خداﷺ شنیده است که می‌فرمودند:

«وقتی که کسی خوابی دید که آن را دوست می‌داشت، آن خواب از طرف خدا است، از این رو باید شکر خدا را نموده و آن خواب را برای دیگران بگوید».

«و چون خوابی دید که از آن بدش می‌آمد، آن خواب از طرف شیطان است، باید از شر آن [به خدا] پناه بجوید، و آن را برای کسی نگوید، زیرا به وی ضرری نمی‌رساند»[1].

۳- باب: المُبَشِّرَاتِ

باب [۳]: خواب‌های نیک

۲۱۷۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلَّا المُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا المُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ» [رواه البخاری: ٦٩٩٠].

۲۱۷۸- از ابو هریرهﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «از نبوت جز مبشرات [یعنی: خواب‌های نیک]، چیز دیگری باقی نمانده است.

پرسیدند: مبشرات چیست؟

فرمودند: خواب‌های نیک»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) از این حدیث و احادیث دیگری که دربارۀ خواب دیدن آمده است، برای کسی که خواب نیکی می‌بیند، دو چیز مستحب است، اول: شکر خدا، دوم: گفتن این خواب برای دیگران، و برای کسی که خواب بدی می‌بیند، سه چیز مستحب است، اول: پناه جستن به خدا از شیطان، ادای دو رکعت نماز نفل، و نگفتن آن خواب برای دیگران.

۲) اگر کسی به دروغ می‌گوید که من در خواب چنین و چنان دیده‌ام، در نزد اکثر علماء مرتکب گناه کبیره می‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٤- باب: مَنْ رَأَى النَّبِيَّ فِي المَنَامِ

باب [۴]: کسی که پیامبر خداﷺ را به خواب می‌بیند

٢١٧٩- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فِي المَنَامِ فَسَيَرَانِي فِي اليَقَظَةِ، وَلاَ يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي» [رواه البخاری: ٦٩٩٣].

۲۱۷۹- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمودند: «کسی که مرا در خواب می‌بیند، در بیداری هم می‌بیند، و شیطان خود را به مانند من کرده نمی‌تواند»[1].

معنی حدیث نبوی شریف این است که وحی آسمانی به وفات نبی کریمﷺ به پایان می‌رسد، و بعد از آن چیزی که از کارهای آینده خبر بدهد، به غیر از خواب‌های نیک، از اشخاص نیک وسیلهٔ دیگری باقی نمی‌ماند، و امام مسلم‌رحمه‌الله از ابن عباس‌رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که پیامبر خداﷺ این سخن را در مرض موت خود گفتند، و در حدیث دیگری از انس‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «نبوت و رسالت قطع گردید، و بعد از من نبی و رسولی نمی‌باشد، و چیزی که می‌باشد، خواب‌های نیک است».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بعضی از علماء به این نظراند که این حدیث خاص به مردم اهل زمان خود پیامبر خداﷺ می‌باشد، و عدهٔ دیگری می‌گویند که مراد از دیدن در بیداری، دیدن آن حضرتﷺ در قیامت است.

۲) این حدیث ضمنا دلالت بر این دارد که اگر کسی پیامبر خداﷺ را بخواب می‌بیند، مسلمان از دنیا می‌رود، و در قیامت به جمال مبارک آن حضرتﷺ مشرف می‌شود، و البته این بشارتی است که بهتر از آن بشارتی نیست، و بعضی از متصوفین حدیث را به ظاهر آن حمل کرده و گفته‌اند: کسی که پیامبر خداﷺ را بخواب ببیند، در همین دنیا ایشان را به بیداری هم می‌بیند، و صاحب فتح المبدی به نقل از مردمی از اهل تصوف می‌گوید که: آن‌ها پیامبرخداﷺ را به خواب دیدند، و بعد از آن در بیداری هم دیدند.

ولی این‌ها دعا وی است که قبول کردن آن‌ها از هر کسی بزودی آسان نیست، و اگر از هر کسی که دعوی خواب دیدن نبی کریمﷺ را داشته باشد، قولش را قبول کنیم، چه بسا کسانی پیدا شوند که به اساس افتخار و ادعاء خواب‌های دروغی را به خود نسبت بدهند، پس بهتر است در چنین مسائلی فقط در مورد نص توقف نموده و بگوئیم که: اگر کسی نبی کریمﷺ را به خواب می‌بیند، در حقیقت، خود نبی کریمﷺ را به خواب دیده است، والله تعالی أعلم.

٢١٨٠- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لاَ يَتَكَوَّنُنِي» [رواه البخاری: ٦٩٩٧].

٢١٨٠- از ابو سعید خُدری‌ﷺ روایت است که از پیامبر خدا ﷺ شنیده است که فرودند: «کسی که مرا به خواب دیده است، یقینا که حقیقت خودم را دیده است، زیرا شیطان خود را به صورت من در آورده نمی‌تواند».

٥- باب: رُؤيَا النَّهَارِ

باب [٥]: خواب دیدن در روز

٢١٨١- عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا البَحْرِ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ، أَوْ: مِثْلَ المُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ» - شَكَّ إِسْحَاقُ - قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الأُولَى، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ» فَرَكِبَتِ البَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ البَحْرِ، فَهَلَكَتْ [رواه البخاری: ٧٠٠٢].

٢١٨١- از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد (ام حرام دختر ملحان) همسر عباده بن صامتﷺ می‌رفتند.

روزی نزد آن زن رفتند، آن زن طعامی را برای‌شان آورد، و بعد از آن به پالیدن سر پیامبر خدا ﷺ شروع کرد، پیامبر خدا ﷺ را خواب برد، هنگامی که از خواب بیدار شدند می‌خندیدند.

ام حرامﷺ گفت: گفتم: یا رسول الله سبب خندۀ شما چیست؟

فرمودند: «مردمی از امت من برایم نشان داده شدند که در میان همین دریا به جهاد فی سبیل الله بیرون شده‌اند، و گویا پادشاهانی هستند که بر تخت نشسته‌اند» - یا مثل پادشاهان بر تخت نشسته‌اند - [شک از راوی است].

ام حرام رضی الله عنها گفت: گفتم: یا رسول الله! دعا کنید که خداوند مرا از جملهٔ این مردم بگرداند، پیامبر خدا ﷺ برایش دعا کردند.

دوباره سر خود را گذاشته [و خوابیدند]، چون از خواب بیدار شدند، باز هم می‌خندیدند.

گفتم: یا رسول الله! سبب خندهٔ شما چیست؟

فرمودند: «مردمی از امت من برایم نشان داده شدند که به جهاد فی سبیل الله بیرون شده‌اند»، همان طوری که در مرتبهٔ اول گفتند.

گفتم: یا رسول الله! دعا کنید که خداوند مرا هم از جملهٔ آن‌ها بگرداند.

فرمودند: «تو از جملهٔ گروه اول هستی».

و همین زن بود که در زمان معاویه بن ابی سفیان به دریا سفر نمود، و هنگامی که از دریا بیرون شد، از مرکبش افتاد و مرد[1].

٦- باب: الْقَيْدِ فِي المَنَامِ

باب [۶]: خواب دیدن اینکه شخص در قید است

٢١٨٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ، رُؤْيَا المُؤْمِنِ وَرُؤْيَا المُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ» وَمَا كَانَ مِنَ النُّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لاَ يَكْذِبُ [رواه البخاری: ٧٠١٧].

۲۱۸۲- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چون قیامت نزدیک شود، خواب دیدن مسلمان، به ندرت دروغ می‌گوید، و خواب دیدن

۱- این وقاعه در زمان امارت معاویه رضی الله عنه بر شام خلافت عثمان رضی الله عنه صورت گرفت، و این زن بعد از انکه مجاهدین از جهاد برگشتند، از مرکبش افتاد و مرد، و در قبرس دفن گردید، و قبرش تاهم اکنون در آنجا باقی است، و این واقعه هم از اعلام نبوت پیامبر خدا ﷺ می‌باشد، زیرا همان طوری واقع شد که خبر داده بودند.

مسلمان یک جزء از چهل و شش جزء نبوت است»، و آن جزء که از نبوت است دروغ نمی‌باشد.

۷- باب: إِذَا رَأَى أَنَّهُ أَخْرَجَ الشَّيْءَ مِنْ كُورَةٍ فَأَسْكَنَهُ مَوْضِعاً آخَرَ

باب [۷]: اگر در خواب دید که چیزی را از جایی به جای دیگر منتقل ساخته است

۲۱۸۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ، خَرَجَتْ مِنَ المَدِينَةِ، حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ - وَهِيَ الجُحْفَةُ - فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ المَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا» [رواه البخاری: ۷۰۳۸].

۲۱۸۳- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «به خواب دیدم که گویا زن سیاه سر برهنهٔ از مدینه خارج گردیده و به (مهیعه) که جحفه است، اقامت گزیده است، تعبیرش را این کردم که (وبا) از مدینه خارج گردیده و به آن سرزمین انتقال یافته است»[۱].

۸- باب: مَنْ كَذَبَ فِي حُلُمِهِ

باب [۸]: کسی که در خواب دیدنش دروغ بگوید

۲۱۸٤- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ، وَلَنْ يَفْعَلَ، وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ، وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ القِيَامَةِ، وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ، وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ» [رواه البخاری:۷۰٤۲].

۲۱۸۴- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«اگر کسی به دروغ بگوید که خوابی دیده‌ام [در روز قیامت] از وی خواسته می‌شود که دو (جَو) را باهم گره بزند، و هرگز این کار را کرده نمی‌تواند».

۱- مهیعه که بنام جحفه نیز یاد می‌شود، میقات اهل شام و مصر است، مردم آن یهود بودند، و پیامبر خدا ﷺ و سملمانان را اذیت می‌کردند.

و کسی که به سخن مردمی که او را نمی‌خواند، گوش فرا دهد، در روز قیامت در گوش‌هایش سرب ریخته می‌شود».

و کسی که تصویر بکشد، عذاب می‌شود و مکلف می‌گردد که به آن تصویر نفس بدهد، ولی هرگز برای آن نفس داده نمی‌تواند»[1].

٢١٨٥- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ يَرَ» [رواه البخاری: ٧٠٤٣].

٢١٨٥- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «از بدترین تهمت‌ها آن است که کسی به چشمانش نسبت دیدن چیزی را بدهد، که آن چیز را ندیده است».

٩- باب: مَنْ لَمْ يَرَ الرُّؤيَا لِأَوَّلِ عَابِرٍ إِذَا لَمْ يُصِبْ

باب [٩]: کسی که به تعبیر معبر اول که به صواب نرسیده است اعتقاد ندارد

٢١٨٦- عَنْ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي المَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالمُسْتَقِلُّ، وَإِذَا سَبَبٌ وَاصِلٌ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وُصِلَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّي فَأَعْبُرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اعْبُرْهَا» قَالَ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلاَمُ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ العَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالقُرْآنُ، حَلاَوَتُهُ تَنْطُفُ، فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ القُرْآنِ وَالمُسْتَقِلُّ،

١- از احکام و سمائل متعلق به این حدث آنکه:

این کارهای که به انجام دادن آن مکلف می‌گردد، برای آن نیست که آن کارها را انجام دهد، بلکه مکلف شدن به این کارها به جهت تعذیب کردن شخصی است که مرتکب این اعمال نامشروع گردیده است، شاید کسی بگوید که: مکلف ساختن شخص به این کارها، تکلیف به چیزی است که از قدرت شخص خارج است، و تکلیف به چیزی که از قدرت شخص خارج باشد، در شریعت موجود نیست، در جواب گفته‌اند که: چنین تکلیفی در دنیا وجود ندارد، زیرا دار دنیا دار عمل است، ولی در آخرت که دار نتیجهٔ عمل است، هر تکلیف و عذابی وجود دارد.

وَأَمَّا السَّبَبُ الوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَالحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ، تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا» قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ، قَالَ: «لاَ تُقْسِمْ» [رواه البخاری: ٧٠٤٦].

۲۱۸۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گفت: شخصی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: شب گذشته سایبانی را به خواب دیدم که از آن روغن و عسل می‌چکید، و مردمانی را دیدم که به کف دست خود از آن [روغن و عسل] می‌گیرند، بعضی‌ها بسیار و بعضی‌ها اندک، در این وقت بود که دیدم ریسمانی از طرف زمین به سوی آسمان نصب گردیده است، و شما به آن بالا رفتید، بعد از شما شخص دیگری آن را گرفت و بالا رفت، و بعد از وی شخص سومی آن را گرفت و بالا رفت، بعد از آن شخص دیگری آن را گرفت ولی آن ریسمان قطع گردید، و دوباره باهم پیوست.

ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدرم فدای شما، شما را به خداوند سوگند، اجازه بدهید که این خواب را من تعبیر کنم، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «تعبیر کن».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: سایبان اسلام است، و آن روغن و عسلی که از آن می‌چکد، قرآن است که از آن شیرینی می‌تراود، بعضی از مردمان از قرآن بسیار استفاده می‌کنند، و بعضی اندک، و آن ریسمان بین آسمان و زمین، همان حقیقتی است که شما به راه آن روان هستید، و به آن استمساک نموده‌اید، و خداوند متعال مرتبهٔ شما را به آن بلند می‌سازد، بعد از شما شخص دیگری به آن تمسک می‌جوید و سبب رفعت مقامش می‌گردد، بعد از آن شخص دیگری آن را می‌گیرد، و سبب علو مرتبتش می‌گردد، بعد از آن شخص دیگری می‌آید و آن را می‌گیرد، ولی آن و سیله قطع می‌گردد، و باز دوباه متصل می‌شود، و به سبب آن بلند مرتبه می‌گردد، و حالا یا رسول الله! پدرم و مادرم فدای شما، بگوئید که تعبیر صحیح است یا خطاء؟

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «[تعبیر تو] در بعضی چیزها صحیح و در بعضی چیزها خطاء بود».

گفت: شما را به خداوند سوگند، که خطاهایم را بگوئید.

فرمودند: «سوگند مده»[1].

۱- از احکام و ماسئل متعلق به این حدیث آنکه:

گویند: از جمله خطاهای ابوبکرﷺ در تعبیر این خواب آن بود که روغن و عسل را به تنها (قرآن) تعبیر نمود، حال آنکه آن‌ها دوچیز و (قرآن) یک چیز است، بلکه مراد از روغن و عسل، (قرآن) و (سنت نبوی) است، و اینکه پیامبر خداﷺ از بیان تعبیر صحیح خواب امتناع و رزیدند سببش آن است که اگر خواب را تعبیر می‌کردند، باید همهٔ خواب را تعبیر می‌کردند، و تعبیر همهٔ خواب که متضمن قتل عثمانﷺ بود، سبب فتنه و هراس در بین مسلمانان می‌گردید، والله تعالی أعلم.

٨٤- كِتَابِ الفِتَن

کتاب [۸۴]- فتنه‌ها

١- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أُمُورًا تُنْكِرُونَهَا»

باب [۱]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «بعد از من کارهایی را می‌بینید که بدتان می‌آید»

٢١٨٦- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». وَعَنْهُ فِي رواية أخري قالَ: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» [رواه البخاری: ٧٠٥٣، ٧٠٥٤].

۲۱۸۶- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «کسی که از امیرش کار ناشایستی را ببیند، باید بر آن صبر کند، زیرا کسی که از تحت سلطه، یک وجب خارج گردد، به مرگ جاهلیت می‌میرد».

و از ابن عباس رضی الله عنهما در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «کسی که از امیرش چیز ناشایستی را می‌بیند، بر آن صبر کند، زیرا کسی که از جماعت مسلمانان یک وجب مفارقت نماید و بمیرد، مرگش جز مرگ جاهلیت چیز دیگری نیست».

٢١٨٨- عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: بَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ» [رواه البخاری: ٧٠٥٦].

۲۱۸۸- از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که گفت: ما را پیامبر خدا ﷺ [به اسلام] دعوت نمودند، و ما به ایشان بیعت کردیم، و از چیزهایی که از ما بیعت گرفتند این

بود که: در حالت خوشبختی و بدبختی، در حالت تنگدستی و ادارائی، و در حالت خود خواهی و برتری جویی [امیر]، نباید از سمع و طاعت وی خوددرای نمائید».

[و بیعت گرفتند] که نباید با امیر خود در امر خلافت نزاع و کشمکش کنیم، مگر آنکه از وی کفر آشکاری را مشاهده کنید، به طوری که در نزد شما از طرف خدا بر کفرش دلیل و برهان قاطعی وجود داشته باشد»[1].

۲- باب: ظُهُورِ الْفِتَنِ

باب [۲]: ظهور فتنه‌ها

۲۱۸۹- عَنْ ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكْهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ» [رواه البخاری: ۷۰٦۷].

۲۱۸۹- از ابن مسعودﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «بدترین مردم کسانی هستند که زنده باشند، و قیامت برپا شود»[2].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مجموع این احادیث دلالت بر این دارد که نباید در مقابل (ولی امر) جهت به دست آوردن قدرت و سلطه قیام نمود، مگر در یک حالت، و آن این است که (ولی امر) کافر شود، و در کفرش هیچ شک و اشتباهی وجود نداشته باشد، زیرا اگر به هرگناه و انجرافی قیام در مقابل (ولی امر) جواز داشته باشد، هرکس می‌تواند از هرکس انتقاد نموده، و جهت قیام در مقابل وی، برای خود مستمسکی به دست بیاورد، و با این کار خود، سبب خونریزی و اختلاف و بدبختی بین مسلمانان گردد، و این چیز است که از صدر اسلام تا به امروز متاسفانه بارها بار به تجربه رسیده است، و نتایج بسیار تلخ و ناگواری را در پی داشته است، فاعتبروا یا أولی الأبصار.

۲) این به معنی نیست که (ولی امر) هرکار که دلش می‌خواهد بکند، و نباید کسی برایش چیزی بگوید، ولو آنکه کارش خلاف شرع و قانون باشد، بلکه در این حالت باید برایش نصیحت کنیم، و او را از کار خلاف شرعی که انجام می‌دهد، مانع شویم، از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ: قالوا لمن؟ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَئِمَّةِ المُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»، یعنی: پیامبر خداﷺ فرمودند که: دین عبارت از نصیحت کردن است، گفتیم، نصیحت برای چه کسی؟ فرمودند: نصیحت برای خدا و برای کتاب خدا، و برای رسول خدا، و برای ائمۀ مسلمانان، و برای تمام مسلمانان.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٣- باب: لاَ يَأْتِي زَمَانٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ

باب [٣]: هیچ زمانی نمی‌آید مگر آنکه زمان بعدی بدتر از آن است

٢١٩٠- عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَدْ شُكِيَ إِلَيْهِ مَا لَقِيَ النَّاسُ مِنَ الحَجَّاجِ، فَقَالَ: «اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لاَ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ، حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ» سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ٧٠٦٨].

١٢٩٠- از انس بن مالکﷺ روایت است که در نزدش از آنچه کهاز طلم حجاج بر سر مردم می‌آمد شکایت شد، گفت: صبر کنید، زیرا تا وقتی که بمیرید، آنچه که بعد از این بر سر شما می‌آید، از ااین هم بدتر خواهد بود، این سخن را از پیامبر شما ﷺ شنیده‌ام[1].

٤- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاَحَ فَلَيْسَ مِنَّا»

باب [۴]: این قول پیامبر خداﷺ که: «کسی که بر ضد ما سلاح بر دارد از ما نیست»

٢١٩١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسِّلاَحِ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِي، لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ٧٠٧٢].

و در صحیح مسلم از ابو هریرهﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «قیامت برپا نمی‌شود مگر برسد بدترین مردمان»، و از ابو هریرهﷺ روایت است که پیایمبر خداﷺ فرمودند: «قیامت بر سر کسی که (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) بگوید برپا نمی‌شود»، و از ابو هریره در حدیث دیگری روایت است که به نقل از پیامبر خداﷺ گفت که: خداوند بادی از طرف یمن می‌فرستد که از ابریشم نرم‌تر است، و هیچ کسی را که در قلبش ذرهٔ از ایمان وجود داشته باشد، نمی‌گذارد مگر آنکه: آن ایمان را از دلش قبض می‌کند، و از مجموع این احادیث چنین دانسته می‌شود که هنگام برپا شدن قیامت، کسی بر دین خود باقی نمی‌ماند.

١- و همین چیز به حقیقت پیوست، زیرا حجاج روز بروز ظالم‌تر و خون خوارتر می‌شد، و کسانی که در آن عصر وجود داشتند، هرروزی که بر آن‌ها می‌گذشت، زندگی‌شان از روز پیشتر بدتر می‌شد، و این هم نشانهٔ از اعلام نبوت پیامبر خداﷺ می‌باشد.

۲۱۹۱- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «با سلاح هیچ وقت به طرف برادر خود اشاره نکنید، زیرا کسی نمی‌داند، شاید شیطان دستش را کش کند، و در حفرهٔ از آتش بیفتد»[۱].

۵- باب: تَكونُ فِتن القَاعِد فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ

باب [۵]: فتنهٔ شخص نشسته از فتنهٔ شخص برخاسته بهتر است

۲۱۹۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ، القَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ القَائِمِ، وَالقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ المَاشِي، وَالمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ، فَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا، فَلْيَعُذْ بِهِ» [رواه البخاری: ۷۰۸۲].

۲۱۹۲- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند:

«به زودی فتنه‌هایی به وقوع خواهد پیوست، و در این فتنه‌ها شخص نشسته از شخص ایستاده بهتر است، و شخص ایستاده از شخص رونده بهتر است، و شخص رونده از شخص اشتراک کننده بهتر است».

«کسی که به آن فتنه‌ها تمایل کند، او را به سوی خود جلب می‌کنند، پس کسی که پناگاه و گوشهٔ پیدا کرده می‌تواند، به آنجا پناه ببرد»[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) توضیح حدیث نبوی شریف این است که: نباید کسی با سلاح به طرف برادر مسلمان خود اشاره کند زیرا شاید بدون اختیار با آن سلاحش برادر مسلمانش را بکشد، و یا مجروح سازد، و این عمل، سبب رفتنش به آتش جهنم گردد.

۲) گرچه کاری که بدون اختیار انسان از وی صادر می‌شود، گناهی ندارد، ولی چون این شخص با اشاره نمودن سلاح خود به طرف برادرش، سبب ضرر رساندن بر وی را آماده نموده است، از این سبب گویا از روی عمد به این کار اقدام نموده است، و از این جهت مستوجب دخول جهنم گردیده است.

۲- این فتنه‌ها هم اکنون به صورت بسیار واضحی در جاهای بسیاری جریان دارد، و توجی‌هات نبی کریمﷺ در زمینه بهترین ارشاد، و بهترین راه حل مشاکل است، ولی کسی که این توجی‌هات را بشنود کم است، و آنکه آن را بداند کم‌تر از آن، و باز از همه کم‌تر کسی است که به آن عمل نماید، (ولاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إلا بالله العلي العظيم).

٦- باب: التَّعَرُّبِ فِي الْفِتْنَةِ

باب [۶]: بادیه نشینی در فتنه

٢١٩٣- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الحَجَّاجِ فَقَالَ: يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لاَ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَذِنَ لِي فِي البَدْوِ» [رواه البخاری: ٧٠٨٦].

۲۱۹۳- از سلمه بن أکوع رضی الله عنه روایت است که وی نزد حجاج رفت، [حجاج] برایش گفت: یا ابن اکوع! مگر مرتد شدی که دوباره بادیه نشینی گزیدی؟

گفت: نه خیر، ولی پیامبر خدا ﷺ برایم در بادیه نشینی اجازه دادند[1].

٧- باب: إِذَا أَنْزَلَ اللهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا

باب [۷]: وقتی که خدا بر مردمی عذابی نازل کند

٢١٩٤- عَنِ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا، أَصَابَ العَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ» [رواه البخاری: ٧١٠٨].

۲۱۹۴- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که خداوند [در دنیا] بر مردمی عذابی نازل کند، این عذاب دامنگیر همگان می‌شود، بعد از آن هرکس بر اعمالی که انجام داده است بر انگیخته می‌شود»[2].

۱- بعد از فتنهٔ حَجاج، ابن اکوع رضی الله عنه از مدینه خارج شد و در بادیه سکنی گزین گردید، حجاج خواست بهانهٔ به دست بیاورد تا او را به قتل برساند، از این سبب بیرون شدن ابن اکوع را از مدینهٔ منوره ردت تعبیر نمود، ولی ابن اکوع رضی الله عنه در جوابش گفت: پیامبر خدا ﷺ اقامت گزینی در بادیه را در وقت فتنه و فساد، برایش اجازه داده‌اند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

توضیح حدیث نبوی شریف چنین است که: در دنیا اگر عذابی نازل می‌شود، دامنگیر است به طوری که همگان از نیکوکار و بدکار را شامل می‌شود، و این عذاب برای نیکوکاران سبب پاکی از لغزش‌ها و خطاها، و برای بدکاران سبب بدبختی و شقاوت است، از عائشه رضی الله عنها به نقل از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «وقتی که عذاب خدا بر بدکاران نازل شود، و در بین آن‌ها مردم

٨- باب: إِذَا قَالَ عِنْدَ قَوْمٍ شَيْئاً ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ بِخِلاَفِهِ

باب [٨]: کسی که در نزد مردمی چیزی بگوید، و چون بر آمد بر خلاف آن بگوید

٢١٩٥- عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا اليَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الكُفْرُ بَعْدَ الإِيمَانِ» [رواه البخاری: ٧١١٤].

٢١٩٥- از حذیفه بن یمانﷺ روایت است که گفت: منافقت چیزی بود که در زمان پیامبر خداﷺ وجود داشت، ولی منافقت امروز، کافر شدن بعد از مسلمان شدن است[1].

٩- باب: خُرُوجِ النَّارِ

باب [٩]: بیرون شدن آتش

صالحی وجود داشته باشند، همگی هلاک می‌شوند، ولی در قیامت هرکس مطابق عمل خود بر انگیخته می‌شود»، به این معنی که: اشتراک در عذاب این دنیا، مستلزم اشتراک در عذاب آخرت نیست، بلکه در آخرت هرکس طبق عمل خود مجازات و مکافات داده می‌شود.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) حذیفهﷺ از این جهت این سخن را گفت: که: منافقین در زمان نبوت کسانی بودند که در اصل کافر بودند، ولی بعد از آن در ظاهر ادعای مسلمان شدن را نموده بودند، ولی امروز چنین نیست، بلکه آن منافقان مردند، و اولاد آن‌ها مسلمان شدند، و اگر آن‌ها و یا کسانی دیگری منافقت می‌کنند کسانی‌اند که بعد از مسلمان شدن کافر شده‌اند، و این‌ها با منافقان آن زمان، از این ناحیه فرق دارند.

٢) مراد از منافقتی که کافر شدن بعد از مسلمان شدن است، منافقت در دین و عقیده است، ولی منافقت عملی و اخلاقی، سبب کفر نمی‌شود، مثلا: اگر کسی باشد که روی منافقت، با فقیر از فقرش تعریف کند، و ثروت و ثروتمندی را بد بگوید، و چون نزد ثروتمند رسید، فقر را بدبگوید، در نزد عالم از قمار و شراب بدبگوید، و در نزد شراب خوار و قمار باز، همراه و هم زبان آن‌ها باشد، و همچنین در کارهای دیگر، چنین شخصی گرچه منافق شمرده می‌شود، ولی به این کارهای خود کافر نمی‌شود، و قبلا هم به تفصیل بیشتری به این موضوع اشاره نمودیم.

٢١٩٦- عَنْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى» [رواه البخاری: ٧١١٨].

٢١٩٦- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «تا آن هنگام قیامت نمی‌شود که آتشی از حجاز بلند شود، و گردن شتران را در (بُصْرَی) روشن کند»[1].

٢١٩٧- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُوشِكُ الفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلاَ يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا» [رواه البخاری: ٧١١٩].

٢١٩٧- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «قریب است که نهر فرات، گنجی را از طلا نمایان سازد، کسی که آنجا حاضر باشد، نباید از آن گنج چیزی بگیرد»[2].

١٠ - «باب»

باب [١٠]

٢١٩٨- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ، يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَتُهُمَا وَاحِدَةٌ، وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبٌ مِنْ ثَلاَثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ العِلْمُ وَتَكْثُرَ الزَّلاَزِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الهَرْجُ: وَهُوَ القَتْلُ، وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ المَالُ فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ المَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لاَ أَرَبَ لِي بِهِ، وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي البُنْيَانِ، وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ

١- (بُصری): به ضم اول، بر وزن خرما، شهری است در شام که از دمشق حدود یک آتشی در سال ششصد و پنجا و چهار و بو قوع پیوست.

٢- و سب ناگرفتن از آن گنج، این است که گرفتن آن باعث خونریزی و قتل و قتال می‌شود، و در روایت دیگری آمده است، که نهر فرات گنجی را نمایان می‌سازد، و مردم در بدست آوردن آن به قتل و قتال می‌پردازند، و از هر صد نفری، نود و نه نفر کشته می‌شوند.

الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ، وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ - يَعْنِي آمَنُوا - أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ ﴿لاَ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ، أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلاَنِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا، فَلاَ يَتَبَايَعَانِهِ وَلاَ يَطْوِيَانِهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ فَلاَ يَطْعَمُهُ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلاَ يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلاَ يَطْعَمُهَا» [رواه البخاری: ۷۱۲۱].

۲۱۹۸- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «تا آن وقت قیامت نمی‌شود که دو گروه بزرگ، در حالی که دعوت هر دوی آن‌ها یکی است، به جان یکدیگر افتاده و جنگ عظیمی بین‌شان رخ دهد[۱].

و تا آن وقت قیامت نمی‌شود که مردمان دغل کار و کذابی که در حدود سی نفر می‌باشند، پیدا شوند، و هرکدام گمان کند که او فرستادهٔ خدا است[۲].

و تا آن وقت قیامت نمی‌شود که عِلم از بین برود، زلزله زیاد شود، اوقات باهم نزدیک شود[۳]، فتنه برپا گردد، قتل و خونریزی زیاد شود، مال و دارائی در بین شما آن‌چنان زیاد شود که صاحب مال در جستجوی کسی بر آید که زکاتش را قبول نماید، و چون زکاتش را برای وی تقدیم کند، از وی روی گردانیده و بگوید: حاجتی به زکاتت نداردم.

و تا آن وقت [قیامت نمی‌شود] که مردم در ساختن مبانی از حد بگذرند[۴].

۱- گویند: این علامت به حقیقت پیوسته است، زیرا دو گروه کلان در جنگ صفین، به جان یکدیگر افتادند، و دعوت هردوی آن‌ها که (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) باشد، یکی بود.

۲- و فرق بین این دجال‌های سی‌گانه، و بین مسیح دجال که در آخر زمان پیدا می‌شود این است که: این‌ها ادعای نبوت را می‌کنند، و مسیح دجال علیه اللعنة ادعای الوهیت را.

۳- و این هنگام ظهور مهدی علیه السلام است، زیرا در وقت ظهور او امن و آرامی، و رخاء و فراوانی همه جا را فرا می‌گیرد، و در این وقت است که مردم در شادی و بی‌غمی زندگی می‌کنند، و کسی که عمرش در خوشی و شادی بگذرد، وقت در نظرش کوتاه می‌آید، و بالعکس کسی که در غم و بی‌چارگی زندگی نماید، وقت را طولانی احساس می‌کند.

۴- به طوری که مبانی روی حاجت ساخته نشود، بلکه روی تنافس و افتخار ساخته شود، و هرکس بکوشد که ساختنمان او از ساختمان رفیق و یا همسایه‌اش بلندتر و یا با زینت‌تر باشد.

و تا آن وقت [قیامت نمی‌شود] که شخص از نزد قبر شخصی عبور نماید و بگوید: ای کاش من در جای او می‌بودم[۱].

و تا آن وقت [قیامت نمی‌شود] که آفتاب از طرف مغرب طلوع کند، و هنگامی که از آفتاب از طرف مغرب طلوع کند، و مردم آن را مشاهده نمایند، همگی ایمان می‌آورند، ولی این وقتی است که اگر کسی قبلا ایمان نیاورده باشد، و در ایمان خود، کار نیکی را انجام نداده باشد، این ایمان برایش فائدهٔ ندارد[۲].

و هنگامی که قیامت برپا گردد، دو نفر جامهٔ را جهت فروختن عرضه می‌کنند، ولی نه می‌توانند آن را بفروشند و نه می‌توانند آن را جمع کنند[۳].

و هنگامی که قیامت برپا گردد، شخصی شیر شترش را می‌آورد، [که بنوشد] ولی آن را نوشیده نمی‌تواند.

و هنگامی که قیامت برپا گردد، شخصی حوضش را آماده می‌کند، ولی آبی را از آن نوشیده نمی‌تواند.

و هنگامی که قیامت برپا گردد، شخص لقمه‌اش را به طرف دهانش می‌برد، ولی آن را خورده نمی‌تواند»[۱].

۱- از ابن مسعودﷺ روایت است که گفت: «بر شما زمانی می‌آید که اگر کسی از شما مرگ را ببیند، خریداری می‌کند»، و سبب این امر خونریزی، و جنگ و جدال و نا امنی و چور و چپاولی است که در آن وقت واقع می‌شود، و مصائب آن قدر زیاد می‌شود که انسان مصیبت مرگ را از آن مصائبی که در اطراف خود می‌بیند، راحت‌تر می‌پندارد.

۲- زیرا چنین ایمانی ایمان مشاهده است و ایمان به غیب نیست، و شرط در ایمان آن است که به غیب باشد، و دیگر اینکه این ایمان روی اکراه و مجبوریت است، و ایمان باید روی قناعت و قبول قلبی باشد.

۳- زیرا فرصت چنین کاری برای‌شان میسر نمی‌گردد، و یا از ترس و وحشت، یادشان از خرید و فروش و از برداشتن جامه‌هایشان نمی‌آید، حاکم نیشاپوری از عقبه بن عامرﷺ روایت می‌کند که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: پیش از قیامت ابر سیاهی که به مانند سپری است به اسمان بلند می‌شود، و همان طور بلند شده می‌رود تا همهٔ آسمان را پر می‌کند، بعد از آن منادی سه بار ندا می‌کند که: ای مردم! ای مردم! ای مردم! و در مرتبهٔ سوم می‌گوید: قیامت برپا شده است، و سوگند به ذاتی که جانم در دست او است [بلا کیف] که دو نفر در این وقت لباسی را بین خود جهت خرید و فروش هموار کرده‌اند، و فرصت نمی‌یابند که همان لباس را جمع کنند.

۱- و از مجموع این علائم چنین دانسته می‌شود که قیامت به طور ناگهانی برپا می‌شود، و این طور نیست که مردم سال‌ها و یا ماه و یا حتی روزها انتظار آن را بکشند، بلکه طوری است که مردم از قیام قیامت غافل می‌باشند، و وقتی متوجه می‌شوند که قیامت برپا شده است، پس باید هرکس آمادگی چنین روزی را داشته باشد، و در توبه کردن و به خدا رجوع نمودن، امروز و فردا نکند.

٨٥- كِتَابُ الأحكَامِ

کتاب [۸۵]- احکام

١- باب: السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلْإِمَامِ مَا لَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً

باب [۱]: فرمان برداری از امام تا وقتی که در معصیت نباشد

٢١٩٩- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ» [رواه البخاری: ٧١٤٢].

۲۱۹۹- از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بشنوید و اطاعت کنید، ولو آنکه غلام حبشی که سرش مانند کشمشی باشد بر شما گماشته شود»[1].

٢- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الحِرْصِ عَلَى الإِمَارَةِ

باب [۲]: کراهت حرص در رسیدن به امارت

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این امر برای مبالغه در طاعت از امام و فرمان برداری از (ولی امر) است، زیرا به اجماع علماء، امامت کبری برای غلام جواز ندارد، ولی با این هم اگر غلامی به قدرت رسید، باید جهت اجتناب از فتنه و فساد، از وی اطاعت نمود، مگر آنکه امر به معصیت نماید، که در این صورت پیروی نمودند از وی واجب نیست.

۲) اگر (ولی امر) کسی را به کار خلاف شرعی امر می‌کند، و یا از کار واجبی منع می‌کند، این شخص نباید از (ولی امر) در آن مورد خاص پیروی نماید، ولی این به آن معنی نیست که اطاعت از وی در کارهای دیگر نیز لازم نیست، بلکه عدم اطاعت فقط از همین کاری است که در معصیت است، و در کارهای دیگر باید از وی اطاعت و فرمان برداری نمود.

٢٢٠٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ القِيَامَةِ، فَنِعْمَ المُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الفَاطِمَةُ» [رواه البخاری: ٧١٤٨].

٢٢٠٠- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «زود است که شما در رسیدن به امارت حرص کنید، ولی این امارت در قیامت برای شما سبب ندامت و پشیمانی است، شیر دهنده خوب است، و از شیر باز دارنده بد است»[1].

٣- باب: مَنِ اسْتُرْعِيَ رَعِيَّةً فَلَمْ يَنْصَحْ

باب [٣]: کسی که مسؤولیت مردم را بر عهده بگیرد، و توجهی به آن‌ها نداشته باشد

٢٢٠١- عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً، فَلَمْ يَحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ، إِلَّا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الجَنَّةِ» [رواه البخاری: ٧١٥٠].

٢٢٠١- از مَعْقِل بن یسارﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هیچ بندهٔ نیست که خدا سرپرستی مردمی را بر دوشش گذاشته باشد، و او طور شاید و باید از آن‌ها سرپرستی نکند، مگر آنکه بوی بهشت را نمی‌یابد[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

١) توضیح حدیث نبوی شریف این است که: شیر دهنده تا وقتی که شر می‌دهد، برای طفل خیلی مهربان و خوب به نظر می‌رسد، و کارش کار خوبی است، ولی روزی که این طفل از شیر منع می‌شود، که حتما منع می‌شود، این کار برایش دشوار و ناگوار است، و نتیجهٔ امارت هم همین طور است، که در وقت قدرت و سلطه انسان خوش و خوشحال است، ولی در وقتی که این کار را می‌گذارد و در حضور خدا از آنچه که کرده است، جواب می‌گوید، برایش دشوار و تلخ و رنج دهنده است.

٢) این حدیث نبوی شریف نیز از اعلام نبوت است، زیرا چه بسا کسانی که در این عصر جهت رسیدن به امارت خون صدها بلکه هزاران مسلمان را به ناحق ریخته و می‌ریزند، خانه‌ها را ویران می‌کنند، طفلان را یتیم و زن‌ها را بیوه می‌سازند، و از همه مهم‌تر آنکه همهٔ این کارهای ناروا را به نام اسلام و خدمت به مسلین انجام داده و می‌دهند، و در واقع اگر آزرده نشوند، سبب بدنامی اسلام، و در بدری مسلمانان شده‌اند، نه خدمت به اسلام و مسلمین.

٢٢٠٢- عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قالَ: «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ المُسْلِمِينَ، فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ، إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الجَنَّةَ» [رواه البخاری: ٧١٥١].

٢٢٠٢- و از مَعْقَل بن یسارﷺ از پیامبر خداﷺ روایت است که فرمودند: «هیچ والی نیست که سرپرستی عدهٔ از مسلمانان را بر عهده بگیرد، و به آن‌ها خیانت نماید، مگر آنکه خدا بهشت را بر وی حرام کرده است».

٤- باب: مَنْ شَاقَّ شَقَّ الله عَلَيْهِ

باب [۴]: کسی که سخت بگیرد خدا بر وی سخت می‌گیرد

٢٢٠٣- عَن جُنْدُب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ، قَالَ: وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْقُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ القِيَامَةِ "، فَقَالُوا: أَوْصِنَا، فَقَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتِنُ مِنَ الإِنْسَانِ بَطْنُهُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لاَ يَأْكُلَ إِلَّا طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ، وَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لاَ يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الجَنَّةِ بِمِلْءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ [رواه البخاری: ٧١٥٢].

٢٢٠٣- از جُنْدُبﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «کسی که قصدش از اجرای کاری، ریا و سمعه باشد، خدا در روز قیامت او را قضیحت می‌کند، و کسی که با مردم سخت گیری کند، خدا در روز قیامت با او سخت گیری می‌کند».

مردم گفتند: ما را نصیحت کنید! فرمودند: اولین چیزی که از انسان متعفن می‌گردد شکم او است، اگر کسی می‌تواند که جز حلال چیزی نخورد، همچنان کند، و اگر کسی می‌تواند که مانعی بین خود و بین بهشت، به سبب ریختن خون مسلمانی ولو آنکه به اندازهٔ یک کف دست باشد، بوجود نیاورد، همچنان کند»[۲].

۱- گویند: این برای مبالغه است، و یا جهت تنفیر و تغلیظ است، ورنه مسلمان هرگناهی را که مرتکب گردد، سبب حرمان ابدی‌اش از بهشت نمی‌گردد، و گرچه در بعض گناهان دیگر، مانند (قتل ناحق) و عید به خلود جهنم که مستلزم حرمان از جنت است نیز آمده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٥- باب: هَلْ يَقْضِي الْقَاضِي أَوْ يُفْتِي وَهُوَ غَضْبَانُ؟

باب [۵]: آیا جواز دارد که قاضی در حال غضب قضاوت نموده و یا فتوی بدهد؟

٢٢٠٤- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ» [رواه البخاری: ٧١٥٨].

۲۲۰۴- از ابو بکره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «نباید حاکمی در حالت غضب بین دو نفر قضاوت کند»[1].

٦- باب: مَا يُسْتَحَبُّ لِلْكَاتِبِ

باب [۶]: آنچه که برای کاتب مستحب است

٢٢٠٥- حُوَيِّصَةُ، ومُحَيِّصَةُ، تَقَدَّم في الجِّهادِ، وزادَ هُنا: «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ، وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ» [رواه البخاری: ٧١٦٢ و انظر حديث رقم: ٣١٧٣]

۲۲۰۵- حدیث حویصه و محیصه رضی الله عنهما[1] در باب جهاد قبلا گذشت، و در این روایت آمده است که: «یا دیت رفیق شما را بپردازند، و یا اعلان جنگ نمایند»[2].

---

۱) معنی حدیث نبوی شریف این است که مسلمان نباید خون مسلمانی را ولو آنکه به اندازۀ یک کف دست باشد، بریزاند، تا این کار مانع رفتن او به بهشت نگردد.

۲) از این حدیث نبوی شریف چنین استنباط می‌شود که مانع رفتن به بهشت تنها کشتن شخص مسلمان نیست، بلکه اگر کسی مسلمانی را مجروح ساخته و از وی به اندازۀ یک کف دست خون بریزاند، این عمل نیز مانع رفتن شخص جانی به بهشت می‌گردد، پس کسانی که از خون مسلمانان جوی‌ها روان ساخته‌اند، جای‌شان در کجا خواهد بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) پیامبر خدا ﷺ از این جهت از قضاوت کردن در حالت غضب منع کردند، که: غضب سبب آن می‌شود که حاکم و یا قاضی نتواند عدالت را در موضوعی که می‌خواهد در آن حکم صادر نماید، به طور کامل مراعات نماید.

۲) با قیاس بر غضب، علماء گفته‌اند هر امر دیگری که سبب تشویش فکر، و عدم انضباط کامل رآی گردد، قضاوت کردن در آن حالت نیز جواز ندارد، مانند: غم و اندوه بسیار، خوف شدید، گرسنگی مفرط، تشنگی طاعت فرسا، و امثال این‌ها، بیهقی به سند ضعیفی روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «حاکم نباید جز در حالتی که سیر و سیراب باشد، قضاوت نماید».

٧- باب: كَيْفَ يُبَايِعُ الإِمَامُ النَّاسَ

باب [٧]: امام با مردم چگونه بیعت نماید

٢٢٠٦- حَدِيث عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، «بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ تَقَدَّم وزادَ فِي هذِهِ الرِّوايَة: وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لاَ نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لاَئِمٍ» [رواه البخاری: ٧٢٠٠].

٢٢٠٦- حدیث عباده بن صامت در مورد سمع و طاعت قبلا گذشت، و در این روایت آمده است که: «... و اینکه در همه حال به حق به ایستیم، و یا حق را بگوئیم، و در [بیان احکام شریعت و امر به معروف و نهی از منکر] از هیچ ملامتی نترسیم».

٢٢٠٧- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ» [رواه البخاری: ٧٢٠٧].

١- حویصه و محیصه باهم برادر بودند، پدرشان مسعود بن کعب انصاری اوسی است، ابن سنینه شخصی از تجار یهود بود، محیصه - به فرمودۀ پیامبر خدا ﷺ محیصه را زد و گفت: أی دشمن خدا! چرا او را کشتی؟ بسیاری از چربی‌های شکم تو از مال او است، محیصه گفت: مرا کسی به کشتنش امر کردند که اگر به کشتن تو امر می‌کردند، تو را هم می‌کشتم، حویصه گفت: تو را به خدا قسم که اگر محمد تو را به کشتن من امر می‌کرد مرا می‌کشتی؟ محیصه گفت: به خداوند قسم که می‌کشتم، حویصه گفت: به خداوند قسم دینی که این قدر تاثیر داشته باشد، تعجب آور است، (أسد الغابه: ٢/ ٦٦ - ٦٧).

٢- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اصل قضیه چنین است که: محیصه با شخص دیگری به خیبر رفت، آن شخص در خیبر کشته‌شد، محیصه برای یهود گفت: این شخص را شما کشته‌اید، آن‌ها منکر شدند، محیصه با برادر مقتول نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، ماجرا را گفتند، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «یهود یا باید دیت رفیق شما را بپردازند، و یا اعلان جنگ نمایند»، و از این واقعه برای یهود نوشتند، یهود برای ایشان نوشتند که ما او را نکشته‌ایم، پیامبر خدا ﷺ برای اولیای مقتول گفتند: آیا سوگند می‌خورید که این شخص را مردم یهود کشته‌اند؟ گفتند: نهف سوگند نمی‌خوریم، گفتند: آیا به سوگند خوردن یهود قناعت می‌کنید، گفتند: نه، آن‌ها مسلمان نیستند، سوگند آن‌ها را چگونه باور کنیم؟ وهمان بود که پیامبر خدا ﷺ جهت رفع منازعه، صد شتر از بیت المال برای آن‌ها دادند.

۲۲۰۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: وقتی که با پیامبر خدا ﷺ در سمع و طاعت بیعت می‌کردیم، برای ما می‌گفتند که: «در چیزهای که می‌توانید»[۱].

۸- باب: الاسْتِخْلاَفِ

باب [۸]: ولایت عهد

۲۲۰۸-وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ أَلاَ تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: «إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۷۲۱۸].

۲۲۰۸- و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: کسی برای عمر رضی الله عنه گفت: آیا خلیفهٔ بعدی‌ات را تعیین نمی‌کنی؟

گفت: اگر تعیین کنم، ابوبکر رضی الله عنه که از من بهتر بود، نیز تعیین نموده بود، و اگر تعیین نکنم رسول الله ﷺ که از من بهتر بودند، نیز تعیین نکرده بودند[۲].

۹- «باب»

باب [۹]

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این سخن را پیابمر خدا ﷺ روی شفقت و رحمت گفتند، زیرا اگر در وقت بیعت به چیزهای بیعت می‌کردند که در آینده قدرت انجام دادن آن را نمی‌داشتند، اگر به انجام دادن آن‌ها اقدام می‌کردند، قدرت آن را نداشتند، و اگر از انجام دادن آن‌ها خودداری می‌کردند، نقض عهد و بیعت گفته می‌شد، و در هردو صورت برای آن‌ها مشکل بود، از این جهت پیامبر خدا ﷺ از آن‌ها به چیزهای بیعت می‌گرفتند که قدرت انجام دادن آن را داشته باشند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

برای خلیفهٔ مسلمانان جواز دارد که خلیفهٔ بعدی را در زمان حیات خود با شروطی که در کتب سیاست شرعی مذکور است، تعیین نماید، چنان‌چه برایش روا است که از این کار صرف نظر نماید، و بگذارد که خود مسلمانان هر کسی را که شایستهٔ این کار می‌دانند، برای خود خلیفه و امیر تعیین نماید.

٢٢٠٩- عَنْ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» [رواه البخاری: ٧٢٢٢، ٧٢٢٣].

٢٢٠٩- از جابر بن سمره‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «دوازده امیر می‌باشند» بعد از آن کلمهٔ دیگری را گفتند که آن را نشنیدم، ولی پدرم گفت: آن کلمه این بود که: «همهٔ آن‌ها از قریش هستند»[1].

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در اینکه مراد از این دوازده امیر، کدام دوازده امیر می‌باشند، نظریات مختلفی وجود دارد، از آن جمله اینکه مراد از این دوازده امیر، دوازده خلیفهٔ دور خلافت بنی امیه است، که چون خلافت از بنی امیه خارج شد، جنگ و درگیری‌های زیادی رخ داد، تا اینکه دولت به بنی عباس رسید، و در این دوره بسیاری از چیزها نسبت به سابق تغییر نمود، و نظر دیگر آن است که: بعد از ظهور مهدی در آخر زمان دوازده امیر به وجود می‌آید، و نظر دیگر آن است که مراد از آن، دوازده امیری است که در تمام دورهٔ اسلام و تا روز قیامت به وجود می‌آید، و در تأیید این نظر، مسدد در مسند کبیر خود از طریق ابو بحران ابو الجلد روایت می‌کند که: این امت تا وقتی به هلاکت نمی‌رسد که از آن‌ها دوازده خلیفه به وجود آید، که تمام آن‌ها به دین حق عمل می‌کنند، و دو نفر از آن‌ها از اهل بیت محمد ﷺ می‌باشند، که یکی از آن‌ها چهل سال، و دیگری سی سال زندگی می‌کند، و اقوال دیگری نیز در زمینه وجود دارد که از ذکر آن‌ها خودداری نموده، و به آنچه که ذکرش رفت، اکتفاء می‌نمائیم.

٨٦- كِتَابُ التَّمَنِّي

کتاب [۸۶]- تمنا و آرزو

١- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّمَنِي

باب [۱]: آرزویی که مکروه است

٢٢١٠- أَنَسٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: لَوْلاَ أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لاَ تَتَمَنَّوُا المَوْتَ» لَتَمَنَّيْتُ [رواه البخاری: ٧٢٣٣].

۲۲۱۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: اگر از پیامبر خدا ﷺ نمی‌شنیدم که می‌فرمودند: «آرزوی مرگ را نکنید» مرگ را آرزو می‌کردم[1].

٢٢١١- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ المَوْتَ إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ» [رواه البخاری: ٧٢٣٥].

۲۲۱۱- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی مرگ را آرزو نکند، [زیرا] اگر نیکوکار باشد، شاید کارهای نیک بیشتری انجام دهد، و اگر بدکار باشد شاید از کار بدش توبه نماید».

۱- از احکام و مسائلم تعلق به این حدیث آنکه:

سبب آنکه تمنا و آرزوی مرگ حرام است این است که: خداوند عزوجل مدت عمر هر کسی را تعیین کرده است، و کسی که آرزوی مرگ خود را می‌کند، کسی است که گویا به تقدیر خدا رضایت ندارد، و به قضای او تعالی تسلیم نیست، و سبب دیگر آنکه: این شخصی که آرزوی مرگش را می‌کند، اگر نیکوکار باشد و زنده بماند، کارهای نیک بیشتری را انجام می‌دهد، و این به مصلحت او است، و اگر بدکار باشد، و زنده بماند، امید این وجود دارد که از کارهای بدش توبه نموده و به سوی خدا برگردد، و این نیز به مصلحت او است، پس در هردو صورت آرزوی مرگ کار ناشایست و نامشروعی است، و حدیث آتی دلالت صریح بر این معنی دارد.

٨٧- كِتَابُ الِاعْتِصَامِ بِالكِتَابِ وَالسُّنَّةِ

کتاب [۸۷]- عمل کردن به کتاب و سنت

١ - باب: الاقْتِدَاءِ بِسُنَنِ رَسُولِ اللهﷺ

باب [۱]: اقتدا به سنت‌های پیامبر خداﷺ

٢٢١٢- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبَى»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الجَنَّةَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى» [رواه البخاری: ٧٢٨٠].

۲۲۱۲- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «همهٔ امت من به بهشت می‌روند مگر کسی که ابا بورزد»

گفتند: یا رسول الله! کیست که ابا بورزد؟

فرمودند: «کسی که از من اطاعت نماید به بهشت می‌رود، و کسی که از من نافرمانی کند، کسی است که از بهشت رفتن ابا ورزیده است»[1].

٢٢١٣- عَنْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «جَاءَتْ مَلاَئِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ نَائِمٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ العَيْنَ نَائِمَةٌ، وَالقَلْبَ يَقْظَانُ، فَقَالُوا: إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلًا، فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلًا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ العَيْنَ نَائِمَةٌ، وَالقَلْبَ يَقْظَانُ، فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا، وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَبَعَثَ دَاعِيًا، فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنَ المَأْدُبَةِ، وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ

١- یعنی: کسی که نافرمانی امر خدا و رسولش را می‌کند، در واقع کسی است که خودش راه نرسیدن به بهشت را برای خود انتخاب کرده است، پس اسا رفتن و نرفتن به بهشت، فرمان برداری از اوامر خدا و رسولش، و نافرمانی از اوامر خدا و رسولش می‌باشد، و این چیزی است که هرکس خودش یکی از این دو راه را برای خود انتخاب می‌کند.

لَمْ يَدْخُلِ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ المَأْدُبَةِ، فَقَالُوا: أَوِّلُوهَا لَهُ يَفْقَهْهَا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ العَيْنَ نَائِمَةٌ، وَالقَلْبَ يَقْظَانُ، فَقَالُوا: فَالدَّارُ الجَنَّةُ، وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ» [رواه البخاری: ۷۲۸۱].

۲۲۱۳- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: فرشتگانی نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، و ایشان خواب بودند، بعضی از آن‌ها گفتند که خواب است، و بعضی از آن‌ها گفتند که: چشمش خواب ولی دلش بیدار است، سپس با خود گفتند که برای او مثلی است، آن مثل را برایش بیان می‌کنیم، باز بعضی از آن‌ها گفتند که او خواب است، و بعضی از آن‌ها گفتند که چشمش خواب وقلبش بیدار است.

[و آن مثل را بیان داشته] و گفتند: مثل وی مانند کسی است که خانهٔ را بنا نهاده و سفرهٔ را در آن گسترده و مردم را دعوت نموده است، کسی که دعوت را پذیرفته باشد، به خانه داخل می‌گردد، و از آن دستر خوان طعام می‌خورد، و کسی که دعوت را نپذیرفته باشد، نه به خانه داخل می‌شود، و نه از آن دسترخوان چیزی می‌خورد.

با خود گفتند: تاویل این مثل را بگوئید تا مقصود را بفهمد، باز بعضی از آن‌ها گفتند که خواب است، و بعض دیگری از آن‌ها گفتند که چشمش خواب و دلش بیدار است.

گفتند: خانه عبارت از بهشت است، و میزبان محمد ﷺ است، کسی که از محمد ﷺ اطاعت نماید در واقع از خداوند اطاعت کرده است، و کسی که از محمد ﷺ نافرمانی کند در واقع نافرمانی خدا را کرده است، و محمد ﷺ است که بین مردم [مطیع و عاصی] فرق نموده است[1].

۲- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ كَثْرَةِ السُّؤَالِ وَمَنْ تَكَلَّفَ مَا لاَ يَعْنِيهِ

باب [۲]: کراهت سؤال بسیار، و کسی که در آنچه که مربوط به او نیست، تکلف کرده است

۱- یعنی: بین مسلمان و کافر، و بین نکوکار و بدکار، وبین خوب و بد فرق گذاشته است، به طوری که خوب را خوب گفته و برایش وعدهٔ بهشت داده است، و بد را بد گفته و برایش وعدهٔ دوزخ داده است.

٢٢١٤- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قالَ: قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ» [رواه البخاری: ٧٢٩٦].

۲۲۱۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مردم تا جایی به سؤال کردن ادامه می‌دهند که می‌گویند: هر چیز را خدا پیدا کرده است، پس خدا را چه کسی پیدا کرده است»[1].

٣- باب: مَا يُذْكَرُ مِنْ ذَمِّ الرَّأْيِ وَتَكَلُّفِ القِيَاسِ

باب [۳]: مذمت رأی و تکلف در قیاس

٢٢١٥- عَنْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْزِعُ العِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ العُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ» [رواه البخاری: ٧٣٠٧].

۲۲۱۵- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «خداوند بعد از اینکه علم را برای مردم عطا کرد، آن را به یکبارگی از بین نمی‌برد، بلکه آن را از بین آن‌ها به مرگ علماء با علم‌شان از بین می‌برد».

«و بعد از مردان علماء، مردم جاهلی باقی می‌مانند که از آن‌ها فتوی خواسته می‌شود، و آن‌ها به (رأی) خود فتوی می‌دهند، و سبب گمراهی دیگران و گمراهی خود می‌شوند»[2].

۱- و در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند که: «چون به این سرحد رسید، به خدا پناه بجوید، و به همین حد اکتفاء کند»، و در روایت مسلم آمده است که فرمودند: «و بگوید که آمنت بالله».

۲- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

۱) زمانی می‌آید که عالمی به معنی حقیقی آن وجود نمی‌داشته باشد، و اینکه این حالت در چه وقت است، نظریات مختلفی وجود دارد، و نظر امام ابن حجر رحمه الله این است که: این حالت در آخر زمان است، و در این مورد بعد از تفصیل بسیاری می‌گوید: (و لایق آن است که این کار در وقت

٤- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَتَتبَعُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»

باب [٤]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «حتما از روش گذشتگان پیروی می‌کنید»

٢٢١٦- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ القُرُونِ قَبْلَهَا، شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنِ النَّاسُ إِلَّا أُولَئِكَ» [رواه البخاری: ٧٣١٩].

٢٢١٦- از ابو هریره ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «تا آن وقت قیامت نمی‌شود که امت من از [مردم] قرون گذشته وجب به وجب و گز به گز متابعت کنند».

کسی گفت: یا رسول الله مانند فارس و روم؟

فرمودند: «مگر غیر از این‌ها مردم دیگری هم وجود دارد»[1]؟.

خروج دجال و یا بعد از موت عیسی ﷺ صورت بگیرد، و در این وقت است که: جهان از کسی که منسوب به علم باشد، خالی می‌ماند، بعد از مطلق مسلمان نیز خالی می‌شود، چه رسد به علماء، و کسانی باقی مانند که بدترین مردمان هستند، و در زمان این‌ها است که قیامت برپا می‌شود، والله أعلم).

٢) در مرحلهٔ که علم و علماء از بین می‌روند، کتاب‌های علمی از قرآن و سنت و کتاب‌های دیگر وجود دارند، ولی چون عالمی نمی‌ماند، و کسی به آن‌ها عمل نمی‌کند، فائدهٔ از وجود آن‌ها نیست، در حدیث ابی امامه در بقیهٔ این حدیث آمده است که: شخص بادیه نشینی برای پیامبر خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! چگونه علم از بین ما برداشته می‌شود، حالانکه قرآن در پیش ما است، و محتویات آن را آموخته‌ایم، و به فرزندان خود نیز تعلیم داده‌ایم؟ پیامبر خدا ﷺ سرشان را بالا کرده و در حال غضب فرمودند: «مگر همین یهود و نصاری مصاحف در بین آن‌ها نیست؟ و با این هم به یک حرفی از آنچه که پیامبر آن‌ها برای آن‌ها آورده‌اند عمل نکردند».

امام ابن حجر ﷺ می‌گوید: این حدیث دلالت بر این دارد که شخص جاهل نباید به ریاست انتخاب شود، زیرا سبب مفاصد بسیاری می‌شود، و این حدیث دلیل برای کسانی است که خلافت اشخاص جاهل را جواز نمی‌دهند، ولو آنکه این جاهل عفیف و عاقل باشد، ولی اگر به قدرت رسید، و انتخاب بین یکی از این دو که: عالم فاسق، و جاهل پرهیزگار باشد، حتمی بود، جاهل پرهیز گار بهتر است، زیرا ورعش او را مانع می‌شود که بدون علم حکم کند، و پرهیزگاری‌اش باعث می‌شود که از دیگران سؤال کند.

١- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

٥- باب: الرَّجم للمُحْصَن

باب [٥]: سنگسار برای محصن

٢٢١٧- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ» [رواه البخاری: ٧٣٢٣].

٢٢١٧- از عمرﷺ روایت است که گفت: خداوند متعال محمدﷺ را به دین حق خود مبعوث نمود، و قرآن را بر او نازل ساخت، و از چیزهایی که نازل کرد، آیۀ رجم بود[1].

٦- باب: أَجْرِ الحَاكِمِ إِذَا اجتَهدَ فَأَصَابَ أَو أَخْطَأَ

باب [٦]: ثواب حاکمی که اجتهاد کند و به صواب برسد و یا خطا کند

٢٢١٨- عَنْ عَمْرِو بْنِ العَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ» [رواه البخاری: ٧٣٥٢].

---

١) از ابو سعید خدریﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند: «روش گذشتگان را وجب به وجب، و گز به گز متابعت خواهید کرد، تا جائی گه اگر به سوراخ سوسماری داخل شوند، شما هم پشت سر آن‌ها داخل می‌شوید، گفتیم: یا رسول الله! مقصد شما یهود و نصاری هستند؟ فرمودند: پس غیر از این‌ها کیست؟

٢) اینکه: در حدیث ابو هریرهﷺ ذکر فارس و روم، و در حدیث ابو سعیدﷺ ذکر یهود و نصاری آمده است، دلالت بر این دارد که مقصود، پیروی و متابعت از غیر مسلمانان است، چه اهل کتاب باشند، مانند: یهود و نصاری، و چه اهل کتاب نباشند مانند: اهل فارس و روم، از انسﷺ روایت است که: کسی گفت: یا رسول الله! امر به معروف و نهی از منکر چه وقت ترک می‌شود؟ فرمودند: «وقتی که نیکان شما به آرایش سر وروی خود مشغول شوند، و اشرار شما به فحشاء، اشخاص بی قدر به قدرت برسند، و اشخاص فرو مایه به فقاهت».

١- مراد از آیۀ رجم این است که: (الشیخ والشیخة إذا زنیا فارجموهما)، یعنی: اگر مرد و زن محصن زنا کردند، آن‌ها را رجم کنید، و علماء بر این نظراند که حکم این آیت باقی است، اگر چه لفظ آن نسخ شده است.

۲۲۱۸- از عمرو بن عاصﷺ روایت است که وی از پیامبر خداﷺ شنیده است که می‌فرمودند: «وقتی که حاکم حکم کند و اجتهاد نماید، و بعد از آن به صواب برسد، برایش دو مزد است، و وقتی که حکم کند و اجتهاد نماید، و به خطاء برود، برایش یک مزد است»[۱].

۷- باب: مَنْ رَأَى تَرْكَ النَّكِيرِ مِنَ النَّبِيِّ حُجَّةً لاَ مِن غَيْرِه

باب [۷]: کسی که ترک انکار را از پیامبر حجت می‌داند نه از دیگران

۲۲۱۹- عَنْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يَحْلِفُ بِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَّالُ، قُلْتُ: تَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۷۳۵۵].

۲۲۱۹- از جابر بن عبداللهﷺ روایت است که وی سوگند می‌خورد که (ابن صیاد) دجال است، گفتم: به خدا سوگند می‌خوری؟

گفت: من عمرﷺ را شنیدم که به این چیز در نزد پیامبر خداﷺ سوگند خورد، و پیامبر خداﷺ برایش بد نگفتند[۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

البته در هردو صورت، یعنی در صورت اجتهاد کردن و به صواب رسیدن، و در صورت اجتهاد کردن و به خطا رفتن، وقتی برایش دو مزد و یا یک مزد است که این شخص مجتهد باشد و اهلیت اجتهاد را داشته باشد، نه آنکه هرکس و ناکسی در احکام دین خدا، نظر داده و اجتهاد نماید، و به این طریق سبب گمراهی خود و دیگران گردد، و بگوید که اگر به صواب رسیدم برایم دو مزد است، و اگر خطا کردم یک مزد، زیرا چنین کسی ولو آنکه به صواب هم برسد گنه‌کار است، چه جای آنکه راه خطا را پیموده باشد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ﴾.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

عنوان باب دلالت بر این دارد که: اگر پیامبر خداﷺ ببینند، و یا بشنوند که کسی کاری را انجام می‌دهد، و یا انجام داده است، و ایشان او را از آن کار منع نکنند، این ترک ممانعت دلیل بر این است که آن کار مشروع است، و انجام دادن آن جواز دارد، ورنه امکان ندارد که پیامبر خداﷺ که

در مقام تشریع قرار دارند، کار خلاف شرعی را ببینند، و یا از آن خبر شوند، و از آن ممانعت به عمل نیاورند.

٨٨- كِتَابُ التَّوحِيدِ

(والرد على الجهمية وغيرهم)

کتاب [۸۸]- توحید (ورد بر جهمیه و غیر آن‌ها)[1]

١ - باب: مَا جَاءَ فِي دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ أُمَّتَهُ إِلَى تَوْحِيدِ الله

باب [۱]: دعوت پیامبر خدا ﷺ امت خود را به سوی توحید

٢٢٢٠- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «سَلُوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ؟»، فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ» [رواه البخاری: ٧٣٧٥].

۲۲۲۰- از عائشه ﭫ همسر پیامبر خدا ﷺ روایت است که: پیامبر خدا ﷺ شخصی را در یکی از گروه‌های که به جهاد می‌رفتند، به حیث امیر مقرر نمودند، این شخص در نماز قراءت را به ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ختم می‌کرد.

۱- (جهمیه): گروهی از مبتدعه است که اکثر صفات خداوند ﷻ را نفی می‌کنند، استاد ابو منصور عبدالقاهر ابن طاهر بغدادی در کتاب (الفرق بین الفرق) می‌گوید: جهمیه پیروان جهم بن صفوان هستند که قائل به جبر اعمال است، یعنی: هرکس هرچه که می‌کند، مجبور است، و می‌گوید: هر فعلی که هست از خدا است، و به بنده مجازا نسبت داده می‌شود، و گمانش این است که علم خدا حادث است، و اینکه خدا به شئ، یا حی، یا عالم، و یا مرید و صف شود، ممنوع می‌داند، و می‌گوید: خدا را به صفتی که اطلاق آن بر غیر او جواز دارد وصف نمی‌کنم، بلکه به صفتی وصف می‌کنم که خاص برای او است، مانند: خالق، محیی، ممیت، و به همین عقیده و نظر ادامه داد، تا اینکه سَلَم بن احوذ او را کشت.

هنگامی که برگشتند این چیز را برای پیامبر خدا ﷺ گفتند، فرمودند: «از وی بپرسید که چرا چنین می‌کرد»؟

از وی پرسیدند، گفت: چون این سوره صفت رحمن است، از این سبب خوشم می‌آید که آن را قراءت کنم.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «برایش خبر دهید که خدا هم او را دوست می‌دارد»[1].

۲- باب: قَوْلِه تَعَالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِينُ﴾

باب [۲]: قوله تعالی: ﴿خدا رزق دهندهٔ با قوت و متین است﴾

۲۲۲۱- عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قالَ: قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، يَدَّعُونَ لَهُ الوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ» [رواه البخاری: ۷۳۷۸].

۲۲۲۱- از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هیچکس صابرتر در مقابل اذیتی که می‌شنود، از خدا نیست، [کفار] به وی نسبت فرزند داشتن را می‌دهند، و او برای آن‌ها تندرستی می‌بخشد و رزق می‌دهد»[2].

۱- معین اینکه این شخص در نماز قراءت را به ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ ختم می‌کرد، این است که: در هر رکعت بعد از اینکه سورهٔ فاتحه و سورهٔ دیگری را قراءت می‌کرد، در اخیر ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را هم می‌خواند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

ابن بطال رحمه الله می‌گوید: این باب متضمن دو صفت از صفات خداوند متعال است، یکی صفت ذات و دیگری صفت فعل، زیرا (رزق) فعلی از افعال خدا است، و از این سبب از صفات فعل است که (رازق) اقتضای مرزوق را دارد، و البته خداوند متعال بود، و مرزوقی وجود نداشت، و هرچیزی که نبوده باشد، و بعد از آن بوجود بیاید، حادث است، و خداوند پیش از آنکه مخلوق را خلق کند، خود را به این صفت وصف نموده بود، به این معنی که در وقت خلق کردن مخلوق، آن‌ها را رزق می‌دهد، و (قوه) از صفات ذات است، وقوه به معنی قدرت است، و همیشه خداوند دارای قوت و قدرت بوده و هت، و خواهد بود، و (متین) به معین قوی است.

٣- باب: قَوْلِه تَعَالَى: ﴿وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ﴾ وَقَوله: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ وَقَوله: ﴿وَلِلَّهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ﴾

باب [٣]: قوله تعالى: ﴿و او عزیز حکیم است﴾ و ﴿پروردگارت با عزت است، و از آنچه و صفش کنند منزه است﴾، و ﴿عزت برای خدا و رسول او است﴾

٢٢٢٢- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لاَ يَمُوتُ، وَالجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ» [رواه البخاری: ٧٣٨٣].

٢٢٢٢- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ می‌فرمودند: «پناه می‌جویم به عزت تو، و توآن ذاتی هستی که خدای جز تو نیست، و آن ذاتی هستی که نخواهی مرد و جن و انس می‌میرند»[(١)].

٤- باب: قَوْلِه تَعَالَى: ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ وقَولَ الله تَعَالى: ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلاَ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾

باب [۴]: قوله تعالى: ﴿و شما را از خویش بر حذر می‌دارد﴾ و ﴿تو آنچه را که در ضمیر من است می‌دانی و من آنچه را که در ذات تو است نمی‌دانم﴾

١- بعضی از علماء به استناد بر این حدیث نبوی شریف گفته‌اند که: ملائکه نمی‌میرند، زیرا خداوند نسبت مرگ را تنها به انس وجن داده است، و این دلالت بر این دارد که ملائکه نمی‌میرند، و البته این نظر صحیح نیست، زیرا دلالت حدیث نبوی شریف بر نمردن ملائکه از طریق مفهوم مخالف است، و مفهوم مخالف در نزد بسیاری از علماء حجت نیست، و حتی اگر حجت باشد، حجت بودنش در وقتی است که بدون معارض قوی‌تر از خود باشد، و در اینجا منطوق آیۀ کریمه که ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ﴾ باشد، معارض آن است، و طوری که معلوم است، منطوق به اتفاق علماء بر مفهوم مقدم است، و علاوه بر آن مانعی نیست که ملائکه در مسمس جن داخل شوند، زیرا هردو گروه در اینکه از چشم مردم پوشیده می‌باشند، باهم وجه مشترک دارند، پس از خود حدیث نبوی شریف دانسته می‌شود که همان طوری که انس و جن می‌میرند، ملائکه نیز می‌میرند.

٢٢٢٣- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ وَهُوَ وَضْعٌ عِنْدَهُ عَلَى العَرْشِ إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي» [رواه البخاری: ٧٤٠٤].

٢٢٢٣- از ابو هریره‌ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «چون خدا جهانیان را خلق نمود، در کتابی که برای خود نوشت و بر عرش در نزدش نهاده است، چنین نوشت که: (رحمت من بر غضب من غالب است»[1].

٢٢٢٤- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً» [رواه البخاری: ٧٤٠٥].

٢٢٢٤- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: من با بنده‌ام طوری هستم که به من گمان می‌برد، و وقتی که مرا یاد کند با او هستم، اگر مرا در نفس خود یاد کند، او را در نفس خود یاد می‌کنم، اگر مرا در نزد مردم یاد کند، او را در نزد کسان بهتری یاد می‌کنم».

«اگر یک وجب به من نزدیک شود،یک ذرع به او نزدیک می‌شوم، یک (باغ) به او نزدیک می‌شوم، اگر او به طرفم قدم بردارد، من به طرفش دویده می‌روم»[2].

١- اینکه خداوند متعال این چیز را نوشت، سببش آن نیست که آن را فراموش نکند، بلکه سبب نوشتن، آن بود که این چیز برای ملائکهٔ که مسؤول احوال مکلفین می‌باشند، معلوم باشد.

٢- از مسائل و احکام و متعلق به این حدیث آنکه:

١) مراد از (ذرع): فاصلهٔ بین انگشت و سطی تا نوک آرنج است، و مراد از (باغ): فاصلهٔ سر انگشت‌ها وسط دو دست است در وقتی که به طور افقی از هم باز شوند.

٢) امام ابن حجر، و امام عینی‌ﷺ در این حدیث به تفصیل سخن گفته‌اند، و خلاصهٔ آنچه که گفته‌اند این است که: معنی این قول خداوند متعال که من در نزد گمان بندهٔ خود می‌باشم... این است که: اگر گمانش نسبت به من این باشد که او را می‌امرزم، او را می‌آمرزم، و اگر گمانش این باشد که او را مؤاخذه و عقاب می‌کنم، او را مؤاخذه و عقاب می‌کنم، و البته این به آن معنی نیست که همهٔ طاعات و عبادات را ترک کرده و بگوید که به خدا گمان عفو و رحمت دارم، بلکه باید بنده جانب اعتدال را مراعات نماید، یعنی: قدر امکان در طاعت و عبادت بکوشد، و به این

٥- باب: قَوْل الله تَعَالى: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلاَمَ اللَّهِ﴾

باب [٥]: قوله تعالى: ﴿می‌خواهند کلام خدا را تبدیل نمایند﴾

٢٢٢٥-وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً، فَلاَ تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلْهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ [رواه البخاری: ٧٥٠١].

٢٢٢٥- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمودند:

امید باشد که خداوند اعمال نیکش را قبول نموده و خطاها و لغزش‌هایش را از لطف و مهربانی خود می‌بخشد.

٣) مراد از اینکه: اگر مرا در نزد خود ذکر کند، او را در نزد خود ذکر می‌کنم، این است که: اگر مرا به تنزیه و تقدیس آهسته ذکر کند، او را آهسته به ثواب و رحمت ذکر می‌کنم، و مراد از اینکه: اگر مرا در نزد مردم ذکر کند، او را در نزد مردم بهتری ذکر می‌کنم این است که: او را در نزد ملائکه ذکر می‌کنم.

٤) ابن بطال می‌گوید: این حدیث دلالت بر این دارد که ملائکه بر بنی آدم فضیلت دارند، و شواهدی را از قرآن کریم در این زمینه می‌آورد، از آن جمله این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَٰلِدِينَ﴾، ولی امام عینیؒ این سخنش را رد نموده و می‌گوید: راجع تفصیلی است که در مذهب ما حنفی‌ها است، و آن این است که: خواص بنی‌آدم بهتر از خواص ملائکه است، و عوام بنی‌آدم بهتر از عوام ملائکه است، ولی خواص ملائکه بهتر از عوام بنی‌آدم است، و از این حدیث چنین جواب می‌دهد که: شاید مراد از (مردم بهتر)، انبیاء الله و یا اهل فردوس باشند.

٥) اطلاق بسیاری از مفاهیم وارده در این حدیث نسبت به ذات باری تعالی بر سبیل مجاز است، زیرا دلائل عقلی قاطعی ثابت شده است که تعلق این چیزها نسبت به ذات باری تعالی محال است، پس مراد از این مفاهیم این است که: اگر کسی به طاعت اندکی به من تقرب جوید، ثواب بسیاری برایش می‌دهم، و هر اندازه که به طات بیفزاید، به اندازۀ بیشتری به ثواب دادنش می‌افزایم، اگر طاعت و عبادتش به تأنی و آرامی باشد، ثواب دادنم برایش به سرعت است، پس اطلاق لفظ (نفس) و (نزدیک شدن) و (دویدن) از باب مشاکله، و یا استعاره، و یا از نگاه قصد ارادۀ لوازم آن‌ها است، و این حدیث از احادیث قدسی است که دلالت بر کَرَم أکرم الأکرمین، و رحمت أرحم الراحمین دارد.

«خداوند متعال [برای ملائکه] می‌گوید: اگر بنده‌ام ارادۀ کار بدی را نمود، آن را تا وقتی که عملی نمی‌سازد، بر او ننویسید، اگر آن را عملی ساخت گناه همان کار بد را برایش بنویسید، و اگر آن را به جهت من ترک کرده بود، آن را برایش یک حسنه بنویسید».

«و اگر ارادۀ کرد که کار نیکی انجام دهد، اگر چه آن را عملی نکرد آن را برایش یک حسنه بنویسید، و اگر به آن کار نیک عمل کرد، آن را ده چند تا هفتاد چند برایش بنویسید»[1].

٢٢٢٦- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا - وَرُبَّمَا قَالَ أَذْنَبَ ذَنْبًا - فَقَالَ: رَبِّ أَذْنَبْتُ - وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ - فَاغْفِرْ لِي، فَقَالَ رَبُّهُ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا، أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَقَالَ: رَبِّ أَذْنَبْتُ - أَوْ أَصَبْتُ - آخَرَ، فَاغْفِرْهُ؟ فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا، وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا، قَالَ: قَالَ: رَبِّ أَصَبْتُ - أَوْ قَالَ أَذْنَبْتُ - آخَرَ، فَاغْفِرْهُ لِي، فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ثَلاَثًا، فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ» [رواه البخاری: ٧٥٠٧].

٢٢٢٦- و از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:

«بندۀ مرتکب گناهی گردیده و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی شده‌ام، آن را برایم ببخش، پروردگارش گفت: آیا بنده‌ام دانست که پروردگاری دارد که گناهش را برایش می‌بخشد و یا او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد؟ [گناه بنده‌ام را] برایش بخشیدم.

مدتی از گناه خودداری نمود، باز دوباره مرتکب گناه گردید، و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهی گردیده‌ام، آن را برایم بیامرز، خداوند گفت: آیا بنده‌ام دانست که برایش پروردگاری است که گناهش را برایش می‌بخشد و یا او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد؟ برای بنده‌ام بخشیدم.

١- یعنی: هر قدر اخلاصش در انجام دادن آن عمل بیشتر باشد، به همان اندازه ثواب بیشتری را برایش بنویسید.

مدتی [از گناه] خودداری نمود، و باز مرتکب گناه گردید و گفت: پروردگارا! مرتکب گناه دیگری گردیده‌ام آن را برایم بیامرز، [خداوند متعال] می‌گوید: آیا بنده‌ام دانست که برایش پروردگاری است که گناهش را می‌آمرزد و یا او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد؟ گناه بنده‌ام را بخشیدم، و این را سه بار گفت: پس هرچه که می‌خواهد بکند»[1].

٦- باب: كَلاَمِ الرَّبِّ تَعَالَى يَومَ الْقِيَامَةِ مَعَ الأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِهِم

باب [٦]: کلام رب العالمین در روز قیامت با پیامبران و غیر آن‌ها

٢٢٢٧- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ القِيَامَةِ شُفِّعْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَدْخِلِ الجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ فَيَدْخُلُونَ، ثُمَّ أَقُولُ أَدْخِلِ الجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى شَيْءٍ "، فَقَالَ أَنَسٌ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ٧٥٠٩].

٢٢٢٧- از انس‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ را شنیدم که می‌فرمودند: «روز قیامت شفاعت به من سپرده می‌شود، و من می‌گویم: پروردگارا! کسی که در دلش یک ذرهٔ از ایمان وجود داشته باشد، او را به بهشت ببر، و [چنین اشخاصی] به بهشت می‌روند».

باز می‌گویم: خدایا! کسی که در قلبش کم‌ترین چیزی از ایمان وجود دارد او را به بهشت ببر».

انس گفت: گویا همین اکنون به طرف انگشتان پیامبر خداﷺ نگاه می‌کنم، [شاید پیامبر خداﷺ همان کم‌ترین چیز را به انگشتان خود تمثیل می‌کردند].

١- یعنی: هرگناهی که بکند و باز از آن گناه توبه نماید، آن گناه را برایش می‌بخشم، و البته باید توبه از صمیم قلب باشد، یعنی: تصمیم کامل داشته باشد که دیگر مرتکب آن گناه نمی‌گردد، و با این هم اگر مرتکب آن گناه شد و توبه کرد، خداوند متعال توبه‌اش را می‌پذیرد، ولی کسی که تصمیم به کار بد دارد، چنین کسی اگر صد بار به زبان خود (توبه) (توبه) بگوید، این توبه‌اش استهزاء و شوخی با مقام ربوبیت بوده و نه تنها آنکه سبب آمرزش گناه برایش نمی‌شود، بلکه گناه دیگری نیز بروی محسوب می‌گردد.

٢٢٢٨- وعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قالَ: مِنْ حَدِيثِ الشَّفَاعَةِ وقَدْ مُطَوَّلًا مِنْ رِوايَةِ أَبِي هُرَيْرَة، وزادَ هنا في آخِرِهِ: فَيَأْتُونَ عِيسى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا، وَلكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَأْتُونَنِي. فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لاَ تَحْضُرُنِي الآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ المَحَامِدِ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ المَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ - أَوْ خَرْدَلَةٍ - مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجْهُ، فَأَنْطَلِقُ، فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ المَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي، فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ [رواه البخارى: ٧٥١٠].

٢٢٢٨- و از انسﷺ روایت است که گفت: [حدیث شفاعت به روای ابو هریرهﷺ قبلا گذشت، و در این روایت در آخر آن حدیث آمده است که]:... نزد عیسیعليه السلام می‌آیند، و او می‌گوید: من اهل شفاعت نیستم»، نزد محمدﷺ بروید، آن‌ها نزد من می‌آیند.

می‌گویم: من اهل آن هستم، و از پروردگارم اجازه می‌گیرم و برایم اجازه داده می‌شود، و [خداوند متعال] برای من حمد و ثنایی را الهام می‌کند که با آن، حمد و ثنایش را بگویم و اکنون به خاطرم نیست، و به آن حمد و ثنا حمدش را می‌گویم و برایش به سجده می‌افتم.

گفته می‌شود، یا محمد! سرت را بالا کن! بگو سخنت شنیده می‌شود، بخواه برایت داده می‌شود، شفاعت کن شفاعتت قبول می‌گردد و من می‌گویم، پروردگارا! امت من، امت من.

گفته می‌شود: برو! و کسی را که در قلبش به و زن یک جو از ایمان وجود داشته است از [دوزخ] بیرون کن، من می‌روم و چنین می‌کنم.

باز بر می‌گردم و با همان حمد و ثنا، حمد خداوند متعال را می‌گویم و برایش به سجده می‌افتم.

باز گفته می‌شود: یا محمد! سرت را بالا کن! بگو سخنت شنیده می‌شود، بخواه برایت داده می‌شود، شفاعت کن شفاعتت قبول می‌گردد، و من می‌گویم: پروردگارا! امت من، امت من.

گفته می‌شود: برو! و کسی را که در قلبش ذرۀ از ایمان و یا اندکی از ایمان وجود داشته است، از [دوزخ] بیرون کن، من می‌روم و چنین می‌کنم.

باز بر می‌گردم و با همان حمد و ثنا، حمد خداوند متعال را می‌گویم و برایش به سجده می‌افتم.

باز گفته می‌شود: یا محمد! سرت را بالا کن! بگو سخنت شنیده می‌شود، بخواه برایت داده می‌شود، شفاعت کن شفاعتت قبول می‌گردد، و من می‌گویم: پروردگارا! امت من، امت من.

[خداوند] می‌گوید: برو! کسی را که در قلبش کم‌ترین کم‌ترین کم‌ترین اندازۀ از ایمان وجود داشته است، از دوزخ بیرون کن، من می‌روم و چنین می‌کنم».

٢٢٢٩- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ، وَسَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلاَلِي، وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي لَأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» [رواه البخاری: ٧٥١٠].

٢٢٢٩- و در روایت دیگری از انس بن مالکﷺ روایت است که گفت: پیامبر خداﷺ فرمودند: «باز برای بار چهارم می‌آیم و با همان حمد و ثنا، حمد خداوند متعال را می‌گویم و برایش به سجده می‌افتم.

باز گفته می‌شود: یا محمد! سرت را بالا کن! بگوی سخنت شنیده می‌شود، بخواه برایت داده می‌شود، شفاعت کن شفاعتت قبول می‌گردد.

و من می‌گویم: پروردگار! برایم اجازه بده تا هر کسی را که (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) گفته است [از دوزخ خارج نمایم].

می‌گوید: به عزت و جلال و کبریا و عظمتم سوگند، هر کسی که (لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) گفته باشد او را از دوزخ نجات می‌دهم».

٧- باب: مِيزَانُ الأَعْمَالِ والأَقْوَالِ يَوْمَ القِيَامَةِ

باب [٧]: میزان اعمال و اقوال در روز قیامت

٢٢٣٠- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي المِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ العَظِيمِ» [رواه البخاری: ٧٥٦٣].

٢٢٣٠- از ابو هریره‌ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «دو کلمه است که محبوب در نزد رحمان، سبک بر زبان، و سنگین در میزان است: (سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ العَظِيمِ).

اللَّهُمَّ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ العَلِيمُ
وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ
وآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.

ریاض پایتخت عربستان سعودی
روز شنبه (٢٢) جوزای ١٣٨٣ هـ.ش
٢٤ ربیع الثانی ١٤٢٥ هـ.ق

دکتور عبدالرحیم فیروز هروی

فهارس فیض الباری

۱- فهرست اشخاص،

۲- فهرست مراجع،

۳- فهرست کتب.

فهرست اشخاص

۱-	ابراهیمؓ بن محمدﷺ	
۲-	ابی بن کعبؓ	
۳-	اسامه بن زیدؓ	
۴-	اسید بن حضیرؓ	
۵-	اشعتؓ	
۶-	اقرع بن حابس	
۷-	امیه بن صلتؓ	
۸-	انس بن مالکؓ	
۹-	براء بن عازبؓ	
۱۰-	ثابت ضحاکؓ	
۱۱-	ثابت بن قیسؓ	
۱۲-	جابر بن سمرهؓ	
۱۳-	جابر بن عبداللهؓ	
۱۴-	جریر بن عبدالله	
۱۵-	جبیر بن مطعمؓ	
۱۶-	جعفر بن ابی طالبؓ	
۱۷-	جندب بن عبداللهؓ	
۱۸-	جندب بن سفیانؓ	
۱۹-	حارث بن هشامؓ	
۲۰-	حارثه بن وهبؓ	
۲۱-	حذیفه بن یمانؓ	
۲۲-	حسان بن ثابتؓ	
۲۳-	حسن بن علیؓ	

۲۴-	حسین بن علی رضی الله عنه	
۲۵-	حکیم بن حزام رضی الله عنه	
۲۶-	حویصه بن مسعود رضی الله عنه	
۲۷-	خالد بن ولید رضی الله عنه	
۲۸-	حباب بن ارت رضی الله عنه	
۲۹-	خزیمة انصاری رضی الله عنه	
۳۰-	دحیة کلبی رضی الله عنه	
۳۱-	رفاعه بن رافع زرقی رضی الله عنه	
۳۲-	زبیر بن عوام رضی الله عنه	
۳۳-	زید بن ارقم رضی الله عنه	
۳۴-	زید بن ثابت رضی الله عنه	
۳۵-	زید بن حارثه رضی الله عنه	
۳۶-	زید بن خالد جهنی رضی الله عنه	
۳۷-	زید بن عمرو رضی الله عنه	
۳۸-	سراقه بن مالک رضی الله عنه	
۳۹-	سعد بن عباده رضی الله عنه	
۴۰-	سعد بن معاذ رضی الله عنه	
۴۱-	سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه	
۴۲-	سعید بن زید رضی الله عنه	
۴۳-	سفیان بن ابی زهیر رضی الله عنه	
۴۴-	سلمان بن عامر رضی الله عنه	
۴۵-	سلمان فارسی رضی الله عنه	
۴۶-	سلمه بن اکوع رضی الله عنه	
۴۷-	سلیمان بن صرد رضی الله عنه	
۴۸-	سمره بن جندب رضی الله عنه	

-۴۹	سهل بن ابی حثمه ﷺ	
-۵۰	سهل بن سعد ﷺ	
-۵۱	سوید بن نعمان ﷺ	
-۵۲	صعب بن جثامه ﷺ	
-۵۳	طفیل بن عمرو ﷺ	
-۵۴	طلحه بن عبیدالله ﷺ	
-۵۵	عامر بن ربیعه ﷺ	
-۵۶	عباده بن صامت ﷺ	
-۵۷	عبدالرحمن بن عوف ﷺ	
-۵۸	عبدالله بن ابی اوفی ﷺ	
-۵۹	عبدالله بن ابی منافق	
-۶۰	عبدالله بن بحینه ﷺ	
-۶۱	عبدالله بن بسر ﷺ	
-۶۲	عبدالله بن جبیر ﷺ	
-۶۳	عبدالله بن جعفر ﷺ	
-۶۴	عبدالله بن حنظله ﷺ	
-۶۵	عبدالله بن رواحه ﷺ	
-۶۶	عبدالله بن زبیر ﷺ	
-۶۷	عبدالله بن زمعه ﷺ	
-۶۸	عبدالله بن زید ﷺ	
-۶۹	عبدالله بن سلام ﷺ	
-۷۰	عبدالله بن عباس ﷺ	
-۷۱	عبدالله بن عبدالله بن ابی ﷺ	
-۷۲	عبدالله بن عمرو ﷺ	
-۷۳	عبدالله بن مالک ﷺ	

۷۴-	عبدالله مزنی رضی الله عنه	
۷۵-	عبدالله بن مسعود رضی الله عنه	
۷۶-	عبدالله بن مغفل رضی الله عنه	
۷۷-	عبدالله بن هشام رضی الله عنه	
۷۸-	عبدالله بن یزید رضی الله عنه	
۷۹-	عبیدالله بن عدی رضی الله عنه	
۸۰-	عتبان بن مالک رضی الله عنه	
۸۱-	عتبه بن ابی وقاص رضی الله عنه	
۸۲-	عثمان بن طلحه رضی الله عنه	
۸۳-	عثمان بن عفان رضی الله عنه	
۸۴-	عثمان بن مظعون رضی الله عنه	
۸۵-	عدی بن حاتم رضی الله عنه	
۸۶-	عروة بارقی رضی الله عنه	
۸۷-	عقبه بن حارث رضی الله عنه	
۸۸-	عقبه بن عامر رضی الله عنه	
۸۹-	عقبه بن عمرو رضی الله عنه	
۹۰-	علاء بن حضرمی رضی الله عنه	
۹۱-	علی بن ابی طالب رضی الله عنه	
۹۲-	عمار بن یاسر رضی الله عنه	
۹۳-	عمر بن خطاب رضی الله عنه	
۹۴-	عمر بن ابی سلمه رضی الله عنه	
۹۵-	عمران بن حصین رضی الله عنه	
۹۶-	عمرو بن تغلب رضی الله عنه	
۹۷-	عمرو بن سلمه رضی الله عنه	
۹۸-	عیینة فرازی رضی الله عنه	

۹۹-	عضل بن عباسؓ	
۱۰۰-	قیصر	
۱۰۱-	کعب بن عجرهؓ	
۱۰۲-	کعب بن مالکؓ	
۱۰۳-	لبیدؓ	
۱۰۴-	مالک بن اوسؓ	
۱۰۵-	مالک بن صعصهؓ	
۱۰۶-	محمود بن ربیعؓ	
۱۰۷-	محیصه بن مسعودؓ	
۱۰۸-	مرداس اسلمیؓ	
۱۰۹-	مروان بن حکمؒ	
۱۱۰-	مسیب بن حزنؓ	
۱۱۱-	مسور بن مخرمهؓ	
۱۱۲-	معاذ بن جبلؓ	
۱۱۳-	معاویهؓ	
۱۱۴-	معقل بن یسارؓ	
۱۱۵-	معن بن یزیدؓ	
۱۱۶-	معیقب بن ابی فاطمه	
۱۱۷-	مغیره بن شعبهؓ	
۱۱۸-	مقداد بن عمروؓ	
۱۱۹-	مقدام بن معدی کربؓ	
۱۲۰-	موسیؑ	
۱۲۱-	نجاشیؒ	
۱۲۲-	نعمان بن بشیرؓ	
۱۲۳-	نعیم بن عبداللهؓ	

۱۲۴-	واثله بن اسقع رضی الله عنه	
۱۲۵-	ورقه بن نوفل	
۱۲۶-	یعلی بن امیه رضی الله عنه	
۱۲۷-	ابو اسید رضی الله عنه	
۱۲۸-	ابو ایوب انصاری رضی الله عنه	
۱۲۹-	ابو بردة انصاری رضی الله عنه	
۱۳۰-	ابو برزه رضی الله عنه	
۱۳۱-	ابو بشیر رضی الله عنه	
۱۳۲-	ابوبکر صدیق رضی الله عنه	
۱۳۳-	ابوبکره رضی الله عنه	
۱۳۴-	ابو ثعلبة خشنی رضی الله عنه	
۱۳۵-	ابو جهم رضی الله عنه	
۱۳۶-	ابو جُهیم رضی الله عنه	
۱۳۷-	ابو جُهیم بن حارث رضی الله عنه	
۱۳۸-	ابو حمید ساعدی رضی الله عنه	
۱۳۹-	ابو الدرداء رضی الله عنه	
۱۴۰-	ابو ذر رضی الله عنه	
۱۴۱-	ابو رافع رضی الله عنه	
۱۴۲-	ابو سعید خدری رضی الله عنه	
۱۴۳-	ابو سعید بن معلی رضی الله عنه	
۱۴۴-	ابو سفیان بن حرب رضی الله عنه	
۱۴۵-	ابو شریح رضی الله عنه	
۱۴۶-	ابو طالب	
۱۴۷-	ابو طلحه رضی الله عنه	
۱۴۸-	ابو طیبه رضی الله عنه	

۱۴۹-	ابو العاص بن ربیع رضی الله عنه	
۱۵۰-	ابو عامر اشعری رضی الله عنه	
۱۵۱-	ابو عبس رضی الله عنه	
۱۵۲-	ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه	
۱۵۳-	ابو قتادة سلمی رضی الله عنه	
۱۵۴-	ابو قتادة انصاری رضی الله عنه	
۱۵۵-	ابو موسی اشعری رضی الله عنه	
۱۵۶-	ابو قحافه رضی الله عنه	
۱۵۷-	ابو هریره رضی الله عنه	
۱۵۸-	ابو واقد لیثی ابو هریره رضی الله عنه	
۱۵۹-	ابن جمیل رضی الله عنه	
۱۶۰-	ابن خطل	
۱۶۱-	آجر (هاجر) رضی الله عنها	
۱۶۲-	اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنها	
۱۶۳-	جویریه رضی الله عنها	
۱۶۴-	حفصه رضی الله عنها	
۱۶۵-	خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها	
۱۶۶-	خولة انصاری رضی الله عنها	
۱۶۷-	ربَیِّع بنت معوذ رضی الله عنها	
۱۶۸-	زینب بنت جحش رضی الله عنها	
۱۶۹-	ساره رضی الله عنها	
۱۷۰-	سوده بنت زمعه رضی الله عنها	
۱۷۱-	صفیه بنت حیی رضی الله عنها	
۱۷۲-	عائشة صدیقه رضی الله عنها	
۱۷۳-	فاطمة زهراء رضی الله عنها	

۱۷۴-	میمونه بنت حارث رضی الله عنها	
۱۷۵-	هند بنت عتبه رضی الله عنها	
۱۷۶-	ام حبیبه رضی الله عنها	
۱۷۷-	ام حرام رضی الله عنها	
۱۷۸-	ام خالد رضی الله عنها	
۱۷۹-	ام سلمه رضی الله عنها	
۱۸۰-	ام سلیم رضی الله عنها	
۱۸۱-	ام عطیه رضی الله عنها	
۱۸۲-	ام علاء رضی الله عنها	
۱۸۳-	ام قیس رضی الله عنها	
۱۸۴-	ام کلثوم رضی الله عنها	
۱۸۵-	ام هانئ رضی الله عنها	

فهرست مراجع

اول: قرآن کریم و علوم آن:

۱- أحكام القرآن: لأبى بكر أحمد بن على الرازى الجصاص، المتوفى (۳۷۰) هـ دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، (۱۴۱۵) هـ (۱۹۹۴) م.

۲- أحكام القرآن: لأبى بكر محمد بن عبدالله، المعروف بابن العربي، المتوفى (۵۴۳) هـ، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، (۱۴۱۶) هـ (۱۹۹۶) م.

۳- أسباب النزول: للإمام أبى الحسن، على بن أحمد الواحدي، النيسابوري، دار الحديث، القاهرة، مصر.

۴- تفسير آيات الأحكام: للشيخ محمد على السايس، مؤسسة المختار للنشر والتوزيع، القاهرة، مصر.

۵- تفسير القرآن العظيم: للإمام أبى الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، المتوفى (۷۷۴) هـ، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، الطبعه الأولى، (۱۴۱۹) هـ (۱۹۹۸) م.

۶- التفسير والمفسرون: للدكتور محمد حسين الذهبي، دار القلم، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى.

۷- الجامع لأحكام القرآن: لأبى عبدالله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبي، المتوفى (۶۷۱) هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، (۱۳۰۵) هـ، (۱۹۸۵) م.

۸- روح المعاني: للعلامة أبى الفضل شهاب الدين، السيد محمد الألوسى البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، (۱۴۱۵) هـ (۱۹۹۴) م.

۹- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: للإمام محمود بن عمر الزمخشري، المتوفى (۵۲۸) هـ، دار الريان للتراث، القاهرة، مصر، الطبعة الثانية، (۱۴۰۷) هـ (۱۹۸۷) م.

دوم: حديث نبوى شريف:

أ: شروح صحيح البخارى به ترتيب سال وفات مؤلفين:

۱- (أعلام السنن): لحمد بن محمد الخطابى، المتوفى (۳۸۶) هـ.

۲- (شرح صحيح البخاري: تاليف ابو الحسن على بن خلف بن عبدالملك، مشهور به (ابن بطال) مالكى، متوفى سال (۴۴۹) هـ.
۳- (شرح قوام السنة) تاليف أبى القاسم إسماعيل بن محمد الأصبهانى الحافظ، متوفى سال (۵۳۵) هـ.
۴- (النجاح فى شرح كتاب أخبار الصحاح): تاليف نجم الدين أبى حفص عمر بن محمد النسفى الحنفي، متوفى سال (۵۳۷) هـ.
۵- (شرح البخاري) تاليف القاضى ابى بكر بن عبدالله بن العربى المالكى الحافظ، متوفى سال (۵۴۳) هـ.
۶- (شرح مشكل البخاري): تاليف محمد بن سعيد بن يحيى بن دبيشى واسطي، متوفى سال (۶۳۷) هـ.
۷- (شرح البخاري): تاليف امام يحيى بن شرف نووي، متوفى سال (۶۷۶) هـ[1].
۸- (الراموز على صحيح البخاري): تاليف على بن محمد يونيني، متوفى سال (۷۰۱) هـ.
۹- (ترجمان التراجم تاليف أبى عبدالله عمر بن رشد الفهري، متوفى سال (۷۲۱) هـ.
۱۰- (البدر المنير السارى فى الكلام على البخاري): تاليف عبدالكريم بن عبدالنور بن منير حلبى، متوفى سال (۷۳۵) هـ.
۱۱- (شواهد التواضيح والتصحيح لمشكلات الجامع الصحيح): تاليف محمد بن عبدالله بن مالك، متوفى سال (۷۶۲) هـ.
۱۲- (العقد الجلى فى حل إشكال الجامع الصحيح): تاليف احمد بن احمد الكردى، متوفى سال (۷۶۳) هـ.
۱۳- (شرح صحيح البخاري) تاليف الحافظ مغلطاى بن فليج التركى المصرى الحنفي، متوفى سال (۷۹۲) هـ.
۱۴- (التنقيح لألفاظ الجامع الصحيح): تاليف محمد بن بهادر الزركشي، متوفى سال (۷۹۴) هـ.

۱- قابل تذكر است كه امام نووى در اين شرح خود تنها كتاب (بدء وحي) و كتاب (ايمان را شرح نمود، و متأسفانه پيش از تكميل كردن آن وفات يافت.

۱۵-(التوضحيح شرح الجامع الصحيح): تاليف عمر بن على بن الملقن، متوفى سال (۸۰۵) هـ.

۱۶-(شرح صحيح البخاري) تاليف القاضى مجدالدين اسماعيل بن ابراهيم البلبيسي، متوفى سال (۸۱۰) هـ.

۱۷-(الإفها شرح صحيح البخاري): تاليف عبدالرحمن بن عمر بن رسلان البلقيني، متوفى سال (۸۲۴) هـ.

۱۸-(الكوكب السارى شرح صحيح البخاري): تاليف محمد بن احمد بن موسى الكفيري، متوفى سال (۸۳۱) هـ.

۱۹-(مصابيح الجامع الصحيح): تاليف محمد بن ابى بكر الدامامينى، متوفى سال (۸۲۷) هـ.

۲۰-(شرح صحيح البخاري) تاليف الشيخ شهاب الدين احمد بن رسلان المقدسى الرملى الشافعي، متوفى سال (۸۴۴).

۲۱-(تيسير منهل القارى فى تفسير مشكل البخاري): تاليف محمد بن محمد بن محمد بن موسى الشافعى الحنبلي، متوفى بعد از سال (۸۴۶) هـ.

۲۲-(اللامح الصبيح على الجامع الصحيح): تاليف محمد بن عبدالدائم بن موسى البرماوي، متوفى سال (۸۳۱) هـ.

۲۳-(الوكب الساري) تاليف على بن الحسين بن عروة المشرفى الموصلى الحنبلى متوفى سال (۸۳۷) هت.

۲۴-(التلقيح لفهم قارئ الصحيح): تاليف برهان الدين بن محمد بن خليل الحلبي، متوفى سال (۸۴۱) هـ.

۲۵-(المتجر الربيح على الجامع الصحيح): تاليف محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق الحفيد، متوفى سال (۸۴۲) هـ.

۲۶-(فتح البارى بشرح صحيح البخاري): تاليف امام احمد بن على بن حجر العسقلانى الشافعي، متوفى سال (۸۵۲) هـ.

۲۷-(عمدة القاری شرح صحيح البخاري): تالیف امام محمد بن احمد بن موسی العینی الحنفي، متوفی سال (۸۵۵) هـ[۱].

۲۸-(تعلیق علی البخاري): تالیف محمد بن محمد بن علی النویري، متوفی سال (۸۵۷) هـ.

۲۹-(الکوثر الجاری إلی ریاض البخاري): تالیف أحمد بن اسماعیل بن عثمان الکوراني، متوفی سال (۸۵۷) هـ.

۳۰-(شرح صحیح البخاري): تالیف الشیخ أبی البقاء محمد بن علی بن خلف الأحمدی المصری الشافعي، متوفی بعد از سال (۹۰۹) هـ.

۳۱-(التوشیح شرح الجامع الصحیح): تالیف الإمام الحافظ أبی الفضل جلال الدین عبدالرحمن السیوطي، متوفی سال (۹۱۱) هـ.

۳۲-(إرشاد الساری شرح صحیح البخاري): تالیف الإمام شهاب الدین أحمد بن محمد الخطیب القسطلانی المصری الشافعي، متوفی سال (۹۲۳) هـ.

۳۳-(شرح صحیح البخاري): تالیف العلامة زین الدین عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن أحمد العباسي، متوفی سال (۹۶۳) هـ.

۳۴-(الفیض الجاری لشرح صحیح البخاري): تالیف إسماعیل بن محمد بن عبدالهادي، متوفی سال (۱۱۶۲) هـ.

۳۵-النور الساری من فیض البخاري): تألیف حسن العدوی الحمزاوی المالکي، متوفی سال (۱۳۰۳) هـ[۲].

ب: کتب حدیث دیگر به ترتیب حروف ألفباء:

۱- تبسیط علوم الحدیث: لمحمد نجیب المطیعي، مطبعة حسان، القاهرة، مصر، (۱۹۷۹) م.

۱- وطوری که در مقدمه هم گفتیم (عمدة القاري) و (فتح الباري) از بهترین، و شامل‌ترین، و کامل‌ترین شروح (صحیح البخاری می‌باشد، و برای حاصل کردن معلومات بیشتر در مورد این دو کتاب بسیار با ارج، به مقدمة این کتاب (فیض الباري) مراعه کنید.

۲- وقابل تذکر است که برایک تاب (صحیح البخاري) شروح و تعلیقات بسیار دیگری نیز هست که بعضی از آن‌ها چاپ گردیده و در دسترس طلاب علم قرار گرفته است، و عدهٔ از آن ها هنوز مخطوط بوده و در رفوف بعضی از کتابخانه‌ها و یا طاق‌های موزیم‌ها قرار دارد، و امید است کسانی از اهل علم و قلم دامن همت بر کمر زده، و با خدمات علمی مناسب و شایسته، این کتب با اهمیت را چاپ و نشر نمایند، والله من وراء القصد.

٢- سنن ابن ماجة: للإمام أبى عبدالله محمد بن يزيد القزويني، المتوفى (٢٧٥) هـ، دار الحديث، القاهرة، مصر، (١٤١٤) هـ (١٩٩٤) م.
٣- سنن دبى داود: للإمام دبى داود سليمان بن دشعث السجستاني، المتوفى (٢٧٥) هـ، دار الحديث، حمص، سورية.
٤- سنن الترمذي: للإمام أبى عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي، المتوفى (٢٧٩) هـ، المكتبة التجارية، مكة المكرمة، السعودية.
٥- سنن الدارمي: للإمام دبى محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي، المتوفى (٢٥٥) هـ، دار القلم، دمشق، سورية، الطبعة الأولى (١٤١٢) هـ (١٩١٩) م.
٦- سنن النسائي: للإمام أبى عبدالرحمن أحمد بن شعيب بن على النسائي، المتوفى (٣٠٣) هـ، دار البشائر الإسلامية، بيروت، لبنان، الطبعة الثالثة (١٤٠٩) هـ (١٩٨٨) م.
٧- شرح معانى الآثار: للإمام أبى جعفر أحمد بن محمد الطحاوي، المتوفى (٣٢١) هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، (١٤٠٧) هـ (١٩٨٧) م.
٨- صحيح البخاري: للإمام أبى عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري، المتوفى (٢٥٦) هـ، (مع فتح الباري)، دار الريان للتراث، القاهرة، مصر، الطبعة الأولى، (١٤٠٧) هـ (١٩٨٦) م.
٩- صحيح مسلم: للإمام مسلم بن الحجاج القشيرى النيسابوري، المتوفى (٢٦١) هـ، مع شرح النووي، الطبعة الأولى ٠١٤١٤) هـ (١٩٩٤) م، دار الخير، دمشق، سورية.
١٠-المقاصد الحسنة: للعلامة محمد عبدالرحمن السخاوي، المتوفى (٩٠٢) هـ، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، الطبعظ الثانية (١٤١٤) هـ (١٩٩٤) م.
١١-المنهاج فى شرح صحيح مسلم بن الحجاج، للإمام محى الدين دبى زكريا يحيى بن شرف النووي، المتوفى (٦٧٦) هـ، الطبعة الأولى، (١٤١٤) هـ (١٩٩٤) م، دار الخير، دمشق، سورية.
١٢-منهج النقد فى علوم الحديث: للدكتور نور الدين عتر، دمشق سورية، الطبعظ الثالثة (١٤٠١) هت ٠١٩٨١) م.
١٣-نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار: للإمام محممد بن على بن محمد الشوكاني، المتوفى (١٢٥٥) هـ، دار الحديث القاهرة، الطبعة الأولى، (١٤١٣) هـ (١٩٩٣) م.

سوم: فقه:

۱- بدائع الصنائع: للإمام علاء الدين أبى بكر بن مسعود الكاسانى الحنفي، المتوفى (۵۸۷) هـ، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، الطبعة الثاني، (۱۴۰۲) هـ، (۱۹۸۲) م.

۲- تنوير المقالة: لأبى عبدالله محمد بن إبراهيم المالكي، المتوفى (۹۴۲) هـ، الطبعة الدولى (۱۴۰۹) هـ (۱۹۸۸) م.

۳- درر الحكام شرح مجلة الأحكام: لعلى حيدر، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۴- رد المحتار على در المختار: للعلامة محمد أمين، الشهير بابن عابدين الحنفي، دارالفكر، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية (۱۳۸۶) هـ (۱۹۶۶) م.

۵- فقه السنة: للسيد سابق، مكتبة دار التراث، القاهرة، مصر العربية.

۶- المبسوط: للإمام شمس الدين محمد بن محمد أبى سهل السرخسي، المتوفى (۴۹۰) هـ، دار المعرفة، بيروت، لبنان، (۱۴۰۹) هـ (۱۹۸۹) م.

۷- المغني: للإم موفق الدين أبى محمد عبدالله بن أحمد بن قدامة، المتوفى (۶۲۰) هـ، هجر، القاهرة، مصر العربية، الطبعة الأولى (۱۴۰۶) هـ، (۱۹۸۶) م.

۸- نيل الأوطار: للإمام محمد بن على بن محمد الشوكاني، المتوفى (۱۲۵۵) هـ، دار الحديث، القاهرة، مصر العربية، الطبعة الأولى (۱۴۱۳) هـ (۱۹۹۳) م.

چهارم: أصول فقه:

۱- الأحكام فى أصول الأحكام: للإمام على بن محمد الآمدي، المكتب الأسلامي، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، (۱۴-۲) هـ.

۲- إرشاد الفحول ألى تحقيق الحق من علم الأصول: للإمام محمد بن على الشوكاني، المتوفى (۱۲۵۵) هـ، دار المعرفة، بيروت، لبنان، (۱۳۹۹) هـ (۱۹۷۹) م.

۳- الأشباه والنظائر: للإمام جال الدين عبدالرحمن السيوطي، المنوفى (۹۱۱) هـ، مكتبة نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة، السعودية، الطبعة الأولى، (۱۴۱۶) هت (۱۹۹۶) م.

۴- أصول السرخسي: للإمام أبى بكر محمد بن أحمد السرخسي، المتوفى (۴۹۰) هـ، دار المعرفة، بيروت، لبنان، (۱۳۹۳) هت (۱۹۷۳) م.

٥- أصول الشاشي: للإمام نظام الدين أحمد بن محمد الشاشى الحنفي، المتوفى (٣٤٤) هـ، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، (١٤٠٢) هـ (١٩٨٢) م.
٦- أعلام الموقعين: عن رب العلمين: للإمام أبى عبدالله محمد بن دبى بكر الدمشقي، المعروف بابن القيم الجوزية، المتوفى (٧٥١) هـ، مطابع الفاروق الحديثة، القاهرة، مصر العربية، الطبعة الأولى، (١٤١٧) هت (١٩٩٦) م.
٧- البحر المحيط: للعلامة بدر الدين محمد بن بهادر الزركشي، المتوفى (٧٩٤) هـ، دار الصفوة بالغردقة، الطبعة الثانية، (١٤١٣) هـ (١٩٩٢) م.
٨- تيسير الوصو إلى علم الأصول: للدكتور عبدالرحيم يعقوب (فيروز) مكتبة العبيكان، الرياض، السعودية، الطبعة الأولى (١٤٢٤) هـ (٢٠٠٣) م.
٩- الحسامي: الإمام حسام الدين محمد بن محمد بن محمد الإخسيكثى، المتوفى (٦٤٤) هـ، أصح المطابع، آرام باف، كراتشي، باكستان.
١٠-شرح التلويح على التوضيح: للعلامة سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى الحنفي، المتوفى (٧٩٢) هـ، مكتبة محمد على صبيح وأولاده، القاهرة، جمهورية مصر العربية.
١١-شرح الكوكب المنير: للعلامة محمد بن دحمد المعروف بابن النجار، المتوفى (٩٧٢) هـ، مكتبة العبيكان، الرياض، السعودية، (١٤١٨) هـ (١٩٩٧) م.
١٢-غمز عيون البصائر: لمولانا زين العابدين السيد أحمد بن محمد الحنفى الحموي، المتوفى (١٠٩٨) م.
١٣-كشف الأسرار: للإمام علاء الدين عبدالعزيز البخاري، المتوفى (٧٣٠) هـ، دارلكتاب العربي، بيروت، لبنان، الطبعة الدولى، (١٤١١) هـ (١٩٩١) م.
١٤-المحصول فى علم أصول الفقه: للإمام فخر الدين محمد بن عمر الرازي، المتوفى (٦٠٦) هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية (١٤١٢) هـ (١٩٩٢) م.
١٥-المستصفى من علم الأصول: للإمام حجة الإسلام دبى حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالى المتوفى (٥٠٥) هـ، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، الطبعة الثالثة، (١٤١٤) هـ (١٩٩٣) م.

۱۶-الموفقات فی أصول الشریعة: للإمام أبی إسحاق أبراهیم بن موسی الشاطبي، المتوفی ۷۹۰) هـ، دار المعرفة، بیروت، لبنان، الطبعة الثانیة (۱۴۱۶) هـ، ۱۹۹۶) م.

پنجم: لغت و تراجم:

۱- أسد الغابة فی معرفة الصحابة: للعلامة عز الدین دبی الحسن علی بن دبی الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم الشیباني، المعروف بابن الأثیر، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، لبنان.

۲- الدایة والنهایة: للحافظ عماد الدین ابی الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقي، دار هجر للطباعة والنشر والتوزیع، القاهرة، جیزه، الطبعة الأولي، (۱۴۱۸) هـ (۱۹۹۸) م.

۳- القاموس المحیط: للعلامة مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروز ابادي، المتوفی (۸۱۷) هـ، مؤسسة الرسالة، بیروت، لبنان، الطبعة الثانیة (۱۴۰۷) هـ (۱۹۸۷) م.

۴- لسان العرب: للإمام محمد بن مکرم المعروف بابن منظور، المتوفی (۷۱۱) هـ، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، لبنان، الطبعة الأولی (۱۴۱۶) هـ (۱۹۹۶) م.

۵- مختار الصحاح: للإمام محمد بن دبی بکر بن عبد القادر الرازي، مکتبة لبنان، بیروت، لبنان (۱۹۸۶) م.

۶- المصباح المنیر: للعلامة أحمد بن محمد بن علی الفیومی المقرئ، مکتبة بیروت، لبنان، بیروت، (۱۹۸۷) م.

۷- المنجد (ترجمة إلی اللغة الفارسیة): ترجمة: محمد بندر ریکي، انتشارات ایران، تهران، إیران.

۸- النهایة فی غریب الحدیث والإثر: للإمام أبی السعادات المبارک بن محمد الجزري، المعروف بابن الدثیر، المتوفی (۷۰۷] هـ، المکتبة العلمیة، بیروت، لبنان.

۹- المعجم الوسیط: لعدد من اللغویین، المکتبة الإسلامیة، استانبول، ترکیا.

فهرست کتاب‌های فیض الباري

جلد اول:

۱- کتاب ابتدای نزول وحی بر پیامبر خداﷺ
۲- کتاب ایمان
۳- کتاب علم
۴- کتاب وضوء
۵- کتاب غسل
۶- کتاب حیض
۷- کتاب تیمم
۸- کتاب نماز
۹- کتاب حمایه برای نمازگذار

جلد دوم:

۱۰- کتاب اوقات نماز
۱۱- کتاب اذان
۱۲- کتاب ابواب صفت نماز
۱۳- کتاب نماز جمعه
۱۴- کتاب نماز خوف
۱۵- کتاب نماز عیدین
۱۶- کتاب نماز وتر
۱۷- کتاب نماز استسقاء
۱۸- کتاب کسوف
۱۹- کتاب سجده‌های قران
۲۰- کتاب کوتاه خواندن نماز
۲۱- کتاب نماز تهجد
۲۲- کتاب نماز در مسجد مکه و مدینه
۲۳- کتاب انجام دادن کاری در داخل نماز

۲۴- کتاب سجدهٔ سهو
۲۵- کتاب جنازه

جلد سوم:

۲۶- کتاب زکات
۲۷- کتاب صدقهٔ فطر
۲۸- کتاب حج
۲۹- کتاب عمره
۳۰- کتاب احصار و جزای شکار کردن
۳۱- کتاب جزای شکار کردن و امثال آن
۳۲- کتاب فضائل مدینهٔ منوره
۳۳- کتاب احکام روزه
۳۴- کتاب نماز تراویح
۳۵- کتاب اعتکاف
۳۶- کتاب بیوع
۳۷- کتاب سلم
۳۸- کتاب شفعه
۳۹- کتاب اجاره
۴۰- کتاب حواله‌ها
۴۱- کتاب احکام و کالت
۴۲- کتاب کشت و کشتمندی
۴۳- زراعت و آبیاری
۴۴- کتاب قرض گرفتن و ادای قرض و...
۴۵- کتاب خصومات
۴۶- کتاب یافتنی‌ها
۴۷- کتاب داد خواهی از ظلم...

جلد چهارم:

۴۸- کتاب شراکت
۴۹- کتاب گروی در غیر سفر

۵۰- کتاب آزاد کردن غلامان
۵۱- کتاب بخشش و فضیلت آن
۵۲- کتاب شهادت دادن‌ها
۵۳- کتاب شروط
۵۴- کتاب و صیت‌ها
۵۵- کتاب جهاد
۵۶- کتاب ابتدای خلقت
۵۷- کتاب اخبار انبیاء علیهم‌السلام

جلد پنجم:

۵۸- کتاب فضائل صحابه
۵۹- کتاب غزوات
۶۰- کتاب تفسیر
۶۱- کتاب فضائل قرآن

جلد ششم:

۶۲- کتاب نکاح
۶۳- کتاب طلاق
۶۴- کتاب نفقات و فضیلت نفقه...
۶۵- کتاب طعام‌ها
۶۶- کتاب عقیقه
۶۷- کتاب ذبح و شکار
۶۸- کتاب قربانی
۶۹- کتاب مشروبات
۷۰- کتاب مریض‌ها
۷۱- کتاب طب
۷۲- کتاب لباس
۷۳- کتاب ادب
۷۴- کتاب اجازه خواستن
۷۵- کتاب دعاها

۷۶- کتاب آرامش خاطر و نرمی دل
۷۷- کتاب قضاء و قدر
۷۸- کتاب سوگند و نذرها
۷۹- کتاب کفارۀ سوگند
۸۰- کتاب میراث
۸۱- کتاب حدود
۸۲- کتاب محاربینی که از اهل کفر وردت
۸۳- کتاب خونبها
۸۴- کتاب توبه داد مدتدین
۸۵- کتاب تعبیر خواب
۸۶- کتاب فتنه‌ها
۸۷- کتاب احکام
۸۸- کتاب تمنا و آرزو
۸۹- کتاب عمل کردن به کتاب و سنت
۹۰- کتاب توحید، و رد بر جهمی